(حق الیقین مجلسی ۲) فارسی

موضوع: کلام و اخبار

مؤلف: مولی محمد باقر بن محمد تقی معروف به علامه مجلسی

آغاز: بعد از بسمله الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد

انجام: آیا نشنیده ای که حق تعالی فرموده است که

اندازه: (۲۶) ۲۹×۱۷ برگ ۳۱۰

خط نسخ مصحح جلد مقوائی کاغذ نخودی

نسخه الیسه قرائت شده حاشیه هائی دارد و عناوین را با شنگرف نوشته اند

وقف مرحوم استاد زین الدین جعفر زاده به کتابخانه آستان قدس رضوی

آستان قدس

۱۳۸۶/۷/۱۸

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: حقّ الیقین

مؤلف متن: محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: — نوع خط: نسخ — تعداد سطر: ۲۵

جزء کتب: اخبار — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۳۰۴

طول: ۲۸ — عرض: ۱۷ — شماره عمومی: ۲۵۶۰۶

وقفی / خریداری — تاریخ وقف / خریداری:

ملاحظات: کاغذ نخودی، [illegible]، ناقص الاخر، جلد مقوا،

اندازهٔ نوشته ها: ۱۱×۲۱/۵

وقف مرحوم

رب یسر ولا تعسر

حق الیقین مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الذین فازوا بالمعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف نفوس طالبان مناهج حق و صواب تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی نیافریده و افسانه‌ها چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفرینش انسانست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که بدو قدم روح‌های ایشان بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردید این دو چیز الهیین جز دانستن اصول دین بادله آخرت رسیدن و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که بدون معرفت بنای عبادت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلیلی را که از فاقه ایشان خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درگاه بدر نهاده اند عالیه یقین نگذاشته اند و اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربیه و فارسیه این عالیه به بیانات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق را باعتبار عدم اعتنا اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آن بسیاری نمی‌یابند لهذا حقیر اراده کرد که این رساله مختصره کافیه عمده آن مطالب عالیه را بعبارت واضح قریب بفهام ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مراد بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد دولت ابد پیوند و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت

وسلطنت کبری اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف سبحانی مهبط فیوض سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعله جهانسوز نهال جود وبیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای والای شرع متین سلطان استاره سپاه کیوان بارگاه صدوقه السلطان العادل ظل الله فی الارض... ذی القدر و المجد... من نشاه مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان ملک الله ظل اجلاله علی رئوس العالمین ومتع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیهم وعلی آبائه الطیبین بود بنظر العالم اشرف نیکنامی امید که بقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در ضمن چند باب مشروح

باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه او است و در آن چند فصلست اقرار در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است برای آنکه هرکه فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستاره‌گان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و جانوران و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند و کسی که اینها آفریده مثل اینها نیست [illegible] الذات است و هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافیست و دلایل تفصیلیه بچند دلیل اکتفا مینماید

دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات و بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست و اول را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بلکه بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود والا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر در ممکنات باشد و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که با هم ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است و همچنانچه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و این ببدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون

علتی که خارج از این ها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد
زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند
بود و موجودی که خارج از وجود جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است
پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است اگر گویند هر یک از اجزا علت
دیگری است الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل آخر است گوییم که هر یک بشرط وجود
علت واجب است وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هر گاه واجب الوجودی
نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید بعضی از محققین گفته اند که هم چنانکه تواتر
افادهٔ علم میکند از برای آنکه محالست عادةً که این عدد کثیر اتفاق کنند
بر کذب یا جمیع همه غلط کنند پس هر گاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند
بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کاملست من جمیع الجهات و نقصی بر او روا نیست البته
این کس را علم بهم می رسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند
و باین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و اینهم اتفاق ایشان دلیل بر این است که
با این مقدمات بدیهی اند یا نظری نزد اهل آنها واضح است بحیثی که راه خطا در آنها
و این دلیل در نهایت متانتست دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان
صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و
مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از میان
انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقل ظاهر است که این ها فوق
طاقت بشر است پس باید که خدایی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان
جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق
و انفس ظاهر میگردد و حقتعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده
کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول

بدان

بدان مفطور است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که که آفریده است
آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است افی الله شک
فاطر السموات والارض یا شکی هست در آفریننده آسمانها و زمین و ایضا فرموده است
که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و
لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن لا اله الا الله
نمودند اقرار بصانع و متنبه بر این معنی انست که همه وقت الجا و اضطرار که دست ایشان
از وسایل ظاهر کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند اقرار مینمایند که خداوندی
دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره ظاهر وارد شده است یکی از عارفان
گفته است که اکثر جهال و کفار اگر چه در ظاهر حال منکر وجود مبدا اند باطنا بتحقق و ثبوت
وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و
توضیح کلام در مرام اکثر باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی از آن
برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات محاط عقل گردد اما بواسطهٔ رابطهٔ اضافی
که میان مالک و عبید متحقق است و جهت علاقهٔ افاضه رحمت بغایت که زلال نوال
از ینابیع علم بمجاری قدرت و تعقل بی تعب و تکلفی در آن نیست و از این جهت البخالت مظهر
استجابت دعا باشد چنانچه کهید امن یجیب المضطر پیوسته جاری و روا جبلت
طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدمت
وقوع وقایع و وقت اضطرار بی سبق رؤیت روی استعانت و فزع بکار مدارند
می آورند و توجه طبیعی المضطر از دعا زبان ناطق است و از علج حیوانات عجم در
گاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است
و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در همه اوان و در هر دین از ادیان بوده اند
خلافی در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه خلاف در احوال او و اوصاف اوست و فخر
رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشک سالی عظیم و قحط شدید بهم
رسید و مردم برای استسقاء بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب
نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهویی را مشاهده کردم که از
شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آن را خشک دید حیران شد

٥

وچند مرتبه بجانب اسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پیدا امد و بلند شد و
انقدر بارید که غدیر مملو شد واب خورد و سیراب شد و برگردید وصاحب رسایل
اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر
بسوی اسمان بلند میکنند وطلب باران میکنند واز صیادی نقل کرده اند که گفت کا
کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه ان شدم بچه خود را گذاشت و
گریخت من بچه انرا گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو باسمان
کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کودالی پیش امد و من در ان کودال افتادم و
بچه از دست من رها شد و مادرش امد وانرا برد وانچه از احادیث شریفه در این باب
وارد شده ذکر انها در اینمقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و
ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست دوم انکه حق تعالی قدیم وازلی وابدیست
وعدم بر او محال است وهمیشه بوده است وهمیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد
وعدم وفنا براو روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود وواجب الوجود وصانع عالم
نخواهد بود وباید دانست که وجود او واجب است ولازم ذات اوست ومحال است که از
منفک شود وجمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر اینکه او کامل من جمیع الجهات است
وعجز ونقص وفنا بر او محال است سیم انکه خدا قادر مختار است وهیچ ممکن از تحت
قدرت او بیرون نیست وچنان نیست که زیاده بر انچه افریده است نتواند افرید بلکه
مصلحت در خلق اینها بوده واگر خواهد اضعاف انچه افریده از اسمان وغیر انها ایجاد
میتواند کرد واگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد وفاعل مختار است وانچه کند باراده
واختیار میکند ومجبور نیست در کارها وچنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون
اراده باشد مانند سوختن اتش وهر ممکن که اراده حق تعالی بایجاد ان تعلق گیرد البته
موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
واین منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی باموری قبیحه تعلق نگیرد ویکدلیل بر مضامین
انست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول باهوای مختلفه بر انکه عجز ونقص بر
صانع عالم روا نیست چهارم انکه خداوند عالم عالم است بهمه معلومی وتغییر در علم او نیست
وعلم او باشیا پیش از وجود انها و در ازل میدانست انچه در ابد الاباد بهم رسد وجمیع اشیا ما

ذرات

٦

ذرات هوا وقطرات دریا وعدد مثقال کوهها وبرگ درختان وریگ بیابان ونفسهای
جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه
وهر که باراده واختیار واز روی حکمت چیزی را افریند البته بان چیز وصفات و
اثار ان علم دارد وباندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر انکه مجرد است
ونسبت مجرد بهمه چیز مساوی است دیگر انکه همه چیز که همه ممکنات اثر وجود اویند
وعلم انها وجمیع کمالات انها باو منتهی میشود وکسی که همه علم افریده الا یعلم من خلق
وهو اللطیف الخبیر یعنی ایا نمیداند همه اشیا را انکسی که همه چیز افریده او ست لطیف
یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل ورحمت شامل نسبت بجمیع موجودات وحافظ وخالق
ومربی همه اوست وهمه را بمنتهای مراتب کمال ومیرساند وعدد انا ست بخفایای امور
وکسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افتاب وماه وستارگان و
حرکات مختلفه انها بر قانون حکمت ودر تربیت نباتات وجمادات ودر ساندن هر یک بحد
کمال ان ودر تشریح بدنهای انسان وحیوانات وترکیب اعضای انها بیکدیگر والات
وادوات تغذیه وتنمیه وادراکات حواس خمس ظاهره وباطنه که چندین هزار
سال حکما در انها فکر کرده اند وکتابها در هر باب نوشته اند وبعشری از اعشار انها
پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست واز هیچ
امری عاجز نیست وبر همه چیز قادر است وایه کریمه اشاره باین مراتب هم دارد وباید
دانست که علم او ازلی وابدیست وغافل نمیشود وسهو ونسیان وفراموشی در ان نمیباشد
وخواب وپینکی که مقدمه خواب است در او محال است زیرا که اینها همه عجز ونقص است و
او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی وهرگاه عموم علم وقدرت وتنزه او از
ارتکاب امور قبیحه ثابت شد معجزه پیغمبران واوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه
مذکور خواهد شد انشاء الله پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود
واحتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست ولهذا درین مقام کلام را بسط دادیم پنجم
انکه حق تعالی سمیع وبصیر است یعنی عالم است بانچه شنیدنی است از اوازها وانچه دیدنیست
بی انکه او را الت شنیدن وگوش بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب
خواهد بود ومحتاج وممکن خواهد بود واو کامل بذات خود است وعلم او بانها موقوف بر
وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها بانها عالم بود چنانکه در وقت وجود انها میداند واین دو

وبعد از آن از وجود آنها

صفت بعلم بر میکردد وچون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و
شاید حکمتش آن باشد که درضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات
نمیدانند یاچون اکثر اعمال عباد الله که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و
مبصرات است این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرمود که ادخل در زجر ایشان
از معاصی وترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را و رای صفت
علم میدانند و ذکر ان ثمره ندارد **ششم** انکه حق تعالی حی است یعنی زنده است ومراد
از حیوة صفتیست که از ان توانایی و دانایی اید وچون معلوم شد که حق تعالی عالم و
قادر است پس صفت حیوة او را نیز خواهد بود اما حیوة در ممکنات بعارض شدن
صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی
عارض او کردد و در حقیقت این صفت بعلم وقدرت بر میکردد **هفتم** انکه حق تعالی مرید است
یعنی کارها از او باراده واختیار صادر میشود مثل سوختن اتش وفرود امدن سنگ
از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور ان فعل میکنیم بعد از ان فایده
او تخیل میکنیم وان محرک ما میشود تا بحد عزم وجزم میرسد پس ان فعل از ما صادر میشود
ودر جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال وعوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی
دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود
در انوقت لهذا متکلمان امامیه کفته اند که اراده بعلم بر میکردد وعلم باصلح اراده است
ودر احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است واز صفات فعل است و
حادث است ودرین باب سخن بسیار است واز برای مکلف همین بس است که بداند
که افعال از خدا باراده واختیار وموافق حکمت ومصلحت صادر میشود ودر ان افعال
مجبور نیست **هشتم** انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف واصوات مینماید در جسمی
انکه او را عضوی ودهانی وزبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت
کرد وحضرت موسی علیه السلام شنید وایجاد کلام در اسمان میکند وملائکه میشنوند ووحی
می اورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه وملائکه میخوانند ووحی می اورند یا ایجاد
انها در قلوب ملائکه وانبیا واوصیا علیهم السلام مینماید وتکلم از صفات ذات الهی نیست
که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است وحادث است زیرا انچه کمال حق تعالی است
علم بان معانی وحروف است وقدرت بر ایجاد حروف واصوات در هر چه خواهد بود و

این دو صفت قدیمند وعین ذاتند واین دو صفت را جدا ذکر کرده اند برای انکه
بعث انبیا وتکالیف حق تعالی وانزال کتب ووحیهای الهی بر این است وکلامهای خدا
که قران مجید وسایر کتب اسمانی است حادث شده وعلم حق تعالی بانها قدیم است وان غیر
کلام است وکلام نفسی که اشاعره قایلند باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی
صادق است وکذب ودروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب
قبیح است واز قبایح منزه است ودروغ مصلحت که ما را روا است باعتبار ارتکاب
اقل قبیحین است واین از عجز ما است که قادر نیستیم که مفسده کلام را دفع کنیم وخدا بعجز موصوف
نمیشود وایضا اجماع جمیع ملیین وارباب عقول منعقد است بر انکه حق تعالی صادق است
در جمیع اقوال وکتب الهیه مشحون است بان واز جمله ضروریات دین است **دهم**
انکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست
که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی
هست وصفت قدرت موجودیست عارض انذات شده است ودر حق تعالی ذات مقدس
قایم مقام ان صفت است وهمچنین صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است وبغیر ذات
مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا اکر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود
یا حادث وهر دو محال است زیرا که اکر قدیم باشد تعدد قدما لازم می اید وقدیمی بغیر از
خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیکری خواهد بود واکر حادث باشد لازم می اید که واجب
الوجود محل حوادث باشد وان محال است چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد وایضا
لازم اید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد وان مستلزم نقص وعجز است چنانچه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که من وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن
ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن
کردانید او را باصفات وهر که او را مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد به
خدا کرد یا دویی در ذات خدا قایل شد وهر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانست
وهر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است وایضا فرموده است که اول دین شناخت
خدا انست که او را یکانه داند وکمال یکانه دانستن او انست که صفات زایده را از او نفی
کنند ودر عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی کفته اند که علم است وقدرت و
اختیار وحیوة واراده وکراهت وسمع وبصر وکلام وصدق وازلی بودن وابدی.

بودن و بعضی ازین دو صفت تعبیر بسمع کرده اند پس دانسته شد که حق تعالی
عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و صادق و ازلی و ابدی
و چون بعضی ازین صفات ببعضی دیگر برمیگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است
در عدد آنها اختلاف کرده اند و همه برمیگردد بآنچه مذکور شد باب دوم در بیان
صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است اول آنست
که او یکانه است و شریکی ندارد در خداوندی و خلق اشیا چنانکه مجوس به یزدان
و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و هر دو را استحقاق پرستیدن و عبادت
چنانکه کفار مکه بتها را بالخدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این
مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بدیهه عقل معلوم
که نظام عالم وجود و احوال آن بدون وحدت الهی میسر نمیشود و هرگاه تعدد دو کدخدا
در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد
چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم
تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر
بمنزله یک شخص است و همچنان که عقل تجویز نمیکند که دو نفس یک بدن باشد تجویز
نمیکند که دو اله مدبر عالم باشند محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار
بگشاید و کرد سراپای عالم براید از مفتتح عالم روحانیات تا منتهی که عالم جسمانیات است
همه را یک سلسله مشتبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط
چنانچه پنداری یکخانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این
ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد و چنانچه از ملاحظه
صنایع صناع متبصر تیزهوش را اینمعنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد
همه یکی است جز نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا
جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصور صوری مختلف است پس منافرت و مباینه
میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن هوشمند
را معلوم گردد که اینچنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت
صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه لو کان فیهما الهة الا الله
لفسدتا منبئی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبهی کافی است که ان فخلق

السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق
و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی و فطریست و همگی رو بیک
الدارند و مقیم یک درگاه اند و اتفاق عقول مستقیم براینمعنی واقع است و اکثر ثنویه نیز
مبدأ اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از آن بهم رسیده است
و حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک
تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند و شبهات و برهانات واهیه ایشانرا هر جاهلی که بشنود بطلان آنها
را بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده است
که اگر خدای دیگر میبود بایست کتابها و رسولان او نیز بما بیاید و این برهانیست قاطع زیرا که
واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز
میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است
یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک ازین صفات بر واجب الوجود روا نیست و برین
مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چندند که
نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چندند که مقهور و مغلوب قادر مطلقند مستحق
عبادت نیستند از آن واضحتر است که احتیاج ببیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است
دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست
که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است
از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته
باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزوی داشته باشد محتاج بآن
جزو خواهد بود در وجود و [illegible] ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او
واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل
و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در
مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا
منزه است از همه و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که اینها از
لوازم جسم و جسمانی است سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لیس کمثله شیء
و شبیه و نظیر ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که

بعضی از غلات دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را افرید و خلق عالم را
بایشان گذاشته کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم انست که صانع
عالم دیدنی نیست و بدیدهٔ سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در اخرت و این ضروری دین شیعه است
و ایات و احادیث بسیار برین معنی وارد شده است و انچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است
ماوّل است بادراک بدیدهٔ دل چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند نه بیند او را دیدها
بمشاهدهٔ دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و
صفات کمالیه خداوند عالمیان را بغیر او کسی نیدانند و پیغمبر اخر الزمان که اشرف مکونات و افضل
عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختهایم ترا چنانچه سزاوار
شناختن تواست و حق تعالی فرموده است ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند چنانچه
سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را
دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک
کنند او نمیکند چه جای دیده سر و ایضا سایر حواس ظاهره ادراک او نتوانند کرد یعنی شنیدن و بوییدن
و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوانند کرد مانند وهم و خیال پنجم انست
که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و
دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و اشامیدن و جماع کردن
و محل هیچ مقوله از مقولات نه کانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است
و حق تعالی از نقص و احتیاج مبرّاست و مجمل سخن در این باب انست که انچه از صفات کمالیه الهیست
حادث نتواند بود و ازو منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند
حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر ازو منفک شوند بعد از ان
ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر انچه حادث میشود نقص باشد عروض
ان محال خواهد بود و لیکن صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند
خالق و رازق [illegible] نیست زیرا که خدای تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق
الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم ان نقص او لازم اید بلکه انچه صفت
کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و ان قدیم است و هرگز از
حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل انکه هرگاه مصلحت در ایجاد

زید درین روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب
نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل اورد نقص او خواهد
بود نه کمال او و چنانچه گفته اند که صفت ذات انست که حق تعالی بان موصوف گردد و بضدّ
ان موصوف نتواند بود و صفت فعل انست که بان صفت و ضدّ ان موصوف تواند
بود ~~و صفت فعل انست~~ اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف
نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر همه ممکن هست و بعجز را بهیچ چیز با او نسبت نتوان
داد دویم مثل خلق میتوان گفت که خدای هفت اسمان افریده و زیاده از هفت اسمان که مصلحت
نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و برنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف
گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچیک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او
و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و
اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام
کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از ان عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود
بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که میبارد بر همه بیک نحو میبارد اما
باعتبار اختلاف مواد قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار بمقدار
ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری ابار و انهار بعمل میاورد و یکجا نه را اباد
میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک باران است فرد هرچه هست از قامت ناسازی اندام
ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و درین رساله زیاده ازین بیان مناسب
نیست ششم انست که حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده و لله الاسماء
الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها
~~واسمها و اسمای بسیار~~ در ایات و اخبار وارد شده است ~~و ادعیه وارد شده است~~
و احوط انست که خدا را بغیر نامها که در ایات و اخبار وارد شده نخوانند و حق انست که
نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوقند و حادث اند و بعضی از سنیان قایل شده اند که عین اوست
و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و
هر که عبادت نام کند کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است
و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها برو اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم
انکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی

حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی ع فرزند خداست یا خدا درو حلول کرده است
یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و انچه بعضی از
صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیا است یا انکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض
ذات حق شده اند یا انکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود و همه این اقوال عین
کفر و زندقه است و همچنین انچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که خدای تعالی در رسول خدا و
ائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر
شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت
کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمعی از ایشان را
بعد هلاک کرد **ششم** انکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس
اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر اینمعنی اتفاق کرده اند و اگرچه حدوث و قدم را
در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما انچه اتفاق ارباب ملل است انست که انچه
غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی ندارد و از منه وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر
حق تعالی وجودش ازلی نیست و اینمعنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیان است و ایات و اخبار که
دلالت صریح بر اینمعنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره
خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در احادیث معتبره
وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفاتی
که متعلق است بافعال حق تعالی و در ان چند بحث است **اول** انکه مذهب امامیه انست که حسن
و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن انست که فاعل قادر اگر ان فعل را بکند مستحق مدح و
ثواب باشد و قبیح انست که فاعل قادر اگر انرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را
فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت
یا عقاب میگردد و انجهت را گاه هست ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست گفتن
که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی
که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح انها محتاج بنظر و فکر است و گاه
هست که عقول اکثر عاجز است از فهم انها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح انها را میدانند
مثل حسن روزه روز اخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل
سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود

و هرچه را نهی کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد
قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از ایات و اخبار بسیار ظاهر
است **دوم** انکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محال است که از و صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا
عالم بقبح ان فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک ان نیست یا محتاج است بان فعل
قبیح یا قادر بر ترک ان هست و احتیاج بان ندارد اما بعبث ان فعل را میکند بنا بر
اول جهل خدا لازم می اید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و
هر چهار بر حق تعالی محال است پس قبح از او صادر نتواند شد **سیم** انکه حق تعالی بندگان را
بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بان نمیکند نه بر فعل انها و نه بر ترک انها
و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و
اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه
افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در انها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان
افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از
بنده مقارن ان فعل میباشد اما ان اراده مطلقا دخلی در وجود ان فعل ندارد و این
مذهب باطل است بچند وجه **اول** انکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود میابیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود
میکنیم و همچنین فرق میابیم میان انکه کسی از بام بزیر اید یا کسی از بام بزیر افتد و اگر هیچ
فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما و معلوم است **دوم** انکه حق تعالی
امر کرده بطاعت و وعده ثواب بران کرده است و نهی کرده است از معصیت و
وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد
تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل انکه کسی دست و
پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا
گوید که باسمان برو و او را بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم
تر از کسی که کفر و معصیت بر دست و بر دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد
الاباد در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جایی از قران مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست
بر بندگان **سیم** انکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قران مجید مدح مقربان بارگاه احدیت

مردودان نادرگاه عزت نموده

کرده است بر طاعت وذم ایشان بر کفر و معصیت بی سفاهت و بیخردی خواهد بود و جبر خدا
محال است وبدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشانرا بر افعال
جبر کرده باشد ونه تفویض است که ایشانرا بخود گذاشته باشد بلکه امری است میان این دو
امر واکثر گفته اند که مراد انست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده بارادهٔ خود کرده است
اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوی بدنی و روحانی و الات و ادوات
که در فعل درکاراست از جانب خداست و امر بین امرین اینست وحق انست که مدخلیت
حق تعالی در اعمال عبد زیاده ازانیست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که
مستحق انها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا
و واگذاشتن او را بخود دخیل است در فعل معاصی اما هیچ یك بحدی نمیرسد که سلب اختیار
از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترك مانند اقایی که دو غلام داشته باشد هر دو را
بیك امر مامور سازد مثل انکه بهر دو گوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من بخرید و
هر یك که این کار بکند صد دینار باو میدهم و هر یك که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین
اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار است و انکه
نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یك غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر
کرده است او را دوست تر میدارد و بعد از انکه بهر دو ان تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد
او را بتنهایی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند که البته فردا انخدمت را بکن و
شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام
انخدمت را میکند و او دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس
او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده و نه او در نکردن و هر دو باختیار
خود کرده اند و حجت بر هر دو تمام است و اینقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از
ایات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید
کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این
مسئله وارد شده است **چهارم** انست که لطف بر حق تعالی واجب است بحسب عقل و لطف
امریست که مکلف را نزدیك گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران
و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها **پنجم** انکه حق تعالی حکیم است

و فاعل فعل خود
مدح و ذم ایشان
میکند

وکار

وکارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و
او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید
بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند
امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و ایات و احادیث
بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد انست که انچه اصلح باشد از برای
خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد انست که
فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا تفکر در این مسئله نیز ضرور
نیست **باب چهارم** در مباحث نبوت و در ان چند مقصد است **اول** انکه امامیه
را اعتقاد انست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست
و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا اخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره
عمدا و سهوا و در این باب ادلهٔ عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ
رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر ان از امور
عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه انست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر
این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما
جایز است که حق تعالی ایشانرا بر سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و اله
در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر انحضرت اوردند برخاست و دو
رکعت دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند
مردم او را سرزنش نکنند و دیگر انکه در ایشان گمان خدایی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند
و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترك
گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترك معصیت میکند
یا انکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیهٔ باطن از
اخلاق ذمیمه و تحلیهٔ ان باخلاق حسنه بمرتبهٔ رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او
مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات نفسانی رهایی یابد و پیوسته مشغول
مطالعهٔ جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته
خود را منظور پروردگار خود داند و غیر انچه رضای محبوب او در انست بر کرم خاطرش

نکند و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضا
شرم کند از آنکه در حضور چنین جلیلی که پیوسته مراقب او ست مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب
معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد
بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه
آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلم ماول است بارتکاب مکروه و ترک
اولی و چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر
دارد که در حیوة القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلم که متضمن
خطای ایشان است اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که از کتب یهود بر داشته اند
و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند جمعی از ناقصان شیعه
نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلم بسیار است که
در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد دویم طریق دانستن حقیقت
پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند
نظم: ای بسا ابلیس آدم روی هست / پس بهر دستی نباید داد دست — چنانکه شخصی گوید که من از
جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمی کند تا حجتی از
جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه فعل
زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان باو عاجز باشند و برخلاف مجری عادت باشد
و مقارن دعوی پیغمبر ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند
صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست
مثل اینکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر
مقارن دعوی پیغمبری نباشد آنرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه
شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده است و
دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در
همان ساعت آن امر واقع شود البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است
و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد
بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح

برخدا

خداوند

اعتقاد نباید کرد

برخدا محال است چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق دعوی باشد تا دلالت بر صدق
پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه
کذاب که دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد و روشن
شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد صلی الله
علیه و آله آب دهان مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون
در چاه آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه مکذبه خوانند سیم باید
پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و
باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند و باید بصفت کمال موصوف باشد مانند کمال
عقل و زیرکی و فطانت و قوت رأی و عفوت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر
خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت علما
و صلحا و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا
و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب تنفر خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و
کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و پدران دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی
نداشته باشد مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشد از او صادر
نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را
بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما
پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت
نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب حضرت خضر علیه السلم و غیر
او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف در این باب اولی است علمای امامیه اتفاق
کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضلند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث
بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله
هست و عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلم ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است
باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حقند و آنچه در قرآن مجید وارد شده و
نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده باشد مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و
هود و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود

احوال
چهارم

وسلیمان وایوب ویونس والیاس اقرار بنبوت وحقیت ایشان واجب است وهرکه انکار
یکی از ایشان کند کافر است وتفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است وافضل ایشان
همین پنج نفرند نوح وابرهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه واله وعلیهم وایشانرا اولوا العزم
مینامند وشریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است وافضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه
واله است وبعد از انحضرت ابرهیم از سایر انبیا افضل است وفرق میان نبی ورسول بوجوه مختلف
کرده اند بعضی گفته اند رسول انستکه ملک در بیداری براو نازل شود ونبی شامل ان هست که
برکسی مبعوث نباشد وبعضی گفته اند که رسول انست که کتابی یا شریعتی داشته باشد ونبی شامل ان
هست که حافظ شریعت دیگری باشد ودر احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار
قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است که بر دیگری مبعوث نبوده است وپیغمبری بوده
که در خواب میدیده وصدای ملک را می شنیده ودر بیداری ملک را نمیدیده است وبر احدی
مبعوث نبوده است وبراو امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگری بوده است مثل لوط ع که
تابع ابرهیم ع بوده است وپیغمبری بوده است که در خواب میدیده وصدا میشنیده و
ملک را میدیده است وبر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت دیگر بوده است مثل یونس
ع واگر در خواب بیند وصدا بشنود وملک را در بیداری به بیند وخود صاحب شریعت باشد
او امام است ودر احادیث معتبره وارد شده است که نبی انست که در خواب می بیند وصدای
ملک را می شنود ودر خواب ملک را می بیند ودر بیداری ملک را می بیند وامام صدای ملک را می شنود
واو را نمی بیند بدانکه خلاف کرده اند در انکه ایا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه واکثر انکار کرده اند
وبعضی گفته اند که پیغمبری یوسف نام برایشان مبعوث کرده وان ثابت نیست وتوقف در این مقام
اولی است **بحث** در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هشم بن
عبد مناف است ودلیل پیغمبری او انستکه دعوی نبوت نمود ومعجزات باهره بسیار بر طبق
دعوی خود ظاهر ساخت وهر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل ونحل قایلند
که او دعوی پیغمبری کرد واما معجزه پس معجزات انحضرت زیاده از حد واحصا است بلکه جمیع افعال
واقوال واخلاق انحضرت معجزه بود ومعجزات انحضرت دو نوع است اول قران مجید است وان
متواترترین معجزات انحضرت است که تا روز قیامت باقی است ودر هر زمانی که پیغمبری مبعوث
میشد غالب معجزه او از جنس ان فنی بود که در ان زمان شایعتر بود واهل ان زمان در ان ماهر تر
بودند تا انکه حجت برایشان تمام تر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر سحر
بود حق تعالی

[margin: ... در خواب براو نازل شود وبعضی گفته اند رسول انست که مبعوث شود بر جماعتی ونبی شامل ان هست که ...]
[margin: ... ملک را در بیداری نمی بیند ... ورسول انست که صدا را می ... میشنود ودر خواب ...]

بود حق تعالی باو عصا وید بیضا وامثال انها داد که قوم او از اتیان بمثل انها عاجز شدند با انکه در ان
جنس ماهر بودند ودر زمانی که حضرت عیسی علی نبینا واله وعلیه السلام مبعوث شد چون امراض
مزمنه بسیار بود وطبیبان حاذق مانند جالینوس وامثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده
کردن وکور روشن کردن وخوره وپیسی را شفا دادن وامثال اینها را اورد که شبیه بفعل ایشان بود
اما از فعل نوع بشر نبود ودر زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه واله مبعوث شد
در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت وبلاغت بود واشعار وسخنان فصیح بلیغ می اوردند وبر
کعبه می اویختند وبان فخر میکردند حضرت قران مجید را اورد وتحدی نمود وفرمود که اگر در پیغمبری من
شک دارید مثل این قران را بیاورید پس فرمود یک سوره از مثل این قران بیاورید وایشان
متوجه شدند واتفاق کردند ومثل سوره کوچکی نیاوردند با انحصی که در تکذیب انحضرت داشتند و
ارتکاب جنگهای عظیم وکشته شدن واسیر شدن کردند وانچه از ایشان خواسته بودند نیاوردند اگر
قادر میبودند البته می اوردند با وفور فصحا در میان عرب وعلما ودانایان در میان اهل کتاب ودر
زمانهای بعد از ان تا حال با انکه در همه اعصار دشمنان انحضرت اضعاف دوستان انحضرت بودند
ونیاوردند ونتوانستند اورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست وفعل خالق عالم است
اگر انحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اغرای بر کذب ودروغ و
اضلال خلق وانواع قبایح لازم می اید وان قبیح است وبر حق تعالی اتیان بقبیح محال است ودر وجه
اعجاز قران مجید خلاف است که ایا از غایت فصاحت وبلاغت است یا از انکه هرگاه اراده
معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب ایشان میکرد وسد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود واگر
اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود ولیکن حق انستکه از چندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و
بلاغت وتلاوت که هر اعجمی که قران را میشنود امتیاز انرا از سخنان دیگر میفهمد وهر فقره از ان که
در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی ولعل بدخشانی میدرخشد وجمیع فصحای
عدنان وبلغای قحطان اذعان بفصاحت وبلاغت ان نموده اند وروایت کرده اند که هر که
سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه می اویخت وچون ایه وقیل
یا ارض ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم رسوایی در شب امدند ونوشته خود را بر گرفتند وپنهان
کردند **دوم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا واشعار وخطب ایشان نماید
قریب باین نظم عجیب وشبیه باین اسلوب غریب نمی یابد وجمیع بلغای انزمان از غرابت ان متعجب

[margin: ایشان عاجز شدند ... ... اوردند ... نیاوردند ...]
[margin: اعجاز ...]

وحیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است ولو کان من عند غیر الله
لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قران از نزد غیر خدا بودهر اینه می یافتند اختلاف بسیار زیرا
که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از
دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کنندهٔ ان صاحب خط و
سواد نباشد و دیگران ایه ایه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او
باشد دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است
فقره دیگر فضیح است و اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهی است و اگر یک جزوش در تحقیق است
جزو دیگر لهو و باطل است و تزویق و کلامی که از اول تا اخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده
باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات
و صفات و احوالش نیست [illegible] از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در انوقت در میان
عرب خصوصا اهل مکه علم برطرف شده بود و انحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل
کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده بودند و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننموده که طلب علم کنند و
انچه در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده
و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در ان نیست و ببرکت انحضرت
طایفهٔ عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور افاق بودند از وفور علم و محاسن اداب و مکارم
اخلاق مغبوط ساکنان اطباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان
شدند [illegible] از جهت اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق انچه
حکما و علما در سالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف ان بیان شده و در شریعت قانونی
چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات
و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای
جهان تفکر نمایند خدشه در ان نمیتوان یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از انچه در کلام
معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی اله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل
خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیم تر نمیباشد [illegible] از جهت اشتمال بر قصص انبیای
سالفه و قرون ماضیه که در ان زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را
بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بیحساب خصوصا اهل کتاب

نتوانستند

والهی

حکام

سبع

نتوانستند که تکذیب انحضرت نمایند و در هیچ جزوی از اجزای ان قصها و انچه مخالف مشهور میان
ایشان بود حقیت ان را بر ایشان ظاهر گردانیده مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی ع
و انچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانیده مانند قصه سنگسار
و حلال بودن گوشت و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام پنجم از
جهت خواص سور و ایات کریمه است که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات
نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در ایات
و سور فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قران حمید در جلای قلوب و
اشفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از سورت مشتهیات نفسانی زیاده از انست
که صاحب دلی انکار ان نماید یا عاقلی را در ان مجال تاملی باشد ششم از جهت اشتمال قران
مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر انها اطلاعی نیست و انها زیاده بر انست که
احصا توان نمود و ان بر دو قسم است اول انستکه در بسیاری بسیاری از ایات کریمه خبر
داده است بانچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند یا با یکدیگر راز و پنهانی
مذکور میساختند یا در خاطرها خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب انحضرت
نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند
در این ساعت جبرئیل بانحضرت خبر خواهد آورد و ازین نوع بسیار است و اکثر را
در حیوة القلوب ذکر کرده ام دوم انست که در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است
بامور اینده که غیر خدا را بر انها اطلاعی نیست پیش از وقوع انها مگر بوحی و الهام مانند
خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا دو زمان قیامت
و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسید و در هر شهر و دیار ذلیلترین
اهل روزگارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام
و خبر دادن از فتح مکهٔ معظمه و برگشتن حضرت بسوی ان بلدهٔ طیبه و خبر دادن از عصمت
حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبهٔ رومیان بر کبر عجم و خبر دادن در سورهٔ
کوثر از کثرت اتباع و اولاد انحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل انها که حضرت را ابتر
گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب
مذکور است دوم در بیان سایر معجزات انحضرتست بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبر را معجزه

از دنیوا بمعظمه

عطا نکرده مکر انکه مثل انرا و زیاده بران با نحضرت عطا کرده است و معجزات انحضرت را
احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات انحضرت
چند قسم است اول معجزات بدن شریف انحضرت است وان بیست و چهار معجزه است
اول انکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود چون ماه شعاع جبین مبین او معدن
انوار بود و در و دیوار میتابید وکاه دست مبارک را بلند میکرد انکشتان منورش مانند
ده شمع روشنی میداد دوم بوی خوش انحضرت بود چنانچه هر وقت انحضرت از راهی میکذشت
تا دو روز و زیاده هر که از ان راه میکذشت میدانست که حضرت از ان راه رفته است و از
عطران و از عرق انحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیکر میکردند
~~و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیکر میکردند~~ و دلوی اب بنزد انحضرت اوردند
و کف اب در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت ان اب از مشک خوشبوتر
سیم انکه چون در افتاب می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم انکه هر که
با انحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر یکسر و کردن از ان بلندتر
مینمود پنجم انکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد ششم
انکه مرغ از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مکس و پشه و غیر انها بر انحضرت
نمی نشست هفتم انکه از عقب میدید چنانچه از پیش میدید هشتم انکه خواب
و بیداری او یکسان بود و خواب قوی او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملکها را
می شنید و دیکران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیکران نمیدیدند و هر چه در خاطرها
میکذشت میدانست نهم انکه هر کز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم انکه آب دهان
بهر چاهی که می افکند در ان برکت بهم میرسید و پر اب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید
شفا مییافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در ان برکت بهم میرسید و از
طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانکه از بزغاله و یکصاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد
یازدهم انکه جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میکفت دوازدهم انکه در محاسن شریفش
هفده موی سفید بهم رسیده بود که از افتاب بیشتر میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت
مبارکش نقش کرفته بود و نور او بر نور افتاب زیادتی میکرد چهاردهم انکه اب از میان انکشتان
مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم انکه سنک ریزه در

دست مبارکش حق پرستش تسبیح میکفت و مردم می شنیدند شانزدهم انکه ختنه کرده و ناف
بریده و پاک از الایش خون و غیر ان متولد شد و در وقت ولادت از پای بزیر امد نه از
سر و چون بزمین امد بویی بهتر از بوی مشک از او فایح و فایح کردید و جهانرا معطر کردید پس
دو بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی اسمان بلند کرد و اقرار نمود بتوحید
حق تعالی و رسالت خود پس نوری از او ساطع کردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هفدهم انکه
هرکز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید هجدهم انکه فضله که از انحضرت جدا میشد بوی مشک
از ان می امد و کسی ان را نمیدید بلکه زمین مامور بود که انرا فرو برد نوزدهم انکه هر چهارپایی که
انحضرت بران سوار میشد پیر نمیشد بیستم انکه در قوت کسی با انحضرت مقاومت نمیتوانست
کرد بیست و یکم انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت انحضرت میکردند و بر هر سنک و درخت که میکذشت
خم میشدند از برای تعظیم و بر انحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه کهواره انحضرت
را می جنبانید بیست و دوم انکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و کاه بر سنک سخت راه
میرفت و اثر پایش میماند بیست و سیم انکه حق تعالی از انحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با ان
تواضع و شکستکی و شفقت و رحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست
کرد و هر کافری و منافقی که انحضرت را میدید بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران
اثر میکرد دوم معجزات ولادت با سعادت انحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت
کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد انجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین
سبب شهبها از آسمان ظاهر شد حتی انکه مردم ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کهانت
برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو درافتاد و طاق کسری که پادشاه
عجم بود و در نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنکره اش ریخت
و از میانش شکسته و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستی بغیر انها ندارد و قصری که بر دجله
بنا کرده بود خراب شد و اب در ان جاری شد و دریاچه ساوه که انرا می پرستیدند خشک شد
و الحال جای ان نمکی است که نزدیک کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود که میسوختند
در انشب خاموش شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود اب در ان جاری شد و نوری
در انشب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر شد و تخت هر پادشاهی سرنکون شد
و جمیع پادشاهان در انروز لال بودند و سخن نمیتوانستند کفت و ملائکه مقربان و ارواح
اصفیای پیغمبران در هنکام ولادت کثیر السعادت او منبع سعادات حاضر شدند و اعوان

خازن بهشت با حوریان حاضر شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر
کردند و برای حضرت امند شربتها از بهشت اوردند که او را اشامیدند و انحضرت را بعد از ولادت
با بهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر کردانیدند و مهر نبوت را بر پشت
انحضرت زدند که نقش کرفت و در حریر سفیدی که از بهشت اورده بودند پیچیدند و او را
بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سماوات بخدمت انحضرت رسیدند و بر او سلام
کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه
بسجده افتادند و غرایب احوال که در ان حالت و بعد از ان در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده
از حد و احصا است و برخی در حیوة القلوب مذکور است سیوم معجزاتی است که تعلق
بامور سماویه و اثار علویه است و ان بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران کفته اند که این
ایه وقتی نازل شد که قریش از انحضرت معجزه طلب کردند حضرت با نکشت مبارک اشاره بماه کرد
و بقدرت الهی بدو نیم شد و چون از اهل بلاد دیکر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه
در انشب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت
کعبه افتاد و نیمی دیکر بر کوه ابو قبیس دوم بر کردانیدن افتاب است خاصه و عامه بسندهای
بسیار از اسمای بنت ابی عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلعم واله
حضرت امیر المؤمنین ع را برای کاری فرستاده بود و بعد از ان که حضرت رسول ص از نماز عصر
فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن او کذاشت
و خوابید در ان حال وحی بر انحضرت نازل شد تا انکه نزدیک شد که افتاب غروب کند و چون
وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کردی کفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین
کذارم پس دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود افتاب را برای او بر کردان
اسما کفت والله دیدم که افتاب بر کشت و بلند شد و بجایی رسید که بر زمینها تابید و وقت
فضیلت عصر بر کشت و حضرت نماز کرد پس باز افتاب بیکبار فرو رفت و مثل این معجزه
از برای حضرت امیر بعد از وفات حضرت رسول ص واقع شد سیم ریختن ستارکان و پیدا
در شب هنکام ولادت با سعادت انحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مایده
برای اهل بیت علیهم السلام از اسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان انحضرت نازل
شد ششم اطاعت جمادات و نباتات انحضرت را و سایر انچه در انها ظاهر شد از معجزات

ولایت و معجزاتی ...

حضرت ...

مانند چوب خرمایی که حضرت بر ان پشت مبارک میداد و چون منبر ساختند از مفارقت انحضرت
ناله کردن و طلبیدن انحضرت درخت را و اجابت کردن و امدن بسوی انحضرت و بر روی
افتادن بتنها باشاره انحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یکساعت
و سلام کردن درخت و سنک بر انحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان و در ساعت
بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم معجزه زیاده از
حد و احصا است هفتم سخن کفتن حیوانات با انحضرت مانند سخن کفتن اهو و شتر
و کرک و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه انحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه
مولای انحضرت را براه و کواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت انحضرت و از این انواع
بسیار است هشتم مستجاب شدن دعای انحضرت در زنده شدن مردکان و بینا
شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از انست که حصر توان کرد دهم استیلای
انحضرت بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از اسمان برای یاری انحضرت است
چنانکه در جنک بدر و احد و غیر انها شد و اثارش بر مردم ظاهر کردید یازدهم استیلای انحضرت است
بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن با انحضرت چنانکه قران مجید بان ناطق است
و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از اسمان و دفع ایشان بشهب در
کلام مجید مذکور است دوازدهم خبر دادن از امور پنهان و امور اینده است مانند خبر
دادن از دولت بنی امیه و انکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت
بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلی الله علیه واله و شهید شدن حضرت
امیر المؤمنین ع و حسنین ع و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و
بقای دولت نصاری و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن
او از مدینه بلکه انچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد انحضرت خبر داد و خبر دادن
از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله
عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنک تبوک و از
شهادت حبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر
دادن انحضرت از انچه منافقان در خانهای خود میکفتند و انچه صحابه در خانهای
خود میکردند و اکثر مردمی که بنزد انحضرت میامدند و پیش از انکه سخن بکویند حاجت

ایشان را میفرمود وکم سخنی از انحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد وکسی که تفاصیل
این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید ✱ فصل ششم در بیان معراج حضرت
رسالت ص ونصوص صریحه قران مجید بران دلالت کرده است واز جمله ضروریات دین اسلام است
ومنکر او کافر است وخلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات ان کرده اند ناشی از عدم تتبع است
یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا بیداری وبروح تنها بود یا
ببدن وروح هر دو وتا مسجد اقصی بود یا تا اسمان وبعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر
بعضی ازین خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو جهت که مذکور شد واخبار وایات
کریمه واحادیث متواتره خاصه وعامه ظاهر میشود انستکه حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه
واله را در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد واز انجا تا باسمانها تا
سدرة المنتهی وعرش اعلی سیر فرمود وعجایب خلق سموات را بانحضرت نمود ورازهای
نهانی ومعارف نامتناهی بر انحضرت القا فرمود وانحضرت در بیت المعمور وتحت عرش
الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود وبا ارواح انبیا علیهم السلم یا اجساد ایشان ملاقات
کرد وداخل بهشت شد ومنازل اهل بهشت را مشاهده نمود واحادیث متواتره خاصه
وعامه دلالت میکند بر انکه عروج انحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن ودر بیداری بود نه در خواب.
ودر میان قدمای علمای شیعه درین معانی خلاف نبوده چنانکه ابن بابویه وشیخ طوسی رحمة
الله علیهما وغیر ایشان تصریح باین کرده اند واتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت
واقع شد ومحتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد وایضا اتفاقیست
وابن بابویه وصفار ودیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند
که حق تعالی حضرت رسول ص را صد وبیست مرتبه باسمان برد ودر هر مرتبه انحضرت را
در باب ولایت وامامت حضرت امیر ع وسایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
زیاده از سایر فرایض تاکید ومبالغه نمود واز حضرت صادق علیه السلم منقولست که
از ما نیست کسی که از چهار چیز انکار کند معراج وسؤال قبر ومخلوق شدن بهشت و
دوزخ وشفاعت واز حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که هر که ایمان نیاورد
بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را ✱ در بیان قلیلی از فضایل ومناقب
انحضرت است باید دانست که انحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب وعجم وجمیع

مراتب

چنانکه ... معراج ... واقع شده

یکی

وایضا

وایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قران ودین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است
واخر پیغمبران است وبعد از و پیغمبری نخواهد بود وانحضرت اشرف است از
جمیع مخلوقات از ملائکه وجن وانس واز حضرت امیر المؤمنین وسایر ائمه علیهم السلم
افضل بود ولیکن بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین ع افضل از انحضرت بود
کواسته انحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود ویک معجزه عظیم از معجزات
انحضرت این بود که در میان گروهی نشو ونما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند
ومدار ایشان بر عصبیت وعناد وفساد ونزاع وتغایر وتحاسد بود ودر حج مانند
حیوانات عریان میشدند وبر دور کعبه دست برهم میزدند وصفیر میکشیدند
وبر میجستند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان
چه خواهد بود والحال که زیاده از هزار سال از بعثت انحضرت گذشته است و
شریعت مقدسه ایشانرا طوعا وکرها با صلاح اورده است کسی که در صحرای مکه
ایشانرا مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدترند در میان چنین گروهی
انجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه واطوار حمیده از علم وحلم وحیا وکرم وعفت و
سخاوت وشجاعت ومروت وسایر صفات کمال که علمای خاصه وعامه کتابها
درین باب نوشته اند وعشری از اعشار انهارا احصا نکرده اند وبعجز اعتراف نموده اند
وقلیلی از انرا در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام وایضا اجماع امامیه منعقد است
بر انکه پدران بزرگوار رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا
ادم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند وازر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلم
نبود بلکه عموی او بود وچون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود
ومسلمان بود واحادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است وعبد الله و
امنه هر دو مسلمان بودند وعبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم ع بود وهمچنین
پدرانش تا حضرت ابراهیم واسمعیل همه اوصیا بودند وحضرت ابو طالب پدر حضرت امیر ع
بود بعد از عبد المطلب وصی بود وهرگز بت نپرستید وکافر نبود ولیکن ایمان خود را
برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول ص برای او بکنند واعانت
انحضرت بیشتر توانند کرد ووصایا وودایع وکتب ابراهیم واسمعیل وسایر انبیا واوصیا
نزد او بود وبحضرت رسول ص در وقت مردن تسلیم کرد ودر انوقت اظهار اسلام نمود لهذا

وجمعی کافر نموده اند

ایشان را میفرمود وکم بخنی از انحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد وکسی که تفاصیل
این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید فصل ششم در بیان معراج حضرت
رسالت ص ونصوص صریحه قران مجید بران دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است
ومنکر او کافر است وخلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات ان کرده اند ناشی از عدم تتبع
یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا بیداری وبروح تنها بود یا
ببدن وروح هردو تا مسجد اقصی بود یا تا اسمان وبعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر
بعضی ازین خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو جهت که مذکور شد واخبار از ایات
کریمه واحادیث متواتره خاصه وعامه ظاهر میشود انست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه
واله را در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد واز انجا تا با اسمانها تا
سدرة المنتهی وعرش اعلی سیر فرمود وعجایب خلق سموات را با انحضرت نمود و رازهای
نهانی ومعارف نامتناهی بر انحضرت القا فرمود وانحضرت در بیت المعمور وتحت عرش
الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود وبا ارواح انبیا علیهم السلام یا اجساد ایشان ملاقات
کرد وداخل بهشت شد ومنازل اهل بهشت را مشاهده نمود واحادیث متواتره خاصه
وعامه دلالت میکند بر انکه عروج انحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن ودر بیداری بود نه در خواب
ودرمیان قدمای علمای شیعه درین معانی خلاف نبوده چنانکه ابن بابویه وشیخ طوسی رحمة
الله علیهما وغیر ایشان تصریح باین کرده اند واتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت
واقع شد ومحتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد وایضا اتفاقیست
وابن بابویه وصفار ودیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حق تعالی حضرت رسول ص را صد وبیست مرتبه باسمان برد ودر هر مرتبه انحضرت را
در باب ولایت وامامت حضرت امیر ع وسایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
زیاده از سایر فرایض تاکید ومبالغه نمود واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که
از ما نیست کسی که از چهار چیز انکار کند معراج وسؤال قبر ومخلوق شدن بهشت و
دوزخ وشفاعت واز حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هرکه ایمان نیاورد
بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را فصل هفتم در بیان قلیلی از فضایل ومناقب
انحضرت است باید دانست که انحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب وعجم وجمیع جنیان

مراتب ص

خیا نکه میرود قایل نیستند انکه معراج مکرر واقع شده

یکی ص

وایضا

وایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قران ودین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است
واخر پیغمبران است وبعد از و پیغمبری نخواهد بود وانحضرت اشرف است از
جمیع مخلوقات از ملائکه وجن وانس واز حضرت امیر المؤمنین وسایر ائمه علیهم السلام
افضل بود وانچه بعضی از غلاة میکویند که حضرت امیر المؤمنین ع افضل از انحضرت بود
کفر است وانحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشریه بود ویک معجزه عظیم از معجزات
انحضرت این بود که در میان کروهی نشو ونما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند
ومدار ایشان بر عصبیت وعناد وفساد ونزاع وتغایر وتحاسد بود ودر جمیع مانند
حیوانات عریان میشدند ودور کعبه دست برهم میزدند وصفیر میکشیدند
وبت میپرستیدند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان
چه خواهد بود والحال که زیاده از هزار سال از بعثت انحضرت کذشته است و
شریعت مقدسه ایشان را طوعا وکرها باصلاح اورده است کسی که در صحرای مکه
ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدترند در میان چنین کروهی
انجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه واطوار حمیده از علم وحلم وحیا وکرم وعفت و
سخاوت وشجاعت ومروت وسایر صفات کمال که علمای خاصه وعامه کتابها
دراین باب نوشته اند وعشری از اعشار انها را احصا نکرده اند وبعجز اعتراف نموده اند
وقلیلی از انرا در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام وایضا اجماع امامیه منعقد است
بر انکه پدران بزرکوار رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیه که همه مسلمان بوده اند تا
ادم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند واز رکه کافر بود پدر حضرت ابرهیم علیه السلام
نبود بلکه عموی او بود وچون او را تربیت کرده بود او را پدر میکفت بلکه پدرش تارخ بود
ومسلمان بود واحادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است وعبد الله و
امنه هردو مسلمان بودند وعبد المطلب از اوصیای حضرت ابرهیم ع بود وهمچنین
پدرانش تا حضرت اسمعیل ابرهیم ع همه اوصیا بودند وحضرت ابو طالب پدر حضرت امیر ع
بود بعد از عبد المطلب وصی بود وهرکز بت نپرستید وکافر نبود ولیکن ایمان خودرا
برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول ص برای او بکنند واعانت
انحضرت بیشتر توانند کرد ووصایا وودایع وکتب ابرهیم واسمعیل وسایر انبیا واوصیا
نزد او بود وبحضرت رسول ص در وقت مردن تسلیم کرد ودر انوقت اظهار اسلام نمود لهذا

وجمیلیکه کافر بوده اند

در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمانرا پنهان داشتند
و کفررا ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشانرا مضاعف گردانید و برین
مضامین احادیث متواتره از اهل بیت ع وارد شده است و اسلام ابوطالب و
ابا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد
شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد
کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات مکرمات بوده اند
و آلوده بتهمت نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان قرار گرفته مسلمان
بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن
الحسین ع و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بودند زیرا که در وقت که نطفه ایشان
در رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفههای که بهم در صلب
ایشان بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه ظاهر و مبرهن است
اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق ششم خلاف است که آبا آنحضرت بر ملتی که
مبعوث بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت
آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و
ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای
امری بزمین نمی آید مگر اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن بی کار میرود
و جبرئیل ع بی رخصت داخل خانه حضرت رسول ص نمیشد مانند بندگان بادب در
خدمت آنحضرت می نشست هفتم خلاف است که حضرت رسالت ص پیش از بعثت بشریعتی
عمل میکرده یا نه بعضی برانند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند
و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح ع عمل میکرد و بعضی گفته اند
بشریعت ابرهیم و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر
انست که بعد از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمینمود و شریعت آنحضرت
ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب
نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید و در حکم سنگسار زناکار
خبر از توریت داد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب
ایشان و آیاتی که اشعاری بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق

علیه جمیع

علیه جمیع انبیاست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق امت
و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام بسیاری که
آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و
آداب زیاده از همه کس میفرمود و چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف
بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا بعبادتی
نبوده باشد و راه دین رانداند با آنکه منقول است که آنحضرت انواع عبادات میکرد و
بیست سال پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک
محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند
بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر
دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که او پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضروری
دین است دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی
دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود خواهد بود اگر چه موافق شرع پیغمبر دیگر باشد
و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات
آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص
انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر
علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست
کرد سوم آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت
رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی عیسی یا وصی حضرت ابرهیم ع را تتبع
نماید و باو ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست اینمعنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند
قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از او وصی باشد و افضلیت آنحضرت
بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوییم که پیغمبری آنحضرت همیشه بوده و پیوسته
بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را
بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه خاصه و عامه از آنحضرت روایت کرده اند
که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است
که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه بآنحضرت ایمان آوردند
و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند دوم آنکه

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون کردانید
بپیغمبر خود ص در هنگامی که او را از شیر باز کرفته بودند بزرکترین ملکی
از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم اخلاق و محاسن افعال اهل عالم
در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از
ملک فرا میکرفت سیم آنکه در حدیث صحیح وارد شده است که حق تعالی حضرت ابرهیم را
بندهٔ خاص خود کردانید پیش از آنکه او را پیغمبر کرداند و پیغمبر کردانید او را پیش از آنکه
رسول کرداند و رسول کردانید او را پیش از آنکه خلیل کرداند و خلیل کردانید او را پیش
از آنکه امام کرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند
مانند خواب ابرهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا ص از اسباب پیغمبری پیش از آنکه
جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است
چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم از اول تا آخر مؤید بروح القدس اند که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا
و نسیان نگاه میدارد و بنص قران و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول
ص افضل انبیا است و هر فضیلت و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن
عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی در کهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن
صبی بشرف نبوت فایز کردد و حضرت رسالت باین جلالت تا چهل سال خلعت نبوت
نپوشیده و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم در
وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قائم در
کودکی در دامان پدر از مسایل مشکلهٔ غامضه جواب فرموده و حضرت جواد علیه السلام در سن
نه سالکی در یک روز سی هزار مسئلهٔ غریبهٔ کلامیه را بیان شافی نموده چون تواند بود که حضرت
رسالت از ایشان کمتر باشد دهم خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امی نامیده اکثر کفته اند
برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری
که مکه مشرفه است داده شده و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلیم خط و سواد
از کسی ننموده بود چنانچه نص قران بر آن دلالت کرده است و خلاف در این است که
آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر نوشتن و خواندن
چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارها که دیگران از آن عاجز بودند

میتوانست کرد اما برای مصلحت خود نمی نوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب اوقات
دیگران را امر بخواندن نامها میفرموده و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول
ص نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی ع پرسید که
چرا حضرت رسول ص را امی نامیدند حضرت فرمود که سفیان چه میکویند کفت میکویند برای آنکه
نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که دروغ میکویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که میخواند
و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و مکه نام
ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با او شریک
نبودند اول نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دوم قربانی بر آنحضرت واجب بود
سیم بعضی کفته اند مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم هر بدی که میدید بایست البته انکار
کند پنجم مشوره کردن با اصحاب بعضی کفته اند بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر
کردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة بر او و اهل بیت
و ذریت او و در حرمت زکوة و تصدقات سنت خلاف است هشتم واجب بودن ادای
دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه کفته اند آنحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی
کفته اند بر آنحضرت حرام بود دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی کفته اند بر آنحضرت
حرام بود یازدهم بعضی کفته اند خط نوشتن و شعر کفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست
دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز
روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید بقصد سیزدهم بر آنحضرت
زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال
میشد زنی که خود را بآنحضرت می بخشید بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه
دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام
بود شانزدهم آنکه حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بکویند و حق تعالی نیز در
قران در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول
و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا را در سخن کفتن
بلند تر از صدای آنحضرت کنند هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و
خصایص بسیار ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این
رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمود بیست و پنجم در آنها منتست و مراد از

امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر
میکرد بنیابت و جانشینی پیغمبر بر سبیل استقلال و دران چند مقصد است مقصد اول
در وجوب نصب امامست بدانکه امت اختلاف کرده اند در انکه امام بعنی که مذکور شد
نصب کردن او ضروریست و واجبست یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا
بر امت و این خلافی است که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر
خلافهای ایشان ثمره ندارد انچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه بران اتفاق کرده اند انست که واجبست
بر پروردکار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه اول انکه هر دلیلی که دلالت
بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را
در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه
ایشانرا براه راست هدایت کند و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبهٔ ایشان که
بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان
بکند و همه عقول بر این معنی مفطورند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست
خصوصا بعد از حضرت رسالت صلعم که خاتم پیغمبران است و بعد ازان امید بعثت پیغمبری
دیگر نیست دوم انکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلا واجبست و این اصلح
بر حق تعالی واجبست و شک نیست در انکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان
وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و
چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیم
انکه چون بعثت حضرت رسول صلعم مخصوص زمان انحضرت نبود بلکه مبعوث است بر
کافهٔ خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی و دو شریعتی از جانب خدا مقرر
کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام واقعیهٔ حق بوحی الهی مقرر نمود
و مدت بعثت انحضرت مدت قلیلی بود و دران مدت جمع قلیلی ظاهر اذعان کردند که
اکثر انها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم
چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و
مامون از کذب و سهو و تغیر و تبدیل باشد مقرر نکند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه
و محامل در میان ایشان نگذارند که هنوز ان کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و انچه
در میان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و مفسری از برای ان تعیین

نماید

[margin note, partly legible:] ... متفق ... و بدعت ... از برای ایشان مقرر ...

نماید با انکه هزار و یک احکام ضروریه در ظاهر او نباشد و احادیث سنت در نهایت
اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند که هر یک انواع اغراض فاسده داشته
باشند صاحب اختیار امت کرده اند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و
ان باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه را جمع کند و خود مانند خرد رگل مانده باشد
و از این و از او پرسد تا بمقتضای اغراض باطلهٔ خود یکی را ترجیح دهد و هر که بهرهٔ
قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیع را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوند
با ان لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری با ان مهربانی
و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان
بشوند پیغمبر بزرگواری که ان از رها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت
امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که
که در دهی بهار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کس تعیین مینماید
و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر
اخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت
خود کسی تعیین نمیکند اگر درین باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم
انکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقررهٔ حق تعالی در جمیع انبیاء از ادم تا خاتم
ان بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود ایشانرا از دنیا رحلت نمیفرمود
و سنت حضرت رسالت صلعم در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که انحضرت از مدینه
مشرف میفرمود ان بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود در جمیع بلاد و قرای اسلام
نیز حاکمی نصب مینمود امر ایشانرا بخود نمیگذاشت پس چون درین مفارقت کبری
و سفر بی انتها احوال ایشانرا مهمل و امور ایشانرا معطل میگذاشت پنجم انکه
رتبهٔ امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوتست اگر امام را مردم اختیار
توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطلست باتفاق و
ایضا بر مصالح عامه عباد و عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند کرد و عقلای صاحب
تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک
وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغیر میدهند پس بریاست دین و دنیای عامهٔ
خلق چگونه عقول مردم وفا کند و ایضا عصمت دران شرطست چنانچه معلوم خواهد

فه

شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است
و این رساله گنجایش آن ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است
بسیار است و در این رساله بچند آیه اکتفا مینماییم قال الله تعالی ایده و فی هدایته الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدیم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدیم بر شما
نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین
و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با
آنکه احادیث مستفیضه از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه بعد از نصب
حضرت امیر علیه السلام در غدیر خم نازل شد دوم آیهٔ کریمه و قالوا لولا نزل هذا القران علی رجل
من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران
عامه و خاصه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو امر عظیم
از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة ابن مسعود که در طایف بود
که ایشان اموال و بساتین بسیار داشتند حق تعالی در رد قول ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت
میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان
ایشان معیشت ایشان را و زندگانی دنیا بعضی را بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا به درجات
بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین
سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع
میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را اگر قدری و اعتباری نزد
ما ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان
باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوت است و بعد از نبوت
هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آن را نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین
نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر دیده تعصب و عناد دیده مخالفان
نپوشاند سیم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
عما یشرکون یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد نبوده است
ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه
نیز ظاهر است بر اینکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خاص است به خلق و مفسران

عامه

عامه روایت کرده اند که این آیه بر رد ایشان نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبر را بدیگران نداد
چهارم آیات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است
مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه
تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ
تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قران
مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد
پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت
کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحب امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا
و رسول خدا عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی
امر نمیکند که مردم در همهٔ امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز
مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید
که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامی است که حق
تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب
این مرتبه نیستند فصل در شرایط امامت نزد متکلمین و مشهور اینست که در امام
سه شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همهٔ امت در جمیع جهات خصوصا در علم
الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا
کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم
نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را اگر نمی فهمید
و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب
علم نیستند متذکر نمیشود این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم یا اهل قران اگر نمیدانید و چون
حق تعالی بملئکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی
قرار دهم ملئکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونهای
مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم تو را حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس

تراست

حق تعالی اسما را تعلیم ادم کرد و بان حجت بر ملئکه تمام کرد که چون ان اشما اعلم است بخلافت سزاوار
پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافتست و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی
طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که
مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش انست که زیادتی جسم قوت
و شجاعت باشد نه بزرگی بدن **دوم** از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است
برانکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع کناهان کبیره و صغیره و احادیث
متواتره براین مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه
خود در احکام الهی خیانت کند که قابل امامت نخواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود و بقول حق
تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی ایا
امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با انکه کتاب خدا را میخوانید ایا عقل
ندارید و قباحت این امر را نمیفهمید و باز فرموده است ای کروه مؤمنان چرا میکویید چیزی را
که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بکویید چیزی را و نکنید و معلوم است که کسی که مستحق
این ملامت است قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابرهیم
علیه السلم که من کردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد
و از برای فرزندان خود طلب کرد و کفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لا
ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است
بر نفس خود در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت
باو نمیرسد و ایضا عمده فایده در نصب امام انست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شرع
باشد و هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطایی
که از او صادر کردد او ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضا بر امت واجب است که
اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در ایه اولی الامر معلوم شد پس اکر اطاعت بکنند باید چیز
باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجب است اکر بکنند مخالفت با
اطاعت و رعایت امام دارد و اکر بکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اکر وجوب اطاعت
در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج
بدو امام خواهند بود و اکر او هم معصوم نباشد پس محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم
اید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند وجه بر میکردد و بعد از تامل معلوم میشود

سیم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامست و ان بنصوصی که بر خصوص
هریک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
و سنیان بهیچیک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند
و کفته اند باید صفاتی که در پیغمبر باشد در او باشد با انکه شبهه در نسبش نباشد
و پدران و مادرانش غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است
مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنکی و درشت خویی و کج خلقی و بخل و دنائت
نفس و دنائت صنعت مانند جولایی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و
امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسایلش
کفته است که در امام هشت شرط معتبر است **اول** معصوم بودن او از کناهان
کبیره و صغیره بنحوی که مذکور شد **دوم** انکه عالم باشد بهرچه در امامت بان محتاج است
از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و اداب حسنه و دفع
دشمنان دین و رفع شبهات زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود
سیم شجاعت برای دفع فتنها و برانداختن اهل باطل و غالب کردانیدن دین
حق زیرا که اکر او سرکرده است بکریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف کریختن بعضی
از رعایا **چهارم** انکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم
و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد والا تفضیل مفضول لازم اید و ان
قبیح است عقلا **پنجم** انکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میکردد خواه در خلقت مانند کوری
و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد
الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه
زیرا که اینها منافات با لطف دارند **ششم** انکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس
بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد **هفتم** انکه معجزه از او ظاهر
شود که دیکران از ان عاجز باشند تا انکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد **هشتم** انکه
امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد میانه رعیت کردد و اثبات
این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولی است **فصل سیم** در بیان صفات و خصایص
امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و انها در احادیث ما بسیار است و در

ایشان

حیوة القلوب مذکور است ودرین رساله بعضی را ایراد مینماییم کلینی بسند معتبر از امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه وناف بریده وختنه
کرده متولد میشود وچون از شکم مادر بزیر می اید دستها را بر زمین میگذارد وصدا بشهادتین
بلند میکند ومحتلم نمیشود یا خباثت جنابت در او بهم نمیرسد ودیده اش بخواب میرود
ودلش بخواب نمیرود یعنی انچه واقع میشود در ان حال میداند وخمیازه وکاهلش نمیکند
واز پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند وفضله که از و جدا میشود بوی مشک
ازان می اید وزمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند وفرو برد وچون زره حضرت
رسول صلی الله علیه وآله را میپوشد بر قامتش درست می اید وهر که دیگر بپوشد خواه دراز
وخواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد می اید وملک با او سخن میگوید تا اخر ایام عمرش
وابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین
مردم است ودر حکمت وعلم بدقایق امور از همه در پیش است وپرهیزکارتر وبردبارتر
وسخی تر وشجاعتر از همه کس وعبادتش از همه بیشتر است وسایه ندارد وشاید مراد ان
باشد که گاهی چنین است واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله دایمی بود وبول وغایط
او را کسی نمی بیند وزمین موکل است باینکه انچه از او بیرون اید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود
وبویش از مشک خوشتر است واولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر
خود در هر باب وجان خود را فدای او کنند یا انکه مردم بی اختیار اینحالت را نسبت باو بهم میرسانند
ومشفق تر ومهربان تر است بر ایشان از پدران ومادران ایشان وتواضع وفروتنی او
نزد خدا از همه کس بیشتر است وانچه مردم را بان امر میکند پیش از دیگران اهتمام در ترک
ان میفرماید ودعای او مستجابست حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند هر اینه بدو نیم شود وحربها
اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه وآله نزد اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از
اسمان امده ونزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز
قیامت دران نوشته است ونامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان
تا روز قیامت دران نوشته هست ونزد امام میباشد جامعه وان نامه ایست که طول ان
هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفند وچون پیچیده میشود بکند کی دان شتر میشود
ودران نوشته است هر حکمی که فرزندان ادم بان محتاج شود ونزد او میباشد جفر بزرگتر وجفر

خود نزد ایشان او دیگری ... دیگری ... بان
... بد ولیکن مردم را
زان نمی یکند صح

کوچکتر

کوچکتر یکی از پوست بز است ودیگری از پوست گوسفند ودر انها احکام حدود وغیر انها هست
حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند وحتی گناهی که تعزیر ان یک تازیانه است یا نیم تازیانه یا
ثلث تازیانه است وانرا حضرت رسول صلی الله علیه وآله املا نموده وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بخط خود نوشته است ومصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است ودر انجا نامهای
واحوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است واز برای ان انرا بانحضرت نسبت میدهند که
چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام اندوه
عظیمی از مفارقت انحضرت وجفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی
انحضرت فرستاد که خبرهای اینده را برای انحضرت ذکر میکرد وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت
ودران کتاب اخبار اینده هست تا روز قیامت ودر حدیث دیگر فرمود که میان امام وحق تعالی
عمودی از نور هست که دران عمود اعمال بندگان خدا را می بیند وهر چیز بر او مشتبه شود دران نظر میکند
ومیداند وبسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت
اول انکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین کرد
صلوات الله علیهم دوم انکه هر چه از او پرسند جواب شافی میفرماید واگر نپرسند خود ابتدا میفرماید
خبر میدهد مردم را باینده سیم انکه جمیع لغتها وزبانها را میداند وهر کس بهر لغت او را جواب
میگوید انکه کلام هیچ مرغی وحیوانی بر او مخفی نیست وهمه را میفهمد واز احادیث مستفیضه بل متواتره
ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند
چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر مرده را زنده کرد وحضرت باقر وصادق علیهما السلام
ابو بصیر را بینا کردند وصاحب خره وپیس را شفا دادند ودر احادیث بسیار وارد شده است که
هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است
وقادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعیده را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز ولکن چند
مرتبه بر دور دنیا بگردد وکتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة وانجیل وزبور وصحف ادم وصحف شیث و
ادریس وابرهیم والواح موسی همه نزد ایشان بود واثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی وپیراهن
ابرهیم ویوسف وسنگ موسی که دوازده چشمه ازان جاری میشد وانگشتر سلیمان وبساط او و
سایر اثار انبیا نزد ایشان بود واکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است وحق تعالی ابر را
مسخر ایشان کرده بود که بران سوار توانند شد که ملکوت زمین واسمان را بگردند وهفتاد ودو اسم اعظم

حق تعالی را میدانستند که برای هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست
که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم
ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر
از جبرئیل و میکائیل مشافهة با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و
گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشت فرود اید و در احادیث بسیار
وارد شده است که عمدهٔ علم ما علمی است که در هر آن و هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما
فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بآنحضرت
سلام میکنند و انچه از امور انسال در ان شب مقدر شده است براو عرض میکنند و علوم گذشته
و اینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از اسمان بزمین امده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع
پیغمبرانند و ایشان متوسمون اند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند
و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی براو ظاهر میگردد و تمام قران و علم
ظاهر و باطن ان تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و
انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و اله و حضرت امیر المؤمنین
ع در سید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که
علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در ان مضبوط است و انرا جفر ابیض میگویند
و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و اله در ان مضبوط است
و انرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام انرا خواهد گشود و در احادیث معتبرهٔ بسیار
منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهرهٔ امامان گذشته و روح پر
فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی
میرسند و بر دور ان هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند
پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این
امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صلی الله
علیه و اله و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم و پردهها و دیوارها و کوهها
و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و انچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بران مطلع میگردند
از جانب حق تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیر

المؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در انوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد
که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و حنوط و کفن کنی مرا بنشان و از
هرچه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در انوقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی
هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود
تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در
مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در انوقت باعجاز امامت و طی الارض
نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه
حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بتفصیل
در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از
انوار مقدسهٔ حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش افریده شده است
و چون حق تعالی میخواهد که امامی را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت ابی از زیر عرش بر میدارد و
نزد پدر امام می اورد که او می اشامد و ان اب از دقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل
شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفهٔ
امام از ان اب منعقد میشود و چون چهل روز بران میگذرد و در رحم روح در او دمیده میشود
و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این
اید را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر
حق تعالی میکند و تلاوت سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ و سایر ایات مینماید و چون متولد میشود مربع
نشسته از جانب پا بزیر می اید و چون بزمین می اید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و
سر بجانب اسمان بلند میکند و صدا بکلمهٔ شهادت بلند میکند پس ملکه در میان دو دیدهٔ اش
و در کتف همان ایه را نقش میکند پس ندایی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا
برای امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیدهٔ منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر
وحی من و خلیفهٔ منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت
خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را
در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام
شود آیه شَهِدَ اللهُ را تا اخر در جواب منادی بخواند پس در انوقت حق تعالی علوم اولین و اخرین را باو
عطا کند و مستحق ان شود که روح القدس در شب قدر و غیر او او را زیارت کند پس چون بز

جلیل امامت فایز کردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندکان
خدا را در ان ببیند و بروایت دیکر در ان شبی که متولد شود نوری در ان خانه ساطع کردد
که پدرش و مادرش انرا مشاهده نمایند و چون بزمین اید رو بقبله کند و سه مرتبه
عطسه کند و انکشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش
همه روییده باشد و در یکشبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع
باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملئکه است
و در خانهای ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملئکه
با طفال ما مهربانترند از ما و دست زد حضرت بیالشی از بالشهای خانه خود و فرمود
که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملئکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشانرا بر میچینیم
و جمع میکنیم و تعوید اطفال خود مینماییم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و افواج جنیان
بخدمت ایشان می امدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان میپرسیدند
و ائمه ایشانرا خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت
اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امد در وقتی
که انحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد
فرمود که کیستی کفت منم عمرو پسر عثمان که پدر مرا جن خلیفه کرده بودی و او در ینوقت
فوت شد چه میفرمایی حضرت او را بجای پدر خود خلیفه کردانید اینها مجملی است از
احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بان میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای
اسرار ایشانرا نمیدانند و تاب شنیدن انها ندارد مکر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی
یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور کردانیده
باشد و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مکردانید و بپروردکاری
از برای ما قایل مشوید و غیر اینها انچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید
کم کفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد
البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بکو یا محمد اکر بوده باشد
دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردکار من هر اینه اخر شود دریا پیش از انکه
تمام شود کلمات پروردکار من هر چند بیاوریم بمثل ان دریا مداد ان و در احادیث
وارد شده است که ماییم کلمات پروردکار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد چنانکه

کفته‌اند کتاب

کفته‌اند کتاب فضل ترا اب بحر کافی نیست که ترکنی سر انکشت و صفحه بشماری
مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و ان بچند وجه میتواند شد اول انکه از همه ظاهرتر
و اسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی انست چنانچه دانستی نص حضرت رسولست
صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد
شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوصند بامامت از جانب خدا و رسول و امام
سابق دوم افضل بودن امامست از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند
و صحیح باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سیم معجزه که مقارن دعوی امامت
باشد و انچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت معدود قلیلی حاصل میشود اکرچه
یک کس باشد چنانکه ابو بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی کفته اند میباید پنج کس بیعت
کنند چنانکه عمر در شوری باجتماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نکفته اند امریست
که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق
همینکه پنج نفر یا یک نفر جاهلی بیعت کنند باید که جمیع در امور دین و دنیا اطاعت
او بکنند و اکر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اکرچه او مخالفت کننده علی بن
ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید
پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جکر کوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت
برای مخالفت ان ظالم جابر ولد الزنای شارب الخمر بانواع عیوب اراسته جایز
بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق
دشمن امیر المؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله
علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه
و سایر اکابر صحابه واقع شود انرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سایر صحابه
را کشند و به بیعت اورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای
خود نویسند ایا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی
رتبه نبوتست بر چنین بازیچه بنا کذارد و اکر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا
اکثر اهل انقریه اتفاق نکنند تعیین انرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله
بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از ان سه امرست
که مذکور شد و هر یک از ان سه امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم باخبار متواتره

از ثقات و معتمدین رُوات شیعهٔ امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت
ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیّت آنها را میدانیم و امّا اگر
خواهیم بر مخالفان حجّت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبرهٔ ایشان را بر ایشان حجّت
کردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبرهٔ ایشان
حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجّت کردانیم
ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعهٔ کتب خود را که در زمان
استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند
بر ما حجّت کرده اند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر
و مقبول الطرفین یا در کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است بر حقیّت مذهب حق خود
استدلال کنیم و ایشان نیز باید که احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبرهٔ ما مذکور است
استدلال کنند از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست بلکه جمعی از علمای ایشان
نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان
در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل
اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است
فقیر در این رساله از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند
نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قران مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر
که از اعاظم علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح ستّهٔ ایشانرا که عبارتست از
صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن
ابی داود سجستانیست در این کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر
علمای ایشانست و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد
ایشان متداول است و میخوانند و در اوّل کتابش میکوید که من این احادیث را
از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را با یشان نسبت دهم چنانست که
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر
که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح
ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتاب درّ منثور سیوطی
که از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست

و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و
تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود است و بنزد ایشان متداول
و معتمد است و احادیث اهل البیت علیهم السلام در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده ام
و بدانکه مذهب فرقهٔ ناجیهٔ امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت
صلعم بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب است و سنیّان میکویند مردم ابوبکر را بعد از
حضرت رسول نصب کردند و خلیفهٔ اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ
دویم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین علیه السلام
را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان
بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف
کنند اگر یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و
دو نفر دیگر یکی را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنها است اختیار کنند و سه نفر دیگر
اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای
محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است
و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند
چون عبد الرحمن در آنطرف باشد باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر
چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه
تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل
کنی بکتاب و سنّت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنّت رسول
عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت
آن مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس
عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفهٔ سیم او را
میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه
اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه بر حق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را
خلیفهٔ چهارم میدانند و قول دیگر بعضی منافقان بخوش آمد خلفای عباسیه اختراع کرده اند
که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوی خلافت کرد و او خلیفه است

وبطلان این قول بعد ظاهر است و اصحاب او بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است
و با ثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان ان قول نیز ظاهر میشود
مقصد پنجم در بیان بعضی از ایاتست که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میکند اول ایه وافی هدایه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول
او و انها که ایمان اورده اند انها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند
و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر انکه این ایه در شان انحضرت نازل شده است چنانچه در جامع
الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که امدم بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و گفتیم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و
با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این ایه را فرستاد
پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و
بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر
خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت
رسول این ایه را با ایه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن
عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابو ذر رضی الله عنه حاضر شد و
گفت ایها الناس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله باین دو گوش و
الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکو
کاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است
هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و اله
نماز ظهر را پس سایلی در مسجد سؤال کرد کسی باو چیزی نداد سایل دست بسوی اسمان بلند کرد و
گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول تو و کسی چیزی بمن نداد و در انحال
علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته
انگشتر را در ان انگشت میکرد سایل امد و انگشتر را از انگشت انحضرت گرفت و حضرت رسول
نیز در نماز بود و انرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا
برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و اسان گردان برای من
کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که

او هرون است

او هرون است و محکم گردان باو بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس دعای او را مستجاب
گردانیدی و باو خطاب کردی که زود بود محکم کردانم بازوی ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی
و استیلائی بهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه
مرا و اسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم
گردان باو پشت مرا ابو ذر گفت هنوز سخن انحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب
خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این ایه را بر انحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار
و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی
و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه
و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و
قیس بن الربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابو ذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند
و حسان شاعر و غیر او بنظم اورده اند و وجه دلالتش بر امامت انحضرت انست که انما کلمه
حصر است و ولی در لغت بچند معنی امده است یار و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و در
معنی اخر نزدیک بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که در این ایه مراد نیست زیرا که یاری و دوستی
مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست
بلکه همه مؤمنان یاری و دوستی یکدیگر کنند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون و
المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانکه فرموده اند
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان
میباشند و اگر گویند که ایه بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص انحضرت باشد جواب گوییم
که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در ایات
کریمه نیز بسیار است با انکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که
سایر ائمه در انعقاد اخلند و هر امامی در وقت امامت البته باین فضیلت فایز میگردد و صاحب
کشاف گفته است که مراد از این ایه هر چند انحضرت است اما بلفظ جمع اورده که دیگران نیز
متابعت انحضرت بکنند و مؤید انکه ایه در شان انحضرت است و مراد بولایت امامت است
انکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیران لشکر گردانید چون حضرت

فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه
اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان
بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت انحضرت می امدند و سلام میکردند بعد از ان
بخانهای خود میرفتند چون بخدمت انحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از ان چهار نفر برخواست
و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دویم برخواست و همان سخن را گفت باز
حضرت رو از او گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو از او گردانید پس دویم برخواست و همان
سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سیم چون چهارم نیز گفت حضرت رو بایشان کرد و
غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از من است
و من از ویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده
از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و اله بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی
بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در ایه است در شان
اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با وجناب بود
دیگری را نبوده و ایضا تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافت است زیرا که محبت و
نصرت در حال حیوة نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم
ایشان نمیتواند بود دوم ایه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی
ای گروهی که ایمان اورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان در همه چیز
خصوصا در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت
ایشان است در گفتار و کردار نه انکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که ان محال است
و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قران مجید عام است و شامل
جمیع امت و همه زمانها است باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی
بوده باشد که امت با او باشند و معلوم هست که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم اید
که هر که یکراست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادقی
در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و او معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر
زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات
الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد

بالکه سیوطی

با انکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب علیه السلام است و از ابرهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی
در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین
محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم
که عترت انحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است منقول که صادقون ال محمدند علیهم السلام
و در بعضی روایات وارد شده است که مراد بصادقین انهایند که خدا فرموده است در شان
ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من
ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند انچه را که
با خدا عهد و پیمان بران بسته اند که با رسول امین ثبات قدم ورزند و با دشمنان دین
قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت انحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان
وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را
و دین خود را هیچ تبدیل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این ایه در شان
اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده
بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول بر ندارند و وفا باین عهد کردند و انها که
کشته شدند حمزه و جعفر بودند و انکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود
و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغیر و تبدیل در دین خدا
نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که منم انکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و دو استدلال در این ایه
نقل میکنم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه
اول انست که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تعالی در این
ایه امر کرده است مؤمنان را که با صادقون باشند پس باید که صادقون موجود باشند
زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود ان چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقی
باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر انکه اجماع حجت است و
این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قران متوجه
جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ ایه شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی از
ازمنه که از ایه معلوم نیست موجب تعطیل حکم ایه است و ایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشانرا

بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس این آیه کریمه
دلالت میکند بر انکه هر که جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا
واجب است و انها اند که حکم کرده است خدا با نکه صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت کند
بر انکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او
و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در همه زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم
اما میگوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوییم این
قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که او شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما نمی
شناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای ضلالت است و حق تعالی حق را
بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که
عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده
نخواهد بود اما از برای توضیح بچند جه جواب او را میگوییم اول انکه هر گاه تصریح کرد که در هر زمان
احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت
رسالت مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است احدی را ممکن باشد که علم با قوال جمیع علمای امت
بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت ارا
و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که تجز او از همه علما اسمیت
معلوم نیست که در ده مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند
و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با و گفته اند گاه باشد که تقیه کرده
باشند چنانچه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب
باقی مانده و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماع
ممکن است و علم بتحقق ان بهم میتواند رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود پس رفع خطا
بالکلیه کی میشود سیم انکه ظاهر ایه بلکه صریح ان انست که مامورین بکون با صادقین غیر
صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که غیر بلکه یکی نه چهارم انکه انچه در نفی مذهب شیعه
گفته است که اگر چنین بود میبایست ما بدانیم که کیست مثل انست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت
رسول باطل است زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که
اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و علتش انست که این راجع بتقصیر
ایشان است باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و اثار بکنند از روی انصاف

تا بمقتضای وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود و اگر راست
گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق انست که حق بر ایشان ظاهر
گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجهی که در
عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می اید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول
معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از انها معصوم است حجت
میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که در میان انها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه
بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال
علمای شیعه و در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بان ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد
و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوم از شیخ سدید مفید رحمه الله سوال کردند در تفسیر این ایه
کریمه و انکه در شان که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این ایه جلیله الکه الهی
در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان
دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و
از سیاق ایه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این ایه مردم را امر کرده است که متابعت
نمایند صادقانرا و از ایشان جدا نشوند و باید که انها را که ندا کرده و امر فرموده غیر انها
باشند که ایشانرا مامور ساخته که با انها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود
باشد و متابعت خود کند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشانند
و اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در ان دعوی راستگو است پس
لازم اید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محال است و اگر بعضی ایشان مراد است
یا بعضی معهود معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا انکه بعض غیر معهودی
مراد است بنا بر اول باید که ان جماعت معروف و معلوم باشند و مخاطبان ایشانرا شناسند و
روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند
احدی را بغیر ان جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این
مراتب محقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان
بخلافت نشده بود و بنا بر دوم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین
و تخصیص ان بعض بشود و الا تکلیف بامر [illegible] بوده که ایشان بان نتوانند نمود و ان
محال است و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلام [illegible] تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند

معصوم

بس ثابت شد که مراد ایشانند وایضاً دلیل عقلی ونقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل
عقلی زیراکه درین آیه کریمه ذکر شده است که امت متابعت ایشان نمایند
علی الاطلاق وتخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم
باشند والا لازم آید که امت مأمور باشند که در خطا ومعصیت متابعت ایشان
کنند وآن محال است وچون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر حق تعالی
بران اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت وعصمت ایشان شده باشد وباتفاق
نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند واما دلیل نقلی آنست
که حق تعالی در قران صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین ع
آن اوصاف مجتمع نگردیده زیراکه فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب
یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق ومغرب ولکن البر من امن بالله
والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین ولیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز
قیامت وبملائکه وکتابهای خدا وپیغمبران واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب وعطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان یا
محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وآله وبیتیمان
بی پدر وبمسکینان محتاج وبمسافران که بخانه خود نتوانند برگشت وبگدایان بسؤال
کننده وازاد کردن بندگان واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئك الذین صدقوا واولئك هم
المتقون وبرپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با اداب وشرایط واداکند زکوة را وانها که وفا میکنند
بعهد خود که با خدا ومردم کرده اند وانها که صبر میکنند بر فقر وبدحالی ودر مرض ودرد وازار ودر
وقت جهاد دشمنان دین ایشانند انها که راست گفته اند وصادقند در دعوای ایمان ووفا
بعهود وایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی
درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها
دراو کامل باشد بصدق وتقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق وتقوی را در ایشان
بجهات شتی که در علم معانی بیان مقرر است پس آیه اولی را با این آیه که ضم میکنند مفادش
این میشود که متابعت کنید صادقان را ونیز اگر این خصلتها در احدی ایشان مجتمع وکامل گردیده است
وما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه کسی را نمییابیم که این خصلتها دران مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه
اولی او باشد وجمیع امت مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری
دون امری نشده است واما بیان اجتماع وکمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول ایمان
بخدا وروز قیامت وملئکه وکتابها وپیغمبران مذکور شده وشکی نیست در آنکه آنحضرت
پیش از همه کس ایمان باینها آورد وباخبار متواتره ومیان خاصه وعامه او اول کسی بود از
مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه علیها السلم گفت که ترا تزویج
کردم بکسی که از همه صحابه قدیمتر است اسلام وانقیاد او واز همه بیشتر است علم او ومتواتر است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود منم بنده خالص خدا وبرادر پیغمبر او ونگفته است این سخن را
احدی پیش از من ونخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغگویی افتراکننده نماز کردم پیش از
دیگران هفت سال وفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت
کرده باشد ترا پیش از من وگفت در وقتی که سخنی از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند
که علی دروغ میگوید من برکه دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم وحال آنکه من اول کسم که اورا
عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم وحال آنکه من پیش از همه باو ایمان آوردم
وتصدیق او کردم ویاری او نمودم وحضرت امام حسن علیه السلم فرمود در صبح آن شبی که
حضرت از دنیا رفت درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان براو پیشی
نگرفته اند وآیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید ودلایل برین بسیار است که ذکر
انها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال وتصدقات
را فرموده وبنصوص قرانی واحادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه در
پیش است حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا یعنی ومیخورانند طعام را با گرسنگی ومحبت آن یا از برای محبت خدا
بمسکین ویتیم واسیر واتفاق کرده اند مفسران وراویان عامه وخاصه برآنکه
این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله
علیهم نازل شده است وباز فرموده است الذین ینفقون اموالهم فی سبیل
الله باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب وروز پنهان و
آشکارا پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان ونیست خوفی

براشان ونه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در اخرت شیخ گفته است روایات
مستفیضه وارد شده است که این ایه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده
وخلافی نیست در انکه انحضرت بکد یمین خود جمع کثیری را از غلامان ازاد که احصا نتوان کرد
ووقف نمود مزارع وبساتین وباغهای بسیار را که بدست حق پرست خود همه را
احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از ان بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرمود و ان
نیز در شان انحضرت است بدلالت ایة انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر انکه
چون انحضرت در حال رکوع زکوة داد این ایه نازل شد مولف گوید که تواند بود که شیخ
این ایه را حمل بران معنی کرده باشد یا انکه واو واتی الزکوة را واو حالیه گرفته
باشد بقرینه این ایه وقرینه انکه ایتاء مالها بعد از این ایه مذکور شده وتاسیس
اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده وفای بعهد را
وهیچیک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این بان نداده
باشند مگر انحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت
رسول صلی الله علیه واله کرده باشد در یاری وجانفشانی وحمایت انحضرت پس این
صفت نیز مخصوص او است پس حق تعالی صبر بر بلاها وشداید وجنگها را فرموده ومعلوم است
که کسی بغیر انحضرت در جنگها او شدتها صبر نکرد واو است که باتفاق دوست و
دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد ونگریخت واز هیچ خصمی نترسید پس بعد از انکه حق تعالی
جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق بوده راست گویند نه غیر ایشان
وایشانند که پرهیزکارانند یعنی او صادقی که ما امر نمودیم بمتابعت او وکرده ایم انسته که این
صفات همه در او مجتمع باشد واو امیر المؤمنین است وتعبیر از او بلفظ جمع از
برای تعظیم وتشریف او ست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در
وقتی که خواهند اشاره برفعت وعلو منزلت او کنند وگاه هست که بلفظ جمع می اورند
از برای اشاره بانکه جمع دیگر نیز با او درین امر شریکند ودر اینجا این نیز مراد می
تواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه ودر این صفات جلیله
با انحضرت شریکند مولف گوید که ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد از ابن عباس روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت ومال دیگر چیزی
بغیر از ان نبود پس یکدرهم را پنهان ویکدرهم را علانیه ویکدرهم را در روز و

یکدرهم را در شب تصدق کرد پس ایه در شان او نازل شد الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار تا اخر ایه که در کلام شیخ مفید علیه الرحمه گذشت واز زید بن رومان روایت
کرده است که در شان هیچکس ایات قران انقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام
نازل شد سیم در احادیث بسیار از موالف ومخالف تفسیر ایات صدق وتصدیق بان
حضرت شده است چنانچه ابن مردویه وحافظ ابونعیم در حلیه وسیوطی در در منثور
ودیگران از ابن عباس ومجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق
وصدق به اولئک هم المتقون یعنی انکس که راستی را اورد وتصدیق بان کرد ایشانند پرهیزکاران
گفته اند انکسی که صدق را اورد حضرت رسول است وانکه تصدیق بان کرد علی بن ابی طالب
وبنابراین موصول در وصدق مقدر است وکوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول
کرده اند وباز حق تعالی فرموده است والذین امنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون
والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم احمد بن حنبل وجمع دیگر از ابن عباس ودیگران
روایت کرده اند که این ایه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و
بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی وحمزه وجعفر علیهم السلام نازل شد ابن عباس گفت
یعنی انها که ایمان اوردند بخدا ورسولان او ایشانند بسیار راست گویان وتصدیق
کنندگان وگواهان پیغمبران بر انکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشان است
مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول ونور ایشان بر صراط وباز حق تعالی فرموده است
ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی انها که اطاعت کنند خدا ورسول
را پس ایشان در قیامت با انهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران وصدیقان
وشهیدان وصالحان ونیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از
پیغمبران درجه ایشان از شهیدان وصالحان بلندتر است واین مصداق امامت
ووصایت است وعامه وخاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب
علیه السلام صدیق این امت است وفخر رازی وثعلبی واحمد بن حنبل در مسند وابن
شیرویه در فردوس وابن مغازلی ودیگران از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت
کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مؤمن ال یس است وحزقیل که مؤمن ال
فرعون است وعلی بن ابی طالب وان افضل ایشان است وثعلبی بسند

دیگران روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب الیس و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقون و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میگفت منم صدیق اکبر میگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مراد فه معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلم گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف علیه السلم گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را با فترا صدیق گویند چنانچه بر عکس نهند نام زنگی کافور چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه آیا کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد انکه بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در شاهد خلاف است و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است که گواه بر حقیقت آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله بن الحرث که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی پرسید در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود که در سوره هود نخوانده ~~از جانب پروردگار خود~~ این آیه را که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و بعد از او بلا فصل خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بامامت میکند زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که اگر گواهی یکسر هرگاه معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی

وعبدالله

نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده ایست و بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق این تفکر کند میباید که معنی اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و از طریق عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلم را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت انما انت منذر پس دست بر سینه با سکینه علی گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قران گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القران فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک خود را بر دوش امیر المؤمنین علیه السلم گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که منذر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و هادی مردی است از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این دو روایت را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده و عبدالله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدل است ششم و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است

که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان
شود و بغار برود و کفار قریش در آنشب برگرد خانهٔ آنحضرت برآمدند و انتظار صبح میکشیدند
و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در جای خواب خود بخواباند که
کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول این
بشارت بحضرت امیر داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان
خواجهٔ عالمیان میکند بسجده افتاده و سجدهٔ شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد
شمشیر برهنهٔ مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آنوقت این آیهٔ کریمه نازل شد و نزول این
آیه در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطریق متعدده روایت کرده اند
مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول
آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا
و ما در این رساله بر چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینماییم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از
سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شده در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و
ایضاً روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را
که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانهٔ آنحضرت احاطه
کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی که من بر خود
میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان برد خواب من بخواب اگر خدا خواهد بکو وحشتی
نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
که من میان شما برادری قرار کرده ام و عمر یکی را از شما درازتر از دیگری کرده ام کدام یک از شما
دیگری را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند
و اختیار طول حیاة دیگری بر خود نکردند پس حق تعالی وحی فرمود بایشان که شما چرا مثل علی
ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کرده ام و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او
گردانید و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر

دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بر زمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حق پرور حضرت امیر
نشست و میکائیل علیه السلام نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر
ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد
در وقتی که متوجه مدینهٔ طیبه بود در شان علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در
شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیهٔ کریمهٔ تطهیر است انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه
برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک کردنی
بدانکه احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و
حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبرهٔ ایشان
مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شد و ایضاً ثعلبی و غیر او
از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول در خانهٔ من بود حضرت فاطمه حریره از
برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری گسترده
بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی
و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در این وقت حق
تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک را
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس دور از ایشان
کن رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم
من نیز با شما یا رسول الله پس دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضاً ثعلبی
از جمیع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ
جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگویی گفت سؤال
میکنی از کسی که محبوبترین مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت
بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع کرد
و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را
دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو و ایضاً
نزول این آیه در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب زوجهٔ

حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن الاسقع روایت کرده است و انحضرت فرمود اهل بیت من احق‌اند یعنی سزاوارترند بخلافت و هر چیزی و از ابن عباس نیز روایت کرده است

و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این ایه در خانهٔ من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است

و تو از ازواج رسول خدایی و در انخانه در وقت نزول ایه حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبایی برایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است که بروایت دیگر

حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول ننمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از

عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و اله بیرون امد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این ایه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را

از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب‌ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد انست که این ایه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السلام نازل شده است باعتبار انکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که ایا زنان انحضرت از اهل بیت اویند

زید گفت نه بخدا سوگند زن در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانهٔ پدر میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت و خویشان اویند که صدقه برایشان حرام است و در

جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون ایه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون می امد بر در خانهٔ فاطمه علیها السلام

می‌ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس ایهٔ تطهیر را تلاوت مینمود تا اخر ایه و عامه و خاصه بطریق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک

و عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این ایه در شان ال عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواترهٔ عامه و خاصه ظاهر شد که این ایه مخصوص این پنج نفر است و

زنان حضرت رسول و سایر خویشان انحضرت داخل نیستند پس ایه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده

که بعد ازان

نیستی تو یا محمد مگر ترسانندهٔ این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده‌ایست بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت کنندهٔ هر گروهی هستی و کسی که در سیاق ایه تفکر کند میداند معنی اول ظاهرتر است و بران احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطریق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و اله وضو طلبید و چون از وضو فارغ شده دست علی علیه السلام را گرفت و بسینهٔ حقایق دفینهٔ خود چسبانید و گفت انما انت منذر پس دست بر سینهٔ باسکینهٔ علی گذاشت و گفت و لکل قوم هاد که بعد ازان بلا فاصله مراد حاصل

شود چنانکه حق تعالی فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر انکه هرگاه اراده کند چیزی را انکه بگوید مر انرا که باش پس ان میباشد و بهم میرسد

دوم اراده بمعنی عزم و ان در حق تعالی محال است و ممتنع باشد و ایهٔ سابقه نیز صریحست در انکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این ایه احتمال ندارد بچند وجه اول انکه کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف

ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلف باین امر اند حق تعالی فرموده است من نیافریده‌ام جن و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند

دوم انکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این ایه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود

که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس ایه مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با ان تعصب گفته است لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل کرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد

بتکلیف ترک گناهان باشد که کفار و فساق همه دران شریکند چه مدح و چه تشریفی و چه کرامتی دران خواهد بود سیم انکه در اکثر روایات مذکور است که

این ایه بعد از دعا و استدعاء انحضرت نازل شد و انچه حضرت استدعا نموده از رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد ایه متضمن رد دعای

انحضرت خواهد بود نه اجابت ان چهارم انکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او در معنی که همه کس داخلند

وانکه بعضی از مخالفان گفته اند که این ایه در میان ایاتیست که دران ایات خطاب

بزنان انحضرت شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند و این باطل است
بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان
نیست و کسی که تتبع آیات کریمهٔ قرانی مینماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است
که در میان قصه قصهٔ دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این
سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب با زوجات عدول بخطاب مؤمنان
شده باشد و باز بعد از ان امر بمخاطبهٔ ایشان شده است ثانیاً آنکه در اینجا مناسب تمام
هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تعریضی نسبت بایشان یعنی بزنان هست
که شما و اهل بیت هر با انحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان
نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت اداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم
کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود از برای سلب
طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشد و این دو وجه
بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات میگویند واضح
و اوفق تراست دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف
چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل
کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیهٔ رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه با خزیمة
بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد و سابق
و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در سورهٔ
احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کرده
تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول آیات شده زیرا که در بسیاری از
سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که
در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع انسب یافته الحاق کرده باشند چهارم
آنکه هرگاه باحادیث صحیحهٔ متواترهٔ عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل
بیت است اگر جهت رابطهٔ آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جوابهای دیگر را اضافت
ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت
رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید جمیع افرادش منتفی گردد خصوصاً هرگاه بعد از ان
مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینهٔ واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند

پس باید

پس ثابت شد که معصومند و اگر گویند که دلالت بر عصمت اینها میکند گوییم همینکه عصمت فی الجمله ثابت شد
کافی است زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند
و این خرق اجماع مرکب است و ایشان جایز نمیدانند یا آنکه هر جا که در قران مجید اراده باین صیغه
وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف
عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم مثل این بسیار است و هرگاه
عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق
امت غیر ایشان معصوم نیستند ششم آیهٔ مباهله است فمن حاجک فیه من بعد
ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر
حضرت عیسی علیه السلام بعد از انچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم
پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس
مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و در احادیث
متواتره از طریق عامه و خاصه روایت شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام
نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند
از سعد بن ابی وقاص که چون آیهٔ مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی ایضاً
در مشکوة و صحیح مسلم و صاحب جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بامدادی آمد و بر او عبای ملونی بود پس حسن آمد او را داخل عبا کرد پس حسین
آمد او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی علیه السلام آمد و او را داخل
عبا کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که
چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین علیهم السلام
پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح
کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله
گفتند مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیاییم چون خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود
که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر

مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما او ورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی
با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک
میشوید و اگر البته الفت بادین خود دارید و میخواهید از وجدا نشوید پس با او صلح کنید و بلاد
خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و
حضرت امام حسین علیه السلام را بر داشت و دست امام حسن علیه السلام را گرفته بودند و حضرت
فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین از پشت سر او میرفت و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اسقف
نجرانی گفت ای گروه نصاری من می بینم روهای چند اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند این روها
بکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان
گفتند ای ابو القسم رای ما بران قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما
بر دین خود باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد
از برای شما انچه از برای مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت
جنگ عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود نگردانی بشرط
انکه در هر سالی دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره
عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست که هلاک شدن او یخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت
بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر اینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران
و اهل انرا حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از انکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند
و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را
ذکر کرده است و در اخر نقل گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس تا اخر ایه و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین
و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات ان اختلاف کرده اند و خلافی در این نیست
که مباهله با ال عبا علیهم السلام باشد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت
رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع ال عبا علیهم الف الف التحیة و السلام بوجوه شتی اول
انکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرات اقدام بر مباهله

نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا
احتمال حقیت ایشان میداد بیرون نمی اورد دوم انکه خبر داد اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی
بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقق مباهله مینمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن
متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با انکه باتفاق جمیع ارباب
ملل انحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سیم انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت
انحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین انحضرت و معدودی از اهل بیت او نکنند و حفظ
مرتبه خود در میان خود بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان
و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب بدر میاوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار
نکنند چهارم انکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند
و مذکور میساختند که حقیت ایشان بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود است
و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم ازین قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین
مردم نزد انحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری
و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است
در کشاف گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای ان بود که ظاهر شود که او
کاذبست یا خصم او و در این امر مخصوص او بود پس چه فایده داشت ضم کردن ایشان در مباهله
گوئیم دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از انکه خود به تنهایی مباهله نماید زیرا که
با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر انکه اعزه خود و پارهای جگر خود را و محبوبترین مردمان نزد خود
در معرض نفرین و هلاک در اورد و اکتفا ننموده بر خود بر تنهایی و دلالت کرد بر انکه اعتماد تمام بر دروغ
گو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر
مباهله واقع شود و مخصوص کرد ابنا برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین اهلند
بل پیش از دیگران می چسبند و بسا باشد که ادمی خود را در معرض هلاک در اورد برای انکه اسیبی
بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و باین جهت
حق تعالی در ایه مباهله ایشانرا بر انفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدمند
پس بعد از این گفته است که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب
عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد انحضرت

پس باید بهترین خلق باشند در ان زمان بعد از انحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت انحضرت از بابت دیکران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوبتر بود انحضرت او را دوست تر میداشت وچون چنین نباشد وحال انکه در اخبار و ایات بسیار مذمت اولاد و عشایر بدون جهت دینی وارد شده وایضا از سیرت انحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب انکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت انکه خدا ایشانرا دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین در وصف انحضرت فرموده است ووالی فیك الابعدین وعادی فیك الاقربین وهرکاه ایشان محبوبترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیکران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است کفته است که شیعه از این ایه استدلال میکنند بر انکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر اخر الزمان افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما و او مراد از نفس نفس مقدس حضرت محمد صلی الله علیه واله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و ادمی خود را نمی خواند پس باید مراد دیکری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که بانفسنا ازان تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد خوانده است واتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالاتست مکر انچه بدلیل بدر رود ولیکن باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در ان شریك نیست پس در کمالات دیکر شریك باشد و از جمله کمالات حضرت رسول انست که او افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از انها باشد و بعد از انکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب کفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر انکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر انکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نکفته است زیرا که در انجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران کفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میکویند اکر میکویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان به تنهایی چه اعتبار دارد و اکر میکویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد انست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضلند از پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت

کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میکویندش او را تصرفی نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول صلی الله علیه واله امامت و وجوب اطاعتست و ان غیر پیغمبریست پس باید انحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از انکه ترجیح مرجوح قبیح است و اکر معاند متعسفی مناقشه کند و کوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجازا و مجازی از مجاز دیکر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان کفت و در این رساله بدو جواب اکتفا مینماییم اول انکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از ان مجاز دیکر است و در میان عرب و عجم شایع است که میکویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار از طریق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه واله بحضرت امیر علیه السلام کفت انت منی و انا منك یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که کفت علی از من بمنزله سر منست از بدن و بروایت دیکر بمنزله روح منست از بدن من و بکروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا انکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی علیه السلام و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است دوم انکه این ایه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت انحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطبان است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل بودن امت است و بنا بر دو احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و تدعوا ابنائکم و شك نیست در انکه احتمال اول اظهر احتمالاتست و ان نیز دو احتمال دارد اول انکه مراد ان باشد که بخوانیم هر یك از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود دوم انکه هر یك از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بان نموده اند و اکرچه اکثر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام ان باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم اعادهٔ ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر

ضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار ان باشد که ان
ابتدا نظر بظاهر حال محتمل بود که انها صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از
هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر
ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص انجماعت قبل از تحقیق مباهله ضرور
نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا هم احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و ان
در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود
پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس انشخص باشد که متصدی مباهله
شده است و معلوم است که متصدی مباهله از انجانب حضرت رسول صلی الله علیه و اله
بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در مباهله داخل
بود پس دخول انحضرت بیصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را
اورده و حال انکه در شرط ما داخل نبود مگر انکه گویند که انحضرت از برای شدت اختصاص
و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ یک شخص بودند لهذا او را اورد و این وجه با انکه
در این مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد
داشت و اما وجه دوم میگوییم که اگر امت یا صحابه داخل مباهله بودند چرا اقلا هم که حاضر بود
از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر انکه گوییم حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام
و اختلاط اصوات میگردید و موجب هیجان بود که اعتماد بر حقیت خود نداردکه این گروه انبوه
را با خود اورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند باید در این باب
اعتماد بر دعا [illegible] کرده است پس خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و ولی نفس بودن
نسبت بهمه و امیر المومنین را اورد از برای انکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و لیکن
ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین
اسباب انحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص باین امر داد و هم و از جانب
خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه انجماعت نیز سرکردهٔ جمیع نصاری بودند و از
جانب همه حاضر شده بودند پس اینوجه نیز اخر الامر خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود
در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل انحضرت میکند بسبب انکه
هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر انحضرت
و زوجه و اولاد او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر انکه غیر ایشان صلاحیت امامت

نداری

ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان ان معنی اول را فایده با ایشان نمیرساند با
انکه ان معنی مؤید باخبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجاز
وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که اینمعنی را در مقام
اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند ان احادیث که
سابقا بان اشاره کردیم که اکثر دلالت میکند بر انکه محض همین معنی مراد نیست لما مادامیکه
در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت بودن و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ما است
در اینمقام حصول اینمعنی کافی است بتقریری که مذکور شد نهم و تعیها اذن واعیة یعنی
و ضبط میکند و حفظ مینماید ایات قرانی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه
دارنده است عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که این ایه در شان حضرت
امیر علیه السلام نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب
نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و اکثر محدثان
و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المومنین علیه السلام و ابن عباس و بریدهٔ اسلمی و ضحاک
و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که حضرت رسول صلی
الله علیه و اله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک کردانم و دور
نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و
تو سزاوار است که حفظ نمایی و فراموش نکنی پس این ایه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله
فرمود که از خدا سؤال کردم که این را گوشهای تو کرداند و خدا استجابت کرد این دعای مرا پس حضرت
امیر فرمود که بعد از ان انچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون توانم بود که فراموش
کنم بعد از دعای انحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل
کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان ان باشد که
هر چه را بشنود حفظ نماید و ضایع نکرداند بترک عمل ان پس این روایت اخیر را روایت کرده است
بعد از ان گفته است اگر گویی چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوییم
که از برای اشعار بانست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر و
از برای دلالت بر انست که یک گوش که حفظ کند اگر کم است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و
بروای نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری
کرده و اعتراف کرده است که فایدهٔ بعثت و نزول ایات در خصوص حضرت امیر المومنین علیه السلام

وانفسنا

و ابن مردویه در مناقب

و در روایت دیگر ... که چون این ایه نازل

بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که
در همه احکام محتاج او بودند و از او استفاده مینمودند و حق تعالی فرموده است هل یستوی
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه
آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قران آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده
مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر کی نازل شده است بدرستیکه
عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد
و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا
بدرستیکه هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا
در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت
رسول بعالم قدس ارتحال کرد علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد
کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قران را جمع کنم پس میگویند که جمع قران بترتیبی
که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قران را می یافتم که علم در آنجاست و
روایت کرده است طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که علی با قران است و قران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و
ایضا روایت کرده است که حضرت رسول ص در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است
که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را
بر شما تمام میکنم بدرستیکه در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که
اهل بیت منند پس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قران است و
قران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان
سؤال کنم که چگونه خلافت من در حق ایشان کرده اند مؤلف گوید که هر گاه چنین متعصبی که
در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده
و رد نکرده است همین بس است از برای علم با مامت و خلافت آنحضرت هر گاه در هنگام
رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در
میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید که این با قران است و مفسر
قران اوست و قران شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قران بدون متابعت او

روایت

روایتست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که
شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقلی که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد
داند که این نص صریحست بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافیست
از برای اولویت با مامت دهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم
الرحمن ودا یعنی آنانکه ایمان آورده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان
دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارم و دوستی ایشان را در دل اندازم که
مؤمن می اندازم از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب
که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی بن ابی طالب که بگو خداوندا بگردان از برای
من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مؤمنان مودت و محبتی پس حق تعالی
این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت کرده است در کتاب ما نزل
القران فی علی بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا بسند خود از
ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان می افکند و ایضا از ابن عباس روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت سر بلند کن و از پروردگار
خود سؤال کن تا عطا کند ترا آنچه سؤال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد و ایضا از ابن جبیر از ابن
عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از
محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی هست و ایضا
از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست
علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی
علیه السلام را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سؤال کن که
بتو عطا میکند پس علی دستها بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای
نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت
فرمود از چه چیز تعجب میکنید قران چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل
شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستیکه حق تعالی

و ربعی حلال و حرام

و عملهای شایسته را کرده اند

بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه را در شان آنحضرت
اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه
در مناقب و سجستانی در تقریب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان
در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضهٔ شیعه که در این باب وارد
شده است و ما در این رساله آنها را ایراد نمی‌نماییم و معلوم است که این مودتی که
بعد از دعای آنحضرت نازل شده است مخصوص او باشد غیر آن مودتیست که سایر
مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود
و آن از لوازم امامت است و ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افادهٔ عموم میکند پس دلالت
بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضا اگر العیاذ بالله از او فسقی صادر
میشد بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد مودت عامهٔ
مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آنست که او را منزلتی عظیم
که بآنجهت محبت او بر همهٔ مؤمنان واجب شد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست
که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب
گفته است که طائفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت امیر
گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر علیه السلام
خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن
نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد
بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و
هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کرده است بتحقیق خدا را آزار
کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مگر ببغض علی ابن ابی طالب تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست
دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجهٔ من در روز قیامت
و ایضا از صحیح ترمذی از ابی دجانه روایت است که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم ببغض

که دوست نمیدارد علی را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و ایضا
رسانند روایت کرده است
از حضرت رسول فرمود که

علی ابن ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است و ایضا از صحیح مسلم
و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سوگند
یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که
عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و
ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون عمرو اسلمی
شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی ای عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه
ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا ابن حجر روایت
کرده است که بریده با حضرت امیر بیمن رفته بود و چون برگشت باصحابه گفت که حضرت
امیر جاریهٔ از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه گفتند این را بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان
را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است
جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا
دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و
من از ویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابرهیم خلق شده ام و من
بهترم از ابرهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر
نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این مضمون را
در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضا ابن حجر و ابن اثیر و
ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و
مقداد و معلوم است که محبت او سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا
نشوند و ایضا ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که
هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را
سب کند مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن
داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضا از انس روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عنوان صحیفهٔ اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است
و ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که در باغی

از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بیدار کردم و گفت تو برادر منی
و پدر فرزندان منی بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که بر عهد من بمیرد او در گنج
بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو
بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان میکند مادام که آفتاب طلوع و غروب بکند و احادیث
بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق
نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگران از روایات مخالفان روایت کرده اند از ابن
عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر
نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضا از آنحضرت
روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در
غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت
علی بن ابی طالب پس هر که را میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشت میدانستیم که حلال زاده
نیستند و اخبار در این باب نیز از طرق مخالف و موالف فوق حد و احصا است و از سیاق
این اخبار یا امامت یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن
شخصی در میان جمیع امت باینکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول
بهشت جاودانی و محبت خدا و نور جانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرامزادگی و شقاوت
ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر باینکه پیشوا و خلیفه خدا
و جانشین رسول خدا باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این
معنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان
هر چند محبت ایشان از جهت ایمان مورث ثواب است و آن بمحبت ایمان بر میگردد اما چنان
نیست که ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت
اگر چه بد است اما نهایتش آنست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج
از ایمان نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانچه بانکار توحید
و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه بترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از
اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد
زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول
بهشت نیست جواب گوییم که هر چند اقرار بنبوت افضل است و آن اصل است اما چون
اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار

بامامت از

[حاشیه: بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار]
[حاشیه: و ولایت او جزء ایمان و اسلام باشد]
[حاشیه: محبت و]

بامامت از جمله اجزای ایمان است از این جهت اقرار بامامت موجب نجات هست و
اقرار بنبوت بتنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام هست و
تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان
باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرف است از
اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اقرار
بوجود صانع و توحید او را و اقرار بهر دو بتنهایی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت
بآنها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد
اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که
ائمه مکمل ایمان عالمیان است و بر بیان ائمه همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده
از اینجهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است
یازدهم لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت
من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی باینکه بروید خانها را و داخل
شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانهها را
از درهای آنها و بپرهیزید از خدا از عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران
گفته اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از
معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه او ائمه علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقول است که آل محمد ابواب خدایند و وسیله او یند و دعوت کنندگان
و کشانندگانند بسوی بهشت و دلالت کنندگانند بر راه بهشت تا روز قیامت و مؤید
اینمعنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است
که انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است که انا مدینة العلم و علی
بابها من اراد العلم فلیاته من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و
مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آنست پس هر که خواهد علم باید بسوی درگاه
بیاید و این حدیث از متواترات است و شک در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت
ندارد و بمقتضای آیه که باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت باید

ازباعثا

وعمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است یا امری چند است از قضایا و
احکام که اجرای انها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن انحضرت در میان
قومی امامت دیگری عین خطا است و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلیل علم بودن
انحضرت و اعلمیت او و سرو را ز افتاب روشن تر است ابن عبد البر که از افاخم علمای
مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در حق
صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم
انحضرتست و کسی تا در جمیع امور ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد او را وایضا
از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلمنا بقضا علی است و گفته است که از
عطا پرسیدند که ایا در اصحاب محمد کسی داناتر از علی باشد گفت نه والله کسی را داناتر از او
نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشانست وایضا از ابن عباس روایت کرده است
که گفت بخدا سوگند که داده شده بود علی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که
در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه
میبرد بخدا از مسئلهٔ مشکلی که او حاضر شود و علی علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت
که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفان است در کتاب اربعین گفته است
از جانب شیعه که علی بن ابی طالب اعلم صحابه است اما اجمالا برای انکه هیچکس را نزاع نیست در انکه
او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و
رسول الله صلی الله علیه و اله افضل فضلا و اعلم علما بود و در نهایت حرص در تربیت و
ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه
اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در
خدمت چنان استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج فضل و کمال میرسد و اما
ابوبکر در بزرگی بخدمت انحضرت رسید و در انوقت هم شبانروزی یکمرتبه میرسید و ان هم اندک
زمانی در خدمت بیشتر نمیبود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که برطرف نمیشود و علم در بزرگی
مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس ازین مجمل ثابت شد که علی اعلم است
مؤلف گوید که مؤید این مطلب کتاب از جانب شیعه تقریر کرده است انست که در جامع الاصول

از صحیح

از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در
خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و
اله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود وایضا از صحیح نسائی
روایت کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و اله منزلتی بود
که احدی از خلایق را ان منزلت نبود میرفتم در سحر بلند یعنی زود بدر خانهٔ انحضرت و میگفتم
السلام علیك یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است
از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و اله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
بجنگی فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی اسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا
مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمایی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت
اختصاص ان دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول صلی الله علیه و اله در تربیت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکند بسیار است پس فخر گفته است و اما تفصیلا
بچند دلیل اول و تعیها اذن واعیه که در شان علی نازل شده است هرگاه او مخصوص
باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم انکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود
که اقضاکم علی چه قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در
علوم بر همه فایق خواهد بود سیم انکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت
فرمود و ازین باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر انها موجب تطویل است پس گفته و امثال
این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار میشود و از انحضرت هرگز مثل انها اتفاق نیفتاد چهارم
انکه انحضرت فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای
من اماده کرده شود هر اینه حکم کنم برای اهل توریه بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان
اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و الله که هیچ ایه نازل نشده
در صحرا و دریا و دشت و کوه و اسمان و زمین و در شب و روز مگر انکه همه را میدانم که در شان
که امده است و برای چه امده پنجم افضل علوم علم اصول دین و معرفت خدا است و
خطب و کلمات انحضرت مشتمل است بر اسرار توحید الهی و عدل و نبوت و قضا و قدر
و احوال معاد انقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه ازان یافت نمیشود وایضا همه فرق
متکلمین منسوبند باو در این علم و اما شیعه انتساب ایشان بانحضرت ظاهر است و اما

خوارج باکمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خود و ایشان شاگردان او بند
پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد او بند و اما
علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه در
علم بدرجه رسیده بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شان او فرمود اقضاکم
علی و از انجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچیک از فصحا که بعد از او بودند
بآن کلی از درجه او نرسیدند و از انجمله علم نحو است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد
او تدوین این علم نمود و از انجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت
این علم با و منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او
همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او
اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ایضا فرموده است
یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات پس از این دو آیه کریمه
با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و
علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح
خواهد پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و
صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول
خدا پس خدا یاور او ست و جبریل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان و عامه
و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
حضرت رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و
حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه
در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که صالح مؤمنین علی علیه السلام است و فخر رازی در اربعین گفته است
که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی ابن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور است
زیرا که معنی مشترک باشد میان خدا و جبریل و صالح مؤمنین بغیر این نمیتواند بود

ومعلوم است

مؤلف گوید

پس آیه دلالت میکند بر افضلیت آنحضرت از دو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند
پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر خدا و جبریل
و علی و معلوم است که نصرت محمد صلی الله علیه و آله از اعظم طاعاتست دوم آنکه ابتدا کرد
خداوند بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بس
بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که
کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آن حضرت بود و این خود معلوم است که
صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت
امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامتست و این معنی نهایت
وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی
نیست سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر
و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین
امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله
و اولئک هم الفائزون یعنی گردانیدید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن
مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و رسول او مساوی نیستند ایشان
در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند
و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است
درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق
کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و
ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل
شد در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند
طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه
میخوابم و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم
~~و عباس گفت زمزم~~ حضرت امیر علیه السلام گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از
همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول

اعظم

و در روز قیامت و جهاد کرده در راه خدا

همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در
منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار
دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلم و عباس منازعه شد عباس گفت من عم
پیغمبرم و تولیت عمارت او بمن و سقایهٔ حاج و عمارت مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه
فرستاد و ایضا روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر
از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از
تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانهٔ
او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده تو را امین نکرده است پس حضرت امیر علیه السلم حاضر
شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام
که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات تا ده آیه
نازل شده و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند
طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی علیه السلم و عباس نازل شد و از شعبی
روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القسم
حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر مفاخره میکردند پس علی
علیه السلم بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده
که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن
داده شده است امیر المؤمنین علیه السلم گفت خدا بمن داد در طفولیت آنچه بشما نداده
گفتند کدام است که بتو داده است فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا
و رسول او پس عباس غضبناک برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود چه باعث
شد تو را که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بد شنید که گفتم هر که خواهد
بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلم نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت
سلام میرساند و میگوید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس
سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که حق تعالی

علی ابیطالب چون
حلف شد فرمود

در اینجا

در اینجا فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل
صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که ام سلمه زوجهٔ حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علی علیه السلم گفت شنیدم از رسول خدا صلی
الله علیه و آله پرسیدند که میگفت بدرستیکه علی و شیعیان او ایشانند فائزون
در روز قیامت نه غیر ایشان مولف گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد
که این آیات در شان امیر المؤمنین علیه السلم نازل شده است پس معلوم شد
که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط
فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل
آنحضرت در این صفات بر همهٔ صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر
در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و حباب و جابر و ابو سعید
خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب علیه السلم اول کسی بود که اسلام آورد و همه ایشان
تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسی که ایمان
بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است
از مردان بعد از خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده است بسند معتبر از سلمان
رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که اول شما در وارد شدن بر
من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است
و گفته است که این در روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت
کرده است که علی بن ابی طالب را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود او اول عرب
و عجمی بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد
هر گروهی که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و آنحضرت رسول صلی الله علیه
و آله را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در
فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا
که غیر او با من کسی نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در
فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق

ایمان انحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان
انحضرت را ذکر کرده و ذکر انها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد امد و کمال ایمان
انحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران
فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قران مگر انکه علی علیه السلام
امیر و شریف ان سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه واله
را و نگفته از برای علی علیه السلام مگر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که
یا ایها الذین امنوا خطاب باصحاب محمد است صلی الله علیه واله حذیفه گفت که هر جا این
خطاب در قران وارد شده است لب و لباب ان از برای علی بن ابی طالب است و ایضا از مجاهد
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که نازل نشده است یا
ایها الذین امنوا در هیچ ایه مگر انکه علی علیه السلام سرکرده ان ایه و امیر انست و بروایت دیگر
مگر انکه علی سید و امیر و شریف ان ایه است و بروایت دیگر سید و شریفان ایه است و این
مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان
روایت کرده اند و معلوم است که مراد انست که کسی که ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست و انکه
بان ایه پیش از همه عمل کرده است و انکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ
و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قران یا ایها الذین امنوا نیست مگر
انکه سابقه ان از برای علی است زیرا که او سبقت گرفته است بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست انکه
اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و
غیر ایشان بسندهای معتبر روایت کرده اند که میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه برادر مادری
عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو که تو کودکی و من از تو زبان گشاده‌ترم
و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع‌ترم حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار
انحضرت را فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی ایا کسی که مؤمن باشد
مانند کسیست که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما انها که ایمان اورده اند
و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشتها که ماوای دایمی مؤمنانست مهمانی
ایشانست بسبب انچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما انها که فاسق بودند پس ماوای
ایشان اتش جهنم است و بسندهای بسیار از حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و

در مواضع نسیار ده

مکر انکه علی رئیس وقاید
ان ایاست و این و بروایت
دیکر هم

مجاهد غیر

مجاهد وغیر ایشان روایت کرده اند که المؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است
و در دلالت این ایه بر کمال ایمان انحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت انحضرت میکند
چون در برابر فاسق وارد شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخن رود
دلالت بر فضل ایمان انحضرت ما را در این مقام کافی است چهاردهم ان الذین امنوا و
عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی انها که ایمان اورده اند و اعمال شایسته کرده اند
ایشانند بهترین خلایق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی
ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری
میشود در زیر انها نهرها که همیشه ابد الاباد در انها خواهند بود خدا راضی است از ایشان
و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در
احادیث معتبره بسیار از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این ایات در شان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان انحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم
بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این ایه
نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه واله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مصداق این
ایه توئی و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند امد دشمنان تو غضبناک
و غل در گردن و ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این
سخن را بر سبیل استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در انکه او را
بدیگری قیاس نمیتوان کرد پس گفت این ایه در شان علی علیه السلام نازل شده ان الذین امنوا
و عملوا الصالحات تا اخر ایه و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از
یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از انحضرت که حضرت رسول
صلی الله علیه واله قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در ان حالت
گفت یا علی ایا نشنیده قول الله تعالی را ان الذین امنوا اتاهم خیر البریة نیز فرموده که ایشان
شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هر گاه جمع شوند امتها برای حساب
خواهند خواند شما را با رو و دستها و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است

در دو تفاسیر خود ...
نوو شیعیان تو هم

که این ایه در شان علی و اهل بیت او نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه
بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این انست که فخر رازی و غیر او از
ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که علی خیر البشر من
ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از
مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در باب ذو الثدیه گفت
میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی
السیر انصاری از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بنزد عایشه پرسیدم که کی
کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا از عداوتی که در نفس من است بر علی انکه حق را بگویم شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و اله که میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و
شنیدم که میگفت علی با حق است و حق با علی علیه السلام است و ایضا از مسروق روایت
کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که انچه در این باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول
خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و نزدیکترین
ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیگر از مسروق روایت
کرده است و در بعضی چنین است میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله
او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشد ایشان را نیکان امت من و در مسند
احمد حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه خاصه
و عامه است ظاهر شد که انحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق است
بامامت و اما سبقت انحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر اتش بار حیدر
کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهیب جانسوز منافقان است و بعد از این
نیز مجملی بیان خواهد شد یازدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و انکه نزد او ست علم کتاب یعنی قران
یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طریق عامه و خاصه وارد شده است که مراد
بانکسی که نزد او ست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان او ست علیهم السلام
چنانکه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن
ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قراءت قران

بهتر از علی

بهتر از علی علیه السلام کند و ایضا ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر
کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر
بنزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت
کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم پس
عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیه ان مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم
سنیان گمان میکنند که او کسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود
که علی بن ابی طالب بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن
حنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی علیه السلام بود و سیوطی روایت
کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب ایا عبد الله بن سلام است
گفت چگونه او باشد و حال انکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان
شد پس معلوم شد که انحضرت بعلم قران مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید
هیچ تر و خشکی نیست مگر انکه علم ان در قران هست پس انحضرت اعلم از جمیع امت بلکه سایر
انبیا نیز خواهد بود پس این ایه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت انحضرت میکند اول از
جهت اعلم بودن چنانچه مذکور شد دوم از جهت انکه انحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین
خود گردانیده و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفای بشهادت انحضرت بتنهایی دلالت میکند
بر عصمت انحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است
چنانچه گذشت شانزدهم ایه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که
چون اصحاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله سوال بسیار مینمودند و سبب ملال انحضرت
میگردید حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص
و بذل جان و مال ثابت قدم اند این ایه را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سخن گوئید پیش
پیش از ان راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند
راز نگفت و مطلب عرض نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باتفاق مخالف و موالف تا انکه
حکم ایه منسوخ شد و حضرت باری تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات
فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر
بما تعملون یعنی ایا ترسیدید از انکه پیش از حرف گفتن با رسول الله صلی الله علیه و اله صدقها

یعنی خوارج در الغنم علی کشت ایشان آن

بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را بر پای دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این ایات متوجه همه صحابه شد بغیر انحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند که حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایهٔ در قران هست که بان عمل نکرده است کسی پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی بعد از من و ان ایهٔ نجوی است من یک دینار داشتم و به ده درهم فروختم و هر گاه خواستم راز بگویم یک درهم تصدق کردم تا انکه ان ایه منسوخ شد و در روایت دیگر فرموده است ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله راز میگفتند هر گاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید انکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی علیه السلام بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه که مذکور شد نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا انکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود دیناری به ده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن را با انحضرت و بخل ورزیدند در تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای انکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص انحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب انحضرت و از اینجا معلوم میشود که انچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اعتنای بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از انکه یک انگشتر یا درهمی تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجاة این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله

کرمو

که حق تعالی در این ایه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از انحضرت روایت کرده است وایضا عامه از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز گذاشته ام که اگر متمسک شوید بانها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانی است کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد ان کسی است که پیش از همه و بیش از همه کس متابعت انحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد ال محمد است وایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا انکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده و بنا بر اول مراد از مؤمنان انهایند که ایمان بعلی اورده اند که عمده و سرکرده انها علی ابن ابی طالب است یا مراد بمؤمنان علی است چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته است که لا اله الا انا وحده لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی اینست حق تعالی فرموده هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر ان از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمرا خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از انحضرت شنیدم که میگفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی تقویت کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این ایه در شان علی علیه السلام نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و انکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است علیه السلام که پیش از همه کس و بیش از همه او را متابعت کرده است و عز محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که

محمد را بعلی یاری کرد

سرکردهٔ مؤمنان است مؤلف کوید که ازین ایات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن کردید
که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و اقعی حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و همین بس است از برای استحقاق و تقدیم انحضرت و ایضاً ظاهر شد که
دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و اله مخصوص انحضرتست پس امامت مخصوص
اوست نوزدهم وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافرانرا که ایشان سؤال کرده میشوند
حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیکر و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه
در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس
و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ابن ابی طالب
علیه السّلام و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت
کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله بودیم فرمود که بحق خدائی
که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت
تا انکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از مالش که از
کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر کفت ای
پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی علیه السّلام
کذاشت و کفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست
داشته است و وجه استدلال از این احادیث کذشت بیستم قل لا اسئلکم علیه
اجراً الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث
معتبرهٔ خاصه و عامه معنی ایه انست که بکو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت
مزدی مکر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنهٔ کند در مودت ما زیاده میکردانیم
از برای او در ان نیکی و ثواب خود را و در جای دیکر فرموده است قل ما سالتکم
من اجر فهو لکم یعنی بکو انچه من سوال میکنم از مزد پس ان از برای شما است و نفعش
بشما عاید میکردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این ایه قربای
ال محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و اله بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت انحضرت امدند و عرض
کردند که بر شما خرجها وارد شده است در اموال ما هر حکمی که میفرمایی رواست پس این ایه
نازل شد و ایضاً ابو حمزهٔ ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف

واز مالش کردر چه چیز کفته
کرده است

هر که او را دشمنی دارد ما را
دشمن داشته است

حسنه مودت

حسنه مودت ال محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی
علیه السّلام منقول است که در خطبهٔ خود فرمود که ما ان اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را
بر هر مسلمان واجب کرده است در این ایه که قل لا اسئلکم علیه اجراً الا
المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القسم حسکانی در
شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه
نازل شد صحابه کفتند یا رسول الله کیستند انها که ما مامور شده ایم بمودت ایشان کفت
فرمود که علی و فاطمه و فرزندان او و بروایت ابو نعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از
ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضاً در شواهد التنزیل از ابو امامهٔ باهلی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که حق تعالی پیغمبرانرا از درختهای
متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل ان درختم و علی فرع ان
و حسن و حسین میوهای اویند و شیعیان ما برکهای اویند هر که در یکشاخ از شاخهای ان
چنک زند نجات یابد و هر که از ان میل بجانب دیکر کند در جهنم افتد و اکر بندهٔ عبادت کند خدا
را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال تا انکه مانند مشک پوسیده شود و محبت
ما را در نیابد خدای او را بر روی در جهنم اندازد پس این ایه را خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای
بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله بسوی خانهٔ فاطمه علیها السّلام
امد و فاطمه و علی و حسن و حسین در انخانه بودند پس در عضادهٔ در را کرفت و کفت من
جنکم با هر که با شما جنک کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضاً این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید
خدری روایت کرده است و ایضاً ابو هریره روایت کرده است که انحضرت نظر کرد بسوی علی و فاطمه و
حسن و حسین و این سخن را کفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله
در عرفات بود و علی علیه السّلام در برابر او بود پس کفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را
بدست کرفت و کفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل ان درختم
و تو فرع انی و حسن و حسین شاخهای اویند هر که بیکشاخ ان بچسبد خدا او را داخل
بهشت کرداند و ثعلبی در تفسیر و علمناه منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریاد
که میکند میکوید خداوندا لعنت کن دشمنان ال محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی
از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت محمد و ال محمد بمیرد

شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد امرزیده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد
توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است هر که بر محبت آل
محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر به بهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد
او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانهٔ داماد برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش
بسوی بهشت دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکهٔ رحمت را زیارت
قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد
بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که نا امید است
از رحمت حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی
بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند احمد بن حنبل روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم
شما را بمحبت برادرم و ابن عم علی ابن ابی طالب دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او
نیست مگر منافق و دوست او دوست منست و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن
من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی
از جانب حق تعالی امد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از پیغمبران سوال نما که
شما بر چه مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و احادیث این
مطلب زیاده از انست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد
انهایند که امر ایشان بانحضرت راجع میشود و هر که ایل شدن امرش باو بیشتر باشد ایشان
آل انحضرتند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و انحضرت
اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند
و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب انحضرتند و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت
کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت انحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت
شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس ثابت شد
~~که بر هر تقدیر ایشان آل اند~~ پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون ایه نازل شد گفتند
یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و
دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند

بمزید تعظیم

بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این ایه در شان ایشان دوم
انکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت
و گفت فاطمه پارهٔ تن منست ایذا میکند مرا انچه او را ایذا میکند و ثابت شده است
بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را پس
واجب است بر همهٔ امت که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه
لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این ایات دلالت میکند بر وجوب تاسی
و متابعت انحضرت سیم انکه دعا کردن او برای آل منصب عظیمی است و از انجهت خاتمهٔ
تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس این همه دلالت
کرد بر انکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف
حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت
کرده است که رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را
چون ایشان را اورد عبایی بر روی ایشان انداخت پس دست برداشت بر روی ایشان و گفت
خداوندا اینها آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه
تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من
کشید و گفت عاقبت تو بخیر است پنجم الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی
لهم و حسن ماب یعنی انها که ایمان اورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای
ایشانست و نیکی بازگشت باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختیست
که اصلش در خانهٔ علی علیه السلام است در بهشت و در خانهٔ هر مؤمنی شاخی از ان درخت
هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که طوبی درختی است که اصلش در خانهٔ
من است و فرعش بر اهل بهشت است مرتبهٔ دیگر از انحضرت پرسیدند فرمود درختی
در بهشت که اصلش در خانهٔ امیر المؤمنین است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند
که شما یکمرتبه فرمودید اصلش در خانهٔ منست و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانهٔ علی است
فرمود که خانهٔ من و خانهٔ علی در بهشت یکی است و در یک مکان است بدانکه ایاتی که امامت

ومخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل
شده است بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله بهمین
اکتفا مینمایم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت
و خلافت و فضیلت و جلالت انحضرت میکند و در ان چند فصل است **فصل اول**
در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در ان روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امامت انحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است
و کسی که انکار کند تواتر انرا انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که وجود مکه و مدینه متواتر است
وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر ان مسجد باقی است و اهل انجا و
اطراف و نواحی همه ان قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند
و ایضا چنانچه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول انحضرت در غدیر
از برای بیان منزلت جلیله از منازل امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه
خواندن متواتر است و کسی در این امور خلافی نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از
خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده
از انست که در این مختصر احصا توان نمود مجملی از ان قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره
عامه و خاصه مذکور است ایراد مینمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است
که نص حضرت رسول بر امیر المؤمنین علیهما السلام در روز غدیر بامامت از ان واضحتر است
که احتیاج ببیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف
کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از انجمله مسعود بن ناصر سجستانیست که از ثقات
علمای مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست
نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه
بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است
و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این
قصه را از مؤلف کتاب المنثور و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان نقل
کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این ایه را النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله

من المؤمنین

من المؤمنین والمهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او
مادرهای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان
و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بان احقید از ما بجانهای ما فرمود که
شنیدن و اطاعت کردن است در انچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم
پس حق تعالی این ایه را فرستاد و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
سمعنا و اطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما در وقتی که گفتید که
شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند
ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر گریست که
ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب
شمشیر خواهی نخواهی ایشانرا بدین در اوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد
بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط کردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی
الله علیه و آله علی را بیمن فرستاده بود در مکه بانحضرت ملحق گردید [illegible] علیه السلام در نزدیک
کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس ایه
انما ولیکم نازل شد چنانچه در سیاق ایات گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت و ایه
را بر ما خواند و گفت برخیزید تا به بینیم این صفاتی که خدا فرموده در کی ظاهر شده است چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می ائی
گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و
بجانب حضرت روانه شد و گفت امروز چه کار کردی علی تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت مرتبه
سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر گفتند دل ما تاب این نمی اورد که او بر ما مسلط باشد
و میرویم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این ایه را
فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون ایه بنا بر تفسیری انستکه چون بر ایشان
خوانده شود ایات واضحات ما گویند انها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرانی غیر این
قران را یا بدل کن ذکر علی را از ان بگو یا محمد نمیتوانند بود از برای من که بدل کنم انرا از پیش خود
متابعت نمیکنم مگر انچه را وحی میشود بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار

خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود
ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت
غیر حذیفه حضرت رسول در منی بود بر منبر برآمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در
میان شما میگذارم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل
بیت من اند و بدرستیکه خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در
حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابهٔ خود را بیکدیگر چسبانید
هر که چنگ در اینها زند نجات می‌یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا
تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق
شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سورهٔ اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود این
خبر مرگ منست که بمن دادند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کرده اند باید متوجه
عالم قدس گردم پس از منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون
جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس من در میان شما دو
چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن بدست خداست
و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن و کوچکتر عترت من است که اهل بیت من اند
بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا
در حوض کوثر نزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود
و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان دو انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری
زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد امامت را در اهل بیت خود
قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامهٔ در میان
خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیتش برسد
پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم
ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امری پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه
گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشان
می‌نویسند گفتارها و کردارهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفته پس رخصت داد رسول
خدا صلی الله علیه و آله مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند حق تعالی

امرکرد

امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمد و چون
مردم جاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر کن آن حضرت گفت
پروردگارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند و اگر این امر را ظاهر کردم انکار خواهند کرد عیاشی
عمش کرده و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس که
چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت گفت آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی
یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست دار هر که
او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن
هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد
پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار
تو و اگر نکنی پس نرسانیدهٔ رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی
این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبهٔ گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند
بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم را جمع کنند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر
کرد که زیر درختان خار را بروبند سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول
خدا پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا
رفت و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای
خدا بر نفس خود ببندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است
بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی
من یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن
آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این
آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازل شده و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل
که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست
و خلیفهٔ منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است
بمنافقان که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و

اسان می انکارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیار دیکر آنکه
کفتند او کوش است یعنی هرچه میکویند قبول میکند بسبب آنکه میدید که علی همیشه
با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد ومنهم الذین یؤذون
النبی ویقولون هو اذن یعنی از جملهٔ منافقان جمعی هستند که آزار میکنند پیغمبر را
و آزار میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو یا محمد او کوش نیکیست از برای شما
ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اکر
خواهم که کویید کانرا نام ببرم میتوانم کفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی
از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کرده است اطاعت او بر مهاجران
و انصار و تابعان و صحرانشینان و شهریان و بر عربی و عجمی و بر آزاد و بنده و پیر و بزرک
و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیکانکی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست
و کفتارش کفتار نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند
هر که تصدیق او کند این کروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا
و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوکند که واضح نمیکرداند تفسیر
قرآنرا مکر علی بن ابی طالب این کروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان من که از
صلب اویند میرسند ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرکتر است از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بنزد من آیند حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی
بعد از من بغیر او و پس دست زد و بازوی علی علیه السلام را کرفت و بالا برد و یکرجا پیش
از خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و کفت ایها الناس
کیست اولی بشما از جانهای شما کفتند صحابه خدا و رسول و پس کفت هر که من مولای
اویم اینک علی مولای اوست خدایا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با
هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند و واکذار هر که او را واکذارد بدرستیکه
کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که
خطاب بمؤمنان کرده باشد مکر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است
سورهٔ هل اتی مکر از برای او و نفرستاده است سورهٔ هل اتی را مکر از برای او و ذریهٔ
هر پیغمبری از صلب خود شر است و ذریت من از صلب علی است و دشمن نمیدارد

علی اکر

علی را مکر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مکر متقی و پرهیزکار و سورهٔ عصر در
شان علی نازل شده است و تفسیرش اینست که سوکند یاد میکنم بعصر قیامت که
انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکاری اند مکر آنها که ایمان آوردند بولایت علی
و اعمال صالحه کردند بامانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیکر را بحفظ
دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیکر را بصبر در تنها و شدتها
در غیبت قائم آل محمد ای کروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده
و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامتست که در علی است و در امامان فرزندان
او تا مهدی که حق خدا از مردم خواهد کرفت ای معاشر الناس منم رسول خدا بسوی شما پیش
از من پیغمبران کذشته اند و من بر سنت و طریقهٔ ایشانم بدرستیکه علی موصوفست
بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب اویند میرسند ای معاشر الناس که کمراه شدند
بیش از شما اکثر کذشتکان منم صراط مستقیم و راه راست که خدا امر کرده است شما را
در سورهٔ حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی او و راه بعد از من علی و بعد از او
فرزندان من از صلب او و امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی و بدرستیکه
من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من
بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای
او بامامت و بدانید که من بیعت میکیرم از برای خدا و علی بیعت میکیرد از برای من
و من بیعت میکیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را
پس بر خود شکسته است و ضررش با و بر میکردد و هر که وفا کند بانچه با خدا عهد کرده است
بر او پس زود خدا باو مزد بزرک عطا میکند ای کروه مردم شما زیاده از آنید که همه
بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار
بکیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابی طالب و امامان که بعد از من می آیند
که از نسل من اند و از نسل او چنانچه کفتم که ذریهٔ من از صلب اویند میرسند پس حاضران
بغایبان برسانند پس بکویید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بانچه رسانیدی بما
از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این امر دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما بر این

وجهای همه ابدیت را

عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و
تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم دادیم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امامها که یاد
کردی هر عهد و پیمانی که از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر
طلب نمیکنیم و انچه فرمودی خواهیم رسانیدن بهر که ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند
کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و او ایمان آوردیم بان بدلهای
خود پس خود هجوم آوردند بحضرت رسول و حضرت امیر صلوات الله علیهما و دست گشودند
به بیعت کردن تا انکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بود
تا انکه نماز شام و خفتن را نیز [در یک وقت] ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این مختصریست
از انچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند
و در بحار الانوار ایراد نموده ام و ان خطبه مشتمل است بر اکثر ایاتی که در شان انحضرت نازل
شده است و در ان روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله جمیع
شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل امد بنزد انحضرت و
گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید [من] هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد
از انکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است
که بمردم نرسیده یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را
از حجت خود خالی نگذاشته ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع
مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض
حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی ان بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت و ولایت
و امامت را همه بشنوند پس همه با انحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد
هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند
پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله
علیه و اله از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و ایشان بیعت را
بعد از انحضرت شکستند و متابعت ابو بکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای
تلبیه از ما بین مکه و مدینه چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند
عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت باخر رسیده است

کفعمی

خطبه

و من تورا

و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره نیست [از ان] و البته ضرور است مقدم دار و وصیت خود را
و انچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع
انچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه
تو بعد از تو که حجت کامل منست بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را بر پا دار از برای
خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان
بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان
و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را
از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان
خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که
متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام
میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن
و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت
بالغه من بر خلق من و مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرون است
طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت
کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق
من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است
و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او
داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را
بمردم بشناسان و عهد و پیمان امامت ایشان تازه گردان که تو را در این زودی میبرم بسوی
خود پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند
و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست و سوال
کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت انحضرت را
تا مسجد خیف باز جبرئیل امد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من
کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بازگردید بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از
جحفه است نازل گشت در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب

مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا
سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث خاصه و عامه ظاهر میشود
که فی علی در این ایه بوده است و در انوقت اول قافله بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را
برگردانیدند و عقب قافله را اگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود
امد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم اوردند بر رسول خدا و علی بن
ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر
بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند
و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیایی دارد مجملی از این
واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر
عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر ایات و تاکیدات در ان نازل شده باشد و مردم را در چنین
جایی فرود اورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین سبب دو سه نمیکنند و
اکنون قلیلی از انچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره ایشان در این باب مذکور شده
ایراد مینماییم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده
از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله در میان ما
ایستاد و خطبه خواند بر سر ابی که انرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای
الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد اورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست
که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم
قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول انها کتاب خدا است که در ان هدایت
و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب
کتاب خدا پس گفت اهل بیت من و خدا را بیاد شما می اورم در حق اهل بیت من دو مرتبه
این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید ایا زنان
او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند و لیکن اهل بیت او بحقیقت
انها یند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است مانند ال علی و ال عقیل و ال جعفر و
ال عباس گفت بر انها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در

روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در ان هدایت و نور هست هر که
چنگ زند در ان و عمل کند بان بر هدایت است و هر که از ان تجاوز کند گمراه است و
در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که ان
ریسمان خدا است هر که متابعت ان کند بر هدایت است و هر که ترک کند انرا بر ضلالت است
گفتند کیستند اهل بیت او زنان او یند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر
میباشد و طلاقش میگویند و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او خویشان
و عصبه او یند که تصدق بر ایشان حرام است و اقل گوییم که معنی اهل بیت را سابقا
بیان کردیم که مخصوص ال عبا است و انچه زید گفته است از پیش خود گفته است و
اعتباری ندارد با انکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و
خویشان انحضرت کسی در انزمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت انحضرت
داشتند و اگر کسی دعوایی کرده باشد قایلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب
حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر و اعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا
که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه
من اند که اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید بعد از من هر یکی از انها بزرگتر است از دیگری کتاب
خدا است و ان ریسمانی است کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت
منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن مغازلی و
دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در اخرش ذکر کرده اند که
نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی
داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد بن
حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در
سفری پس در غدیر خم فرود امدیم و ندا کردند در میان مردم که الصلوة جامعة و
میان دو درخت را از برای انحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را
گرفت و گفت ایا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت
ایا نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که
من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوست کن با هر که با او دوستی کند

کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب که دیدی
مولای هر مؤمن و مؤمنه وایضاً از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با
رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند زیر آفتاب و جامه
را بر روی درختی انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی
نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وایضاً در روایت مسند ابن حنبل و کتاب
حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را
جمع کرد در رحبهٔ کوفه و سوگند داد ایشانرا بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید پس سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت
بر مضمون اینحدیث تا عاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت
کثیری از صحابه این مضامین را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت
کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت
رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست
علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان
کردم که هیچ شجره دشمن نمیدارید مانند خویشان من ولیکن علی را خدا کرد اینده بهشت
نسبت بمن بمنزله که نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم
زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت
هر که من مولای اویم علی مولای او ست اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس
مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر
خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حضرت
از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابو هریره
و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث غدیر
را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت
کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقاً گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را
ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای
هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش

از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی
علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب
نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده اند و ابوبکر شیرازی و مرزبانی
از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی
از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم
در روز خیبر بعلی بن ابی طالب علیه السلام داد و بر دست او خدا فتح روزی کرد و در روز غدیر او را
باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو گفت تو از منی و من
از توام و باو گفت که تو بر تأویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت
باو که تو از من بمنزله هرونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است
و گفت باو که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت تویی
عروة الوثقی و گفت تویی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و
گفت باو تویی آنکه در شأن او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر
و تو این آیات را بر مردم خواندی و گفت باو که تویی که نسبت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از
ملت من خواهی کرد و گفت باو که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود
و گفت باو من نزد حوض کوثر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم
و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت باو که
خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در
شأن تو گفته که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینهٔ جماعتی هست
از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکنند ایشانرا
لعنت کنندگان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست و گفتند چرا میگریی یا رسول الله
گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با
او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را شهید خواهند کرد و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و
خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و
کلمهٔ ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و
کسی که ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کنندهٔ ایشان بسیار باشد و این امور در وقت ظاهر

میشود که پیش از این زمان شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج
محروم شده باشند پس در انوقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان حضرت رسول فرمود نام
او نام من است و از فرزندان فاطمه دختر من است خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد
و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی
از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را ای فرج زیرا
که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او ست حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیکست
پس گفت خداوندا ایشان اهل منند پس زایل کردان از ایشان رجس و بدی را و پاک
کردان ایشانرا پاک کردانیدنی و رعایت کن و یاری کن و عزیز کردان ایشانرا و ذلیل مکن
ایشانرا و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر انچه خواهی قادری و در تفسیر
ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل شد
دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که
از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل سال سائل بعذاب واقع
للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرده سوال کننده عذابی را که واقع است
از برای کافران و انرا دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیه
در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم از پدران خود
علیهم السلام روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را
و چون جمع شدند دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر
شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری امد بنزد رسول صلی الله علیه و آله
در وقتی که انحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود امد و ناقه را خوابانید و پایش را بست
و بخدمت حضرت امد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت
خدا و رسالت تو پس قبول کردیم انرا از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و
امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه بکنیم قبول کردیم
پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که

من مولای

من مولای ویم پس علی مولای اوست پس بگو این از جانب تو است یا از جانب خدا حضرت
حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بحق انخداوندی که بجز او خداوی نیست که تفضیل او بر شما
از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت خداوندا اگر انچه میگوید
حق است پس سنگی از اسمان بر ما ببارا یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک پس هنوز
براحله خود نرسیده بود که سنگی از اسمان بر سرش فرود امد و از دبرش بیرون امد و او را
کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز از مشاهیر مخالفین است انحدیث را
در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین از ابو القسم
حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمع روز غدیر برنگشته بودیم که
این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم
از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حمد میکنم
خدا را بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من
و ولایت علی بن ابی طالب و بروایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل کردانیدن دین تا اخر
و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز
ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان
بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که
جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا اخر
و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر اینه ان روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در
کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون
حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا را بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل
بر او نازل شد و این آیه را اورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن
مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که
هیجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیه بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی انچه نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم

در ولایت علی بن ابی طالب و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ابن
روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول صلی الله
علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا
مولی المؤمنین و ان لم تفعل الی آخر و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است من
کنت مولاه فعلی مولاه روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است
و همه را ذکر کرده ابن عقده حافظ در کتابی جدا و بسیاری از سندهای او صحیح است و حسن
و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع
نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن
عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر صحابه روایت
کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن
ثابت که بامر رسول در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب هر کس حق
خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر
نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت
کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی
این آیه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی
تحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان
پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف
گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت
در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در
عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء
پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ عقبه نشستند که چون حضرت
باینجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند
و حضرت بر ناقه تندروی سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت
در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا اینجا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه

در عقبه منست حذیفه گفت منم یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی شنیدم
فرمود پنهان کن چون نزدیک ایشان رسیدند ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران
ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که
عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید
و شناخت که شتران کدام جماعتند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در
کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت با اهل بیتش برسد پس
بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این آیه را شنیدند بخدمت آنحضرت
آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون
بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان
اغناهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا
الیما فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته اند
آنچه بایشان نسبت داده شده و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود
و قصد کردند امری که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که
قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را
مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از
برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی درد آورنده در دنیا
و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است
که آن عقبه مسمی بود بهرشی حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را
امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر کوه رسیدیم آن چهارده منافق دبها را مملو
از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبها را از زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند
حضرت صدا زد بآن که ساکن باش بر تو باکی نیست خدا ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر
کننده فصیح گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را از جای خود و پا را
از جای تا تو در پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من
و عمار شمشیر برکشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه
اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش

بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن
الجراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة
بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحۀ انصاری جوابا گوییم که حدیث حذیفه
اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث
این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافی است و ابن کثیر شافعی در
احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و دو جلد
بزرگ بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند
که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در
ذکر کرده بودند بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث
نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم
که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون
الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینماییم بدو امر اول آنکه مولی یعنی اولی بامر و اولی بتصرف
که مطاع باشد و هرچه امر کند امته است و آنکه در اینمقام این معنی مراد است اما اول آنکه
معنی الفاظ را باطلاق کلام اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر
خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که مأویکم النار
هی مولیکم گفته است که معنی و لایکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و
سایر مفسران در این آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی ولکل جعلنا
موالی مما ترک الوالدان والاقربون که مراد آنست که ایشان اولی و احقند بمیراث و قراء و سایر
اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار
بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القسم انباری از برای
مولی هشت معنی گفته است و از جملۀ آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم
مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک
و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسیکه بمانی با او بسته باشند
و بنده و آزاد شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او ولی

و ولی ان

و ولی آن امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی
محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است
و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است
در آیۀ انت مولینا یعنی آقای مایی و ما بندگان تواییم یا یاور مایی یا متولی امور مایی و اما
دویم که مراد از مولی بدین مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند
وجه اثبات مینماییم اول آنکه گوییم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که
این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی
نمیشد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا
که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و
بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست
که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق
زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس
برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کنند و
همچنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق و پسر عم معلوم بود در جاهلیت و در اسلام احتیاج
باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی این
احتمال است پس ماند که این احتمال مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و
آن معنی امامت است این وجهی است که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند
تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمال کرداده اند از
روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی
موقوف است نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از
احکام از این ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرموده و ایضا این حکم را بمردم
گفتن ضرور نبود بلکه باین حضرت امیر علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری
میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده
معتد بهی نبود مگر آنکه مراد بآن بنوعی از محبت و نصرت باشد که امرا را نسبت برعایا میباشد
یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت او چون یاری

میکند ایشانرا در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشانرا در جهت ایمان پس باز مدعای
ما ثابتست **دوم** انکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقعه
هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اکر فرض
کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بکیرد که
اقرب اقارب او و مخصوصترین خلق باشد باو و بکوید هر که من دوست و یاور او بودم این
مرد دوست و یاور اوست بعد از ان دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن
را نسبت بدیکری نکوید و خلیفه دیکر برای خود تعیین ننماید کمان ندارم احدی از رعایای او
شک کند در انکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در
اطاعت او **سوم** انکه هر کاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیفی بی معاونی بکوید هر که من
یاور اویم فلان یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس میاید و از
ان مرد ضعیف اکر اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیل خواهد بود پس این سخن بحسب عرف
و عادت دلالت میکند بر انکه ان شخص باید که حضرت رسول صلی الله علیه و اله این سخن در حق او
کوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه انحضرت باشد و اقلا ولایتی و نفاذ حکمی داشته
باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان کفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت
دارد **وجه دوم** از وجوهی که دلالت میکند بر انکه مراد بولی اولی بتصرف و امام است ان است
که در اکثر احادیث کذشته قرینه هست بر انکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود ایا
نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست
و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که ان سؤال اول قرینه واضح است بر انکه مراد
بمولی اولی است که پیش کذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از احوال
نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت کفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اکر
قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و الا الغاز در کلام لازم می اید خصوصا انکه در اینجا
من انفسکم مذکور شده و ادمی را هست که هر تصرف شرعی در نفس خود بکند و متولی هر امر
مشروع که خواهد بشود پس هر کاه او اولی از نفس باشد پس بهر امری که خواهد نسبت
بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل اورد و ایشان را
با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که انحضرت اول

ازایشان

ازایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود انمعنی است که حق تعالی در قران مجید
برای انحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران
اجماع کرده اند بر انکه مراد از ایه انست که بیان کردیم چنانکه زمخشری در کشاف کفته است
که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق
فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که انحضرت احب باشد بسوی
ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او
لازمتر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر انحضرت مقدم
باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او
کردانند هر کاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او کردانند در جنکها و انکه متابعت
نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی ان یا منع میکنند از ان و متابعت
کنند هر امری را که حضرت ایشانرا بان بخواند و ترک کنند انچه ایشانرا از ان منع فرماید
و سایر مفسران نیز چنین کفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات ان
اولویتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام
و انچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او کفته اند که اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه قرینه انست که مراد از مولا محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه
معنی اولویت بچندین وجه **اول** انکه چون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه
و امامت کبری فرمود و تمشیت ان محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح و خیرخواه و ثبات
چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود
که مظنه ترک نصرت و اعانتش خصوصا با وجود انچه میدانست از کینهای دیرینه که
در سینهای منافقان حاضر بود تاکید ان نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن
کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعا مخصوص
امرا و اصحاب ولایات است و مناسب احاد رعیت نیست **دوم** انکه این دعا دلالت
میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اکر معصیت از او صادر شود واجب خواهد
بود بر کسی که علم بهم رساند انکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس
چنین دعایی از انحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه ان شخص هرکز ترک اولی

نخواهد بود که مستحق ترک موالات ونصرت کردد سیم انکه اکر مراد بمولی ولی باشد
چنانچه ما میکوییم مقصود ازاین کلام طلب موالات ومتابعت ونصرت خواهد بود
از قوم واکر مراد ناصر ومحب باشد چنانچه انها میکویند مقصود بیان آنها خواهد بود از
ثانی چنانکه بر متامّل ظاهر است سیم انست که از اخبار عامّه وخاصّه معلوم
شد که ایهٔ الیوم اکملت لکم دینکم درروز غدیر نازل شد وسیوطی که از اکابر متاخرین
مخالفین است در کتاب اتقان از ابوسعید خدری وابوهریره روایت کرده است
که این ایه درروز غدیر نازل شد واین دلیل است برانکه مراد بمولی معنی است که
بامامت کبری برمیکردد زیرا که امری که سبب کمال دین وتمام شدن نعمت بر مسلمین
باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم ومتمّم انها باشد وان امامت است که
بان تمام میشود نظام دنیا ودین وباعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین
انست که در اخبار مستفیضهٔ عامّه وخاصّه وارد شده است که ایهٔ یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک تا اخر درانواقعه نازل شد چنانچه بعضی کذشت وفخر رازی
در تفسیر کبیر از جملهٔ محتملات نزول این ایهٔ کریمه کفته است که این ایه نازل شد در فضل
علی علیه السلم وچون نازل شد دست علی را کرفت وکفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه پس عمر اورا ملاقات کرد وکفت کوارا باد تورا ای پسر
ابوطالب صبح کردی مولای من ومولای هر مؤمن ومؤمنه پس کفته است این قول ابن
عباس است وبراء بن عازب ومحمد بن علی وثعلبی در تفسیر وحسکانی در شواهد التنزیل
وجماعت بسیار روایت کرده اند که این ایه در امر غدیر نازل شد واین صریحست درانکه
مراد بمولی امام وخلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اکر تبلیغ نکند هیچ رسالت اورا
تبلیغ نکرده است وخوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثارهٔ فتنه شود تا انکه حق تعالی
ضامن شد که اورا از شر منافقان نکاه دارد اینها همه دلیل است برانکه ان امری که
مامور به تبلیغ ان کردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ ان موجب اصلاح امور دین
ودنیای مردم کردد وبان از برای مردم تا روز قیامت حلال وحرام ظاهر کردد و
شرایع دین با محفوظ ماند از ضیاع وتغییر وتبدیل وثقیل ان بر طبع مردم دشوار باشد و
احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی کفته اند هیچیک مظنّهٔ این قسم امور نیست مکر خلافت

ان خواهد بود که انحضرت ناصر و
محب ایشانست پس دعا از برای
کسی که موالات ونصرت او کند
باو انسب است

وامامت انحضرت که بان باقی میماند انچه حضرت رسول تبلیغ ان نموده بود از احکام
دین وایمان وبان منتظم میکردید امور مسلمانان واز جهت کینها که از انحضرت در
سینه داشتند مظنّهٔ ثوران فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد که
انحضرت را از شر ایشان نکاه داشتن وهشتم انست که اخبار خاصّه وعامّه که مشتمل است بر
نص صریح درانواقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و
اکر ازاین تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد برانکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت
خصوصا هرکاه ضم شود بانکه جاری شده است عادت پیغمبران وپادشاهان وامرا بانکه
نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند ودر اکثر اخبار مذکور است که نزدیک
شده است که ازمیان شما بروم باان قراین دیکر که سابقا مذکور شد ونهم انست که
از نظم ونثر جماعتی که دران مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند
ازاین کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر وغیران مذکور است که از حضرت
رسول ص رخصت شد ودراین باب قصیدهٔ کفت وحضرت اورا تحسین کرد وسایر شعرای صحابه
وتابعین ومثل حارث بن النعمان فهری که اینمعنی را فهمیده بود وحضرت تصدیق او کرد
چنانچه کذشت وامثال این بسیار است واین اقوای دلایل است برانکه مراد انحضرت این بوده
وعجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین که در مقامات دیکر بنقل یکی راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند
وباندک ایما واشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند وچون بمسئلهٔ امامت میرسند
قناع حیا را از سر میکشند ودر حصار منع میکریزند عصمنا الله وایاهم من العصبیة و
العناد وهدانا الی سبیل الرشاد فصل دوم حدیث منزلتست وان از طرق عامّه وخاصّه
متواتر است وماید الاشتراک همه انست که حضرت رسول صلی الله علیه واله در مواطن بسیار
با امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی ودر اکثر روایات این
تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از
من وما درین مقام اکتفا مینماییم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری وصحیح مسلم وصحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص
که حضرت رسول صلی الله علیه واله در غزوهٔ تبوک علی بن ابی طالب علیه السلم را در مدینه کذاشت
علی علیه السلم کفت یا رسول الله مرا در میان زنان واطفال میکذاری حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی
گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این عبارت را
و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن رسید خواستم
مشافهه این حدیث را بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلی
الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نه
شنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است از
جابر بن انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است که معویة بن
ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی
و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده ام
هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوستر میداشتم از آنکه شتران
سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با او میگفت در
وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت که مرا با زنان گذاشتی
و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبی بعدی یعنی
مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته
خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا
و رسول او همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد
دیدهاش درد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را بدو داد
با و داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین
کتب ایشان است گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هیچ غزوه از غزوات که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت نمود مگر در جنگ
تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت
و گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را
جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت
کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت

کرده است

کرده است حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن
عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده
از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم که رسول خدا با علی علیهما السلام میگفت انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی
و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند
کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند
خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت
کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و
اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که
از علمای عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن
عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث
و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو شریح و
حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی
طالب و حبیش بن جناده و معویة بن ابو سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن
المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن
سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن
مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را با
حضرت امیر صلوات الله علیه گفت حضرت امیر دو مرتبه دو مرتبه گفت راضی شدم و
گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با علی گفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت
امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را در
مدینه از برای این گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت
مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از

موسی مکر انکه پیغمبری بعد از من نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث اغر سعد
از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم
و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبیش بن جناده و معویه و
اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق انرا ابن عساکر در ترجمه
علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که متفق
الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله با او گفت تو میشنوی انچه من میشنوم و تو می بینی انچه من می بینم مکر
انکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید
که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از انکه اخبار بسیار موید
این کلام نقل کرده است گفته است و دلیل بر انکه انحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از
نص کتاب و سنت انست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که گفت و اجعل
لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول حضرت خدا
صلی الله علیه و اله فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت ان کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من
بمنزله هرونی از موسی مکر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کردانید از برای انحضرت
جمیع مراتب هرون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده
پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه ان بود که او خاتم پیغمبران بود هر اینه
شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت با ان پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود
انها را ایا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و اله با و گفته باشد
که تو از من بمنزله هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب
صواعق محرقه با ان تعصب و عنادش که اعدی عدو امیر المؤمنین صلوات الله علیه است
و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام متواتر
از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت
کرده است که ایشان قول هر یک از انها را در امری از اصول و فروع دین حجت میدانند
چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین هر

حدیث

استدلال

حدیث که در یکی از صحاح ایشان مذکور است کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که
در طرق شیعه از هر یک از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجه استدلال
این حدیث متواتر بر امامت انحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول انکه ظاهر منزلت عموم است
بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود
در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل انکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزله حاتم است مکر
انکه بخیل است هر کس چنین میفهمد که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس
این کلام دلالت کرد بر انکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون علیهم السلام بود باید که در
انحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت
بود چنانکه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه موسی غایب میشد هرون خلیفه او
بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است
که استثنا شده است اگر گویند که باید خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب
گوییم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در انکه مراد اعم است و الا
احتیاج باستثنا نبود با انکه خلاف ظاهر لفظ است دوم انکه از جمله منازل هرون
ان بود که انکه افضل بود از جمیع امت موسی پس باید حضرت امیر نیز افضل باشد
از جمیع امت انحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیم انکه
از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله این سخن را
در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود
مثل انکه در هنگام سد کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه انحضرت این را
فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسمای اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر
این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر این را فرمود پس
معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت چهارم انکه مشهور بلکه
متواتر است که انچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل این واقع
میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است
لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی شما
مرتکب خواهید شد طریقه انها را که پیش از شما بودند مانند دو تای کفش که باهم

موافقند و مانند پرهای تیر که باهم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که
اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید و در میان بنی اسرائیل
امری عظیمتر از قضیهٔ عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل آن
واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفهٔ
او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این است که
عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از برای بیعت ابو بکر
آوردند و بقبر حضرت رسول گریه و آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت
کرد از قوم خود و فرمود ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر یا ابن ام
من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی
از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون که
پس از جملهٔ منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه او و وصی او بودند پس بمقتضای
منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای
پسرهای هرون شدند خلیفهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشند پس باید ایشان
نیز باید خلیفهٔ آنحضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جملهٔ آنها که از علمای مخالفین
این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال
یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما السلام چون
موسی علیه السلام گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیوة
موسی هرون فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبر
و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر می باشد و گاه
مستودع ششم آنکه در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بمدینه و عزلش معلوم نشد
پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب هم تنزل کنیم
در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند بر صاحب
منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر
عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد و بغیر از این نیست که در کفر
که عین نقص است و شایبهٔ کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطا است و نزد هیچ عقل

روایتست

روایتست والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت
بمحبت خدا و رسول و اظهار آن یعنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک
یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی
تو که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته
که در این گفته که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام
گفت که طلب آمرزش کن از برای من و تو را نزد من بشارتی هست پس این حدیث را
نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینهٔ مولای رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گردهٔ نان گذاشته بود برای حضرت رسول
بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی من دوستترین
خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول
پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغها را با
یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده
و از جملهٔ آنها آنست که از انس ابن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا
بفرست بسوی من احب خلق را بسوی خود تا بخورد از این مرغ من در خاطر گفتم
خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید
گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول حاجتی است
حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی
من محبوبترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم
که خداوندا بگردان او را مردی از انصار باز علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم مگر
نگفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی علیه السلام آمد و در را سخت کوبید حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او

افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و
بروایت دیگر از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول
فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق را بسوی خود و بسوی
من بفرستد که از این مرغ بخورد و اگر در مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که
ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس
برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد
حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان
انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت
کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر علیه السلام بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت
بود و همه اعتراف بحقیت او کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید او گفت در
خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به پیسی که نتوانی پنهان کرد آنرا
از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین
علی علیه السلام است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت
کرده است که چون مرغ را نزد حضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و
سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ
میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بنحو
سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و
تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی
در صحیح خود و حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی
و سمعانی در فضایل صحابه و طبری در خصایص روایت کرده اند و روایت کرده اند
آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی
و ابوبکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبدالله بن ابی طلحه و عبدالملک بن عمیر و مسعر بن
کدام و داود بن عبدالله بن عباس و ابوحاتم رازی بسندهای بسیار از انس و عباس
و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بدو طریق روایت کرده است و خطیب ابوبکر در تاریخ
بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها تصنیف

در کتاب ولایه و ابن البیع در صحیح
و احمد بن
و ابویعلی در مسند و
حنبل در فضایل و نطنزی در

کرده است

کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر
المؤمنین علیه السلام داشتند و سعی در اخفای فضایل آنحضرت می نمودند و چون
سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول
معنی ندارد بغیر آنکه او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه
از همه در پیش است و ثابت شده است که خدای تعالی منزه است از آنکه محل حوادث
باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن
حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه
نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و
حق تعالی در بسیار جایی از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید
پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم
عند الله اتقیکم یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و
فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود و
جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که
مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که فتح
مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی
ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین
امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و
بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر
میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است
باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
قبیل محبت و قرابت بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل
همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود
قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر

مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد
مراد احب خلق الله باشد در خوردن این مرغ و هر زبان فهمی که اندک فهمی در سخن داشته
باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت
مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام
جواب این است که قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور
نیست یا آنکه احبیت در اکل باعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ما ثابت میشود
یا باعتبار قرب و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان
صحابه بیشان تر از آنحضرت بسیار بود و شیخ مفید علیه الرحمه از این اعتراض جواب
متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا سعی
میکرد و حضرت را بر میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این
فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقریر آن برین
فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مگر در میان انصار از
او بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود
که میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر این را
حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و ایشان چرا قبول این
میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و
خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر فضیلت نبود انس چرا
از برای رعایت انصار افقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت شود و
پیس گردد اعتراض دوم آنکه ممکن است که حضرت در آنوقت احب و افضل خلق
بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب اینها اینست که
این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است
یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال و از منه حتی بر سایر انبیا
و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای
سابق اکثر در اینجا جاری است خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند
که این خرق اجماع مرکب است زیرا که جمیع امت مردد اند میان دو قول اول تفضیل

آنحضرت

آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات
پس این احتمال که تو گفتی هیچیک از امت بآن قایل نیستند و بدانکه از بعضی از احادیث
شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن
آنست که حضرت با آن سخاوت و فتوت انس و غیر او را که حاضر بودند شریک نکرد و حصه
بایشان نداد یا باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین روا نیست خوردن
و بنابراین فضیلت آنحضرت در این واقعه زیاده میگردد و دو دلیل بر عصمت و امامت
هر دو میتواند شد دوم منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع
الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا را و رسول او را
و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در
آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم باميد آنکه مرا از برای این امر طلبد پس حضرت
رسول علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و رو بر عقب مکن تا حق
تعالی فتح را بر دست تو جاری کند حضرت امیر اندکی راهی رفت و ایستاد و نظر بعقب
نکرد و باواز بلند با رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که
با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه
این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان
بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است
از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ خیبر
نرفت از برای آنکه دیده مبارکش درد داشت و درد میکرد چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول
بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون شب
که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت
علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول و یا گفت دوست میدارد خدا
و رسول خدا را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و
امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بر دست او داد و

بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از
سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را
بمردی که خدا فتح میکند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد
او را خدا و رسول او پس مردم تمام شب در این اندیشه بودند که آیا یکی خواهد داد علم را
چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو
بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله
چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان
مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد و در ساعت شفا یافت چنانکه گویا
هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلم گفت با ایشان
قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان
پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام و خبر ده ایشانرا بانچه واجبست بر ایشان از
حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهترست
از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و در روایت سعد بن
ابی وقاص که مشتمل است بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در
تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم
را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل ایشان شدند عمر و
اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن
و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را دو روز
درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت با اصحابش و گریخت
پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را بمردی میدهم که دوست میدارد
خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلم
در آنوقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردمی
چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله

علیه و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلم را طلبید و بزودی حاضر شد و بر شتری
سوار و بنزدیک حضرت رسول که رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت
وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا
بنزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد دیدهایم بهم رسیده
فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت
در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست
آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلم
علم را بدست معجزنما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در
هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای
قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود کرد
و گفت بحق خدایی که تورات را بر موسی فرستاد او بر شما غالب خواهد شد و بروایت
ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده
بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمده
و خود مطلایی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر
سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلم شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت
در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر او مرد
را دو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهودان آن حالت را مشاهده کردند
بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش
سوراخی بود حضرت دست معجزنما در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه
بلرزید و در را کند و مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب
انداخت که چهل گام دور تر افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند آنرا حرکت دهند نتوانستند
حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند
و غرایب معجزات آن ولی خدا در این غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و
عامه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیوة القلوب ایراد نموده ام و
آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است

نسبت بانحضرت وانکه جمعی که غاصب خلافت انحضرت بودند در این جنک بخشیدو باین
منقصت از روی بشر محی باز ارزومند این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع
مرابت البخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن
حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر
طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوه و حافظ ابو نعیم در حلیه و ثعلبی
در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی و ابن عباس
و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و
غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را ابو بکر و عمر داد و ایشان کریختند
و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه با حضرت سید
در مدح انحضرت کفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز
متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت انحضرت پس بدو وجه متین
میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول انکه بر هر عاقل معلوم شد که اگر مراد
اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در ان شریک میدانند با انحضرت همه اصحاب بود
بااین جینی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند انقدر را ارزو نمیکردند
که علم باز بایشان داده شود و انقدر حسد در این باب نمیبردند و شعرا در مدایح خود
ذکر نمیکردند و حضرت امیر در مفاخرت خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت انحضرت
خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان اختیار ننماید و جان و مال را بطیب
خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول انحضرت را انست که در همه امور
و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است
و عصمت ملزوم امامت است چنانکه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و کوییم که یا مراد محبت
من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان
هست و اختصاص بوجهی ست و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از
مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم انست که از این جهت او را
دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم در ان شکی نیست که البته متضمن فضیلت و
منقبت عظمی هست برای انحضرت پس تقدیم غیر بر انحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم

بانحضرت هم

محال است دوم انکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی نمیماند که هر که اول علم را با ابو بکر
و بعد از ان بعمر داده باشد و ایشان کریخته باشند و از کریختن ایشان از رده باشد
بعد از ان بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست
او فتح شود البته باید ان شخص مخصوص بهمه ان صفات باشد و ان صفات در انها
که منهزم شدند نباشد پس اگر انحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم
که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با انکه این صفت در انها که علم را پیشتر کرفته بودند بود
خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا و دوست
رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشتند و شک نیست در انکه
اینها منافی مرتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون تواند
بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول او را دوست ندارد و حال انکه حق تعالی فرموده
والذین امنوا اشد حبا لله یعنی و انها که ایمان اوردند محبت ایشان نسبت
بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده است اگر خدا را دوست
میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی دوست
میدارد انها را که قتال میکنند در راه او و فرموده که دوست میدارد توبه کنندکان را
و دوست میدارد مطهران از ایشان مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان
از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید که ایشان نه از صابران باشند
و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندکان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی
در بسیاری از ایات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان از
یکی از این جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند
که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و
کافرین و فرح کنندکان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندکان و
افساد کنندکان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی
که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی که باین شاید باشد چگونه استحقاق
خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه انها استحقاق خلافت نداشته باشند
خلافت منحصر میشود در انحضرت باجماع چنانچه مذکور شده و ممکن است این دو دلیل یک
دلیل تمام برگردانیم بانکه اگر مراد محبت کامله است در جمیع جهات و در جمیع احوال

هیچ یک از طاعات ایشان قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی او فرموده است بلبه هیچ که حق تعالی

پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت
میکند بر حیطه مرتبه معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه
حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی
الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی
سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم
یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود برگردد از شما از دین خود پس بعد از این
بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل
و متواضع باشند از برای مؤمنان و غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه
خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خداست میدهد بهر که خواهد
و خدا واسع العطا و داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی
اوصاف ایشان را در این آیه مذکور ساخته است حضرت امیر المؤمنین و اصحاب او بند که
با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله امیر المؤمنین علیه السلام را بآنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا
یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و
هر یک از اینها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود و در طرق
عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل
شده و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی
از دوسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان
ما و از خدمت گریخته اند پس رده آنها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت
ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را
که گردن شما را بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای
پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند اینجماعت فرمود که از جمله ایشانست
خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهای که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود
در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد و در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت
امیر پینه کند و حضرت مشغول آنکار بود و عبد الله بن احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث

روایت کرده و در

و عبد الله ابن احمد در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات
چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان کنید والا میفرستم بسوی شما کسی را که خدا
امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند
یا رسول الله این ابو بکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه ولیکن آن است که در حجره
نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن
قتال کردم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل
مرا پینه میکند سیم احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده
است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن در یکی علی را امیر کرد و در دیگری خالد ولید را
فرمود که اگر کارزار بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت باب قلعه را فتح کرد و از غنایم
آن قلعه جاریه را برای خود برداشت خالد شکایت از علی و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن
داد که از برای حضرت رسول آوردم و چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود
چه میبینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارد خدا و رسول او را
من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول او و من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را
آورده ام و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در این حال این زیادتی هست که میدانید
که حصه او در خمس زیاده از آنست که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت
کرده است و گفته است که چهار نفر از صحابه را گفت بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر
از ایشان گفتند آنحضرت روی را بایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود
شکایت علی کرد و گفت جاریه از غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت غضبناک شد
بمرتبه که رنگ مبارکش سرخ شد و گفت علی را از برای من بگذارید بدرستی که علی از
من است و من از علی ام و او ولی هر مؤمنست بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست
که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچند طریق
روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح

ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که علی از من است و من از علی ام و
نمیرساند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث صحیح است در خلافت نزد کسی
که اندک بصیرت داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم ابن سعید ثقفی از جابر روایت کرده
است که چون حضرت امیر المؤمنین ع قلعهٔ خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود که اگر نه آن
بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شان حضرت عیسی ع گفتند هر اینه امروز سخنی
در باب تو میگفتم که هیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای تو را بردارند و بقیهٔ آب دست
تو را بگیرند و با آنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث
منی و من وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری
میکردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود
بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من
تو ئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم
کرد برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود هر که با تو جنگ است با من جنگ است
و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار من است و پنهان
سینهٔ تو پنهان سینهٔ من است و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدهای مرا بعمل خواهی
آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تو و ایمان در حوض
کوثر بر من وارد میشود دشمنان تو و غالب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در حوض
کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر ع بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدای را که منت گذاشت
بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور و سرور رسل
گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی بعد از تو
شناخته نمیشدند   در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله است در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است اول اخوت است و
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول برادری قرار
داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین گریان نزد حضرت رسول ع آمد و گفت یا رسول الله برادری
قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت یا علی تو برادر منی

در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی
گفت تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی ع برادر منی و مصاحب منی و از ابو الطفیل روایت کرده
است که چون محتضر شد عمر خلافت را شوری قرار داد میان علی ع و عثمان و طلحه و زبیر
و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان
شما بغیر من کسی هست که حضرت رسول برادری قرار داده باشد برای او در وقتی که برادری
قرار داد که مسلمانان را برادر و یکدیگر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار
روایت کرده اند که علی میگفت که من بندهٔ خدا و برادر رسول خدایم و این سخن را بغیر من کسی
نمیگوید مگر بسیار دروغگوئی و قصهٔ مواخات از متواترات است و ابن حنبل در مسند بشش
سند روایت کرده و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است
و حاصل همه آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر کردانید هر یک از مهاجران
و انصار را با کسی که در سعادت و شقاوت نظیر او بود چنانکه ابو بکر را با عمر و عثمان را با
عبد الرحمن ابن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابو ذر و همچنین سایر صحابه را برادر کردانید
و حضرت امیر ع را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت فرمودند که من ترا از
برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است و من از ویم و او
از من بمنزلهٔ هرون است از موسی ع و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز
بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول ع نظیری و شبیهی نداشت که شایستهٔ برادری
او باشد پس باید در امامت و در ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند
سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ع گفت که دیدم که در بهشت نوشته بودند
دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها و زمینها را خلق کند که محمد ع رسول خداست علی برادر
رسول خداست دویم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در
فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه گفت صاحب سر من
است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر
کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طائف حضرت رسول ع با علی ع گفت و بسیار
طول داد راز گفتن را پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب

مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند راز شما دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول
رسید گفت من راز با او نمیگویم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث
روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند
احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده
اند که حضرت رسول صلی الله علیه در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب
مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از و پوشانید
و باز گفت دوست مرا بطلبید چون عمر را طلبیدند روی مبارک خود را از و گردانید
و باز گفت باو مرا طلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد در میان جامه خواب داخل
کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلا انتقال نمود   انکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا
کردند و درهای آنها را بمسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ
جبل را فرستادند ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید و کسی
از مسجد مگر در خانه علی را پس در این باب مردم سخنان گفتند چون این سخنان
بحضرت رسید و خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه
علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد ابن حنبل و ابو
یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران
از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد ابن حنبل
در مسند این مضمون را باسانید بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده
است و ابن اثیر در نهایه در لغت تلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده
است که چون ندا کردند که بیرون روید از مسجد همه کس بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم
از مسجد و رخت های خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت در
خانه امیر المؤمنین که در مسجد مفتوح بوده موجود است و جامع الاصول از صحیح ترمذی
و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول فرمود که در
هارا از مسجد ببندند مگر در خانه علی و صاحب جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است

که حضرت رسول

که حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین گفت حلال نیست احدی را از امت که جنب شود
در مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که ما فوق آن متصور
نیست ۳   انکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول
خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و درهم شکند حضرت امیر را بر دوش خود
برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد ابن حنبل در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب
تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص
و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم کفار
قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را
برو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آن را هبل میگفتند چون نظر
حضرت رسول بر آن افتاد فرمود یا علی میباید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش
تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازم علی گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت
امیر گفت چون حضرت بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم
آنحضرت را حرکت دادن پس آنحضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون
برخاست بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر
میخواستم آسمان را بگیرم میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر انداختم و بعد از آن خود را
از بام کعبه بزیر انداختم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیمتر است و تا کسی در
جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور
است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می‌نشست
تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول عطسه
میکرد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر تو را بلند گرداند پس حضرت
رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای تو را بر دشمنان بلند گرداند
و چون حضرت رسول غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید
و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی را در بر گرفت و بوسید
و گفت پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب

خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و باسند
های بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که
علی از من است و من از علی ام و ادا نمیکند رسالت را از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در
استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دوم هجرت دختر
خود فاطمه سیده زنان اهل جنت نظیر مریم دختر عمران را تزویج بعلی ع نمود و با او گفت ترا
تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت بدرستی که اسلام او از همه صحابه
پیش و علمش از همه بیش و حلمش از همه عظیمتر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتی
که رسول خدا ان در بر کند پس حضرت ایشان را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و
دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا
میکرد و ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف
در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند گفت یا مسلمان شوید یا میفرستم بسوی مردی که از من است
یا گفت مثل جان من است پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و
مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من از روی امارت نکردم مگر در آن روز
سینه خود را پیش میکردم شاید بگوید این است پس رو بعلی کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه
گفت او این است   چون آن لعین ایمان اعتقاد بخدا نداشته از قسم دروغ مطلقا
پروا نداشته است زیرا که این سخن مؤکد بیمین را در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی
از آنها دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته پروا از این نداشته است که مردم از فحوای حال
او دانند که او دروغ میگوید و از همه کس حریصتر بوده بخلافت و اگر گوید مرادش این بوده
که اهلیت این امر را در خود میدید پس این راست است اما باید در این مواطن نیز ازو نکند
و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابو بکر و
عمر فاطمه صلوات الله علیها را از حضرت رسول خواستگاری نمودند و حضرت نداد و عذر
فرمود که او کوچک است و علی خواستگاری کرد و باو داد و در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت
رسول ص صلی الله علیهما احادیث زیاده از آن است که در این رساله احصا توان کرد و هر
عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هر پادشاهی یا امیری که یک شخص را قادر

خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزویه با او توسل جوید و پوشیده
او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را
از برای خلافت خود مهیا کرده و این ادلست بر امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او
جانشین من است خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت
خداست و مبتنی بر امور دینیه و روابط بشریت نیست و اینها ادل دلایلند بر امامت و خلافت
آنحضرت   در بیان آن است که بروایات مستفیضه و اخبار که عامه تلقی بقبول آنها نموده
اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین ع است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب
خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد شد چون
آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع که او
جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که علی
مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده
است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص بعمار گفت که اگر ببینی که
علی بوادی میرود و همه مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را همه بگذار که او ترا در
ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که
حضرت رسول ص گفت علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا نمیشوند تا در نزد حوض کوثر بنزد
من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد
من ثابت است که حضرت رسول ص فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهر
ستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است
گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امری است که کسی را در آن شکی نیست
که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی
از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا ص که میگفت علی با قرآن است و قرآن با علی است و از هم
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام
سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده
است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول ص روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند

علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این
مضمون ندارند و هرگاه مضامین این احادیث ثابت امامت آنحضرت ثابت میشود
بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است
دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا
سوم آنکه از احادیث متواتره بر خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین ع که عامه و خاصه روایت
کرده اند معلوم است که حضرت امیر المؤمنین ع تصدیق خلافت خلفای ثلث نکرده و همیشه
ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف
آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت
از ایشان اگر چه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمائیم صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و سنن نسائی و سنن ابی داود روایت
کرده است از مالک ابن اوس که علی ع و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا
میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی رسول
خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش
میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند
صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند
که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد من ولی رسول خدا و ولی ابو بکرم
پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار
و تابع حقم پس خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده آمده اید و میگوئید میراث ما را
بما بده پس از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام
ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدا
نسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشند و ایضا شبهه که ایشان در
باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیر المؤمنین
و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شود چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده
است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد

ابو بکر رفت و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و طلب فدک میکردند و حصه
خود را از خیبر ابو بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت نمیماند از ما میراث و
آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده
است من تغییر آن نمیکنم پس چون حاصل صدقه مدینه بعمل آمد عمر آنرا بعلی و عباس
داد و علی آنرا متصرف شد و حاصل فدک و خیبر را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته
اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت
کرد از ابو بکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابو
بکر را برای نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت علی روی در میان مردم داشت تا فاطمه
در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و در روایت دیگر
و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی
شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا مدت شش ماه
با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی دید که روی مردم از بیعت او گردید
بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیا بسوی ما و کسی را با
خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس با ابو
بکر گفت تنها نزد ایشان مرو ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند
کرد پس آمد بخانه علی ع و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام برخاست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را در اسلام
بیان نمود تا آنکه ابو بکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر بر
خواست و خطبه خواند و عذرهای موجه خود را در باب غصب فدک ذکر کرد و حقوق
خود را در اسلام بیان نمود تا آنکه و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد
پس هر عاقل که در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف خودشان در مدت
شش ماه اجماعی بر خلافت ابو بکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرفات ایشان
در فروج و اموال و دماء مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بوده اگر مصالحه شده
باشد بعد از خرابی البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بوده و اجماع

وبیعت چنین درحق هر پادشاه جابری وظالم قاهری متحقق میشود وتتمهٔ این سخن انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد واحمد ابن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین ومحدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی ع نوشت نامه که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزو است ونه جزو ان در تست ویکجزو در سایر مردم زیراکه امور این امت برنگشت باحدی بعد از رسول خدا مگر انکه حسد بردی وتعدی براو کردی ومادانسته ایم اینرا از نظر خشم الود تو وسخنان ناهموار تو واههای بلند تو وامتناع کردن از بیعت خلفا وترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش کشند تا انکه بیعت کردی از روی کراهت تا اخر نامه میشود پس حضرت امیر در جواب او نوشت که امد بنزد من نامهٔ تو ودر اینجا حسد مرا بر خلفا ذکر کرده بودی وامتناع مرا از بیعت ایشان وانکار کردن من خلافت ایشان را من در این امور عذر نمیخواهم نه بسوی تو ونه بسوی غیر تو زیراکه چون حضرت رسول از دنیا رفت وامت اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد وانصار نیز گفتند که میباید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است وما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار خلافت وسلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهلبیت انحضرت بودیم احقیم باین امر از اغیار غیر خود وچون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من امد وگفت تو احقی والیقی باین امر از دیگران که غیر تو اند من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند واگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران وپیادگان بر ایشان تو تحاشی و من قبول نکردم از ترس انکه مبادا افتراقی در میان اهل اسلام بهم رسد وابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست بجانب بصره رود خطبه خواند وبعد از حمد وثنا وصلوات بر رسول خدا گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند ومارا منع کردند از حقی که ما بان سزاوارتر بودیم از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از انکه کلمهٔ اسلام را پراکنده کنیم وخونهای مسلمانان را بریزیم ومردم نومسلمان بودند ودین در حرکت واضطراب بود وهنوز قرار نگرفته بود وباندک حرکتی فاسد میشد وبسهل تر میلی متغیر میشد

یکی کرد

پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند وبدارجهٔ رسانیدند وایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوندا جزا ده از من قریش را که حق مرا از من منع کردند وغصب نمودند امر مرا وبروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا وغصب کردند حق مرا واجماع کردند بر منازعهٔ من امری را که من اولی بودم بان از ایشان وهرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته واز ایشان منادی شده بوده است وصاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد انحضرت را مگر مومنی ودشمن نمیدارد انحضرت را مگر منافقی ودر صحیح ترمذی از ابوسلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر ببغض علی ودر استیعاب نقل کرده است که رسول خدا گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است وهر که خدا را دوست داشته علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است وهر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است وهر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است وحق تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم وکسی که خدا او را لعنت کرده باشد ودر عذاب خدا باشد مستحق امامت وخلافت نیست

در بیان افضلیت

انحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر انکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعظم علمای ایشان است گفته است قول بتفضیل علی ع قولیست قدیم وبسیاری از صحابه وتابعین قایل بان بوده اند از جملهٔ عمار ومقداد وابوذر وسلمان وجابر ابن عبدالله وابی بن کعب وحذیفه وبریده وابوایوب وسهل ابن حنیف وابوالهیثم بن التیهان وخزیمه ابن ثابت وابوالطفیل وعباس ابن عبدالمطلب وبنی العباس وبنی هاشم وبنی عبدالمطلب کافه وزبیر نیز اول قایل بوده وبعد از ان برگشت واز بنی امیه جمعی قایل بوده اند از انجمله خالد بن سعید ابن العاص وعمر بن عبدالعزیز وثعلبی که از اعاظم مفسران ایشان است نقل کرده که این ایه در مصحف ابن مسعود که از صحابهٔ کبار است چنین بود که ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال محمد علی العالمین وابن حجر ناصبی در صواعق

محرمه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با ان حضرت مساویند
در سلام که حق تعالی فرموده است السلام علیک یا ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و
صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم
تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل ما
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل انحضرت
از کثرت و شهرت بجای رسیده که با وجود ان متعرض ذکران و بیان شدن سماجت
است بعد از ان گفته است چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش
کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانسته اند کردن معلوم است با انکه بنی امیه
با اینکه مالک مشرق و مغرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث
بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر و منابر لعن او کردند و
مادحان و شیعیانش را حبس و قید و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که د
لالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را
بزبان جاری کردانند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلند
تر و قدرش رفیعتر شد مانند مشک که هر چند انرا پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل
افتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم از انرا نبیند چندین
چشم دیگر ببیند چگویم در شان کسی که همه فضایل با او منسوب و سلسله کمالات باو منتهی میگردد
سر کرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت
از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از و هر کس حظی از فضیلت داشته از و داشته و هر که بهره
از کمال یافته از و یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا
را شناخته از و شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا ابتغ
کلام او روشن کنته و دست تعلیم او نور در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل
وار باب نظر و عقل و در این فن استاد مردمند شاگردان اویند و اشاعره نیز غاشیه
بردوش این تلک و بوده او را بن سرکویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری است و او
شاگرد ابو علی جبایی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطا است

واو شاگرد ابو هاشم عبد الله ابن محمد ابن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتسابشان بانحضرت ظاهر است و از
جمله علوم علم تفسیر قران است که تمامی از و ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین
است و اکثر این علم از و ماخوذ است شاگرد اوست و از و پرسیدند که علم تو با علم ابن
عمت چون است گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و
احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند
و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وع
فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان است بسند متصل باعتقاد خود بانحضرت میرسانند
و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود
دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد انرا بیان فرموده
است و از الجمله ان است که اقسام کلام اسم و فعل و حرفاست و کلمه منقسم میشود بمعرفه
و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب
و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه اتقانی
وخصایص انسانی نمائی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش
از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت کذشتگانرا از یاد مردم برده و نام ابدکانرا
برزبانها سترده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است او
است شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی در برابرش نیامده
که از و نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی که او
میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشته اوست چنانکه بعد از انکه عمرو عبدود را
کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونشان اینست که اگر کشنده عمرو
دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون قاتلش یگانه است در شجاعت ممتاز
و بکرامت سرافراز کشتن او را عاری و کشته او را شانی نیست پادشاه مکه بود و شجاعی
که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود روزی معویه بدبخت بر تخت
خوابیده بود دید که عبد الله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبد الله از روی مزاح

باو کفت ای امیر اکر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشتن معویه کفت دعوای شجاعت میکنی
عبدالله کفت مکر انکار شجاعت من میتوانی کردمن در صف قتال برابر علی ابن ابی طالب
ایستاده ام معویه کفت اکر راست میکفتی ترا و پدرترا بدست چپ خود کشته بود و دست را
ستش بیکار مانده طلب دیکری مینمود مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب اورا مسلم میدارند
وبنام او مثل میزنند اما قوت وزور ش ضرب المثل است در همه افاق و هیچکس بقوت
او نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند
وسنک عظیمی را از سر چاه بر کرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت وجو
دش از ان مشهور تر است که باید کفت روزها روزه میکرفت و شبها بکرسنکی میکذرانید
وقوت خودرا بمسکین و یتیم و اسیر میداد و سورهٔ هل اتی باین سبب نازل شد و ایهٔ کریمه
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة در شان او امده مرویست که برای
نخلستانی از یهود بدست خود اینقدر اب میکشید که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را
تصدق میکرد و خود از کرسنکی سنک بر شکم می بست و کفته که انحضرت اسخای ناس بود و در
سخاوت بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده بود و هرکز بسائل نکفته بود حتی انکه منافقی از
خدمت انحضرت رو کردان شده بنزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بانحضرت
و نهایت سعی در اهانت و منقصت او مینمود و کفت از پیش بخیل ترین مردم امده ام معویه
کفت وای بر تو او را بخیل میکوئی و حال انکه اکر خانه از طلا داشته باشد و خانه از کاه طلارا
بیشتر تصدق میدهد تا هیچ از ان نماند اوست که خانهای اموال را تصدق نموده تا اینکه
جاروب نموده بر جایش نماز میکذارد اوست که بمال های دنیا خطاب میکرد میکفت دیکری را
فریب دهید که من شمارا طلاق کفته ام که هرکز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش
بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نکذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین بود
از کسی که باو بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از انچه کرد با اعدا عدو خود مروان بن
الحکم و عبدالله ابن زبیر و سعد بن العاص که در جنک جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از انکه
همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض شان نشد و تلافی ننمود و با انکه عبدالله زبیر
در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد سر داد

و کفت برو تا ترا نبینم و زیاده برین نکفت و از انچه عایشه با او کرد چون برو ظفر یافت
نهایت مهربانی و شفقت فرمود و اهل بصره شمشیر برو و بر اولادش کشیدند تا سزا
و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال
و اولادشان را نکذاشت غارت کنند و انچه در صفین با معاویه کرد که اول لشکر معویه
سر اب را کرفته ملازمان انحضرت را از اب منع کردند بعد از ان حضرت ایشان را از سر اب تاخته
کرفت و ایشان را بصحرای بی اب راند اصحاب کفتند یا امیر المؤمنین تو هم ایشان را از
اب منع نمای تا از تشنکی هلاک شوند و حاجت بجنک نباشد فرمود نه والله انچه
ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر نیز مغنی است از این و فرمود تا طرفی از اب را کشودند
که اهل اب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او
سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیکر را سوای او جهاد
نیست و درین باب اطناب بیفایده است زیرا که جهاد انحضرت از امور ضروریه
متواتر است و اما فصاحت انحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست بلغا
کلام او را کفته اند دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت انحضرت پیش
معویه رفت و کفت از پیش عاجز ترین مردم در کلام امده ام کفت وای بر تو او را عاجز
میکوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را کسی غیر او نکشوده و قانون سخن و برا کسی
تعلیم او ننموده و اما حسن خلق و شکفته روی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش
او را باین عیب کردند و عمرو بن عاص میکفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو
این را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت بانحضرت نداد کفت با
زیکراست و صعصعه بن صوحان و دیکر شیعیان در وصف او کفتند در میان ما که بود
مثل یکی از ما بود و بهر جانب که میخواندیم می امد و هرچه میکفتیم میشنید و هرجا که میکفتیم
می نشست و با اینحال از و میترسیدیم همانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه
بر سرش ایستاده و کردنش را بزند روزی معویه بقیس ابن سعد کفت خدا رحمت کند
ابو الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود قیس کفت بلی چنین بود و رسول
خدا هم چنین با صحابه خوش طبع و خندان بودی ای معویه تو بظاهر چنین نمودی

که مدح او میکنی اما قصد ذم من کردی والله که او با آن شکفته‌رویی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر
بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه هیبتی که ارازل و لئام شام از تو دارند و آن ثنا
امروز در میان دوستان و اولیای او مانده است و اما زهد در دنیا او زاهد زهاد بود
و همه زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه
کس درشت‌تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان
از روی مهربانی زیت یا روغن بان بیالایند و جامه را پینه میکرد و گاه بپاره پوستی و گاه
بلیف خرمائی و بر اهلش که پاس بسیار داشت بود و اگر آستینش دراز بود میبریدند و
نمیدوختند و رشته بر سر آستینش میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش
با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر از این ترقی میکرد اندک سبزی بود
و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را قبور حیوانات مکنید و با اینحال قوت
و زور وی از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال
پیش او میامد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود نماز وی از همه کس
بیشتر و روزه‌اش افزون‌تر مردم از او نماز شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل را آموختند
و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبارت کسی که یکشمه از اینست
که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین بر نطعی گسترده بود و بر آن نماز میکرد و
تیر از چپ و راست او میگذشت و در پیش او بر زمین میامد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود
فارغ شدی و پیشانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و د
عواتش را تامل کنی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر
کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود
پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چون است گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت
رسالت بود و اما قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفق‌اند بر اینکه در زمان
حضرت رسول تمام قرآن را کسی نمیدانست غیر او و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول
کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که همه استادان قرائت
شاگردان اویند و قرآن همه منتهی باوست و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه

صوابتر و تدبیر

صوابتر و تدبیرش از همه صحیح‌تر بود و در همه امور هریک از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را
او از صدمه هلاک نگاه داشت و عثمان را مخالفت او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او
میکرد جان خود را از آن ورطه بلا بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش
آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمینمود چنانکه خود گفته است که اگر نه رعایت
تقوی بودی من از همه زیرک‌تر بودمی و خلفای دیگر برای خود هرچه را صلاح میدانستند عمل
میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین
کند دنیایش بی‌نظام‌تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم
الهی سیاستش بغایت بود در رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم
است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خطبهٔ تبریت و واضح شد
که در همهٔ ابواب امور همه مقدم است و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که
کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد
کفر صورتش را در معبد خود مینگارند و جمعی از ملوک نژاد و آل بویه برای تیمن و تبرک
صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشته‌اند
و چگویم در شان مردی که همه کس میخواهد که از او و منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی
که مردان عالم او را سید بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که در
روز احد حضرت رسول شنیدند که ملائکهٔ ملأ اعلی میگفتند لا سیف الا ذو الفقار
ولا فتی الا علی چه گویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه
گفته‌اند کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل
حفظ و تربیت حضرت رسول بود و از اوان صغر تا ایام کبر آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت
و حمایت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد
و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر در آنجا ناصر و یاری
نمانده و آنحضرت با پدری با این رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین
و الاخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار رو و زوجه‌اش سیدهٔ نساء عالمیان
و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران

خیر خلق الله گوشت و خونش با گوشت و خون او مقرون و روحش با نور او متصل و مضمون
لیس انخلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله از هم جدا شدند و
دو سید عالم بهم رسید تداول منذر و ثانی هادی و چگونیم در شان کسی در
هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده در وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند
و هیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که روایت سبقت در عالم
انوار اشتهار اکثر اهل حدیث روایت کنند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان
آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این ننموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت
خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت
قبل صلواتهم و هر کس تتبع احادیث نماید یقین داند که آنچه ما در این مقام ذکر کردیم اند
کیست از فضایل آنجناب و اگر شرح مناقب او تفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر
این کتاب تا اینجا ترجمه مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اینها را ذکر کرده اند
ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آن است
که دشمنان شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن ولی
خدا مینماید باز از منافق جاهل چند را بر او در خلافت مقدم میداند و عداوتی از این
بالاتر نمیباشد و از همه عجیب تر آنست که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت
میگوید که خود متعرض خلافت نشده مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا
کرد با آنکه نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر از ایشان میکرد و میفرمود غصب حق
من کردند و بر من ستم کردند قطع رحم من کردند اگر خود بایشان گذاشته بود و خلافت
ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق برائمه خود میشد و این افتراها در حق ایشان
میگفت و ایضا خلافت و امامت که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیویست یا حطام
دنیای فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته بگذارد پس بر
هر عاقلی مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات نداشته باشد بگذارد
پس بر هر عاقلی مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب
و کمالات در میان امت باشد و دیگری که هیچ از این جهات نداشته باشد خلافت را

منصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند معلوم است که بنای کار بر بیعت جاهلیت
و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه بر حق برداشته اند و اعانت امام خود را اختیار خود
نکرده اند تا منافقان و مخالفان بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی هرون را ضعیف
کردند و اطاعت عجل و سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
در بیان قلیلی از اخبار مخالفان که در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریح
است در امامت و ایشان تغافل و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این
رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا می نمائیم نقلی که از مشاهیر مفسران است از عامر روایت
کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق
راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا
از جابر روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم همه از درختهای مختلفند و
من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت
رسول با علی گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند
بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصارا او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی از برای
او اثبات کردند که او راضی بآن نبود تا آنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس امیر المؤمنین
فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی
که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در مقام مفاخره در آید و خواهد فضایل
و مناقب خود را با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن کرده باشد
و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از آنچه
رسول صادق القول در شان او گفته است و مرادم من اخبار مشهوره نیست که اما
متنبه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر
راز گفتن و قصه خیبر و تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت
هر که اول بمن ایمان آورد وصی و خلیفه منست و اول علی ایمان آورد و امثال اینها

ازاخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چنداست که ائمه و پیشوایان حدیث درشان
او روایت کرده اند واندك بسیار قلیلی از انها را در حق ابوبکر روایت کرده اند و
من اندکی از انها را نقل میکنم که روایت کرده اند انها را علمای حدیث که در حق ان
حضرت متهم نیستند که شیعه باشند واکثر ایشان بعضی از صحابه را براو تفضیل میده
هند زیراکه روایتی که ایشان کنند نفی این مطاعن میکردد ومثل روایت دیکران
نیست پس بیست چهار حدیث روایت کرده ومادراین رساله بعضی را ایراد مینمائیم اول
ان است که حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء واحمد ابن حنبل در مسند روایت کرده اند
که حضرت رسول ع با علی کفت بدرستی که خدا مزین ساخته است ترا بزینتی که زینت
نکرده است بندکان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از ان زینت وان زینت ابرار
ونیکوکاران است نزد خدا وان زهد در دنیا است کردانیده است ترا که چیزی از دنیا
کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند وبخشیده است بتو محبت مساکین را پس کردانیده
ترا که راضی هستی که انها را داری اتباع تو باشند وانها را راضی اند که تو امام ایشان باشی وابن
حنبل این را زیاد کرده است پس خوشا حال کسی که دوست دارد ترا و تصدیق تو کند
و وای بر کسی که دشمن دارد ترا و تکذیب تو کند   از مسند احمد حدیث ثقیف را
که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول بکروه ثقیف کفت که مسلمان
میشوید یا میفرستم مردی را که از من است وار روی عمر را نقل کرده است چنانکه کذشت
وباز کفته است که احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان
منست ابوذر کفت که من در حجره خود بودم در اینحالت دیدم که عمر امد ودست برپشت من
کذاشت که بر ودن کف دست اورا یافتم و پرسید کفت که من که کی را کمان داری که اراده
کرده کفتم ترا نمیخواهد انرا میخواهد که نعل اورا پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب   حافظ
ابونعیم در حلیه از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول ع کفت بدرستی که خدا عهد کرده
است درباب علی بسوی من عهدی من کفتم پروردکارا بیان کن انرا برای من کفت بشنو بدرستی
که علی علامت راه هدایتست وامام اولیای منست ونوریست که اطاعت من کند واوست کلمه
که لازم کردانیده ام بر متقیان واین اشاره است بایه کریمه والزمهم کلمة التقوی وهرکه اورا

دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است وهرکه اطاعت او کند بتحقیق که مرا اطاعت کرده
پس بشارت ده اورا باین پس کفتم پروردکارا من بشارت دادم او را کفت من بنده خدایم ودر
قبضه قدرت او بهم اکر مرا عذاب کند بکناهان منست وهیچ ستم نکرده است بر من واکر تمام کند
انچه مرا بان وعده داده است پس سزاوار تراست انکه بکند پس حضرت رسول ع فرمود من دعا
کردم از برای او وکفتم خداوندا دلش را جلا بده وبهار او را ایمان بکردان خدا جل جلاله
فرمود کردم اما او را مخصوص کردانیدم ببلیه وامتحانی که احدی از دوستان خود را بان
امتحان نکرده ام کفتم خداوندا او برادر من ومصاحب منست فرمود که در علم من کذشته
است که او مبتلا وممتحن باشد ومردم را باو امتحان خواهم کرد وایضا حافظ بسند دیکر
از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردکار عالمیان عهد کرده
است بسوی من درحق علی که او رایت وعلامت هدایتست ومنار ایمانست که امام
وپیشوای دوستان منست ونور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت و
علمدار منست وبدست اوست کلیدهای خزینهای رحمت پروردکار من   روایت
کرده است احمد ابن حنبل در مسند واحمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هرکه خواهد
نظر کند بسوی نوح در عزم او وبسوی ابراهیم در حلم او وبسوی موسی در زیرکی او وبعیسی
در زهد او پس نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب ع   که فخر رازی این حدیث را در
اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است که هرکه خواهد نظر کند
بسوی ادم در علم او وبسوی نوح در تقوای او وبسوی ابراهیم در خلت وبسوی موسی در
هیبت او وبسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب ع پس از جانب شیعه
کفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند برانکه علی ابن ابی طالب مساوی است پیغمبران
است دران صفات وشك نیست که انها افضل از ابوبکر بوده اند وان سایر صحابه و
مساوی افضل افضلست پس باید علی از ایشان افضل باشد   ابونعیم در حلیه
وابن حنبل در مسند از حضرت رسول ع روایت کرده اند که هرکه دوست دارد زندکانی
کند بروش زندکانی من وبمیرد بروش مردن من وچنك زند در شاخی که از یاقوت
سرخ است وخدا اورا بدست قدرت خود خلق کرده است بانکه کفت باش ان همه سبد

پس باید متمسک شود بولایت علی ابن ابی طالب ع   از مسند احمد روایت کرده است
که حضرت رسول ع در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات
کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و
گناهان او را آمرزید و من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعاد
تمند و حق سعادتمند کسیست که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او
احمد بن حنبل در مسند و در کتاب فضایل روایت کرده است که حضرت رسول ع گفت اول
کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس
حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست عرش
باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی ابن ابی طالب ع میطلبند برای قرابتی
که با من دارد و میدهند بدستش علم مرا که آن لواء حمد است و آدم و هر که هست بعد از
او همه در زیر آن علمند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم می آیی و می ایستی میان
من و میان ابراهیم خلیل ع پس حله در تو میپوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو
پدریست پدر تو ابراهیم ع و نیکو برادریست برادر تو علی ع بشارت باد ترا که میخوانند
ترا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند   حافظ در حلیه روایت کرده است از
انس ابن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت ابی برای وضوی من حاضر کن پس بر
خواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود
از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان
و خاتم اوصیا و کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفیدان بسوی بهشت است انس
گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی
آمد حضرت رسول ع گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او شاد و خندان
و دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز می بینم
که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود که چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب
من رسالت را بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد
از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من   ایضا حافظ روایت کرده

در حلیه از عایشه که حضرت رسول ع گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علیست
من گفتم تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدم و علی سید عربست
چون علی آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را
بچیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت
علیست پس دوست دارید او را بدوستی من و گرامی دارید او را بگرامی من بدرستی که
جبرئیل امر کرد مرا از جانب خدا بشما گفتم   ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است
که روزی علی آمد بنزد حضرت رسول آنحضرت با او گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام
متقیان گفتند بعلی ع که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه
بمن عطا کرده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که بر شکرگذاری او بر آنچه
بمن عطا کرده است و زیاد کند بر آنچه بمن انعام کرده است   ایضا در حلیه روایت
کرده است که حضرت رسول گفت هر که خواهد زندگانی من و بمیرد بروش مردن
من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا کشته است پس باید که موالات کند
با علی ع بعد از من و دوستی کند با دوستان او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که
ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند
پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان
صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند   از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب
فردوس الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول ع فرمود که بودم من و علی نوری نزد
حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد آن
نور را دو جزو کرد پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس الاخبار زیاد کرده
است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای
من نبوت شد و از برای علی وصیت   در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول ع
خطاب کرد با علی ع که نظر کردن بروی تو عبادتست تو سید و سروری در دنیا و آخرت
هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و دشمن
تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد

ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا گفت کیست که ابی از برای ما بیاورد مردم هم امتناع کردند علی مشکی را برداشت و شب بسیار تاریکی بود وامد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی میکائیل و جبرئیل و اسرافیل علیهم السلم که مهیا شوند برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از اسمان بر امدند با غلغله و صدای که هر که میشنید میترسید چون بنزد چاه رسیدند همه ان ملائکه بر حضرت امیر المؤمنین سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در اخرش زیاد کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقهٔ بهشت را برای تو خواهند اورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم

باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا خطبه خواند و در ان خطبه گفت یا ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست نمیدارد او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را باتش

باز از کتاب فضایل احمد روایت کرده است که در علی پنج خصلت هست هر یک از ان نزد من محبوب تر است از دنیا و هر چه در دنیا است اما اول انکه او متکای منست در پیش خدا تا انکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دویم انکه لوای حمد من در دست او خواهد بود و ادم و جمیع فرزندانش در زیر ان علم خواهند بود سیم انکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد از دوستان من او را اب خواهد داد از امت من چهارم انکه عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم انکه من بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احسان ششم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی من بر تو زیادتی دادم به پیغمبری که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در انها با تو منازعه نمیتوانند نمود بیشتر از همه ایمان اورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و زیاده از همه قیام

نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت فضل نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول الله مرا تزویج کردی بفقیری مال ندارد حضرت فرمود تزویج کردم ترا بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزیدم نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مزبور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین و بسیار مداومت مینمود انحضرت بر گفتن سبحان الله واستغفر الله پس گفت یا علی مدا نچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس را زتو سزاوار نیست بمقام من از برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و دامادی منی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابتست نعمتهای ابو طالب و حقوق او و در وقتی که قران نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از انکه این احادیث را نقل کرده است گفته است که من این اخبار را از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرفند از انحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث نعمتهای پروردگار بر خود در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند انحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانکه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار عمر گفت او تکبرش زیاده از ان است که امیری از من قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبر تر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما احادیث را ایراد کردیم تا مانند کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و انحضرت در شان او اینها نازل شده باشد اگر بر اسمان بالا رود و بر ملئکه و انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با انکه انحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا انکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند

وگاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد از بابت جوشی بود که سینهٔ پر دردش
از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که مأمور بوده
بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر
بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او
نکنند و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمهٔ کلام ابن
ابی الحدید بود   که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می‌بندد و حق را بر زبان
ایشان جاری میگرداند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار عجیب است که این مرد با این فضیلت
این احادیث را نقل میکند و تصدیق بصحت آنها میکند و قبول میکند که صد یک این فضایل
در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف
بمظلومیت آنحضرت میکند و بر آنحضرت واجب میداند که بر سبیل امر بمعروف و نهی از
منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد
اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در مدت بیست و پنج سال
آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنها نسبت باو امام و واجب الاطاعه میدانند هذا لشیء
عجاب دیدی که احادیثی که در این فصول و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند
انکار صحت آنها کرد زیرا که اکثر از شش صحاح ایشان نقل کرده‌ایم متفق علیه است و انکار
صحت آنها نمیتوانند کرد و اکثر از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهورهٔ اکابر علمای
ایشانست نقل کرده‌ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلفش یکی از ائمهٔ اربعهٔ ایشانست
که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم که همه توثیق او کرده‌اند و کتب
او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست و در همه تفاسیر از او نقل
میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده‌ایم از کتب مشهورهٔ ایشانست و اکثر فضل و اعتماد
ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و این شش نفر تعصب ایشان زیاده
از دیگرانست آنها را معتبر شمرده‌اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه
است که علمای ایشان روایت کرده‌اند و آنچه آنها در برابر می‌آورند حدیث موضوعی چند

است که در کتب ما مطلقا از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که اشمام
رایحهٔ از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که در این مقام نقل شد اکابر علمای ایشان
حکم بصحت آنها کرده‌اند نص صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن
صریح است در ریاست و خلافت کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد
و حدیث ابتلا صریح است در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی متصف بصفات
مشهورهٔ انبیا باشد و همه در بخت او و در جای میان رسول خدا و ابراهیم باشد رعیت
و رشقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث وصی نزد منصف عارف
بلغات و مصطلحات اکثر قرآن دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید
المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت
پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیا و دیگر این معنی داشته
الا آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت
کند خصوصا بنا بر طریقه عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت
آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده که متضمن وصایت
است و ایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن رسالت از جانب حضرت
رسول و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت
یقین دانند که فرمودهٔ آنحضرتست و گویا صدای او را شنیده‌اند و ایضا چون بمنزلهٔ نفس او
و جان اوست پس صدای او بمنزلهٔ صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت هم کار
امام و ثمرهٔ امامتست و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث
هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبهٔ امامتست و دهم صریح است در امامت بجهاتی که
مذکور شد و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت
و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است و سیزدهم که دلالت میکند که افضل است از سایر
خلق بغیر از حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث
آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت را برای او تعیین کرده بود و آن حضرت
بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد تا آنحضرت مکرر این

اموری از خدا نشنیده بودم بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریح است در جلالت
و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او و تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اگر متعسّفی
در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه با هم مورث علم یقینی است باستحقاق
آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصّب و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و
هدایت نیابد هیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور   در بیان مطاعن جماعتی است که غصب حق آنحضرت کردند
و آنکه اتفاقا بل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجتماع حق
منحصر بود در ایشان و آنحضرت هرگاه خلافت اینها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود
و در این چند مطلب است   در مطاعن ابو بکر است و آن بسیار است و بقلیلی در این
رساله اکتفا می نمائیم   آنکه حضرت رسول امور عظیمه که در مهمات عظمای صحابه
تفویض مینمود و هیچ امری را با بو بکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره براءت بر اهل
مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت را مگر
تو یا کسی که از تو باشد حضرت امیر رفت و آیات را از ابو بکر گرفت و ابو بکر را بر گردانید و آیات را
در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس
آنکه حق تعالی اول امر کرد که بابو بکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی ظاهر نیست بغیر آنکه
معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی متعصّبان مخالفین نقل کرده
اند که ابو بکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات ایشان هست اگر چه از برای
ایشان فائده ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که عهدی که بزرگ ایشان میکردی
بایستی آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند حرفیست بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای
ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت معروفه نیست
و آن تاویلیست که متعصّبان ابو بکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت مقرری بود بایست بر حضرت
رسول مخفی نباشد و در اول ابو بکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بوده باشد و ایشان آن
حضرت را متنبّه سازند که فرستادن ابو بکر مخالف قاعده است و ایضا اگر سبب این بود
بایست وقتی که ابو بکر خائف و محزون برگشت حضرت این قاعده را بفرماید و در هیچ

روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور
است اینست که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو رسالت را مگر کسی که از
تو باشد و از همه غریب تر آنست که نیابت بیشتر از آنکه ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه
خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت
ابو بکر میکنند و عزل ابو بکر و دادن آیات را با میر المؤمنین بامر خدا منقبت فضیلت نمی
دانند   آنکه حضرت رسول اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه
را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابو بکر و عمر از جمله
مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف
کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم که غرض آنحضرت
از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی
گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب
معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت
کرده است از عبد الله عبد الرحمن که رسول خدا در مرض موت خود امیر کرد اسامه را
بر لشکری که در آن اکثر مهاجر و انصار داخل بودند و از جمله ایشان ابو بکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن عوف و طلحه و زبیر بودند و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان
موضع که پدرش در آن جا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود
اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه سبک و در همه حال تاکید
میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدرم و مادرم فدای تو باد و رخصت
میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا
گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و بروم و ترا با این حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد
بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال
ترا از مردم بپرسم حضرت فرمود بیرون برو و اطاعت امر من کن پس مرض بر حضرت
غالب شد و اسامه برخاست متوجه بیرون شود چون حضرت بهوش آمد از حال اسامه
و لشکر او پرسید گفتند مهیّا میکنند بار مکرر فرمود که بیرون کنید لشکر اسامه

و خدا لعنت کند کسی را که تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را می فرمود پس
اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او می رفتند تا آنکه در جرف
که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای
انصار تا آنکه ام ایمن کسی را فرستاد نزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول ص در کار رفتن
است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل مدینه
شد و علم را بر در خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال
نمود ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و
بلاذری و محمد ابن اسحق و زهری و هلال ابن عامر و اکثر مورخین و محمد بن عامر گفته
اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر خلافت
خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا والی نکرده اند و حضرت
رسول ص مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر برگشتید
و امری بر حضرت رسول مخفی نبود مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابو بکر برخوا
ست که خود را از خلافت خلع کند عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد
و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول ص مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرده و دعوی
امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان صحابه شد
در مرض آنحضرت دویم آن بود که حضرت رسول فرمود که کارسازی کنید لشکر اسامه را
خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال
امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت
صعب شده است دلهای ما تاب نمی آورد که آنحضرت را درین حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ب
بینیم که امر آنحضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان
در بحار الانوار ایراد نموده ام پس اینها از سه جهت دلیلست بر بطلان خلافت سه غاصب
خلافت اول آنکه حضرت رسالت ص اسامه را بر ایشان امیر کرده بود و معزول نکرده بود و ایشان
در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت
و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود بر او که هر که خلیفه باشد

بر او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود بر او و بر لشکرش که اطاعت
خلیفه دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف کردند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود
بقول حضرت رسول ملعون است و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان
تولی و اعراض کردند از امر حضرت رسول ص و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی
ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک با
لمؤمنین یعنی میگویند که ایمان آورده ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود
این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مؤمن نیستند
در بیان جوری که از عمر و او و با سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت رسید در
غصب خلافت او مختصری از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین
صحابه منقول است میشماریم و بعد از آن بر هر جزوی از اجزای آن روایاتی که در کتب معتبره
مخالفان مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینماییم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان
بان متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان
شیخ طبرسی رحمه الله علیه در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات معتبره
متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول ص شدید شد انصار
را طلبید و تکیه کرد و علی ع و عباس و از خانه بیرون آمدند و تکیه کرد بر ستونی از ستون
های مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا
نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ
میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در
حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنند بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب
بیرون بردن لشکر چنانکه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه خود شد و اسامه
لشکر خود را در یک فرسخی مدینه نزول فرمود و اول کسی که مسارعت کرد برفتن ابو بکر
و عمر و ابو عبیده الجراح بود و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید
شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز شنبه شد حضرت سید انبیا بعالم
بقا رحلت نمود و در روز بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر

بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابو بکر بر ناقه سوار شد و بمسجد آمد
و فریاد کرد که یا ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرده است پروردگار محمد
نمرده است پس این آیه خواند و ما محمد الا رسول تا آخر یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش
از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا
ضرری نمیرساند و سیجزی الله الشاکرین پس انصار جمعیت و سعد بن عباده را و ابتقیفه بنی
ساعده بردند که او را بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابو بکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه
شدند و ابو عبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار
جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میانه این چند نفر از
انصار شد تا آنکه ابو بکر بانصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابو عبیده یا عمر
هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابو عبیده با ابو بکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدم
نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم
که غالب شود براین امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری قرار دهیم و شما
برای خود امیری قرار دهید ابو بکر فضیلت مهاجران و انصار هر دو را ذکر کرد و گفت مهاجران
امراء باشند و انصار وزراء حباب بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید
که مهاجران در زیر سایه شما و در خانه شمایند و کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت
شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود
و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضیند بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر
از ایشان است و کی میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما عشیره و خویشان اوئیم مگر کسی که خواهد خود را
بهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از انصار سخنان گفت و گفت شمشیر ما اینها اطاعت کرده
اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن
سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را برای سعد میخواستند
و او از قبیله خزرج بود حسد او را براین داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را تحریص کرد که راضی
شوید به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی
شدند پس ابو بکر گفت اینک عمر و ابو عبیده دو شیخ قریشند با هر یک که میخواهید بیعت کنید

عمر و ابو عبیده دو شیخ قریشند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار توطئه گفتند
که با هم گروه بودند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر
گفت منهم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردند با ابو
بکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود فریاد برآورد و گفت مرا کشتند
عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و ریش عمر چسپید و گفت ای
پسر صحاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی والله که اگر یکمو از سر
پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابو بکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا
نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صحاک والله که اگر قوت برخاستن داشتم هر آینه می
شنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید
بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید والحال بر من جرأت بهم رسانیده
پس ندا کرد که ای الخزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابو بکر نزد او فرستاد
که مردم بیعت کردند تو هم بیا و با ما بیعت کن گفت نه والله بیعت نمیکنم تا هر تیری که در کنانه دارم
بسوی شما بیندازم و سرنیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن
داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهلبیت و عشیره من و بخدا سوگند
که اگر جن و انس جمع شوند من با شما عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را شنیدند
عمر گفت که البته از بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و
بیعت نمیکند تا کشته شود و کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او
بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد
و بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر اینحالت بود تا
ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود بشام رفت و در آنجا مرد و با هیچ
یک بیعت نکرد و سبب فوتش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن
او را کشته و بعضی گفته اند که جعاله برای محمد بن مسلمه انصاری قرار کردند و او سعد را کشت و از
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که مغیره بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه
حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین در این احوال مشغول تجهیز و تکفین و تغسیل

۱۲ حضرت رسول بود وسلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت
رسول بملأ اعلی رحلت نمود ومردم کردند آنچه کردند ابو بکر وعمر وابو عبیده آمدند ومخاصمه
کردند با انصار وحجتی که علی بایست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه
انصار قریش احقند بامر خلافت از شما زیرا که خدا در قران ایشانرا بیش از انصار ذکر کرده
وایشانرا تفضیل داده است وحضرت رسول فرموده که امامان از قریش‌اند سلمان گفت من
رفتم بخدمت حضرت امیر و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت
کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل
تو گفت جبرئیل پس هر عضو برا که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید وآن عضو را
ظاهر میکرد وچون از غسل وکفن وحنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر ومقداد وفاطمه
وحسن وحسین علیهم السلام وماد رعقب او صف بستیم وبر او نماز کردیم وعایشه در آن
حجره بود وجبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل
میشدند وعلی آیه ان الله وملئکته یصلون علی النبی را تا آخر آیه میخواندند وایشان صلوات میفرستادند
وبیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران وانصار داخل شدند وصلوات فرستادند وبیرون رفتند
ونماز حقیقی همان بود که اول کرده شد واگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را
ابو بکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را بآنچه منافقان کردند در وقتی که
مشغول غسل بودم وگفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است حضرت فرمود یا سلمان دانستی
که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا رفت کی بود گفتم نه ولیکن
در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس سالم مولی حذیفه
پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر بالا رفت وبا او
بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما مرد پیری دیدم که بر عصای خود تکیه کرده بود ودر میان
دو چشمش علامت سجده بود وبسیار متعبد مینمود چون ابو بکر بر منبر نشست اول او بالا رفت
وگریست وگفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دستت را بگشا پس او دست دراز
کرد وبا او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد واز مسجد بیرون
رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد وچنان مینمود که

شماتت میکرد بوفات حضرت رسول فرمود که او شیطان بود لعنة الله علیه خبر داد مرا
رسول مرا بامر خدا بخلافت نصب کرد وخبر داد مردم را که من اولی‌ام بایشان از جانهای
ایشان وامر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین ومتمردان
اصحاب او گفتند که این امت مرحوم ومعصومند وترا وما را بر ایشان دستی نخواهد بود
ایشان پناه خود وامام خود را بعد از پیغمبر داشتند پس شیطان محزون وغمگین برگشت
پس حضرت رسول فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابو بکر بیعت خواهند
کرد پس بمسجد خواهند آمد واول کسی که در منبر با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت
مرد پیر متعبدی وچنین خواهد گفت وبیرون خواهد رفت وشیاطین اتباع خود را جمع خواهد
کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد وخواهند گفت ای سید ما وای بزرگ ما توئی که
آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود
گمراه نشدند شما میگفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشانرا بر مخالفت
پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه
الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه
ایشانرا بر مخالفت شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان
سلمان گفت چون شب شد علی فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد ودست حسن وحسین
علیهم را گرفت وبخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران وانصار رفت وحق امامت وخلافت
خود را بیاد ایشان آورد وطلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل وچهار کس
وبروایت دیگر بیست وچهار نفر پس فرمود اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید
واسلحه خود را بردارید وبامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید
دست از یاری من برندارید وچون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان وابوذر ومقداد
وعمار وبروایت دیگر بجای عمار زبیر است سر شب حضرت چنین کرد ودر روز بغیر این چهار
نفر حاضر نشدند وچون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر ومکرند ویاری او نمیکنند
رفت ودر خانه نشست ومشغول جمع قران شد واز خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد وقران
متفرق بود در پوستها وچوبها ورقعها واستخوانها پس ابو بکر فرستاد که بیا وبیعت کن گفت

من سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند
حضرت مجموع قرآن را جمع کردند و در میان جامه و سرش را مهر کردند پس آنرا بمسجد آوردند در وقتی
که ابو بکر و عمر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد بآواز بلند که یا ایها الناس چون حضرت
رسول از دنیا رفت مشغول بتجهیز و تغسیل و تکفین او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در اینجا
جمع کردم و هیچ آیه از قرآن نازل نشده است مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تأویلش را
بمن گفته است و در قیامت نگوئید که ما از این غافل بودیم و مگوئید که شما را بیاری خود نخوا
ندم و حق را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما
هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمودند دیگر این قرآن را نخواهید
دید تا مهدی از فرزندان من اینرا ظاهر گرداند و بخانهٔ خود برگشت پس عمر با ابو بکر گفت
علی را بطلب را بطلب تا بیعت کند که تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابو بکر فرستاد که اجابت
کن خلیفه رسول الله حضرت امیر گفت سبحان الله چه زود دروغ بستید بر حضرت رسول
ابو بکر و جمعی که بر دور او بودند میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر
فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک و قلیلست
که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میداند که این نام برای غیر من صلاحیت ندارد
و او هفتم جماعتی بود که حضرت رسول ایشانرا امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیر المؤمنین
بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا اینرا نام کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و
راستی از جانب خدا و رسول است و امیر مؤمنان است و سید مسلمانانست و صاحب
غر محجلین است خدا در قیامت او را بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت
فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این خبر را بردند تا دو روز ساکت شدند پس در
آن شب باز حضرت امیر و فاطمه و حسنین را برای اتمام حجت بخانهٔ جمیع اصحاب رسول برد
و از ایشان یاری طلبید و بغیر از چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابو بکر گفت چرا نمیفرستی
که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابو بکر گفت کی بفرستیم
عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد غلیظ درشت بدطینت و از قبیلهٔ بنی عدی است پس
او را با جمعی از عونان فرستادند چون رفتند حضرت رخصت ندادند که داخل شوند اصحاب قنفذ

برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند
حضرت فاطمه سوگند داد ایشانرا که بی رخصت داخل خانهٔ من مشوید قنفذ آنجا ماند و اعوانش
برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را بگفتهٔ زنان چه کار است و امر کرد جمعی را
که بر دور او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانهٔ اهل بیت گذاشتند
و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند و فریاد
زد عمر که یا علی بیرون آ و بیعت کن با خلیفهٔ رسول خدا والا آتش در خانه ات می افکنم پس
حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه را با شما ها
میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانهٔ من میخواهی در آئی آن بیحیا برنگشت و آتش
طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابتا یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را
بر پهلوی آنحضرت زد فریاد را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد بپدر بزر
گوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابو بکر و عمر در حق اهل بیت تو حضرت
امیر المؤمنین بیتاب شد برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینیش را
شکست و گردنش را پیچید و خواست او را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که
او را امر بصبر و نهی از مقاتلهٔ ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خداوندی
که محمد را گرامی داشت و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی
که بی رخصت من داخل خانهٔ من نمیتوانی شد و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ
دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را زنده نگذارد
دوید نزد ابو بکر و قصه را نقل کرد ابو بکر گفت اگر علی ارادهٔ بیرون آمدن کند در خانه
آتش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و
اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر از دست حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی
حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند و از خانه بیرون آوردند و بروایت عباس
خالد شمشیر خود را حوالهٔ آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دستش گرفت و خواست
بر او بزند و حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت پس عمر ملعون فرستاد نزد قنفذ
که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود پروا مکن و او را بزن و دور کن چون

حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نیز در پیش در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در
را بعنف کشود در بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی
که حضرت رسول در شکم او را محسن نام کرده بود سقط شد و باز همانع میفرمود تا زیانه
بر بازوی زد که استخوانش شکست و از همین ضربها شهید شد و چون از دنیا بیرون رفت
کوه بزرگی از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را بانحال بیرون کشیدند تا نزد ابو بکر
ملعون آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالا سر حضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده
و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان
مکمل و مسلح بر دور ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این
جماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه نیز بر سر نداشت و
استغاثه میکرد که یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابو بکر و عمر با اهل بیت
تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر لعین و آنها که بر دور او ایستاده بودند همه میگریستند
بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری
چون علی را نزدیک ابو بکر آوردند فرمود بخدا سوگند که اگر شمشیر من در دست من میبود
شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل
نفر که با من بیعت کردند بیعت مرا نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن
خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت مرا شکستند چون نظر ابو بکر بحیل لعین
بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از وی بدارید حضرت فرمود که ای ابو بکر چه زود بر جستید
بر مخالفت رسول خدا و از تو اهل بیتش و بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود
میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست
از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و
خواری حضرت فرمود که پس کشنده خواهید بود بنده خالص خدا و برادر رسول خدا را ابو بکر گفت
و بروایت عباس عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول
خدا مرا برادر خود کرد ایشان گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار
شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از حضرت رسول خدا روز غدیر که در حق من چه گفت و در

غزوه بتول

غزوه بتول چه گفت پس آنچه را که حضرت رسول در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان گفتند
که همه اینها را شنیده ایم چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرده گفت
آنچه گفتی همه حق است و ما همه شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیده ایم از حضرت
رسول که بعد از این ها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای
ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری هر دو را در ما جمع نکرده است علی گفت آیا
کسی هست که با تو این گواهی دهد عمر گفت خلیفه رسول الله دروغ نمیگوید من نیز شنیدم پس ابو
عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که شما پنج نفر وفا
کردید بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت
باهل بیت حضرت رسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابو بکر گفت تو چه دانستی که ما
چنین کرده ایم حضرت فرمود که ای سلمان وای ابوذر وای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق
اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند
و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول گفت که ایشان چنین
نامه نوشته و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند که خلافت را از اهل بیت من بگردانند پس تو
گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چکنم فرمود که اگر یاوری بیابی با
ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی جان خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر
گفت که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند من جهاد میکردم با ایشان از برای خدا
و بخدا سوگند که این خلافت که ابو بکر و عمر از من غصب کردند باحدی از فرزندان ایشان
نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترای که بر حضرت رسول
بستند این آیه کریمه است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل
ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد میبرند بر مردم در آنچه
خدا عطا کرده است بایشان از ملک و پادشاهی عظیم حضرت فرمود کتاب پیغمبریست
و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت و ما ئیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست
و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر نفرمائی
دست بدارم دست باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت

رسالت و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور و سلمان گفت من برخواستم و گفتم بحق آنخدا
وندی که جانم بدست قدرت اوست هر آینه شمشیر میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول
خدا و وصی و خلیفه او و داماد و پسر عم او و فرزندانش را باین مذلت میکشید و محاو رید پس بشارت
باد شما را ابتلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد
از پیغمبر خود حیران و سرگردان شده اید و بعصیان خود مخذول کردیده اید حق تعالی میفرماید
ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
و ال محمد اخلاف نوحند و ال ابراهیمند و برگزیده سلاله اسماعیلند و عترت پیغمبر
اخرالزمانند و اهل بیت نبوتند و موضع رسالتند محل آمد شد ملائکه اند و ایشان مانند
آسمان بلند محل رحمت الهیند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند
کعبه محترم قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حقند و مانند ستاره درخشنده
سبب هدایت خلقند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بانوار ایشان مثل زده است محمد خاتم
انبیا و سید ولد ادم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق
اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولای ناس بمؤمنین از نفس ایشان است چنانکه حق تعالی
فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند
و خویشان او بعضی اولی و احقند نسبت ببعضی دیگر در کتاب خدا پس ابوذر گفت
که مقدم دارید هر که را خدا او مقدم داشته است و مؤخر دارید هر که را مؤخر داشته است
و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس عمر برخواست و گفت چه عجب
در بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر نشسته است و برنمیخیزد
که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آ یا بفرما گردنش را بزنم و امام حسن و امام حسین بر بالای
سر مبارک پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن شنیدند گریستند و صدا
بنوحه بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه خود چسبانید و گفت
گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از ان ذلیل تر و عاجز
تر و بی مقدار ترند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت

و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را با سخن زنان چه کار است
و گفت تا او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر
فرزندانش چنین سلوک میکنی و نزاد میان قریش میشناسیم بان صفاتی که همه کس میدانند آیا
رسول خدا نگفت بشما و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان شما بر سید بلی
که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر خدا بعد از ان گفت از برای اهل
بیت من خلافت و پیغمبری جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله
در شهری که تو در آن امیر باشی من نمیمانم عمر امر کرد ند که او را زدند و از مدینه بیرون کردند
پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت میزنم حضرت سه مرتبه
این سخن را تکرار کرد و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دستش را بحضرت
بلند کرد بی آنکه دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بروی دست حضرت گذاشت
و بروایت عیاش چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود ای پسر صهاک تو قادر بر آن
نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از آنکه این کار توانی کرد پس خالد برجست و شمشیر کشید و
گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد
که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت که چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان
در گردنش بود میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی
و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند
و این خطابیست که هرون بموسی کرد از برای پرستیدن قوم او گوساله را و این زبیر را گفتند که
بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمعی دیگر شمشیر از دستش گرفتند و شکستند
و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه
در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون
بیعت کرد گفت ای پسر صهاک الحبشیه بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت
کردند تو نمیتوانستی که مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد و چنین تو و نامردی
ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر
در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم

برصهال کنیزک حبشی بود از خدم عبد المطلب و زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل بن خطاب پدر تو از وا بهم رسید و بعد از انکه ان ولد الزنا از وا بهم رسید و بعد از انکه عبد المطلب بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است بس ابو بکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابو بکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدند و ملعون گردیدند تا قیامت آیا میدانید که چه کردید بالخود سنت کافران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا انکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه خواهید بگویید من گفتم بر تو و بر صاحبت ابو بکر که بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن شد بانکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یکدر از درهای جهنم بنام و نسب و صفت تست گفت انچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را از خدایان کرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم در تفسیر این ایه کریمه که فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این ایه در شان تو است یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت بگیرد ای غلام فرزند زن کنده پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر مرا حضرت امیر بسکوت نمیکرد هر ایه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول در حق او و ابو بکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی هند بدرستی که تو مطیع و منقاد او لی پس چون ابو ذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشدی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از ایشان نبود گفت ای عمر سرزنش میکنی مارا بمحبت ال محمد و تعظیم ایشان و خدا ایشان را تعظیم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط کرداند و این امت را از پیرویت از دین بگرداند عمر گفت امین هر خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ابتدا نرا

در خلافت حق بود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابو ذر گفت پس چرا انها حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای پسر صهال پس ما را در ان حق نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابو بکر دنی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و انها که متابعت و معاونت شما ها کردند بغضب خدا و عذاب و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابو بکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا بیاد شما می اورم ای چهار نفر یعنی ای سلمان و زبیر و مقداد و ابو ذر ایا شنیدید از رسول خدا که فرمود جهنم تابوتی هست از اتش که در ان دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و ان تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر سر ان چاه سنگی هست که هر گاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل کرداند میفرماید انسنگ را از سر ان چاه بر میدارند پس جمیع جهنم از شدت حرارت ان چاه مشتعل میگردد پس علی فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول سوال کردم که انها کیستند فرمود اما پیشینیان پسر ادم است که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصارا را و ابلیس ششم ایشان است و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن ان صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد کنند بر غصب حق تو تا انکه ان پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در ان واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در ان وقت عثمان گفت که ای ابا الحسن نزد تو و اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشی علی گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک مالد عثمان گفت بخدا شنیدم از رسول خدا که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت در این وقت حضرت امیر اهسته بمن گفت که راست

میگوید زبیر بعد از قتل عثمن با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد
کشته خواهد شد سلمان گفت همهٔ مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند بغیر از چهار نفر مردم بعد
از رسول خدا که علی بمنزلهٔ هرون بود و عمر بمنزلهٔ سامری و ابوبکر بمنزلهٔ گوساله سامری و
سایر مردم بمنزلهٔ اتباع او و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من میآیند از آنها
که در ظاهر نزد من قرب و منزلت داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان
مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس گویم
پروردگارا اینها اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان
مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور باد ایشان و شنیدم از رسول
خدا که امت من مرتکب خواهند شد سنت و طریقهٔ بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با
یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توراة و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک
صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون حضرت امیرالمؤمنین را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه از خانه
بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک
قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردار بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده
است که اگر دست از او برنداری موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول بر سر گذارم
و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقهٔ صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه اش گرامی تر از
فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آن حضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای
مسجد از بیخ کنده شد و اینقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش میتوانست بیرون رود
پس نزدیک آن حضرت رفتم و گفتم ای سیده و خاتون آن زیرش میتوانست بیرون رود
پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده و خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان گردانیده
بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس آنحضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای
خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت
دیگر حضرت فاطمه دست حسنین علیهما السلام را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول
شد که نفرین کند حضرت امیرالمؤمنین سلمانرا گفت برو و دختر محمد را دریاب که من

می بینم پهلوهای

می بینم پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان
چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا برآورد اینجماعت مهلت نمی یابند
و مدینه با اهلش بزمین فرو میرود پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید
و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود
که هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبر از حضرت
صادق روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیرالمؤمنین را
میکشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزدیک مرقد منور حضرت
رسالت رسید این آیه را خواند که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا
یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست
حضرت رسالتست و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرتست
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی ای کافر شدی
بآنخدائی که ترا اول از خاک پس از نطفه پس ترا مردی درست کرد و ایضا از
طرق خاصه از حضرت صادق و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده
اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را
و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی
امیه بود سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریدهٔ اسلمی و از انصار ابوالهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و عثمن بن حنیف و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابی
بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند
که میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید
شد و حق تعالی فرموده است که خود را بدست خود بمهلکه میندازید پس رای ایشان
بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیرالمؤمنین روند و با او مصلحت کنند پس رفتند
و گفتند یا امیرالمؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که
ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی با حق است و حق با علیست و هر سو که او میرود
حق با او میرود و ما میخواهیم که برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا د

این باب بدانیم حضرت فرمود که اگر چنین کنند باید با ایشان مدارا کنید
و شما نسبت با ایشان از بابت تمکید در میان طعام و از بابت سرمه اید که
در چشم کنند و خواهند آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال
و ایشان نزد من خواهند آمد که بیعت کن والا ترا میکشیم پس باید
با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم یا ناچار بیعت کنم
و این خلاف فرمودهٔ رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات
خود بمن گفت که بزودی من با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد
مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی
و امت من بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او
خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر
یاوران یابی جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را
حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت رسول ص بملا اعلی ملحق شد
مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش
نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین
علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و اهل سابقه در
راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند
و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکرد از ایشان مگر چهار نفر
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ای پس از خدا بترسید و ساکت باشید
برای اینکه میدانید از کینه‌های که در سینه‌های اینجماعت هست و بغض
و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او
اما همه با هم بروید نزد این مرد و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت رسول ص
در حق من شنیده‌اید تا حجت بر او تمام شود و او را عذری نماند
و حال ایشان نزد حضرت رسالت در روزی که او را ملاقات میکنند بدتر
باشد پس در روز جمعه رفتند تا گرد منبر بالا رفت همه بر دور منبر

او جمع شدند اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید
بود چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت گفت از خدا بترس
ای ابوبکر میدانی که رسول خدا ص در روز بنی قریظه گفت با گروه
مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم که حفظ نمائید بدرستی
که علی بن ابیطالب امیر شماست بعد از من و خلیفهٔ من است در
میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید
در حق او وصیت مرا و یاوری و معاونت او ننمائید مختلف خواهید
شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان
شما والی خواهند شد بر شما بدرستی که اهل بیت من وارثان
امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان
بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمرهٔ
من و از برای ایشان بهرهٔ کاملی از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند فوز و رستگاری آخرت را
و خداوندا هر که بد خلافت کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن
مانند عرض آسمان و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در باب نسب و حسب و
قبایح و شنایع اعمال و افعال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این
امر مثل شیطان است که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که مثل او مانند
شیطان است در وقتی که بانسان گفت کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از
تو بدرستی که من از خداوند عالمیان میترسم پس عاقبت هر دو آن بود که در جهنم خواهند بود
همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بزبان فارسی گفت کردید
و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که
ندانی ذکر پرسی از که خواهید پرسید و هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکی خواهی پناه برد
و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر
است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا مقدم داشته او را در حیات
خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفتهٔ او را طرح کردید و وصیت او را کرده

انکا شنید و وعدهٔ او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت
اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرده بود و او شما را از مدینه
بیرون برده بود که این فتنه برپا نکنید و بر امت ظاهر شود که شما هیچ
امر متابعت او نکرده اید بر هم زدید و در این زودی عمرت باخر خواهد رسید
و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال
عظیم را با خرت مبر بتحقیق که انچه ما در حق علی شنیده ایم تو هم شنیدی
وانچه ما دیده ایم تو هم دیده و اینها نیز مانع نشد ترا از انکه چنین امر
عظیمی را بکردن گرفتی پس ابوذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی
کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب
باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر
با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید
و اکنون که چنین کردید هر که روزی بهم رساند خلافت را متصرف خواهد
شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید
و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من
از علیست پس از برای ظاهر و ان از دین من پس طرح کردید گفته پیغمبر
خود را و اخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنتهای گذشته
را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی
وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید
دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخواست
و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی در گردن تست
و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر علم اسامه که ازاد کردهٔ رسول
خدا و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شماها امیر کرد تا این
خیال بخواطر شما نرسد و بار دیگر شماها در زیر علم شقاق و معدن نفاق عمرو ابن العاص
داخل کرد در غزوهٔ ذات السلاسل وان منافقی بود که در شان او ان شانئك هو الابتر نازل

نازل شد و چنین منافقی را بر شماها امیر کرد و بر سایر منافقان و عمرو شما را چاوشان
لشکر کرد از چاوشی یکبار ترقی کردی بخلافت بیقین میدانی که خلیفه بعد از رسول حق
علی بن ابی طالب است حق را باو تسلیم کن پس بریدهٔ اسلمی برخواست و گفت
انا لله وانا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر ایا از خاطرت رفته است
انکه رسول خدا امر کرد ما ها را که علی را امیر المؤمنین بگوییم و سلام کنیم براو بامارت مؤمنان
و در بسیاری از مواطن گفت که ای امیر مؤمنان و کشندهٔ قاسطان است از خدا
بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش
ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولاینه بخلافت و احق بمیراث
او و قیام بامور دین بیش از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر میتوانند کرد
و خیرخواه ترند نسبت بامت از همه کس پس بگویید بصاحب خود که حق را رد کند با
هلش پیش از انکه امر شما سست شود و فتنهٔ عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید
که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرقی گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمهٔ
خود فاطمه را باو داد و بر بسیار طلب کاران نداد و گفت من شهرستان حکمتم و
علی دروازه ان است هر که حکمت خواهد از دروازه اش باید و همه شما در امور دین با
محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با ان سوابق عظیمه که او دارد و هیچکس
از شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین
بدلا پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا از برای دیگری
قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح کرد او را بسیار پس خزیمه برخواست و گفت
ایها الناس ایا نمیدانید که رسول خدا شهادت بتنهایی مرا قبول کرد گفتند بلی گفت
پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله که میگفت اهل بیت
من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد انچه
میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخواست و گفت من نیز شهادت
میدهم بر پیغمبر ما که علی را بازداشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را بازنداشت
مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای ان بازداشت که مردم بدانند که ان مولای

هر کسی ست که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از او حضرت سوال کردند حضرت فرمود
که بگویید علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من
شهادت دا دم بانچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر
شود روز قیامت وعده گاه ما است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و صلوات
گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
دیدم او را درین مکان یعنی در ما بین قبر و منبر او دست علی بن ابی طالب را گرفته
بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است بعد از من و وصی منست در حیوة
من و بعد از وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بعهد من است و اول
کسی ست که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت او و یاری
او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد
و گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من ستارهای زمین اند پس
بر ایشان تقدم منمایید و ایشانرا مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس
مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان
او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمایید با خدا و رسول او و خیانت
منمایید امانتهای خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابو ایوب برخواست و گفت بترسید
از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید بایشان حق ایشانرا
که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنکه برادران ما شنیده اند که در
مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمااند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت
این امیر برره و نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که او را واگذارد خدا او را وا
میگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود
بدرستیکه خدا توبه پذیر و رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر ساکت شد بر منبر و نتوانست
جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست
از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی
گفت چرا خود را درین مقام بازداشتی والله که من میخواهم که ترا خلع کنم و خلافت را
بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند

و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت
چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم
با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکری آمدند تا چهار هزار منافق
جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد
حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن میگوید
مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید بر
خواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه ما را بشمشیرهای خود میترسانید و بجمعیت
خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای
شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند
که اگر نه این بود که امام ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه
شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا قدر عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد
پس او نشست و سلمان برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد
بود که برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه
جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او
و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنهایید پس عمر برخواست که
بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین
زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته و عهدی
که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کی یاورش ضعیفتر است و عددش
کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس
بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون
داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا
نشسته ایم و با شما جنگ نمی ایم والله که داخل نخواهم شد مگر بزیارت رسول خدا یا از
برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجت که

رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد انکه مردم را در حیرت بکذارد بدانکه
این مجملی است از انکه از طرق معتبرهٔ شیعه در این قصهٔ هایله وارد شده است و
اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبرهٔ مخالفین متفرق وارد شده است
و بعضی از انها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید کفته است
که روایات در قصهٔ سقیفه مختلف است و انچه شیعه میکویند و جمع کثیر از محدثین
روایت کرده اند انست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت تا
انکه او را باکراه در اوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و کفت من بیعت نمیکنم مکر
با علی و همچنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو
سفیان بن الحرث و جمیع بنی هشم و کفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر امد و کروهی از
انصار و غیر ایشان با او بودند کفت شمشیر زبیر را بکیرید و بر سنک بزنید شمشیر را
کرفتند و بر سنک زدند و شکستند و همه را بجبر اوردند نزد ابو بکر تا بیعت کردند
و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند
و بعضی کفته اند بیرون اوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیار
از اینها را روایت کرده است و کفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان
نمیرسد کفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل
این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا
ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات انحضرت میکفت که اکر
چهل نفر از صاحبان عزم مییافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و
بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما انچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان
میکویند انست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش
ماه و ملازمت خانهٔ خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله
علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون انحضرت رحلت نمود
بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیوة بود روی
مردم بسوی انحضرت بود چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او کردید و از خانهٔ
او بیرون رفت پس بیعت کرد و مدت حیوة فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود

کوید

کوید که از جملهٔ غرایب انست که با انکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است
کفته است که بعد از فاطمه بیعت کرد و حال انکه عبارت صحیحین صریح است در
انکه تا اعوان مییافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی
مردم از او کردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفهٔ احمد بن
عبد العزیز جوهری که بسیار او را توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون
با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد علی علیه السلام تردد میکردند و او
در خانهٔ فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند و در امور خود بیکدیکر
میکردند پس عمر امد و داخل خانهٔ فاطمه شد و کفت ای دختر محمد احدی از خلق نزد ما
محبوبتر نیست از پدر تو و بخدا قسم این مانع من نیست از انکه اکر این جماعت در خانهٔ
تو جمعیت کنند اتش بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت و انها
امدند فاطمه کفت عمر چنین کفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیکر بان
خانه میایید ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید کفته است
که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که
زنت را بر دراز کوشی سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را کرفتی
در روزی که با ابو بکر بیعت کردند و نکذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مکر
انکه با زن و پسرانت بدر خانهٔ ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی برای قتال
با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مکر چهار نفر یا پنج نفر و اکر محق
میبودی اجابت تو میکردند و اکر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که بابید
کفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر اورد که اکر چهل نفر مییافتم که صاحب عزم
بودند قتال میکردم با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر
انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند سلمان کفت اختیار را در دستکه
که با انصار ندادید یا خطا کردید که بعد از انکه علی باشد ندادید و بروایت دیکر کفت
خطا کردید که باهل بیت پیغمبر ندادید و اکر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند
و بر فاهمیت زندکانی میکردید و ایضا از جوهری روایت کرده است ابو الاسود که

و بعد از پدر تو احدی نزد ما
محبوب تر نیست از تو

غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر و بغضب امدند علی و زبیر و داخل
خانهٔ فاطمه شدند با سلاح پس عمر امد با کروهی که یکی از انها اسید بن خضیر بود و سلمة بن
سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشانرا بخدا سوکند داد و فایده نکرد و هجوم اوردند و شمشیرهای
علی و زبیر را کرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشانرا بعنف بیرون اورد و کشید تا
بیعت کردند پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود
فلتة واقع شد و بی تامل و خدا از شران نکاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوکند
که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امر برا بکردن من انداختند که من طاقت ان
ندادم و از دست من بر نمی اید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من میبود و از این مقوله
عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر کفته است که ثابت بن قیس بن شماس
نیز با انها بود که با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند و بروایت عبد الرحمن بن عوف نیز با انها
بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن
عبد الرحمان روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی علیه السلم و زبیر با کروهی
از بنی هشم در خانه فاطمه علیها السلم بودند پس عمر امد بسوی ایشان و کفت بحق خدائی
که جانم در دست اوست بیرون می ایید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر
با شمشیر برهنه بیرون امد مردی از انصار او را در بر کرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از
دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنک بزنید و بر سنک زدند و شکستند
پس ابو بکر کفت بکذارید خدا امی اورد ایشانرا و جوهری کفته است که در روایت دیکر
انست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان
جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر امد که اتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر
بیرون امد و حضرت فاطمه بیرون امد و میکریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت
کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر کفت جواب میدهم شما را
بجوابی که عبد الله بن الحسن کفته در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند
کفت فاطمه صدّیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود
بر جماعتی که این دو نفر از انها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از

امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که ابن عباس کفت من از عمر شنیدم که کفت
صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله
مکر انکه ترسیدیم ابرا او بر دو چیز کفتم کدام است انها کفت ترسیدم بر کمی سال او و
محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید کفته است اما امتناع علی علیه السلم
از بیعت ابو بکر تا انکه او را بعنف بیرون اوردند بانحوی که مذکور شد محدثان و
راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی انچه جوهری در این باب از رجال
حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند و مامونند و غیر ان نیز انقدر ذکر کرده اند که
احصا نمیتوان کرد و ایضا روایت کرده است از جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن
مجاهد و از شعبی که ابو بکر بعمر کفت کجاست خالد بن ولید کفت حاضر است ابو بکر
کفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل شد و خالد بر
در خانه ایستاد و عمر بزبیر کفت این شمشیر چیست کفت این را مهیا کرده ام از برای بیعت
علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هشم پس عمر شمشیر زبیر را کرفت
و زد بر سنکی که در ان خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را کرفت و برخیزاند و بیرون اورد
و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل
خانه شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد
دست حضرت را کرفت و کشید و او رد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم اوردند
و میکشیدند ایشانرا بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند
و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیات و غیر ایشان بیرون امدند و صدای
ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابو بکر را و کفت خوش زود غارت اوردید
بر اهل بیت رسول خدا بخدا سوکند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی
و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر امد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه
از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از انکه این روایات را نقل کرده است کفته است صحیح
نزد من انست که فاطمه که از دنیا رفت غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که انها بر او
نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جملهٔ کناهان صغیره بود که امرزیده شدند و اولی ان بود
که او را کرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید کفته است که من

نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج
زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم
نقیب فرمود هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط فرزند
او ظاهر حال آنست که اگر زنده میبود مباح میکرد خون کسی که فاطمه را ترسانید
و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که من این را از تو روایت
بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد و تقیه کرد و گفت
صحت و بطلانش را هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی
الحدید روایت بیعت ثقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتبرترین
مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر اسید بن
حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بر در خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آیید والا خانه را بر
شما میسوزانم و ابن حزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از
آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش
امتناع کردند از بیعت ابو بکر عمر بفاطمه گفت هر که در این خانه است بیرون کن والا میسوزانم
خانه را با هر که در آنخانه است و در آنوقت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و جماعتی
از صحابه در آنخانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی
والله یا بیرون آیید و بیعت کنید و ابن ابی الحدید عبد ربه که از مشاهیر ایشانست
گفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشستند و ابو بکر بعمر گفت که اگر ابا
کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آورد که خانه را بسوزاند
فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده که خانه ما را بسوزانید گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصه
ثقیفه را از کتاب جوهری مبسوطتر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است
تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که
خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه
پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما کردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه
علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر

شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار
زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی علیه السلام
میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را بنزد ابو بکر بردند گفتند
بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولایید بآنکه
با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان
حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه
انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید و دست
از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساخته اید امروز از برای او میکنی
که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم ابو بکر گفت اگر
تو با من بیعت نمیکنی من تو را اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان پیران
قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و گمان ابو بکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن
این امر بیش از تو دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر
سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی
علیه السلام گفت ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی
باشد که کتاب خدا را خواند و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت
رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت
خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار
این سخن را پیش از بیعت ابو بکر می شنیدند هیچکس بر تو اختلاف نمیکردند و لیکن
ایشان با ابو بکر بیعت کرده اند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه
خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب
ثقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام حضرت فاطمه را
سوار کرد و شبها بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان
قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم
تو این سخن را پیشتر میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلام گفت
من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می آمدم

از خدا بترسید و سلطنت محمد
را از خانه او بیرون مبرید
بسوی خانهای خود و دفع
مکنید اهل او را از مقام او و
حق او بخدا سوگند ای گروه
مهاجران

فاطمه گفت آنچه که علی خوب کرد آنها کردند کاری که خدا جزای ایشانرا خواهد
داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصهٔ
ثقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوطتر از آن روایت کرده است
تا آنکه گفته است چون خبر با بوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند
و در خانهٔ علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید
چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر در
دست اوست یا بیرون می آیید یا خانه را با هر که در آن خانه است میسوزانم
مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هرچند او باشد میسوزانم پس همه
بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع
نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت ای قوم
بیحیاتر و بیکردارتر از شما ندیده ام جنازهٔ رسول خدا را در پیش ما گذاشتید
و بیرون رفتید مصلحت ما منتزع غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد
گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را
گفت برو علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول الله ترا میطلبد حضرت
گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست و
گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله
امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست
پس عمر برخواست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانهٔ فاطمه آمدند و در را کوبیدند چون
حضرت فاطمه صدای ایشانرا شنید گریان شد و صدای بلند کرد که یا رسول الله
ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و از پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریهٔ آنحضرت را
شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای
ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر رسانیدند پس باو
گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم
علی علیه السلام گفت پس بندهٔ خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت عمر گفت بندهٔ
خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر با بوبکر گفت که در

بار اخر

بار اخر چه امر میکنی ابوبکر گفت من اورا اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست
پس علی علیه السلام نزد مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریان شد و فریاد کرد
که یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با بوبکر گفت که بیا
برویم بخانهٔ فاطمه که اورا بغضب آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه
ایشانرا رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت
بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشانرا رخصت بدهد و جامه بر روی
آنحضرت انداختند چون داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب دیوار
پس سلام کردند فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول خدا من صلهٔ قرابت
رسول را دوست تر میدارم از صلهٔ قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی روزی که
پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمیماندم آیا گمان داری که من ترا اشناسم و حق ترا
دانم و میراث ترا از حضرت رسول بتو ندهم من شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که ما گروه انبیا میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت
اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار بان میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما
نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه از رضای منست و سخط فاطمه از سخط
منست و هرکه فاطمهٔ دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است و
هرکه راضی داشته فاطمه را بتحقیق مرا راضی کردانیده و هرکه بخشم آورد فاطمه را بتحقیق
مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا و
ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردهاید و مرا خشنود نکردانیدید و اگر
رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد ابوبکر با و گفت پناه میبرم بخدا از
سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود که نزدیک بود هلاک شود
فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم
کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم گفت شما هر یک
میروید و با حلیلهٔ خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست
به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستقیم نمیشود
بدون تو و اگر اقاله کنیم دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس آن بود و اینکه میترسیم

که عروهٔ اسلام سست شود هر اینه یکشب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از انچه شنیدم و
دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و
پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت
تعصب است روایت کرده است که چون ابو بکر علی علیه السلام را از برای بیعت طلبید و
قبول نکرد عمر امد و اتشی اورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات
کرد و گفت ای پسر خطاب خانهٔ مرا بر من میسوزانی گفت اری و این قوی تر است در انچه
پدر تو اورده است پس علی علیه السلام امد و بیعت کرد و ابرهیم بن اسعد ثقفی که مقبول
الطرفین است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام
بیعت با ابو بکر نکرد تا انکه دود از خانهٔ اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت
کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابو بکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را
بنهایت عنف و شدت پس چون اورد او را گذشت میان ایشان سخنی پس علی علیه السلام
بعمر گفت بدوش شیری که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر
امارت او مگر انکه فردا تو را بر دیگران اختیار کند و ابرهیم بن ثقفی از زهری روایت کرده است
که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرأت بهم نرسانیدند برو مگر بعد از وفات
حضرت فاطمه علیها السلام و ایضا ابرهیم روایت کرده است که قبیلهٔ اسلم ابا کردند از
بیعت ابو بکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است
که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند
میان انکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی
شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم
از دین برنگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس انقدر
رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و بنزد ابو بکر اوردند و ابو بکر با او
گفت بیعت کن گفت اگر نکنم گفت سرت را بر میدارم پس علی سر بسوی اسمان کرد و گفت
خداوندا گواه باش پس دست راستش را گشود و بلند کرد و ایشان باین بیعت
راضی شدند و گوید که این طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمدهٔ مخالفان بر خلافت
ابو بکر انست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافتش و اجماع حجت است پس باید خلافت

او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را که انستکه اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان
عصر بر امری از امور در یکوقت و در این اجماع سخن بسیار است اول انکه در کتب اصول
خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند اول انکه تحقق چنین امری ممکنست یا
محال دوم که بر تقدیر امکان ایا متحقق شده است یا نه سیم انکه بر تقدیر تحقق
ایا دلیل بر حجیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن ایا شرط است که
بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعهٔ بسیار کرده اند پس اثبات
امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب است خواهد بود و انها
که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند
کرد و باز خلاف کرده اند در انکه ایا شرط است در حجیت اجماع انکه انها که اتفاق برین
رای کرده اند برین رای باقی باشند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در انکه اجماع تنها
حجت است یا مستندی میباید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی که
ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و ان بوجوه
شتی باطل است اول انکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند
که نماز او بفرمودهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و اله نبود بلکه بامر عایشه بود چون حضرت
مطلع شد با ان ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس کرد و بمسجد امد و او را از محراب
دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در خود خفتی یافت پس بیرون امد بسوی محراب پس ابو بکر
نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابو بکر یعنی تکبیر او دوم انکه حجت بودن قیاس
ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را
حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان ان اقامت کرده اند سیم انکه بر تقدیر حجیت در
جای حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل بوده باشد در ان علت
و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر
نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و
شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک امر است و در ان علم
بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در ان معتبر نیست و چون ...

خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست و در ان علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است
که هیچیک در ابو بکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در گل میماندند و استعانت از
حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه مینمودند و انکه بعضی ازان ملاعین گفتند که حضرت
رسول او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم
محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت
را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در
برابر انصار نگفتند دوم انکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در
مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت رسول
امیر المؤمنین را علیه السلام در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد ازان عزل نکرد و هرگاه خلیفه
بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بتفصیل نیست و این اقوی است از
دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز

مبحث دوم

انکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و
اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابو بکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر
بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و انها که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانه اهل بیت
رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط یابد
و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت
او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و شداد
و مسیلمه کذاب باین رسوایی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما
بعد از شش ماه که امیر المؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم که ان نیز ممنوع است
بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه
ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابو بکر که بیعت بخلافت کردند با ابو بکر در روزی که
رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه
بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج
و فرقه از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه
گفته اند که سعد با هیچیک از ابو بکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند چنانچه

دیگرانرا

دیگرانرا جبر کردند برای انکه اقوام او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه
او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا در بیعت ما داخل
شو یا ازین شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بودن در شهری که تو امیرش
باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیار در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جمعی
میبود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند
و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابو بکر و بیرون رفت
بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و
بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد ولید و محمد بن مسلمه انصاری
بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن او را
کشتند و ان شعر مشهور را بر زبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین
از ایشان تا اخر ایام حیوتش متواتر است و انچه انحضرت در جواب معاویه نوشت
صریح است در انکه باختیار خود بیعت نکرده

مبحث سیم

انکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از
شش ماه پیش از تحقق ان چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و
فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا
دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل ان بر یک امر در
یکوقت زیرا که اگر در یکوقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متاخر
ازان رای برگردد پس اجماع تدریجی ابو بکر چه فایده میکند و از جمله غرایب است که اکثر
متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف
و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از
اجماع برداشته و گفته اند هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج
نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بران قایم نشده است از عقل و نقل
بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب متابعت
امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند
در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابو بکر و عقد عبد الرحمان از برای عثمان و شرط
نکردند در عقدش اجماع که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی

هر

برایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی میشوید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواران و پیاده و در صحیح بخاری و مسلم و غیر ان از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابو بکر عمر و ابو عبیده را رسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری از جانبین و اندک غلطی از عمر روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا برکت دهد شما را در آن امری که مرا آزرده کرد و شما را شاد کردانید و آنچه روایت میکنند که با ابو بکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابو ذر تخلف کردند پس علی روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایت العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابو بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشانرا مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلایی بدتر گرفتار کرده اند بان میمانند که کسی از بالوعه بگریزد و خود را بکنیف بیندازد هر گاه اجماع محقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار ثقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج بود و توطیه کردن ایشان با ابو بکر و عمر شده بود که ابو بکر را خلیفه کنند و ابو بکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هر گاه باعتبار عدم بیعت این جماعت اجماع محقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود و هر گاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقیق امامت چرا معارضه با ابو بکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابو بکر و بر عدم اکتفا به بیعت جاده امت محقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک

فیکم

فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که فاطمه روح دل من است و دو پسرش میوه دل من منند و شوهرش نور دیده من است و امامان از فرزندان او امنای پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجباه از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقیق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق بآنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمر طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقیق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیر باران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر میخواهی که در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در وزر و وبال با او شریک باشی اختیار داری پنجم آنکه هر گاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشانرا نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا باید قایل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بآنکه آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که راه لیاقت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء العلوم گفته است که هر صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله آمد نزد او و قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت و او بنزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی

طلب خود را از او کرفتی کفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر خم رفتم نیز و قبر امیر المؤمنین
علیه السلام که طلب خود را از او بکیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب
صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل کفت اینها چه کناه دارند
والله این راه را نکشود و جرأت نداد ایشانرا برین فضیحتها مکر صاحب این قبر نمرد
کفت صاحب قبر کیست کفت علی بن ابی طالب نمرد از روی استبعاد کفت او ایشانرا
جرأت برین امر داده است اسمعیل کفت بلی والله نمرد کفت اکر علی محق بود درین
امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اکر او مبطل بود چرا او را امام دانیم
راوی کفت چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و کفت خدا لعنت
کند اسمعیل ولد الزنا را اکر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد مبحث پنجم
انست که هرکاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما
بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت
انها را بلکه کفر و نفاق ایشانرا زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن
خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و انخانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه
مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در انخانه بودند و
استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نموده ایشانرا بخشم و غضب آورد بلکه از
روایات مستفیضه محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند
بلکه تازیانه و دو سر شمشیر براو زدند تا او را مجروح کردند و فرزندی را سقط شد و
از ایشان ازرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بس است ترا از زنان
عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن
فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که کفت با عمه ام نزد
عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید از زنان کی محبوبتر بود بسوی رسول خدا کفت
فاطمه کفت از مردان کی محبوبتر بود نزد انحضرت کفت شوهرش و از بریده نیز
این مضمونرا روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفة بن شهاب روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن منست هر که او را ازرده میکند

مرا آزرده میکند و هر که او را ازار میکند مرا ازار میکند و هر که او را بتعب می اندازد
مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان
بهشت است و بروایت دیکر عایشه بهترین زنان مؤمنانست یا زنان این امت
و ایضا روایت ترمذی از عایشه روایت کرده است که کفت ندیدم کسی را که شبیه تر
باشد برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون نزد
انحضرت می امد انحضرت بر میخواست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و چون
~~حضرت نزد او میرفت بر میخواست و او را میبوسید و بجای خود مینشانید~~ و ایضا
صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم کفت من جنکم با هر که شما با او
جنکید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که
کفت بمادرم کفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا و نماز مغرب را با انحضرت
بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت انحضرت
رفتم و نماز شام و خفتن را با ان حضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی انحضرت
روانه شدم چون صدای مرا شنید کفت تو حذیفه کفتم بلی کفت چه حاجت داری
خدا ترا و مادرت را بیامرزد ملکی در این شب نازل شد که پیشتر از این بزمین
نیامده بود از پروردکار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بمن سلام کند
و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین
بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود
که حدیثی که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که حسن و حسین دو کوشواره عرش الهی اند و
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که
کفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میکفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت
کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید کفت خداوندا من اینها
را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس

که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند کفت حسن و حسین
و میکفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشانرا میبوسید و بر
بر میکرفت و ایضا از ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول
دست در کردن امام حسن کرد و کفت خداوندا من این را دوست میدارم پس
تو دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و
مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی و اسامه روایت کرده است
که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میکفت اینها دو پسر من و دو
پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشانرا و هر که ایشانرا
دوست دارد دوست دار و ایضا از ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که
حضرت رسول فرمود حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را
که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا از ترمذی از
ابو سعید خدری روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حسن و
حسین دو سید و بهتر جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر
روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که حسن و حسین دو ریحان منند در دنیا
و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع توان کرد و احادیث
متواتره وارد شده است که ایذای حضرت رسول الله ایذای حضرت رسالت است
و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند
خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و مهیا کرده است
برای ایشان عذابی که خوار کننده است پس معلوم شد که آنها که این اذیتها
بایشان رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محاربند با خدا و رسول و
از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس چگونه لیاقت امامت داشته باشند طعن چهارم
مصیبت عظمی و داهیهٔ کبری است که در غصب فدک از ابو بکر و عمر نسبت
باهلبیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجمل آنرا روایت میکنیم و
بعد از آن از کتب معتبرهٔ مخالفان مؤید آنرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود که
فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیهٔ هایله آنست

که چون

که چون ابو بکر غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و از مهاجران و انصار
بجبر بیعت کرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بکیرد که مبادا
بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرکاه قرابت و فضیلت و نص
خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکنست که باعث میل منافقان از ایشان
بجانب ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا اینکه
دنیا پرستان از ناحیهٔ ایشان متنفر کردند و هرکاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد
ممکنست که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل کردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد
باین سبب در اول حال در وقتی که صحیفهٔ ملعونه را مینوشتند این حدیث مفتری
خبیث را وضع کردند که ما کروه انبیا میراث نمیکذاریم آنچه از ما میماند صدقه است
و فدک از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آمده
بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست امیر المؤمنین علیه السلام جاری شد اهل
فدک و سایر قری نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند
اینها بدون جنگ تسلیم آنحضرت کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ
کرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن این آیه نازل شد و آت ذا القربی
حقه یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذو القربی
کیست و حق او چیست کفت ذو القربی فاطمه است و حق او فدک است پس
حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریهٔ او باشد و فرمود که
اینها بی جنگ کرفته شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بکیر اینها
از تو و فرزندان تست تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی بر او قرار
کرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ
طبرسی و دیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار کرفت کس فرستاد
که وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت نزد ابو بکر آمد و کفت چه سبب
منع میکنی میراث مرا از پدر من رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی
و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابو بکر کفت برانچه میکوئی

کواه بیا حضرت فاطمه ام ایمن را اورد ام ایمن کفت ای ابوبکر کواهی نمیدهم تا حجت را
بر تو تمام کنم بانچه رسول خدا در حق من کفته است ترا بخدا سوکند میدهم
که نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفت ام ایمن زنیست از اهل بهشت
ابوبکر کفت بلی میدانم ام ایمن کفت پس من کواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول
خدا که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمهٔ حضرت فاطمه
داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین نیز آمد و کواهی داد و بروایتی دیکر امام حسن و
امام حسین علیهما السلام نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه درباب فدک
نوشت و بحضرت فاطمه داد و عمر حاضر شد و کفت این چه نامه است ابوبکر کفت
فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی علیه السلام برای او کواهی دادند من این نامه را
نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه کرفت و پاره کرد فاطمه کریان شد و بیرون رفت روز
دیکر حضرت امیر المؤمنین بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او
مجتمع بودند و کفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو
رسیده بود و حال آنکه در حیوة حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا مالک و متصرف
شده بود ابوبکر کفت این فیء همه مسلمانانست اکر اقامت شهود بکند بر آنکه رسول
خدا آنرا باو داده بود و مخصوص او کردانیده است باو میدهم و الا او را در آن حقی
نیست حضرت امیر کفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همهٔ مسلمانان
ابوبکر کفت نه حضرت فرمود که پس بکو اکر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک
و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است از کی کواه خواهی
طلبید کفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه کواه طلبیدی بر آنچه
در دست او بود در دولت حیوة رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود
و از مسلمانان کواه نطلبیدی چنانچه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر
ساکت شد عمر کفت این سخنان را بکذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اکر کواهان
عدول می آوری میدهیم و الا نه از او و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای
ابوبکر قرآن خوانده کفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در غیر

ما ابوبکر

بهمین نحو

ما ابوبکر کفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت فرمود پس اکر کواهان نزد
تو کواهی دهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر لعین کفت
بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اکر چنین کنی نزد خدا
از جملهٔ کافران خواهی بود کفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را
از برای او بطهارت و قبول کردهٔ شهادت مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و حکم
رسول را که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را
که بر پاشنهٔ پای خود بول میکند که کواهی داد که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را
از او کرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خدا فرمود که کواه بر مدعی است
و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید
مردم کریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت
بخانه برکشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرکوار خود و شعری
چند خواند از شکایت روزکار و جفای منافقان غدار که در دیوار ردا اکر بیاد او
پس ابوبکر و عمر بخانه برکشتند ابوبکر عمر را طلبید و کفت دیدی علی امروز با ما چه کرد
اکر در یک مجلس دیکر چنین معارضه با ما می کند کار ما را برهم میزند در این باب چه
تدبیری بخاطر تو میرسد عمر کفت تدبیر آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر کفت این کار را از
که می آید عمر کفت از خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و کفتند میخواهیم ترا بر امر عظیمی
بداریم کفت بر هر چه میخواهید بدارید اکر چه بر قتل علی بن ابی طالب باشد کفتند ما نیز همین
را میخواهیم خالد کفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر کفت در وقت نماز در مسجد
حاضر شو و در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بکویم برخیز و کردنش را
بزن کفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آنوقت زن ابوبکر بود و سابق زن
جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و نتوانست علانیه
این خبر را بآنحضرت برساند بجاریهٔ خود کفت برو بخانهٔ علی و فاطمه علیهما السلام و سلام
مرا بایشان برسان و در کنار این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی پیغام
کرد که ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی
اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه

من از برای تو از خیر خواهانم و اسما گفت اگر متفطن نشوند مگر بخوان پس جاریه
آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیر فرمود که خاتون ترا سلام
برسان و بگو خدا نمیگذارد که ارادهٔ ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان
مرا بکشند کی با ناکسان و مارقان و قاسطان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر بر
خواست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه
و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلویش ایستاد و چون
ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت
سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر
میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده پس
ملتفت شد بجانب خالد و گفت مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی
سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز گفت حضرت گفت ای خالد
چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت
فرمود که خواهستی که کنی گفت آری بخدا سوگند که اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه
ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدای کعبه که
میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن
لعین برداشت و بگریبان عمر بچسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت
رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم عددتر
و داخل خانهٔ خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود تا آنقدر که تشهد را طول داد
و نگاه میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایتی ابوذر حضرت خالد را بانگشت
سبابه و میانین گرفت و فشاری داد او نعره زد که نزدیک شد که جان پلیدش بر آید
و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر
با عمر گفت این از مشورت شوم تو است من میدانستم این حالت را و خدا را شکر
که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد
که از ترس بر میگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت
و قسم داد او را بصاحب قبر و بقبر و بحسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست

برداشت

برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است
که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بابوبکر نامه نوشت
در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابو
بکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را هم رد کند
عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف گردانیده ام که بیاشامی و تو
میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو
ذلیل کرده ام و قدر آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان قریش را
کشته است و سلسلها را برانداخته است و بتدبیر او را رام میکنم تو از تهدید
او پروا مکن ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانها
برداری بخدا سوگند که اگر او ارادهٔ کشتن من و تو کند بدست چپ هر دو را میکشد
بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت
اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند
که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل
دارند اگر اینها نبود الحال خلافت باو برگشته بود آیا فراموش کردی
روز احد را که ما همه گریختیم و او تنهائی شمشیر کشید و علمداران و شجاعان
ایشان را بر خاک هلاک افکند تو نیز خالد را مغرور تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو
گویا اگر چه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین اخفا کنند
و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام
و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن قرینهٔ واضحه است بر صدق روایات شیعه
در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب
پرسیدم که آیا حق است قصهٔ خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابوجعفر گفت گروهی
از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد
زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سوال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید که جایز است بیرون
آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث شد زفر گفت بلی جایز است
چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت

برتو نیست که این را سوال کنی مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب
ابو الخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگویی و تقیه کرد
و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان ره در کتاب
ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی
و ابو بکر بن عیاش و شریک ابن عبد الله و جمعی دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و
گفته است از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگویید در اینکه ابو بکر که خالد گفته
بود اما تمام نکرد جمعی دیگر از اهل مدینه گفتند قصوری نداد او اگر از برای صلاح
امت که متفرق نشوند مردم دیر ابکشند چون علی مردم را از بیعت ابو بکر منع می نمود
او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند
اما اصل تهید ابو بکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش
از سلام با خالد گفتن که یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او
دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف
قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابو بکر بخالد گفته بود ابو یوسف جواب
نگفت و گفت خوش باش تورا با این چکار است والله که اگر علی راضی به بیعت ابو بکر
و مطیع او بود و او و اصحابش هم شهادت میدهند که رسول خدا فرموده که علی از اهل
جنت است پس چوری در روی زمین از این بیشتر نمیباشد که با این حال امر بقتل او کنند
و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا
کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر
جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است
که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد
که کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله
على الظالمين و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده از اجله خطبه
مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت او
میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتواند
شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در

شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف نوشت فصل اول بدانکه
وارد شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل بیت حدیث و کتب ایشان
نقل میکنیم نه از کتب شیعه و روایات ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم در این فصل از
کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و این ابو بکر مرد عالم محدث
کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که شاگرده اند محدثان او و روایت کرده اند
از او و تصانیف او و غیر تصانیف او را این بسند این خطبه را روایت کرده است
از زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام و از امام محمد باقر علیه السلام و از عبد الله بن
الحسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است
در کتاب مروج المذهب که معتبرترین تواریخ است شاده باین خطبه کرده است
و سید مرتضی ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن
طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در
کتاب بلاغات النساء باین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر
الفاظش را روایت کرده است و خطبه با این شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و
خطبه بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه
نداد قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند
که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید
مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از
خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادر شریف در پایش می پیچید از حیا و رفتارش
را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا به مسجد آمد نزد ابو بکر لعین
و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش
روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از
مردم برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها
فرو نشست و شروع بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند
پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد
تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت

که داد راحت را برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف
کردانید بملئکهٔ ابرار و خشنودی پروردکار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات
و سلام خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است بر وحی او و برکزیدهٔ او است از جمیع خلق
و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما
ای بندکان خدا علم او امر و نواهی خدا اید و حاملان دین و وحی او یید که بر شما خوانده
شده و شما را خدا امین کردانیده است که خود برین خدا عمل کنید و بدیکران برسانید و
خود را چنین میدانید و خدا را عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است و بقیهٔ از
پیغمبر خود در میان شما کذاشته است که اهل بیت او یند پس فضایل قرآن را با بلیغ وجوه
ذکر کرد و علل و امر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس کفت از خدا بترسید و اطاعت
کنید خدا را در انچه شما را بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است بدرستیکه
نمیترسد از خدا مکر علما پس کفت ایها الناس منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میکویم
غلط نمیکویم و انچه میکنم در ان تجاوز از حد و عدول از حق نمینمایم پس این ایه را خواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار
بود بر او غوایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اکر نسب
او را یاد اورید میدانید که پدر من است نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر پسر عم من است
نه مردمان شما و چه نیکو نسبی است که این نسبتها را با و دادم پس رسالت خدا را
بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه سلوک داشته
شمشیر در میان قبایل ایشان کذاشت و بتهای ایشان را در هم شکست و سرهای
سرکردهای ایشان را بتیغ بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و
موعظهٔ نیکو و جمعیتهای ایشان را پریشان و شجاعان ایشان را کریزان کرد تا اینکه
صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع کردید و چهرهٔ زیبای حق از
پردهٔ جهالت رخ نمود و اهل دین بمسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین
و راه زنان دین لال کشتند و ارذل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای شقاق
و کفر کشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید و شما بسبب کفر و شرک بر
کنار کودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بشما طمع استیلا داشت و

پای ترفع بر سر تکبر شما میکذاشت و هلاک و استیصال شما را آزاد خوردن و
آتش بودن مینداشت اب متعفن ممزوج ببول و سرکین شتر را میخوردید و پوست
بز را یا برک درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید
و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند پس حق تعالی شما را از این مهالک و
مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه النجات داد بعد از انکه ازارها کشید و بلاهای
کوچک و بزرک مبتلا کردیدید و بعد از انکه کرفتار شجاعان و کرکان و دزدان
اعراب و سرکشان اهل کتاب شدید و هر بار که اتش جنگ افروختند حق تعالی
بلطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیاطین ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی
از مشرکان دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنگ بر
نکردانید تا فرق جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود کردانید و سرهای ایشان را
در زیر پای خود دید و اتش فتنه ایشان را با ب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را
بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود
برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده
بود بر اطاعت خدا و خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای
خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم
بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید
و چون جنک رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنکام قتال پشت بدشمن داده میکریختید
پس چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود را اختیار کرد و او را با رتبهٔ اکمل درجات
برکزیدکان خود برد ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید در
شما اثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامهای دین و بسخن در امدند کمراهان
که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند کم نامی چند که از همه کس ذلیلتر
بودند و شتر اهل بطلان بصدا در امد و بجولان درامد در عرصهای شما و شیطان
سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد دید که اهل استجابت او کردید
و چشم بر عزت دنیا دوختید و کفت برخیزید بیکبار برخواستید و شما را بغضب
اورد بر اهل حق دید که غضبناک کردیدید پس بر شتر دیکری داغ ملکیت کذاشتید یعنی که

آسانتر هم

در احوت ...

او بر کمال ...

خلافت حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را بخانهٔ خود بردید و هنوز از عهد
پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و
و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم
و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است
از شما تدبیر امور امت و چگونه بشما درست میشود امر ملت و شیطان شما
را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است و امور آن ظاهر است
و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیدا است و اوامر و نواهی آن لایح
و هویدا است انداختید آنرا بر پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حکمی
بغیر آن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و
حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود
و او در آخرت از زیانکاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل
خود را بزور محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا
کردن بدعتها و هر صدایی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد
اجابت کردید و انوار دین جلی را فرو نشانیدید و سنتهای پیغمبر برگزیده
را محو کردید و در پرده بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته
آهسته میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای
جاهلیت را شایع گردانیدید و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و
ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کنند و چارهٔ
نداشته باشد و از جملهٔ آنها آنستکه گمان میکنید که من از پدر خود میراث
نمیبرم پس آیه را نخوانده که مضمونش اینست آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست
نیکوتر از خدا در حکم کردن از گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا
بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای
گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای
پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است آنکه تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم
میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترایی بر خدا بستی آیا ترک میکنید عمداً

بکتاب خدا

بکتاب خدا را و پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید وورث سلیمان داود یعنی
میراث برد سلیمان از داود و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفت رب هب لی من لدنک
ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از
من و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی خویشان رحمی بعضی اولایند ببعضی در کتاب خدا از بیگانها پس حضرت آیات
میراث را که حق تعالی از برای جمیع خلق بیان فرموده خواند پس میگوید مرا بهره
و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است
خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا
میگویید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نبرم آیا
یا شما دانا ترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه دید که
از آن منافقان صدایی بر نیامد خطاب کرد با بو بکر که بگیر فدک را امروز بی
معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو
سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کنندهٔ حق محمد است و وعده گاه
قیامتست و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید
و هر خبری را قرار گاهی هست و بعد از این خواهید دانستن که کیست آنکه
می آید بسوی او عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب
بانصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید این
چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است که در ستمی که
بر من میرود مینمایید آیا رسول خدا پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را
در فرزندانش رعایت کنند خوش زود راضی به بدعتها شدید و دست از حمایت
ملت و پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و
قوت بر یاری من در شما هست و اگر میگویید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که
اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب آن
تیره گردیده و حرمتها ضایع شد و از این عظیمتر مصیبتی نمیباشد اما این سنت الهی
نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشتند

بیش از او رسولان آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و هر که از دین
برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان
قبیله آیا بستم میراث پدرم را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد
بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت
کنم و اجابت ننمایید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موصوفید
بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها
کردید و در معرکها تعبها کشیدید هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از فرمان
ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام
جاری شد و آتش کفر فرونشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید
بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا
مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون
کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا
سزاوارتر است باینکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان
اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است
بخلافت از خود دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم دین در گلوی شما
کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا
بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد
و لیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم
که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا
و عقاب بهم جزا خدای می بیند و میداند و آنچه میکنید بزودی خواهند دانست آنها که ستم
کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار مینمود شما را از عقاب
شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار
میکشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر
تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب
عظیم بود و او را اگر نسبت میدهم پدر تو است نه زنان دیگر و برادر شوهر تو است

دوستان

نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او را یاری نمود در هر امر عظیمی دوست
نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت
پاکیزه رسولید و بندگان برگزیدگان و راهنمایان مایید بسوی خیر و سعادت
و جنت و توئی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگویی در گفتار خود
و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و
بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و
خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت ما گروه انبیا
میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری و نیست میراث ما مگر
کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن
حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و
اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام
و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه
خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار
فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته
پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب
خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآن مینمود آیا با مکری که میکنید افترا هم
بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک
او کردید در ایام حیوة او اینک کتاب خدا حاکم عادلی است میان ما و شما میراث یحیی و
سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب
الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو
و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول
خدا راست گفته و دختر او نیز راست میگویی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و
رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار تو را و انکار نمیکنم خطاب
تو را و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداخته اند
خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه

و از برای خود نگرفتم

بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید
و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قران یا بر دلها قفلها زده
شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما
بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بد ترین
امور را هنمایی نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید بزودی
بارش را گران و عاقبتش را و بی خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش
دیدها گشوده شود و عذابها که در مکمن غیبست نزد شما هویدا و ظاهر شود و از
برای شما از پروردگار شما انچه گمان نداشته باشید و در انوقت زیانکار میشوند
اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
رو کردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون انها اینست بعد از رفتن تو
فتنه و اشوب بسیار روی نمود که اگر تو میبودی انها نمیبود ما بی تو گلستانیم بی باران
سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را از انچا تعاقد
مخراش و اهل پیغمبر را نزد امت قربی و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند
کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روها ترش کردند بر
ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون تو از میان رفتی و زمین را بر ما تنگ کردند و تو بودی
ماه تابان و نور درخشان که باو روشنی مییافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار
عزت کتابها و جبرئیل با ایات قران مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات
پنهان شد کاش پیش از تو مرگ ما را در مییافت و چون رفتی و جمال خود را از ما
پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلایی چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل ان مبتلا نشده
بودند نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بخانه برگردید و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی
مصلحت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین پرده نشین رحم شده
و مثل خاینان در خانه گریخته و بعد از انکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب
این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم
را از من میگیرد و با واز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند

ومهاجران

ومهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه
مانعی و نه یاوری و شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل
کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و میربایند و تو از
جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش ازین مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر
صبح و شام محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر منست
و مخاصمه من بسوی پروردگار من است خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است
و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و اتش حزن خود را فرونشان
ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریه پیغمبر من سستی در امر دین خود
نکردم و انچه از جانب خدا مامور بودم بعمل اوردم و انچه مقدور من بود از طلب حق
خود دران تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامن است و انکه کفیل امور
تواست مامون است و انچه حق تعالی از برای تو در اخرت مهیا کرده است بهتر است
از انچه این اشقیا از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت
فاطمه فرمود بس است مرا خدا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مؤلف گوید
که درین مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکن است
در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه با امیر المؤمنین علیهما السلام
با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این معارضه محمول بر مصلحت است
از برای انکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترک خلافت برضای خود
نکرد و بغصب فدک راضی نبوده و در قران بسیاری از معاتبات با حضرت رسول
شده و غرض تهدید و تادیب دیگرانست و ازین قبیل است انچه از حضرت موسی علیه السلام
صادر شد در وقتی که بسوی قوم خود برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از
انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش کشیدن با انکه میدانست هرون
تقصیر ندارد تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حضرت عیسی
علیه السلام خواهد کرد که ایا تو گفتی که مرا و مادرم را دو خدا بگیرید با انکه میداند که او نگفته است
و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در

تو تعالی باه

مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد در دنیا و کمال
معرفت آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت
نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا
روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق آنها
میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان
سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار
کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات
ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت
برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعار باین فرمود
که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین
مخاصمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آن متغلبان در باب خلافت و
در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت
دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد آن جماعت تا حجت بر عالمیان
دوم آنکه بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که در این واقعه هایله وارد شده است
بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت
امیر المؤمنین علیهما السلام آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این
واقعه و آنها نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانستند
و یکی از این دو فرقه باید مستحق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت
کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از
جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که
بقدر شبری از طاعت سلطان بدر رود بمرگ جاهلیت بمیرد و هر که بمیرد و در
گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه
از ابوبکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که
بامامت ابوبکر قایل باشد باید که قایل شود که سیده نساء عالمیان و کسی که خدا او را
از هر رجسی پاک کرده است بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و

هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
و مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است که حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر
که قسمت کند از برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از
آنچه خدا بر او برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت که رسول خدا گفت
ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و او را
هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه
زندگانی کرد الا چند شبی فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت
رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد
و عمر نیز چنین کرد اما صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه
داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است
و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را
از فاطمه گرفت و او را محروم ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن
نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله
که بنزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که من از برای تو
دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز
نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و
پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و احدی از بنی هاشم در حیوة فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس
باید یا خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایات حدیث از
حضرت رسول کاذب باشد یا امیر المؤمنین با وجود عصمت و طهارت و جدا
نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر
المؤمنین علیه السلام علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر
میباشد از آنچه در این واقعه و غیر آن نسبت بآن جناب کردند حتی آنکه ابن
ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه حضرت
فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش

داده است بهر سخنی این ارزو هاجی در عهد رسول خدا نبود این قطع
بابت روباهی است که کواهش دم او باشد بود و ملازم جمیع فتنهاست میخواهد
فتنهٔ پیرشده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میجوید از
زنان مانند ام طحال که دوستترین اهل او بسوی او زن زناکار بود اگر خواهم میتوانم
کفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود بگذارند ساکتم پس کفت ای گروه انصار
بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان نمیکشایم تا کسی مستحق آن
نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برکشت ابن ابی الحدید کفته است
که من بنقیب استاد خود کفتم که ابوبکر این کنایها را باکی داشت نقیب کفت کنایه نیست
صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و کفتم این قسم سخنان را باو داشت
کفت بلی پادشاه بود هر چه میخواست میکفت و میکرد و چون دید که انصار از جا برامدند
ترسید که اعانت امیر المومنین بکنند بتهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب کفت ایشان ع
که ام طحال زن زناکاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند پس ای طالب حق
در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت بسید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب
این مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و
سیدهٔ زنان عالمیان این قسم سخنان کوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد
دوم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است
چنانچه در تحقیق آیهٔ تطهیر دانستی و ایضا از طریق عامه و خاصه متواتر است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست پس هر که او را بغضب آورد
مرا بغضب آورده است و مرا آزار داده است هر که او را آزار دهد چنانچه گذشت و
این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت
حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول
نخواهد بود و اگر کویند که مراد است که آزار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت
رسول است جواب کوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا
اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و
تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد

شده است

شده است و ایضا تفریع آن بر پارهٔ تن آنحضرت بودن بی فایده خواهد بود زیرا که دیگران
نیز با او در این امر شریکند و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که
من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت ایشان کنید
هرگز گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات
یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان
که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان
موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید کفتار ایشان حق
و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان قولا و فعلا معصوم بوده باشند و
مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم آنکه ابوبکر آنچه دعوی
کرد که پیغمبران را میراث نمیباشد محض کذب و افترا بچندین وجه اول آنکه مخالف آیات
کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر کویند مراد میراث علم و پیغمبریست
جواب کوییم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق
که کویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا آنکه در آیه قرینه هست که مراد میراث مال است
زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح کردان و معلوم است که
پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بی فایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان
با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از
آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که
مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین
مخالف آیهٔ میراث بردن سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور شد
و ایضا مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب
او گردد از میراث و در کتب مشهورهٔ ایشان در کتاب فرایض این را ذکر کرده اند
دوم ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است
در این باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد
بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانکه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل

که فاطمه امد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هرگاه خدا بر پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است
که قیام بامر خلافت مینماید بعد از او و دیگر انکه از قراین مظنون بلکه معلوم بود
که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان
منازعه در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافی است و این
اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر
نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در ان صدقه بودند که
اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم انکه از اخبار
مستفیضه معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل
میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی
عباس گفت که ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم انچه
از ما بماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید
خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی
رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من
راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است
و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و
احادیث صحیحهٔ مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیهٔ تطهیر و اخبار
ثقلین و سفینه و غیر اینها که در این زودی گذشت و بچنین انکار حضرت فاطمه
علیها السلام حقیقت این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان او چهارم انکه اگر این حدیث
حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی
ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نگذارد که او
دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که سیدهٔ نساء عالمیان این حکم را از
پدر خود شنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بچه مهاجر
و انصار بیاید و این عتابها با امام مسلمانان نوع فاسد شما بکند و نسبت ظلم
جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع

کثیر از

کثیر از مسلمانان ابوبکر غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را
لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلام میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با
ابوبکر است که تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس
در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل
بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور
دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر خود و پارهٔ
تن خود مینماید پس این برهان قاطعی است بر انکه این حدیث محض کذب و افترا بود
پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر انکه امری که
خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این معلوم است که
سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری
جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط
احوال انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که
مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی
در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر
تنهایی یا با دو سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در
عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بان تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند
و یک کس نقل نکرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان را یا اسلحهٔ فلان پیغمبر را بصدقه
بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندک
شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر افترا کرده اند و
فکر در عاقبتش نکرده اند و انچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید
نیز اعتراف کرده است بان آنست که غیر ابوبکر این حدیث را نقل نکرده و بعضی
گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرد و این قول را نادر میدانند و در
کتب اصول استدلال کرده اند بر انکه بروایت ابوبکر تنهایی باین حدیث عمل کردند
اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او
شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان

یک صحابی عمل نمیتوان کرد
باانکه بروایت

از ترس شهادت دادند ششم از جمله اموری که ابو بکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در
حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص
قران از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم کمان میکنند که
نزاع فاطمه با ابو بکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است
که در امر ثالث نیز با او نزاع کرد و ابو بکر با و نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه در
کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه علیها السلام بنزد ابو بکر آمد و گفت
میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما غنایم سهم ذی
القربی را قرار داده است در آیه خمس ابو بکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که
تمام این سهم از شما است فاطمه گفت الا ملک تو و اقربای تو است گفت نه بلکه بعضی
را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم
خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی
کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص
چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت
باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابو بکر گفت من از این آیه نمیفهم چیزی که همه را بشما بدهم و لیکن انقدر
که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین
مضمون روایت کرده است در جامع الاصول از چندین سند از ابن عباس و دیگران
روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابو بکر
و عمر انکار کردند و همه را بایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقول است که حق تعالی
نصیبی از خمس را برای آل محمد فرض کرد و ابا کردند ابو بکر و عمر از آنکه نصیب ایشان را بدهند
بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده است
خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است
و ظاهر آیه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای خاصه و عامه
میگویند در باب اقاریر و وصایا و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده
پس آنچه ابو بکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قران حکم کند بنص قران فاسق و
کافر و ظالم است هفتم از جمله طعنهای که بر ابو بکر کرده اند در این واقع است که زوجات

رسول را تمکن ساخت از تصرف کردن در حجرها که خود با تفاق و نگفت که اینها صدقات است
و این نقیض آن حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه علیها السلام
کرد زیرا که اشتغال حجرها باینها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی
حدیث موضوعی است که او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی
نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهل
بیت علیهم السلام نداشت و سخن ظریفی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از
علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که ایا فاطمه در دعوای خود
صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز
فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت برای شوهرش میکرد
و بعد از ان ابو بکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خود شهادت بتند
و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از ان ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام بر سبیل
شوخی و خوشطبعی گفت اما راست گفت و سخن در اینمقام بسیار است اما این
رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام
طعن پنجم آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند
که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابو بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و روبت
واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر او پس هر که عود کند بمثل ان او را بکشید
و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این نمیتوان گفت
در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابو بکر اینقدر دور است
از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ
گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابو بکر بود
چون تواند بود که قدح کند در ان با ان حیله و مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر
خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میترسید
که باین سخنان خلافت او برهم بخورد و کسی جرأت اعتراض بر او نداشت و میترسید که بعد از او
خلافت بامیر المومنین علیه السلام برسد این سخن را گفت که این راه را بر بندد و تدبیر

شوری شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون
عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفته
و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگفته است
اگر امیر المومنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلانی پس مغرور مشوید باینکه بیعت
ابو بکر فلته و بی خبر شد و تمام شد و اینچنین بود و لیکن خدا شر او را دفع کرد پس معلوم
شد که عداوت امیر المؤمنین او را وا داشت تا بیکبار این بر زبانش جاری شد و مطلبش تهیه
قتل انحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابو بکر
مستقر شد خالد بن ولید لعین را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشانرا
بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشانرا
جمع کند و چون خبر وفات انحضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه
دارید تا معلوم شود که امر خلافت بکی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش رسول صلی الله علیه و آله م
آن بود که مالک از حضرت سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن اصول دین بیان
فرمود که ای وصی منست و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام چون حضرت از دنیا
رفت مالک با قبیله از بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابو بکر را دید که بر منبر رسول دید پیش آمد
و گفت که تو را باین منبر بالا برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود کرد و بسند
و امر کرد مرا بموالات او و ابو بکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون
کردند پس ابو بکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار
ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب با
زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون
خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و
انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه برخود
بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند ما
نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم
چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشانرا اسیر و دستهای ایشانرا بستند و
نزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که اینها اظهار اسلام کردند و نماز

ایشانرا اما

ایشانرا امان دادید خالد التفاتی بگفته او نکرد باعتبار عداوتی که در جاهلیت
با ایشان داشت امر بقتل مردم ایشان کرد و زنان و اطفال ایشانرا اسیر کرد و
در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع
کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نبود و بر اسب خود سوار شد
و بسوی ابو بکر برگشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن
بسیار گفت با ابو بکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و
داخل مسجد شد با هیئات اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و
تیرها را از سرش کشیده و شکسته و گفت ای دشمن خود مرد مسلمانی را کشته
و با زنش زنا کرده والله تو را سنگسار خواهم کرد خالد ساکت شد و هیچ سخن نگفت و
گمان داشت که ابو بکر نیز در حکم خطای او با عمر شریک است چون خالد نزد ابو بکر رفت
و عذرهای نا موجه گفت و ابو بکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد گفت
چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که
آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرد و نزد ابو بکر رفت
و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابو بکر گفت ما صاحب خود را برای
اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خدا است
من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت
بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بود بتصرف
نکرد و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس عمر حصه خود را و هرچه از زنان و دختران
و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و برادران و صاحبان
ایشان داد و ایشان قبض نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد
وعده کشتن او ترسان و از او همیشه گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک
مرحوم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از
او راضی شد و پیش خود طلبید و ستایش را ابو سیده و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده
وفا کن و خالد را بکش گفت من آنچه خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات
شیعه وارد شده است که چون اسیران را نزد ابو بکر آوردند مادر محمد حنفیه در میان

انفها بود چون چشمش بضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت
السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تو اند
و ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که ما گناهی نداشتیم بغیر از آنکه
تخم محبت اهل بیت تو را در سینهٔ خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند
و بدی را نیکی پنداشتند و تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا
ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند که گناه شما
آنست که زکوة ندادید گفت اگر راست گویید مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال
چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را حصهٔ خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک
نمیتواند شد کسی و نیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من
چه بر من گذشته است در اینوقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد و فرمود
من خبر میدهم چون مادر تو را وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را
بر من آسان گردان بعد از آن اگر خواهی نگاهدار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی
همانساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا اهلاک
من راضی بودی زود باشد که سید ولد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید
چون مادر تو این سخنان را شنید فرمود آنها را بر پارهٔ مسی نقش کرده در زمین
دفن نمود و در وقتی که تو را اسیر میکردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط
نمائی تا آنکه آنرا برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغهٔ عثمان و دیگران آن
لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و
بخانهٔ اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را بآنحضرت تزویج نمود و از احادیث
عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود
چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشند زنش
کرام تمیم دختر منهال بود و مقبولترین زنان اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی
مالک افکند مالک گفت دور شو که من کشته نشدم مگر بسبب تو و زمخشری در اساس
البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلا این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از
اخبار مخالف و موالف را در اینواقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در اینواقعه از چندین جهة

خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بی گناه و تقصیر شرعی لشکر
بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ایشان و اکثر از مسلمانان رضا داد و عذری
که برای این عمل شنیع میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جواب آنست
که همهٔ لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند
و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس شهادتین بگوید و نماز
بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر
پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد
منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشانرا متفرق کرد و نصیحت کرد ایشانرا که
با ولات اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشانرا گرفت بغدر
و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة
هرگاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردّه بر ایشان کرده اند
پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضاً شارح وجیز در
بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که
امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشانرا اگر علت آن ظلمی
باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته
باشد دفع شبههٔ ایشان بکند و اگر از هیچیک از اینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت
میکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشانرا که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد
نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از جماعت
بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران را
که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق امیرالمؤمنین
و سیدهٔ نسا و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل
بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با
حضرت امیر مقاتله و محاربه نمودند و انقدر از اهل بیت طاهرین و ذریهٔ طیبین و سایر
مسلمین را شهید کردند و با احادیث متواترهٔ سلمک سلمی و حربک حربی و امثال آنکه
بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمهٔ مسلمین اند و اطاعتشان فرض

ومخالفتشان کفر است و مالك بن نويره محض آنكه گفته بود كه ابو بكر خليفه نيست ما
چون رسول الله نگفته كه زكوة باو بدهيم نميدهيم مرتد و مستحق قتل است و خالد با ان
اعمال قبيحه مستحق يك زجر و ملامت نبود بلكه بايست او را مدح كنند و سيف الله بگويند
و بعضى از ايشان كه ديده اند كه اين عذر بی صورتست عذر ديگر براى او پيدا كرده اند و
گفته اند در اثناى گفتگو خالد با او نام حضرت رسول صلى الله عليه و آله برد مالك گفت صاحب
شما چنين گفته خالد گفت حضرت رسول صاحب ما است و صاحب شما نيست و باين
سبب حكم بارتداد او كرد و او را كشت و بطلان اين وجه از وجه اول ظاهرتر است
زيرا كه در هيچ روايتى اين مذكور نيست و ايضا اگر اين واقع بود بايست خالد در برابر
عمر اين عذر را بگويد و ابو بكر نيز در وقتى كه عمر مبالغه در قصاص او ميكرد بايست اين را بگويد
با آنكه بر تقدير وقوع اين عبارت صريح نيست بر ارتداد نيست و براى دفع حدود بشبهه كافيست
و بر تقدير يكه مالك مرتد شده باشد ساير قبيله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان
اطفال ايشان كه هنوز بحد بلوغ نرسيده بودند و پدران ايشان كافر اصلى نبودند كه اولاد
شان در حكم ايشان باشند چه تقصير داشتند كه همه را مثل كفار قريش اسير كردند و به بندگى
بمردم دادند تا بيرون تزويج و نكاح با زنان و دختران مباشرت كردند و اولاد از ايشان بهم
رسيد دوم آنكه حال از دو شق بيرون نيست يا اين جماعت در واقع همه ايشان مرتد و مستوجب
قتل و اسر و غارت نبودند پس ابو بكر كه اين جماعت كثير از مسلمين را بيگناه كشت و اسير كرد
و به بندگى مبتلا كرد و باعث اين زناهاى بسيار شده و هتك حرمت اهل اسلام و سبب وجود
چندين اولاد زنا شده ظالم و فاسق بلكه كافر باشد كه بخلاف حكم الهى حكم كرد و اگر اين جماعت همه
مرتد و مستحق اين انواع عقوبتها بودند پس عمر كه اين عدد كثير را از زنان و دختران و مردم
و پسران كه بنده مسلمين شده بودند و اولاد مسلمان كه از ايشان بهم رسيده بودند و اموال
ايشان را پس گرفت و پس داد و بر مسلمين ظلم نموده و مخالفت امام خود كرد و نسبت خطا باو داد
فاسق و كافر خواهد بود پس اين ظلم و كفر و فسق بر يكى از اين دو امام البته لازم آيد و خلافتش
باطل شود و چون خلافت يكى باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مركب سيم ابو بكر
چند حد از حدود الهى را تضييع نمود يكى آنكه خالد را بعوض مالك قصاص نكرد ديگر آنكه حد زنا
كه خالد با زن مالك كرده اقامت ننمود ديگر آنكه ساير مقتولين را خونشان را باطل كرد و قصاص

و ديتشان

و ديتشان را معطل نمود و در اين كارها عمر هم با او شريك است و در تضييع قصاص
خالد عمر شريك غالب است از دو جهت يكى آنكه قسم خورده بود كه خالد را بكشد و خلف
قسم كرد دويم آنكه بقتل سعد بن عباده بيگناه راضى شد و قتل او را بعوض قتل مالك ديت
قبول كرد و از اين معلوم ميشود كه انكارى كه عمر در اين باب نمود از راه دين دارى نبود
بلكه براى آن بود كه با او در جاهليت آشنا و هم سوگند بود و الا بايست عمر اين تدبير
را در باب ظلم حضرت فاطمه و ساير اهل بيت عليهم السلام بكار برد و از جمله غرايب آنست كه
ملا على قوشچى در دفع تشنيع زناى خالد گفته است كه زن مالك مطلقه بود و عده اش
منقضى شده بود و اين هرزه و افترا را هيچكس بغير او نگفته و در هيچ روايتى مذكور
نيست و اگر چنين بود بايست در وقتى كه عمر او را تهديد بسنگسار ميكرد اين عذر را
بگويند طعن چهارم آنست كه در اخبار مستفيضه بلكه متواتره از طرق عامه وارد شده است
كه ابو بكر مكرر اقاله و استعفاى از خلافت ميكرد چنانچه طبرى در تاريخ و بلاذرى در انساب
و سمعانى در فضايل و ابو عبيده و غير ايشان روايت كرده اند كه ابو بكر بعد از آنكه
با او بيعت كردند بر منبر ميگفت اقيلونى فلست بخيركم و على فيكم يعنى دست از خلافت
و بيعت من برداريد كه من بهترين شما نيستم و حال آنكه على در ميان شما است و
حضرت امير صلوات الله عليه فرمود در خطبه شقشقيه كه عامه و خاصه روايت كرده اند
فرمود چه بسيار عجب بود از ابو بكر در حال حيوة طلب اقاله از بيعت مينمود و اظهار
پشيمانى مينمود و در وقت مردن براى ديگرى خلافت را عقد كرد و بروايت ديگر گفت
من والى شما شدم و بهترين شما نيستم و حال آنكه اگر راست بروم مرا متابعت كنيد و
اگر كج بروم مرا براه راست بداريد بدرستيكه مرا شيطانى هست كه عارض من ميشود
در هنگام غضب من در وقتى كه مرا غضبناك بيابيد از من اجتناب كنيد تا تاثير نكنم
در موهاى شما و پوستهاى شما و اينها دلالت ميكند بر آنكه خود را قابل امامت نميدانسته
است و حضرت امير را از خود افضل ميدانسته و امامت مفضول قبيح است و ايضا
اتفاقى است كه عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر اين شيطانى كه عارض
او ميشد او را از عقل و تكليف بيرون ميبرد و مصروع ميشد پس شرط اول كه
عقل است مفقود بوده و اگر بدر نميبرده و ضبط خود ميتوانسته است كرد پس فاسق

بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً قاله امام یا جایز است یا جایز نیست اگر
جایز نیست پس ابو بکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد
و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمهٔ
شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان
از اینها همه بهتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه لازم می آید و هر که اندک شعوری
دارد میداند از شواهد احوال انکار بحیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله
و مواطئه با یکدیگر بود تا مردم را در دین باطل محکمتر کنند چنانچه ان فقرهٔ خطبهٔ شقشقیه
شاهد حق است بر این وجه پنجم انست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر
الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است
بر چندین طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که
اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند و نیز
روایات اهل بیت علیهم السلام چنانچه از آیات و سوره نیز معلوم میشود و بعضی از مفسرین
گفته اند که ما عدای والد و ولد است و ابو بکر پرسیدند ندانست بعد از ان چنانکه | چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست
صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خدا است و
اگر خطا باشد از من است و از شیطان است و خدا از ان بری است کلاله ما سوای
والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم
قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه
بعد از اعتراف بجهل تفسیر قران برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه
بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قران برای خود سخن کوید جای خود را در اتش مهیا
داند و بروایت دیگر اگر صواب کوید خطا کرده است و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود جمعی که پیش از شما بودند
بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند و هرکاه برای خود کویید در کتاب الهی آیات
بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است و
هرچه را میدانید بکویید و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید دوای ندانستن
پرسیدن است این همه روایات ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر میگفت

که کلاله

که کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من
چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از
آنکه مخالفت ابو بکر کنم و لهذا کوید عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود بر
کردد و اگر قول اول بی مستند بوده وای بر او که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی
داشته وای بر او که از برای رعایت ابو بکر در وقت مردن از ان برکردد و ایضاً روایت کرده
که در وقت مردن میکفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود
نزد من از دنیا و هرچه در انست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که انچه در باب
کلاله میکفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میکفته اند بی مستندی و همچنین در باب
خلافت ابو بکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اطوار باطله
و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل جهل ابو بکر همین بس است که
با وجود آنکه او را سبق اسلام میدانند و از جملهٔ مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت
میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است
با آنکه بسیاری از انها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه
ان و ابو هریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دوم آنکه اب
که بمعنی کیاه است و مرعای حیوانات است و هر خری میداند او ندانست چنانکه
صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و
کدام اسمان بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن کویم سیم آنکه دزدی را
گفت که بعوض دست راستش دست چپش را ببرند و فخر رازی گفته است که بریدن دست
چپ در مرتبهٔ اول خلاف اجماع است چهارم اجماع مسلمانان است که زنی میراث خود را از فرزند زادهٔ خود خواست
گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند
که رسول خدا بجده سدس داد و بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد با آتش
سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان اتش شهادتین باواز بلند میکفت
تا سوخت و قبول توبه نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب
مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود

وبعضی از علما گفته اند که توبهٔ زندیق قبول نیست بوجه است نیز برای که در روایات از او بعضی این
نقل نکرده اند که او عبارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و روایت تازیانه
تعذیب نیز بنو عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است
وابن ابی الحدید نیز روایت کرده است ضمن اینهم الکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد
و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست
و بال شنایع اعمال عمر را نیز با آن ضم کند و این خواست و فا کند بآن عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست
که بغیر عمر کسی مانع او حق با امیر المؤمنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای
خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید
و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است که عبد الله بن عثمان بسوی
مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق که خلیفه کردم بر شما
پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش آمد گفت بخوان چون خواند ابو بکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر
من در این غشی بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا
جزای خیر دهد از اهل اسلام پس عهد را اتمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را
پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابو بکر گفت مرا بخدا میترسانی
اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را خلیفه بر ایشان کردم و در این تعیین چند خطا
کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا
کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تأسی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بنص قرآن
واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین مردم است با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود چنانکه — وباحادیث متواتره او بهترین امت بوده
گذشت و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه
ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای فظ غلیظ جاهل قتالی بی باکی بکند بایستی او را منع و زجر کند
که چرا چنین کردی چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اهل اسلام باو بدهد رسول
خدا چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کار خود سخن نمیگفت این جاهلان بی
باک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق
تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله باشد که رحمة العالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند

وهر عاقل

وهر عاقل از این اطوار متناقضه و اقوال متباینه می یابد که در همه احوال غرض ایشان از حرام
صحیفهٔ معهوده محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعال او که عامه و
خاصه نقل کرده اند که در این حال از او ظاهر شده دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او
میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب دوم در بیان قلیلی از بدع و
قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفهٔ دوم سنیان است بدانکه مطاعن و
مثالب آن منبع فتن و معدن محن زیاده از آنست که در کتب مبسوط احصا توان کرد فکیف — ابن حجر
این رساله و او در جمیع مطاعن ابو بکر شریک بود بلکه خلافت ابو بکر یک شعبه از فتنهای او
بود لهذا از مطاعن مخصوصهٔ او اندکی در این رساله ایراد مینمائیم طعن اول در باب حدیث
دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی و محمد
شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که اول فتنه و خلافی است که در
اسلام بهم رسید و سببش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در
عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود
از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار
آن نکرده است بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم — قشیری نیشابوری
و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که
ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیدهاش سنگریزها
تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای رویش جاری بود گفتند
کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید
و بروایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوحی و دواتی بیاورید که نامهٔ برای شما بنویسم که هرگز
بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت
دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان
میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است
و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و
حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند که گفته
رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفتهٔ عمر است و دوات و قلم

نباید اورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست
نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل
و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و لغط ایشان
و صداها که کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را بهمین نحو زیاده از صحیح بخاری
و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در
کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیعتر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که
امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیلی برکتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد
بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و ان نیست مگر
انکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم
مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بیک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل
شده لفظا و معنی برای ایشان بیان کند تا طرق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان
مسدود گردد چنانکه در حدیث ثقلین فرموده که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم
و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست
که انها را که با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در ان وقت
بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و
منافقان تمهید کرده او با منافقان دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت
که مرض بر انحضرت غالب شده هذیان میگوید و حضرت دید که آنچه یاد حیات انحضرت انکار
قول او میکنند و منافقان دیگر با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام بفرماید و
چیزی نوشته شود ان ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد اکتفا بنصوص
سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجرهٔ طاهره بیرون کرد و
ایضا چون مشاجرهٔ ان منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از انکه مبادا بعد از
نوشتن نامه منازعهٔ شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام
بالکلیه برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باین سبب نهی از مقاتله و امر بصبر از مهاجر
با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب انوقت و انحال است
تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگان انحضرت بود چون توانند بود که احوال ایشان را

که بلند م

است و جمیع امت
بازماندکان م

محمل بگذارد

مجمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال انکه همه امت را امر بوصیت نموده
باشد چنانچه صحیح ترمذی و ابوداود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که گاه هست زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت
میکند اتش برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که ادمی
نباید یک شب یا دو شب بر او بگذرد مگر انکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید انچه
مذکور شد انست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در
راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود من از پی او رفتم
گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سوال کردم از او که با من بیاید
قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم توجه گمان داری غضب و خشم او از
چه جهت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است
از او گفتم سببش همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست
گفت هر گاه خدا نخواست که باو برسد خواست پیغمبر چه فایده رسول خدا امری را خواست
و خدا غیر انرا خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابو طالب
مسلمان شود چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت
دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را
ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف انکه امر اسلام پراکنده شود پس
رسول خدا دانست انچه در نفس من بود و نگفت و خدا انچه مقدر کرده بود شد و ایضا
روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافت او از برای
او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم و همه
را خورد و سبوی اب در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش
و حمد خدا بجا اورد پس گفت از کجا می ایی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را
بچه حال گذاشتی گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکند
گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول اب کشیدن
بود و تلاوت قران مینمود گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد
اگر کتمان کنی که ایا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت ایا گمان

میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده برین هم بگویم از پدرم
پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا گاهی در
امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود
و گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او کند و در
مرض موت میخواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت
و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را سوگند او
بگیرد قریش بر او در اطراف شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او
چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده
بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر
رسول خدا تعیین امیرالمؤمنین علیه السلام را میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی
در ابطال آن بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح
امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او اینرا از کرامات او
شمرده اند بشومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیر
المؤمنین بر گردد که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داده ایشان را
در عرض بیست و چهار سال با آنکه سلاطین و سرکرده ها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیر دستان را
ذلیل کرده اند و هر چه مصلحت دنیا را در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا
چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و
قسمت را بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و
طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او
عهد کرد که اگر حق با امیرالمؤمنین علیه السلام برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او
کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت
بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول بود خون شهدا تمام در گردن اوست
چون بر کیفیت این قصه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی
اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم می آید اول
آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه باتفاق عامه

خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالفت و اضطرابی و خلافی واقع بشود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال
رضا و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری
و نواوی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که
ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی
خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است و
آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بی حیاییست که دلیل کفر و نفاق است
زیرا که این مرد هذیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که
هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید
چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک
آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن
و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید و بعض
برهان قاطع ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروایی و عدم محبت او نسبت
بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین
نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه
دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در این حال فرصت بدست او
افتاده آنچه خواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی کرده در چندین موضع فرموده اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما
آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول برای شما پس بگیرید
آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان
لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی
هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری آنکه
بوده باشد ایشانرا اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری
آنحضرت هست یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض
اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه
خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در دوات

ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرده که حضرت در انوقت خواست تصریح بنام علی کند
من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه با انحضرتست و حق تعالی میفرماید و من
یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا
بعد از انکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنانرا که طاعت رسول است
او را بگردانیم و والی گردانیم بر آنچه او گرفته و او را داخل جهنم گردانیم و بد جائی است جهنم از برای ایشان پنجم انکه
انحضرترا آزار کرده و بغضب آورد بحدی که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف
کرده است و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید و اعراض فرموده ایشانرا
راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار انحضرت آزار خدا است
و حق تعالی فرموده است و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی انها که آزار
میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی دردناک و باز فرموده است که ان
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا
یعنی بدرستیکه انها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا
در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده ششم انکه در قول
انکه حسبنا کتاب الله چندین خطا کرده اند اول انکه اظهار جهل حضرت رسالت صلی الله
علیه و اله یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل
انحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم انکه
ایاتی که استنباط احکام از ان کرده اند پانصد ایه است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام
از قران مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلافی عظیم در هم
از انها شده و بعضی گفته اند که محکم ترین ایات کریمه ایه وضو است و قریب صد تشابه
در ان هست و در قران مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماول و عام و
خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف
کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا خود در مسایل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد
و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است
حتی زنها در حجلها و در پس پردها سیم انکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول
صلی الله علیه و اله کتاب را مقرون باهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین
و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند پس کتاب با
امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب تنهائی و لهذا امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه
گفته است در مکاتیب خود که راه بما نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول
الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بان میماند که مریض گوید که چون کتب طب هست که
اطبا نوشته اند مارا با اطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطا است برای انکه نه
هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از ان میتواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد
و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب
حقیقی صدور اهل علم است بل هو ایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
نه بطون دفاتر چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق و هذا
کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و ابطال قبح
ردی بر امام جاهل خود کرده است چهارم انکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند
موضع اول در روز ثقیفه که پیش از انکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت
رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی ثقیفه و مشغول
غصب خلافت شدند و مریدان ایشان عذری که میگویند برای ایشان است که
از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا برای دفع اختلاف کافی بود فتنه بهم نمیرسید
دوم آنکه حضرت رسول میخواست که نص خلیفه کند او را نسبت بهذیان
میدهند و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکنند صلاح امت است و ضرور است و ایضا
وقتی که ابو بکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر کند و پیش از انکه نام
شوم او را ببرد غش کرد و بیهوش شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از انکه
بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با انکه هذیان از جهات شتی بآو
اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در انجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این
نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا اخر ایشان
از این اقوال متناقضه بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول وهنی
نبود که در اسلام شکسته و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و رد اوامر و نواهی
کرده انحضرت بود چنانکه در صحیح بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین
ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی

مطلب آن شقی بکلمه

مشرکان بروند پس نپذیرند و هر که از مشرکان نزد مسلمانان بیاید باایشان پس دهند عمر
در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی ما مسلمانانیم و ایشان کافر حضرت
گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا بان
امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل
مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد
بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر یاوری مییافتم با اینها جنگ
میکردم و نزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح
مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود این نیست
آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی
که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست در آنکه
عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا و
ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا
تسليما یعنی پس بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند تا تو را حکم کنند در منازعه که
در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و شکی در آنچه تو حکم
کنی و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با آنکه شک در گفتار
آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا وعدهٔ تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده
بود و او را شک کننده میدانست و از انقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر او را
و مترصد اثبات صدق خود بر او که منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من
میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت
کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت من
روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را
یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این دو نعل را ببر و هر که را دیدی بیرون این باغ
بر بینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بان داشته باشد پس بشارت ده او را
به بهشت گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم
نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم ان بشارت دهم او را دیدم پس

دستی

دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت
و میگریختم و میگریستم و عمر از پی من می آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره
قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد
آیا تو نعلهای خود را با ابوهریره داده که آن بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این
کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس
بگذار اعمال خیر بکنند اگرچه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه
بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بیشرمی
و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت رسول کرد و آن عین شرک است و ابوهریره
بیگناه را زد و خفت رسانید و آخر حدیث که راست باشد حضرت از برای مصلحتی
در این وقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی آن ملعون شد
و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد
پسر او آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت
فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت با و عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او
نماز کند حضرت برخواست که بر او نماز کند عمر برخواست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید
و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول
خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرد و
فرمود استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة و اگر دانم که زیاده از
هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت
بر او نماز کرد و بعد از ان آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت
رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات
شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تالیف
قلب پسر عبدالله بجنازهٔ او حاضر شد عمر گفت مگر خدا ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی
حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من
چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و او را بسوزان در آتش جهنم حضرت فرمود
که آن ملعون مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل

بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیایی در این مقدمه از او بظهور امد
بمجلسی چنین حرکتی روا نیست که جامه اش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که
این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بانحضرتست که بر عالمیان واجبست و جزو اسلام است
و ایضا انکار فعل و قول انحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری
در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه
بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت
رسول حضرت امیر و طلحه و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و اوردند عمر گفت یا
رسول الله هر که این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم
حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی
نکرده ام چون عیال من در مکه بودند و کسی در انجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر
ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست
میگوید و مگوئید با و مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود
که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید بکنید
من بهشت را بر شما واجب گردانیده ام و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است اما
الزام بر مخالفان میتواند کرد که بعد از انکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را
قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو
دادن و اراده زدن گردن او و رد کردن قول حضرت رسول است و مخالفت صریح انحضرت است و ایضا
ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل
و تصحیح سندش کرده اند از ابی سعید خدری که گفت ابو بکر امد بنزد رسول خدا صلی الله علیه واله
و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوع دیدم که نماز میکرد حضرت
فرمود که برو و او را بکش ابو بکر رفت و چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت
پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش او هم رفت و چون او را در نماز دید نکشت و برگشت
پس علی علیه السلام را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس حضرت
فرمود که این مرد و اصحابش قران میخوانند و از حنجره که نشان نمیکند و از دین بیرون خواهند
رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از ان هرگز بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است

کشاهد

که شاهد حقیقت این حدیث است حدیث جابر و رجال انهم ثقات اند و در روایت ابن ابی
الحدید چنین است که بعد از ان حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و
اخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند امد که از دین
بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را با زحافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در
مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که
صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد او را بقتل
او و بهمان روش روایت کرده اند و در اخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من
هرگز اختلافی بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را مخالفت صریح بود برای امر
رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از انکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت
کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از انکه ابو بکر او را وصف بصلوة
با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از ان رسواتر بود زیرا که بعد از انکه
ابو بکر عذر نماز را گفت و حضرت نه پسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر
ناموجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا
روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این
اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از او
صادر میشده و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این
ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا این مادر بخطا انیقدر خطا
طعن سیم انکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع ان مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و اله معلوم شد
ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و برخواهد
گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا انکه ابو بکر حاضر
شد و گفت ایا نشنیده این ایه را انک میت و انهم میتون و این ایه را که و ما محمد
الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد
و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند ایا پس اگر
او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون این ایه

شنید گفت کو یا هر که این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در
نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس البلاغة روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده
و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه اعتقاد بود جاهل بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از
ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که
علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکسان و
قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده و در میان شما
دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرموده و ایضا از آنجا
بر او معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از آن است
که بیان باید کرد یا غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بیعت کنند و بیعت کنند تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا آنکه
ابوبکر حاضر شد چنانکه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را که نسبت باو
بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سیم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول
اظهار امر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه
در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقی است
اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل
شد این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح تفاسیر
و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و
گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون حضرت از عمره [illegible]
زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود متعه
کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و
غیر ایشان روایت کرده آنکه حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی
نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را
از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در
زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستیکه خدا [illegible] میکرد از برای رسولش آنچه را
میخواست بهر چه میخواست و بدرستیکه قرآن حلال میکرد از برای رسولش در منازل خود

نازل شده است

نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان را
دایم قرار دهید اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است او را سنگسار
خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان هیچکس زنا نمیکرد مگر [illegible] مردم و فخر
رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت
کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ کند و امر کرد بآن
ما را رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد بعد از آن مردی برأی خود آنچه
خواست گفت و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است و حکمش باقی است و فقهای
عامه خلافی که کرده اند اینست که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة
الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحاح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث
بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران
روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و
در میان ایشان بغیر رسول خدا [illegible] شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چون در یمن بود حضرت باو نوشت که [illegible] بمیقات رسید نیت کرد که احرام
می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده بود حضرت امیر را شریک در هدی
خود کرد اینها و این یکی از مناقب مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون
حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که
اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی
با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره بکند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که
یا رسول الله این حکم مخصوص همین سال است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست
مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه
چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر
احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را
نحر کرد و بخاری و مسلم از [illegible] بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام
و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد

بتلبیهٔ عمره تمتع و گفت لَبَّیْکَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو
تقصیر بخلاف من میکنی حضرت فرمود من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفته
احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو
نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع کرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر
بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد
تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار
از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جوابهای
شبههای ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر بالا رفت و گفت
متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی
دو متعه بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری
حج تمتع و هر که اندک بهرهٔ از شعور دارد میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده
با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت این آیه وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ تا آخر
آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد با آنچه خدا فرستاده است و حق تعالی فرموده است که هر که حکم
نکند با آنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه
کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از که فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر نهی
کرد از آن و عقاب میکرد بر آن از برای آنکه خود بر منبر گفت دو متعه در عهد رسول خدا بودند
من این روایت را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رای او که از پیش خود اختیار
کرده طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جملهٔ رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم بود چنانچه در روایات متعدده معتبره وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن
صحیفهٔ ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی
از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب
بغدادیان ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و از برای
مصلحت بود و خاتمهٔ امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که بوسته بر منبرها لعن علی علیه السلم
میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت
فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را چرا ما دوست داریم

وچرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب
آنحضرت بر منابر میکرد و مردم را باین امر میفرمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره
در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که
از برای چه غرض بود و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که
چون عمر مغیره را با آن فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیلهٔ بنی
هلال و مغیره پنهان بخانهٔ او تردد میکرد و چون اهل بصره بر آن مطلع شدند بسیار عظیم شمردند
این را و طبری روایت کرده است که خانهٔ ابوبکره و خانهٔ مغیره نزدیک یکدیگر بودند و همین شارع
در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنی داشت که
بسوی یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفهٔ خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت تا گاه
بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفهٔ مغیره افتاد دید که
باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره بآنجماعت گفت برخیزید
و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم
ایشان گفتند ما رانهای چند را دیدیم اما روها را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده کردند تا
فارغ شدند چون برخاست شناختند که ام جمیل است در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد
که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر
نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید عمر
ابوموسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین علیه السلم بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره
را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی که
معتبرترین کتابهای ایشان است روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و
مغیره را با گواهان طلبید پس پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل
گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر دقیق لطیفی کرده
ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا
شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدهٔ که داخل میکرده و بیرون میکشیده
قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنگ عمر متغیر شد و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را

گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه
والله تا گواهی مثل میل در سرمه دان ندهی فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم
که دیدم که تا بر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام با عمر گفت نصف
مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی
علیه السلام با عمر گفت سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش
ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و نزد
مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات
حضرت رسول میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل
مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید
و رؤسا و مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد [illegible] شد گفت من مردی را می‌بینم
که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت تعلیم او کرد
که نباید شهادت را تمام کند گفت چون نزدیک رسید دیدم جوانی مغرور را نشسته است
دستها را حرکت میدهد و میدید [illegible] خاطر نخست سینه او را تهدید باید کرد و مهابت
عمر با وجود نامردی در میان عرب و عجم معروفست بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی
نزد تو هست ای که لوله عقاب گویا مدح و ذم هر دو درین عبارت هست و علم الکریم
راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان نقل روایت عمر میکرد میخواست صدای خود را شبیه
بصدای ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحوای این اخبار
معلوم شد که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیاری کرد که بر مغیره
زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن
کردن مطلقا بد است و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه باشد قبیحتر و شنیعتر است
و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند
و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان
روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیهای
او را دیدم تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی می‌شنیدم و ابوالفرج
گفته است عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوشحال شد

وگفته است

وگفته است که بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده
کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را نهی کرد از این و فرمود که
اگر او را حد بزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده
بود زنای مغیره و او را از روی تقیه حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر میکنند کرده اند
این سخن را که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد
کردم که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا من در دنیا باشم و گفته است که
چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت
شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفس کنی شو خدا خوار کند آنمکانیرا که اینها تو را
در آنجا دیده اند ابوالفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده
بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره
بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی‌بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگباران کنند
بسبب تو و آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگسار
خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را شکی نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامه حد
بجور و ظلم بر گناهی چند کرد طعن پنجم که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر
زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس
زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی
از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناترند و فقیه‌ترند از
عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی
که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر
رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود
خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات نهایت
جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه
باشد قابلیت امامت عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت

وابوالفرج گفته است

گفت

باشد طعن ششم که از اعظم طعنهاست و صریح است در معاندهٔ خدا و رسول
و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جملهٔ مطاعن او ذکر نکرده اند و او انکار حکم
تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول
نیز روایت کرده است هم از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبدالله بن
مسعود و ابوموسی اشعری پس ابوموسی گفت اگر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد پس تیمم خواهد
کرد که نماز کند پس چه میکنید با آیهٔ سورهٔ مائده فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا یعنی پس ابن
مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک
خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابوموسی گفت آیا
نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا بحاجتی فرستاد من جنب شدم و آب نیافتم در
میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم و این را ذکر نمودم
حضرت فرمود که بس بود ترا اگر چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها
و رو را مسح کرد عبدالله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون
را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن
مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد چکند ابن مسعود گفت
ندیدی که عمر قانع نشد ابوموسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میکنی عبدالله نتوانست جواب گفت
آن عذر ناموجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعد بن عبدالرحمان از پدرش روایت
کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر
بعمر گفت که بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک
غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود
ترا کافی بود که چنین کنی دستها را بر زمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم
چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل
نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با احدی نقل
نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات مسلم و بخاری را روایت کرده است گفته است
که در روایت ابوداود چنین است که عبدالرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت
ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمییابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم

عمار

عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم من بر خاک غلطیدم
پس آمدم بخدمت حضرت رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای
عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما تو را بگفتهٔ خودت میگذاریم
مؤلف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود
پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سائل را که در هنگام نیافتن
آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد
عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بود که حق تعالی بود آن در دو آیه
تصریح بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل
بود و نمیدانست فرمودهٔ خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است
انکار آن حکم تیمم دارد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است
و نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیحتر و ظاهرتر نمیباشد
اگرچه از او غریب نبود و مدار او بر این بود چنانچه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت
و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که از او متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد
و اگر شق دویم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس
دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی او که در مدت زیاده از بیست
سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوایی را که متعلق است باعظم اعمال
دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع شود نداند چنین
کسی چگونه صلاحیت ریاست عامهٔ دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از
غرایب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست
که او معارضه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند کرد و امامت زود بحضرت
امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن بود که کسی که نداند که چگونه زن طلاق
زن خود بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل چنین حکمی را که میان او و طلاق
از جهات شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه
متذکر شد و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند
و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع

بان متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که
چنین امر واضح بینی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی
از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من
این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که چندان غرض دنیوی بان متعلق
نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت کی میتوانستند
انکار کردن طعن هفتم انست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند
و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست و بر فرزندی
که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام
خلافت عمر زن حامله را اوردند عمر از او سؤال کرد و اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که سنگسار کنند
در راه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را ملاقات کرد و از واقعه سوال نمود چون مطلع شد
فرمود که برگردانید او را و امد و امد بنزد عمر و فرمود که امر کرده که زن را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف
کرد نزد من بزنا حضرت فرمود ترا او سلطنت داری بر انچه در شکم اوست سلطنت نداری
پس حضرت فرمود که شاید او را تهدیدی کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین
بود حضرت فرمود که مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف
کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر او زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان
از انکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب
خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که زنی دیوانه را اوردند بسوی عمر که زنا
کرده بود عمر خواست او را سنگسار کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مگر نشنیدی که رسول
خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ
شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قصه را قاضی
القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله
گنجایش ذکر انها ندارد طعن هشتم بدعتها ییست که او در دین خدا کرده برای خود بی سندی
بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینماییم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان بجماعت
نوافل بسیار بجا اوردند و دلیل بر بدعت بودن ان انستکه خود اعتراف بان کرده چنانچه صاحب
نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد امد در شب ماه رمضان دید که

باغوای

باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح
بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا
در ماه رمضان و غیر ان زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه
مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طول پس سه رکعت
دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب
میروند و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز حضرت
در ماه رمضان و غیر ان سیزده رکعت بود که نافله صبح در انها داخل بود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله حجره در مسجد از
حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون امد که در ان حجره نماز کند پس بعضی از مردم امدند
که با انحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان
گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بدر میزدند
حضرت غضبناک بیرون امد و فرمود که پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا انکه
میترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه
بهترین نماز انستکه ادمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و
ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله نماز میکرد در ماه رمضان
من امدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم امد تا انکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت
که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از ان
فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح
خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که یا حضرت رسول در ماه رمضان
مطلقا نافله اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود
پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب دانستن و سنت مؤکد
قرار دادن معلوم استکه بدعتست و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت
کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها
هدایت محمد است صلی الله علیه و اله و بدترین امور انها ست که تازه بهم میرسند و هر بدعتی

چگونه بوده عایشه گفت
در ماه رمضان و

ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من
نیست و فرمود که چه سبب است دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا
سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول
از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم
میرسد زیرا که هر تازه بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و اکثر جماعتی از عامه از برای اصلاح کار
عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از نصوص صریحه
مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد
بدعت و حرام است و هر فعلی که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی
مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد
که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت را بر نیت
واجب کنند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد
خاصی از عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است
از بدعتهای عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصطلاح کند و بر پنج قسم منقسم گرداند شک
نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم آنکه عسس را بدعت نمود که شبها
گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده است و گفته است و لا تجسسوا
و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدای
میشنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن
خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیتی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من
یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است
و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانها از درهای آنها بشوید تو از دیوار بالا آمدی و
فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام
نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار نخواهم
کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله و ابو بکر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت
به سه طلاق حساب کرد چنانکه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است

از ابن

از ابن عباس بچندین طریق و غیری که گفته است آنست که مردم جرأت بطلاق نکنند اگر
این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و
رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است
که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر بدهد چهارم آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام
بطرق معتبره منقول است که مقام ابرهیم علیه السلام در زمان ابرهیم علیه السلام و بعد از آن
متصل بدیوار خانه کعبه بود تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که
الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله مکه را فتح کرد مقام را بر
گردانید بجایی که در زمان حضرت ابرهیم در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت
کرد و بحج رفت و پرسید که کی هست که داند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است گفت
منافقی دیگر من اندازه آن را بتقمیه برداشته ام و نگاه داشته ام عمر او را طلبید و مقام جاهلیت
را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال
در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از
جمله مشهورات است بلکه از متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا
بود کوتر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام کرده
است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت
کجا بود گفت بلی و نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان
گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار داد که نافله ماه رمضان را بجماعت کنند و بشهرها نوشت
که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که نبید میفروخت و اول کسی بود که حج
تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج
بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول
خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که
الحال در آنجا هست و بیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این
واضح تر و صریح تر نمیباشد که سنت آنحضرت را دانسته بر طرف کنند و بدعتهای جاهلیت
را اختیار کنند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر المومنین علیهما السلام
شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان

عسس و شب روی را اختراع کرد
و اول کسی بود

بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند
و قریش دختر بسایر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را
نسبت بعرب بمنزلهٔ یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرموده که مسلمانان کفو یکدیگرند
و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم
بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این مضادهٔ صریحی است با احکام الٰهی
که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف
کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة
خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک
روایت کرده طعن نهم آنست که بیت المال و غنایم و فیء در زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد و زوجات حضرت رسول
را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم
و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنجهزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین
سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با
انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا
در حوض کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این
بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر
جماعتیست که حق ایشانرا کم کرد و اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت
شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب
آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنهٔ بصره برپا شد و فتنهای دیگر از آن متفرع
گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پاره ای از فتنهای عظیم
را بآن منطفی میساخت که آنقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت
معویه و دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویند که ابوبکر نیز
قسمت بالسویه کرد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر امیر
المؤمنین علیه السلام کردند جواب گوییم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و بسیرت او عمل کرد کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل

گذاشت

گذاشت مردم با او الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل
ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شده بودند عادت بآن کردند و قناعت
نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریق عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکم تر شد
و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید خواست برگرداند مردم را بعادت زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بیست و دو سال بامر دیگر عادت کرده بودند و آن
سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود بمرتبه ای که بیعت لازمه را شکستند
و بر آنحضرت خروج کردند و جمع دیگر که عمر ایشانرا تفضیل میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و
سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت
منحرف گردانیدند مولف گوید که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنها که در اسلام بهم رسید و ظلمها
بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای عمر این منافق بود که اصل شجرهٔ فتنه را
در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل در عطا آنرا تربیت کرد و بتدبیر شوری آنرا بار آورد و تا
ظهور قائم آل محمد علیهم السلام ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات
آن شجرهٔ ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و ربّاها طعن دهم
قضیهٔ شوری است که از اعظم قبایح و اشنع قضایا ست و مجمل آن قضیه با طولها اینکه جمیع
ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند اینست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد
و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بآنچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلام از خلافت
و نقص مرتبهٔ ایشان در حال حیوة خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که ثمرات باشد که بعد از او
نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی گمان حیله باو نبرد
و او را بغرض نشناسند اول مشوره کرد با اصحاب در این باب که کسی برای خویش امیر او گفت عبد الله
پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند و ایضا میدانست که اگر آن بشود
براه نمیتواند برد و حق زود بصاحبش بر میگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب
دو کس مرتکب این امر نمیشوند بس است عمر را آنچه کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمیکنم
و در حیوة و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق که رسول خدا چون از
دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن
عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بمشوره قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند

قبول نکرد

اختیار کنند بعد ازان ایشانرا طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک
از ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید
بعد از من چون دو مرتبه اعادهٔ این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت و تو خلافت
کردی و ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد ازان گفت میخواهید
بگویم شما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگویم ملکو دست از ما بر نخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر بدخو
و معبسی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که
خلافت بتو رسد همانروز برای یکمار یکجو خود را بمیر بازی نمیدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان
باشی امام مردم که خواهد بود و با آنکه تو باین صفت باشی بکار این امت نمی آید و اما تو ای طلحه بتحقیق
که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیهٔ حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که
شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که آن دو کلمه آن بود که چون آیهٔ حجاب نازل شد طلحه در حضور
جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند بزودی خواهد مرد و ما
زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد ازان برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان
تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان
او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی آیی و اگر ریاست دهی
با تو باشد از عهدهٔ آن بر نمی آیی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن
ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان
والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه
اموال بیت المال را بایشان دهی می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی
و ایشانرا بنفع مسلمانان اختصاص دهی بعد ازان گروهی عرب بر تو بشورند و ترا بکشند
بعد ازان رو بعلی علیه السلم کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی نداشتی برای این کار خوب بودی و الله اگر
ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد ازان حضرت برخاست و بیرون رفت
عمر گفت والله قدر این مرد را میدانیم و مرتبه اش را میشناسیم اگر کار خود را باو گذارید شما را
برحق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست او گفت آنکه از میان شما برخاست و میرود اگر
او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که
بار این کار در زندگی و مردگی بر دوش من باشد و بروایت دیگر در غیر روز شوری گفت نبوت و

خلافت

خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت کم سن است بعد ازان عمر گفت اگر ابو عبیده
جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده میبودند مرا هیچ تشویش و تردد نبود و ایشانرا برای این
کار [illegible] غایب بودند بعد ازان عمر ابو طلحهٔ انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار
و این [illegible] را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و پیش از سه روز نشند
[illegible] با هم مشوره کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار نمایند اگر پنج کس
متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند
گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر
سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشانرا بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند
گردن همه را بزن و مسلمانانرا بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه
با پنجاه نفر با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بروایات مستفیضهٔ مخالف
و موالف قریب به صد منقبت از مناقب غیر متناهیهٔ خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیگر
مشوره کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانانرا مساوی
خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که
خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بعثمان
بخشیدم زبیر چون عم زادهٔ امیر المؤمنین بود برای حمیت قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی بخشیدم
بعد ازان سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من هم حصهٔ خود را
با ابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد ازان عبد الرحمن گفت من هم از
حصهٔ خود گذشتم و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی علیه السلم گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا
و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول
و آنچه خود دانم و رایم بآن تعلق گیرد بعد ازان بهمان نحو بعثمان گفت عثمان گفت بهمین شرط
قبول کردم باز دیگر بعلی علیه السلم و بعثمان بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول
میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی علیه السلم شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست
عثمان داد و گفت السلم علیک یا امیر المؤمنین پس علی علیه السلم گفت والله که تو با او بیعت نکردی
مگر بهمان امید که عمر با ابو بکر کرد خدا میان شما جدایی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند که دعای

انحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد بمرتبهٔ بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند تا انکه
مرگ در میان ایشان جدایی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین
عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقلی مخفی نتواند بود اشتمال این قضیه
از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول
انکه کفت پس استغفر را انچه کرد در حیوة و ممات متحمل این کار نمیشوم اکر این کار حق و موافق امر الهی
و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل
ان میکریخت و بار شرا از دوش خود میریخت و اکر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود
چرا در حیوة خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او تمسک شد و حق را از صاحب حق کرفت
اول برای ابوبکر و بعد از ان برای خود دوم انکه اول کفت که رسول خدا از همهٔ این شش نفر راضی بود و
از این جهت همه لایق خلافتند بعد از ان برای هر کس عیبی کفت که با عتقاد او منافی است و اکثر انها
اکر کفر نباشد بیشک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد و چکونه حضرت از ان
ایشان راضی بود ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که اکر کسی بعمر میکفت که تو اول کفتی که رسول
خدا از این شش نفر راضی بود پس چون طلحه را میکویی که رسول خدا از تو ازرده از دنیا رفت و
اینها نقیض یکدیکرند و اما که جرأت میکرد که کمتر از این سخن را با او بکوید چه جای اینکه عیب
کرد امیر المومنین را بمزاح که از جملهٔ صفات حمیده و اخلاق حسنهٔ انبیا و اولیاست و حق تعالی
رسولش را بان مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده است فبما رحمة من الله لنت لهم
ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اکر مراد او بد عابه و مزاح امری باشد که منافی
تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همهٔ عالم ظاهر است که انحضرت بخلاف این اوصاف
موصوف بود و رعبش در دلهای کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المومنین اعزة علی
الکافرین بمرتبهٔ متمکن بود که نامش که میشنیدند بر ایشان میلرزیدند و باین سبب اکثر قبول خلافت
او نمیکردند و عمر خود را و را نسبت بفرق تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون انحضرت
ساکت بود ما جرأت نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است
که عمر با ابن عباس کفت که اکر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد
و باز ابن انباری روایت کرده است که علی علیه السلام امد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند

کت

بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و کاو بسیار بر اکشتند و داخل نشدند پس
جمعی را فرستاد که به بیل و کلند اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیکذاشتند
ایشانرا و مانع میشدند سر کردهٔ ایشان کفت که ایشانرا امر باذان کنید هر که تیری
بانجانب انداخت برکشت و صاحبش را کشت پس فرمود که اب بران صحرا رها کنند چون
اب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی کفته اند سبب تسمیهٔ
حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نکاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند
و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت
میرفتند و این بغیر از ان نیست که حق تعالی خواسته است که قدر ایشانرا
عظیم کرداند و رفعت درجهٔ ایشانرا ظاهر سازد و قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد
مطهرهٔ ایشان ظاهر میکردد و در اکثر سنوات خصوصا نزد ضریح سید شهدا
از کور روشن شدن و از بلاها و مرض شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار با نها
دارند و فقیر در بحار الانوار و حیوة القلوب و جلاء العیون بعضی از انها را ذکر کرده ام
و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتادهٔ بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام امد حضرت فرمود که تویی فقیه اهل بصره کفت بلی
حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی افریده است که ایشانرا حجتهای خود
کردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برکزید
ایشانرا پیش از انکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس
قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن کفتن نداشت پس کفت بخدا سوکند که در پیش
فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد
چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی در کجایی در پیش خانه ها نشسته
که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر
فیها اسمه تا اخر ایه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بان مثل زده در خانه چند
افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بلند اوازه باشند
و مذکور شود در انها نام خدا و تسبیح و تقدیس کنند خدا را در انجا ها در بامداد و
پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا

وازباداشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آن خانها نشسته
و مابیان خانه اباده قتاده گفت راستی گفتی والله خدا مرا فدای تو کرداند بخدا
سوگند که آنجا نها خانهٔ سنگ و گل نیست بلکه خانهای اباده نبوت و امامت و علم
و حکمت است و ایضا در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک
بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده اند
و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور
علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون بنزدیک حضرت آمد و ایستاد
لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن
عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده آنحضرت همان جواب را فرمود پس معلوم
شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دلهای دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند طوعا و کرها و در حیوة و ممات تعظیم ایشان
مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم مقصد ششم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت علیه السلام
بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیکست
که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را
برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان کند که بما
دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود
در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طائفه از امت من مقاتله بر حق
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی بن مریم پس امیر
ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این
امت را گرامی داشته است و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یکروز البته حق تعالی

آنروز را طولانی میکرداند تا برانگیزد در آنروز مردی از امت من یا از اهل بیت من که نام او
موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت
دیگر فرمود که منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق
نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدای تعالی
طول دهد آنروز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من
و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر یکروز البته برانگیزد مردی را از اهل بیت من که
پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه
روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابوداود
و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من
گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو باشد
از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابوسعید گفت ترسیدیم ما
میترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت من
مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد
او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش ریزد که
دامنش پر شود و در سنن ترمذی از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روزی نظر کرد بر پسر خود حسین علیه السلام پس گفت ای پسر من سید و مهتر قوم است
چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد
آمد که نام او پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه نیست با او در خلق و زمین را
پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث در صحاح
ایشان روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها
از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول صلی الله علیه و آله
در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام بنزد سر آنحضرت نشسته بود
و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر بجانب او
برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که
امت تو بعد از تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر

نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از ان پدر تورا پس او را مبعوث
گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر تورا و وحی کرد بسوی من که تورا
با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی با عطا کرده است هفت خصلت که باحدی پیش از ما نداده است
و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق
بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشان است بسوی
خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدان است و محبوب ترین ایشان است
بسوی خدا و ان حمزه عم پدر و شوهر تست و از ما است انکه خدا او را دو بال داده است که
پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از
ماست دو سبط این امت و ایشان دو پسر تو اند حسن و حسین علیهما السلام و ایشان
بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بحق انخدایی که مرا بحق فرستاده است بهتر است
از ایشان ای فاطمه بحق انخداوندی که مرا بحق و راستی فرستاده است که از حسن و حسین
بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود
و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت اورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر
کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در انوقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند
قلعهای ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در اخر الزمان چنانچه
من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک
مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم‌تر و مهربان‌تر است بر تو از من بسبب منزلتی که تو در من
داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا تزویج کرده است تورا بکسی که حسبش از همه بزرگتر
است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم‌ترین مردم است برعیت و عادل‌ترین مردم است
در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی
از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول
مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا حضرت مهدی را بحسن و
حسین علیهما السلام هر دو نسبت دادند برای انکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن
علیه السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام دختر امام حسن علیه السلام بود و
چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است و دارقطنی که
از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است

و در اخرش

و در اخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی علیه السلام در
عقب او نماز خواهد کرد پس دست بر دوش امام حسین علیه السلام زد و فرمود که از این
بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت
کرده است و فرموده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب
راست روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمان بن عوف دندانهایش
گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش
ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و
بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی علیه السلام پشت سر مهدی علیه السلام نماز خواهد
کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات و علامات ان مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است
که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که
از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از ان نزد فقیر هست که اجازات علمای
ایشان بران نوشته است و دران پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان
روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال میان عامه متداول است
پنج حدیث در خروج مهدی علیه السلام روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب
معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبره
شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی علیه السلام
و غیبت او و انکه امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری است علیه السلام
و اکثر ان احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بر ترتیب ائمه علیهم السلام
تا امام دوازدهم و خفای ولادت انحضرت و انکه انحضرت را دو غیبت خواهد بود یکی
دراز تر از اول و انکه انحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب
واقع شد و کتبی که مشتملند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب
مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده
علم مینماید و ایضا ولادت انحضرت و اطلاع جمع کثیر بران ولادت با سعادت و دیدن
جماعت بسیار انحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری

وبعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و صاحب فصول المهمه و مطالب السئول و شواهد النبوة
و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیات
که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانچه ولادت آبای اطهار آنحضرت
معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند
از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند و اموری که
ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانچه
کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه
زنده میتواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه
و خاصه وارد شده است و آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع
میشود و از آنجمله حضرت ابرهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این
زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و
زنان را از یکدیگر جدا کنند و بعد حضرت ابرهیم علیه السلام در پنهانی با مادر او مقاربت
کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلام نیز چون
منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون شود
فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه
مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن
سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام
دو روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب
او را عظیم کند سالها بر وجد فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که
چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند
که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین
ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان
سعی در اطفای آن نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله
علیهما را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آنحضرت خبر

میگرفتند

میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده
حمل مادر آنحضرت را مستور گردانیده و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای
جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه
ولادت او بزرگوار آنرا مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان
آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان
تمام شود و جمع کثیر که اسامی ایشان معروف است بسعادت ولادت با سعادت آنحضرت مطلع
شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای قابله همسایه ایشان بود و
بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جماعت بسیار بخدمت
آنحضرت میرسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و در زمان حمل
مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد و عد و احصاست و در کتاب بحار الانوار
و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت
آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و
شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور
میان خاصه و عامه وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و
شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا
پنج سال بوده و بنابر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک آن
معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می آمد و آنحضرت را دو غیبت بود
یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت
که مردم عرایض بایشان و مسایل می پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون
می آمد و خمس و نذرها که می بردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض
میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر
هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که
مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار
مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده می بردند و آنچه بر ایشان در راه
گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آیندهٔ ایشان را میفرمودند
و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در این غیبت

صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت
تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه
شیعه ایشان را میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول
ایشان عثمان بن سعید بن اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات
الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که
آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت
ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش
از جانب حضرت صاحب علیه السلام و حضرت صاحب علیه السلام بعد از وفات عثمان بمحمد نامه
نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای
او بدرستی که پدر تو باسعادت زندگانی کرد و مرد و حمید و پسندیده بود پس خدا رحمت کند
او را و ملحق گرداند او را باولیای و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر
ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه
هدی حق تعالی روی او را منور کرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب تو را
عظیم گرداند و صبر نیکو تو را کرامت فرماید مصیبت و تو و یا هر دو رسیده است
و مفارقت او تو را و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند
در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او اینست که حق تعالی او را
فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قائم مقام
او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگوئیم که الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه
خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا تو را یاری کند و تقویت کند و اعانت
نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع از ناحیه
مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد با اجماع شیعه بر عدالت
و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر
میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری
و صاحب الامر علیهما السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده
است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلام هر سال در موسم حج در مکه و منی
حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از او

پرسیدند

پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که پردهای کعبه
چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود
و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد
دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش
خود گذاشته و نقاشی نشانیده که آیات قرآنی در آن نقش میکند و اسمای ائمه
ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را
برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه دهند
و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم
و چون فلان روز از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر
مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته
منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته بود شد برحمت خدا واصل شد و
در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده اند
که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت
صاحب الامر او را امر کرد که ابو القسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل
نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را
گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان
بر بالین او نشسته بودم با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای
او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را
وصی خود کنم و او را نایب کرده ام پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را
بجای خود نشاندم و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین میبود
و بجهات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک
وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهم گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و
سفارت با ابو القسم بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر مامور شده ام
که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و
زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که

سنیان الکثر او را از خود سید دانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در ماه شعبان
سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب علیه السلام شیخ
جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود کردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد
و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمهٔ ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل
کردید و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند
و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع کردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن
ابرهیم کفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او
ابتدا کفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل
شد پس مشایخ ما تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید
که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این
خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن
احمد که میکفت که کفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز
قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کرداند اجر برادران ترا در مصیبت
تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کار خود را و کسی را وصی و
قائم مقام خود مکردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشوم
از برای احدی مکر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت
غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنکین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این
جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی
و صدای آسمانی او دروغکو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن کفت ما همه نسخهٔ این فرمان نوشتیم و از نزد او بیرون رفتیم چون روز ششم
شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو کفت که وصی تو بعد از تو کی
خواهد بود کفت خدا را امری و حکمتی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری
این را کفت و بعالم اعلی ارتحال نمود کوید که جماعت بسیار از ثقات روایت

کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آنوقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند ممکن است
که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آنوقت دیده اند و شناخته اند
دروغ میکویند یا اگر با دعوی مشاهده دعوی نیابت و سفارت کنند دروغ میکویند
اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله کنجایش
ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه کفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی
که من در بخارا بودم ابن جاشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح
بدهم در راه یک شمش کم شد من یک شمش دیکر بود دان خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد
حسین بردم چون آنها را کشودم از میان آنها اشاره کرد بان شمشی که خریده بودم و
کفت بردار آن شمشی را که عوض کم شده خریده زیرا که کم شده بما رسیده است و دست
دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی کفت من زنی را در بغداد
دیدم که میپرسید و کیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح
نشان داد آن زن بنزد حسین آمد و کفت بکو بمن چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم
حسین کفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله تا بکویم چه چیز آورده پس آن زن رفت
و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برکشت بنزد حسین چون داخل شد حسین
بخادم کفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین کفت این حقه ایست که
آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دست برنج طلاست و حلقه
بزرکی که در آن دانه منصوبست و دو حلقهٔ کوچک که دانه دارد و دو انکشتر
که یکی نکینش عقیق است و دیکری فیروزه پس حقه را کشود و آنچه کفته بود در آن
حقه بود چون زن آنحالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیکر از سفرا بودند غیر
این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمهٔ
حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابرهیم بن مهزیار
و قاسم بن علا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش بطریق اعجاز
حضرت صاحب علیه السلام بینا شد و حضرت خبر وفاتش را باو نوشت و حضرت
کفن از برای او فرستاد و در آذربایجان جمع دیکر بودند که بعضی خود نادر آنجا خدمت
آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی

سفیان اکثر او را از خود سید انستند و نهایت محبت با او داشتند تا انکه در ماه شعبان
سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب علیه السلام شیخ
جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود کردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد
و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمهٔ ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد
کردید و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند
و ابتدای غیبت کبری شد و اثار امامت ظاهر منقطع کردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن
ابرهیم کفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او
ابتدا کفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل
شد پس مشایخ ما تاریخ ان روز را نوشتند بعد از ان بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید
که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این
خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیکران روایت کرده اند از حسن بن
احمد که میکفت که کفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز
قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون اورد که مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کرداند اجر برادران ترا در مصیبت
تو تا شش روز دیکر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و
قائم مقام خود مکردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشوم
از برای احدی مکر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از ان خواهد بود که مدت
غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنکین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این
جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی
و صدای اسمانی او دروغکو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن کفت ما همه نسخهٔ این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون رفتیم چون روز ششم
شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو کفت که وصی تو بعد از تو کی
خواهد بود کفت خدا را امری و حکمتی هست که ان بعمل خواهد امد یعنی غیبت کبری
اینرا کفت و بعالم اعلی ارتحال نمود کوید که جماعت بسیار از ثقات روایت

کرده اند

کرده اند که در غیبت کبری انحضرت را دیده اند و در ان وقت نشناخته اند این ممکن است
که در این حدیث مراد ان باشد که اکر دعوی کنند که در ان وقت دیده اند و شناخته اند
دروغ میکویند یا اکر با دعوی مشاهده دعوی نیابت و سفارت کنند دروغ میکویند
اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از انست که این رساله کنجایش
ذکر انها داشته باشد و شیخ ابن بابویه کفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی
که من در بخارا بودم ابن جاشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح
بدهم در راه یک شمش کم شد من یک شمش دیکر بوزن ان خریدم و با انها ضم کردم و بنزد
حسین بردم چون انها را کشودم از میان انها اشاره کرد بان شمشی که خریده بودم و
کفت بردار ان شمشی را که عوض کم شده خریده زیرا که کم شده بما رسیده است و دست
دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی کفت من زنی را در بغداد
دیدم که میپرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح
نشان داد انزن بنزد حسین امد و کفت بکو بمن چه چیز اورده ام تا تسلیم کنم
حسین کفت انچه اورده ببر از میان دجله تا بکویم چه چیز اورده پس انزن رفت
و انچه اورده بود در دجله انداخت و برکشت بنزد حسین چون داخل شد حسین
بخادم کفت حقه را بیاور چون خادم حقه را اورد حسین کفت این حقه ایست که
اورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دستبرنج طلاست و حلقه
بزرکی که در ان دانه منصوب است و دو حلقهٔ کوچک که دانه دارد و دو انکشتر
که یکی نکینش عقیق است و دیکری فیروزه پس حقه را کشود و انچه کفته بود در ان
حقه بود چون زن ان حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیکر از سفرا بودند غیر
این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه
حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاء و محمد بن ابرهیم بن مهزیار
و قاسم بن علا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش بمعجز اعجاز
حضرت صاحب علیه السلام بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و حضرت
کفن از برای او فرستاد و در اذربایجان جمع دیکر بودند که بعضی خود نادر انخدمت
انحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی

و بعد از مفارقت شناختند

کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او
اظهار گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات
الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره
ندارد و آنچه از اخبار معتبرهٔ خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمدهٔ اسباب عداوت
عثمان با عمار ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت
کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من بمن چکار دارد و از
من چه میخواهد گفتم کی را میگوئی عم زادهٔ من و خالوزادهٔ تو بسیارند گفت علی را میگویم
گفتم والله من از او بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد
آنچه را بدیگران میگوید در این اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید که بعضی را شنیدم
گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میگذارد عثمان
گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا اگر رعایت بعضی امور نباشد تو را
ادب کنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از آن عذری
نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و من تابع سنت عثمان
گفت والله که تو از اعوان و انصار شر و مانعان خیری عمار گفت من خلاف این
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی
و دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارکش او را ابو سید هم فرمود تحقیق که تو ما را دوست
میداری و ما تو را دوست میداریم و تحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان
گفت چنین بود اما بعد از آن تغیر کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن
عباس آمین بگو سه مرتبه گفت خدایا تغیر ده هر که تغیر داد و این حکایت از
چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار چند بار و نفرین عمار بر او
و نسبت شر بافعال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و
بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت
بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد
و بغض او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است
آنکه خمس که مخصوص اهل بیت صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان

و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را طلب
بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن
عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت کردم تا آنکه روزی التماس کردم که
مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا
چون بنزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوشروی خوشبوی با او همراه است بهیئت
تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آنجوان که او است آنکه
میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه
رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتم خواست داخل آنخانه شود عمروی گفت اگر
سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد
و فرمود ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستارها برطرف
شود یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت
کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته
بودیم جوانی نزد ما نشسته بود و ازاری پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه
دینار می ارزید و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سایلی از ما سؤال
کرد او را رد کردیم و نزدیک آنجوان رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت
و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد چون برخواست و از ما غایب شد نزد سائل
رفتیم و از او پرسیدیم که او جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگریزهٔ
طلائی که ما نزدیک داها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم
که امام و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس
رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل
مکه و مدینه که این مرد کی بود گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی
در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس
حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیهٔ حضرت صاحب
علیه السلام و غیبت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان در حال عموی

مرحسین

را باولاد واقارب خود زیاده از حد واندازه داد وانجمله بچهار کس که چهار دختر
خود را بایشان داد چهارصد هزار دینار داد که تقریبا بحساب این زمان شصت
هزار تومان است واز مال افریقیه بمروان صد هزار دینار داد وبروایت کلینی
وشهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد وبروایت واقدی
همه انمال را باو داد وگفته که عثمان میگفت ابوبکر وعمر ازین مال بخویشان خود میدادند
من هم بخویشان خود میدهم وایضا او روایت نموده که مال عظیمی از بصره اوردند همه را
یکاسه میان اهل واولاد خود قسمت کرد وهم او روایت کرده است که شتر بسیار
از زکوة اوردند همه را بحارث بن حکم داد وحکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه
کرد وسیصد هزار درهم زر را باو داد وصد هزار دینار بسعید بن العاص داد و
مردم طعن وملامتش نمودند وروایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای
بیت المال را در مسجد انداخت وگفت من دیگر خادم بیت المال نمیتوانم بود با این
سلوک که بطریقه رسول الله سیصد هزار دینار میدهد وابو مخنف روایت کرده است
که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان
بود سیصد هزار وبهریک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار بدهد ان نوشته را رد
کرد وان مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن مایی هرچه میگویم بکن عبد الله گفت من
خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلیدهای اموال را اورد
وبر منبر او ریخت وبروایت دیگر پیش او انداخت وقسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار
نشود وعثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد وواقدی روایت کرده است که بعد از
این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن
ارقم ببرد وگفت امیر فرستاده است که صرف عیال واقربای خود کنی عبد الله گفت مرا
باین مال حاجتی نیست ومن برای انکه عثمان بمن مزد بدهد خدمت بیت المال
نکردم وبخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان است کار من اینقدر نیست که مزدش
سیصد هزار درهم باشد واگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان باو رسانم که او
بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق میدهد وابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری
از خزینه پادشاه عجم نزد عمر اوردند که چون افتاب بر او میتابید مثل منقل اتش شعله

بلند میشد

بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بسبب
این بلا وفتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر است بمیان مسلمانان
نمیتوان قسمت کرد وکسی نیست که تواند از عهده قیمتش براید که این را بخرد شاید سال دیگر
حق تعالی فتحی مسلمانانرا روزی کند که کسی را این قدر قدرت بهم رسد که تواند این را بخرد گفت
پس در بیت المال ضبط کن وان گوهر بود تا عمر کشته شد وعثمان انرا بدختران خود داد
وایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
امد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال خطایا است نزد الله هرگز بشفاعت
نزد او نروم وصاحب استیعاب ودیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او
ماند وبعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهریک از انها هشتاد وسه هزار دینار
رسید که مجموع ترکه دویست وچهل ونه هزار دینار یا سیصد وسی ودو هزار دینار باشد
که مبلغ اخیر تقریبا نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد ودر این باب اخبار وروایات بسیار
است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد وکسی که در اموال مسلمانان خصوصا خمس ذوی
القربی اینقدر را از برای خود واقارب خود تقلب نماید که صرف فسق وفجور واسراف وتبذیر
وزینت کنند وفقرا ومساکین در مشقت وعسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه
مسلمانان دارد با انکه خلاف انشرطی است که در اول بران قرار کردند که بطریقه ابوبکر
وعمر اگرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما بنحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد
وجهات واقعیه را فی الجمله رعایت میکرد وخود کم تصرف مینمود وعثمان خود را برسوایی بحدی
رسانید که خیانت وشقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا انکه بقتل او منتهی شد

طعن دهم
انکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت وبس برای انکه عثمانی بود ودشمن امیر المومنین
علیه السلام وچون خواست مناقب اهل بیت رسالت ومثالب اعدای ایشان را از قران
بیندازد او را برای جمع قران اختیار کرد وباین سبب قرانی که حضرت امیر المومنین علیه السلام
بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با انکه اعلم خلق بود بکتاب وسنت قبول نکردند و
چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر انقران را طلبید که انچه را خواهد از ان براندازد وانچه را خواهد
باطل کند حضرت نداد وفرمود که مس نمیکنند ان مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و
ظاهر نمیشود ان تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود ومردم را بر خواندن وعمل نمودن بان

بلاد و عثمان چون خواست قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را
که عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته جوشانید در
دیگ و بعد از ان سوخت تا کسی را بر انها اطلاع بهم نرسد و یک سبب ابن مسعود و اهانت او
این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد بان خفت و اهانت از او گرفتند
و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است نسخه ایست که
از ان برداشته اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت قتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید
بسیار سوزاننده مصحفها را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق لعن است اول
انکه در کلام حق تعالی کرده و ان کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة
یردون الی اشد العذاب یعنی ایا بعضی از کتاب ایمان می اورید و بعضی کافر میشوید
پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند
بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال او بود ما لا است که در دنیا بخواری کشته شد و
بعذاب الیم عقبی رسید و ایضا کراهت داشت از نزول بعضی از ایات که محو کرد و این موجب
حبط اعمال است چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط
اعمالهم یعنی این بسبب انست که نخواستند انچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا
عملهای ایشانرا دوم انکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف
بمصحف مبین عین کفر است و استخفافی عظیمتر از جوشانیدن و سوزانیدن نمیباشد
سوم انکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جملهٔ قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت
رسول است اما انکه متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح
خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم
را از قراءت مختلفه چنانکه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و اله فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او
زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود
و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن
حکیم در حیوة رسول خدا صلی الله علیه و اله که او سورهٔ فرقان را میخواند پس گوش دادم قراءت او را

حروف

حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او
معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قراءت
که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی من از رسول خدا بنحو دیگر
شنیده ام پس او را کشیدم و بخدمت انحضرت بردم و گفتم من سورهٔ فرقان را از این شنیدم
که میخواند بغیر ان نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس یا هشام گفت بخوان
هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت
بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قرآن
بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید انچه میسر باشد از ان و ترمذی گفته است این حدیث
صحیح است و ایضا و در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسهٔ مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را
روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر انها
موجب تطویل کلام است پس جمع کردن قرآن و یک قراءت و منع از قراءت دیگر مخالف حکم رسول است
باعتقاد ایشان و بدعتی در دین است و اگر گویند مراد قراءت سبعهٔ مشهوره است ان
باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت
مصحف نوشته و یکی را در مدینه گذاشته و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون
برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف
قراءت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده تنزیل
بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است
بانکه این سبعه ان سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک
لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه این را ما بر ایشان الزام مینماییم با
احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمهٔ ما
علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خدا و نزد واحد نازل شده است و
ان مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اورد و ایشان قبول نکردند و اما
ایشان یا موضوع است و انها را وضع کرده اند از برای انکه نباید قرآن انحضرت را قبول
کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا انکه مراد از انها انست که چون قرآن
جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که انچه میدانند از ایات و سوره در نماز

وغیران بخوانند واما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند
بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند
بر آنکه متابعت قراءت او واجب است و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب
استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن را از چهار کس
بیاموزید و ابتدا با بن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی
حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است
بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم
از ابن مسعود که میگفت من داناترین امتم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در
کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل
شده است و ابو وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت
کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قرآن را میخوانی
گفتم بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است
جبرئیل هر سال قرآن را یکمرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو
مرتبه بر او عرض کرد و در آنوقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و
آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلام سؤال کردند از حال
ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق
روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله بن
مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قراءت زید بن ثابت
بخوانم بحق خدایی که جانم بدست اوست من از دهان حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد
سوره یاد گرفتم و زید در آنوقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا
سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس
داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر
مرا باو میتوانند رسانید البته نزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین
شما نیستم شقیق گفت من در حلقه‌ها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند شدم و
نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح

ایشان

ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل
او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قراءت
زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل
مفضول و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در
هیچیک از جنگهای حضرت امیر علیه السلام با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر
ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای
ایشان را تواند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن
کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است
بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن ع ثم که اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه که
باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند
تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت
کرده اند که مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم
و آیات آنها اینست مَن لَم یَحکُم بِما اَنزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ یعنی هر که حکم نکند
بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان
فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد
بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت عثمان نامی در
میان مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است
که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت
کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود
گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را
کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه
گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که آیا قاتل
او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش افضل از همه مؤمنان که بر نیت خالص مرتکب
قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد داده که عثمان مظلوم کشته شد در روز
قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند

که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدارا اسباب زینت و دولت اغنیا کرده
و مهاجران اصحاب رسول خدارا مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد
و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه
نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه با سکینه بودند از
مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل و کفر او بعضی
مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند
مگر چندی تو قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر
را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق
و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت است و خلیفه واجب
القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر الجماعت
در این اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار
یا بیست و پنجهزار کس بود که بر هر قول اضعاف اینها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همهٔ
ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند
حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم کوفی و سایر کتب ایشان مسطور است که با
اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خون عثمان را بهانه کرده
عالم را برهم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند
مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت
دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک
شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار
یا تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان
روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این
پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد
خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریصترین مردم بر قتل عثمان که
ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را بمدد طلبید گفت تا
او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او مینمود و بعد از آنکه او تغییر داد دو حرمت

دین خدارا

دین خدارا آگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند من
اعانت نکنم و اینجا مورد همان مثل است که ویل لمن کفره نمرود و مثل ابوذر و
عمار و سایر صحابهٔ کبار در این اجماع بودند که اینجا مخالفت ننمودند حتی حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی اینجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه
و آن هم بجبر و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران
کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را
کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل ایشان عثمان نمودند
و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه
واجب الاطاعه میدانند چرا اجماع شان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و
این طعن مشتمل بر چندین طعن است و برای اختصار بایکدیگر ضم کردم
شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب
مدینهٔ علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق و چنانچه خطبهٔ شقشقیه
و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها
موجب تطویل است و ایضا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتن
برای کفر و شقاق و تشر کافی است و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت
کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل
او بودی فرمودند گفتن از رده شدی فرمودند و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار
گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود پس خونش
در پیش او هدر و مباح بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیلی است بر کفر او یا ظلم و فسق عظیم
که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی آن ندارد بلکه از
آنجهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنههای بسیار است و سبب ارتداد
و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و غارات هزار است
که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نشوم

بود پس با وجود این مضایقه نداشتن انحضرت از قتل او و برهان قاطعست بر اینکه کفر و ظلم
و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و اشوب بر ابری
مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل و میفرمود و انتظار ان داشت
چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که انحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار انحضرت بر سریر خلافت
و روز وثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَلَمَعَ لَامِعٌ وَلَاحَ لَائِحٌ
وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ وَاسْتَبْدَلَ اللهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِيَوْمٍ يَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ
الْمَطَرَ وَاِنَّمَا الْاَئِمَّةُ قُوَّامُ اللهِ عَلٰى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلٰى عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ
عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ اِلَّا مَنْ اَنْكَرَهُمْ وَاَنْكَرُوهُ یعنی افتاب خلافت از افق ولایت
طالع کردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک وصایت درخشید و اموری
که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست کردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و
روز حق را بدل روزکار باطل اورد و ما منتظر تغیر دولتهای باطل بودیم چنانچه منتظر مردم در سالهای
قحط منتظر باران رحمت میباشند و پیشوایان و ائمه دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند
از جانب خدا بامور خلق او و شناسند کانند موکل بر بندکان او و داخل بهشت نمیشود مکر کسی که
ایشانرا شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مکر کسی
که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه کفته است که
مراد از سه فقرهٔ اول انتقال خلافتست بانحضرت و از فقرهٔ چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان
عثمان بود و فقرهٔ پنجم اشاره است به تبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعهٔ او را بعلی و شیعهٔ او و بعد
کفته است اکر کویند با وجود انکه انحضرت در بنا را طلاق کفته بود انقدر سرور و خوشحالی از خلافت بود
جواب کوییم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی نبود و سرور از جهت امامت دین و خلافت
حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از ان کفته است ایا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلام
منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب
کوییم که انتظار تغیر کفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل او و خلعش باشد بسبب اختراعاتی
که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است پس از این کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام موافق انچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که انحضرت شاد و خوشحال بوده اند

از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او و نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور کورکان
علمای ما وراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر هر کس واجبست بغض علی بن ابی طالب
علیه السلام اکر چه چوبی باشد بسبب انکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر را بر این داشتند که باین حکم
کند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او
در این باب معلوم شود شیخ در پشت ان محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او دهد
امیر را نوشتهٔ او خوش امد و محضر را باطل و ابتر کرد [marginal note in red] الکه طغیان و عصیان عثمان بحدی
رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل و تجویز غسل او و دفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی در
مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ
و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداختند
بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی انکه مروان و سه کس دیکر از
ملازمان نعش او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنکباران کردند و
بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس
او را شب برداشتند و در مقبرهٔ یهودان دفن کردند و اکثر کفته اند او را بی غسل و کفن دفن
کردند و حضرت امیر و احدی از صحابهٔ کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مکر چند نفر از
موالی او و بعد از انکه معویه والی شد فرمود که دیواری که در میان ان مقبره و مقبرهٔ مسلمانان
بود برداشتند و بامر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر
مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در این زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که عثمان را دفن کردند و حالی انکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند و سکان
یکپای او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته در کوچک کذاشتن که پاهایش از ان
کذشته بود و سرش بر روی ان می جنبید و بروایت دیکر بران تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن
حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز کزارد و معلوم است که اکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز نعش
جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیکذاشتند که سک و کربها او را بخورند و هر که اندک انصافی
دارد میداند که جمع نمیتواند کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت
عثمان و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلافت و جلالت امیر

علیه السلم متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان وخلافت انها که خلافت عثمان متفرع
بر خلافت انها است روا نیست وچرا امیر المؤمنین علیه السلم در ایذای عمار واخراج ابوذر
انقدر معارضه وانکار واصرار میفرمود ودر قتل وترک نماز ودفن عثمان که باعتقاد ایشان
حضرت رعیت او بود مداهنه ومساهله میفرمود ودر کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که
ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی تقلید حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کفت سلونی
قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس زنی برخواست
وسؤال کرد که میکویند سلمان در مداین فوت شد وعلی علیه السلم از مدینه که یکماه راه است
در یکشب امد واو را تجهیز فرمود وباز کشت کفت چنین روایت کرده اند کفت عثمان در مدینه
کشته شد وسه روز در مزبله افتاده بود وعلی علیه السلم در مدینه حاضر بود وبر او نماز نکرد کفت
راست است زن کفت پس یکی از ایشان خطا لازم اید ابن جوزی کفت اکر بی اذن شوهر
از خانه بیرون امدهٔ لعنت بر تو باد واکر باذن او بیرون امدهٔ لعنت بر او زن کفت عایشه
باذن حضرت رسول صلی الله علیه واله بجنک علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن انحضرت ابن
جوزی ملزم وساکت شد بدانکه بدعتها وقبایح اعمال واقوال عثمان زیاده از ان است که
این رساله کنجایش ذکر انها داشته باشد ودر کتب مبسوطه مذکورند واکثر انها را در کتاب
بحار ایراد نموده ام وانچه ایراد شد از برای منصف کافی است وابن ابی الحدید بعد از ذکر
مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی کفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتها بسیار
کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که او بمرتبهٔ فسق نرسید وباعث حبط
ثواب او نشد واز جملهٔ کناهان صغیرهٔ مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او امرزیده است واز اهل
بهشت است بسه وجه اول انکه او از اهل بدر است ورسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که خدا
مطلع شد بر اهل بدر پس کفت هرچه خواهید بکنید کناهان شما را امرزیدم وعثمان اکرچه در
بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند وحضرت رسول صلی الله علیه واله
ضامن حصهٔ غنیمت او واجر او شد دوم انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی
شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة واو اکرچه در ان بیعت
حاضر نبود ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه واله او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود واین
بیعت از برای ان بود که از جوفه مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست واز

مردم بیعت

مناقب او وچنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه
کفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مکر انکه اکر خواهم در حق او سخن میتوانم
کفت مکر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که کفت مملو است
عمار از ایمان حتی کف پاهای او وبروایت دیکر پر است از کف پاهای او تا نرمهٔ
کوشهای او از ایمان واز خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه واله فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد کفت که از روزی
که این را از انحضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم واز انس روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود مشتاق است بهشت بسوی چهار علی
وعمار وسلمان وبلال ودر صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که انحضرت فرمود
که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی وعمار وسلمان واز عایشه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که هرکز مخیر نشد عمار میان دو
امر مکر انکه اختیار کرد انچه دشوارتر بود بر بدن نفس او ودر مشکوة از مسند احمد بن حنبل
از خالد بن ولید روایت کرده است که کفت میان من وعمار نزاعی بود من سخن درشت
بر روی او کفتم عمار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله رفت واز من شکایت
کرد من نیز بخدمت انحضرت رفتم وشکایت او کردم وبا او غلظت ودرشتی کردم وحضرت
ساکت بود وعمار کریان شد حضرت سر برداشت وفرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا
با او عداوت کند وهر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد کفت پس بیرون
امدم وسعی بسیار نمودم در خشنودی عمار واو را از خود راضی کردم ودر جامع الاصول از
صحیح بخاری روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا
میکردند ما یک خشت یک خشت برمیداشتیم وعمار دو خشت دو خشت برمیداشت
حضرت رسول او را بر او حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و
میفرمود بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت وخواهند خواند او را بسوی
جهنم وعمار میکفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنها واما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی
در تاریخ ودر کتاب فتوح وصاحب روضة الاحباب وغیر ایشان روایت کرده اند
که جمعی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه واله اتفاق نموده فسوق وظلمهای عثمان را

نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که
باو برساند چون باو داد نرو یکسطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب
رسول خداست میباید زو بخوان و تامل کن و یقین بدانکه من خیر تو را میگویم پس غلامان
خود را گفت که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و انقدر زدند او را که از حرکت
انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند بالکنش بر شکم و اسافل اعضایش زد و انقدر که
علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام
و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را
قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید
گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوییم عثمان گفت تو را گمان اینست که من
از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن
آزرده شد و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که ابوذر بود و تا
من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان بودن مرا
خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی
مخزوم که اقارب عمار بودند و اتفاق نموده بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند
و گفتند عثمان عمار را آزرده و آزار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده و این کار کند
میترسیم که از ما کاری بر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود
شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارهائی
میکنی سخن خیر خواهان نمیشنوی پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار آن زمان
بود از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان انرا نپسندیدند و حالا
میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان
از این سخن در غضب آمد و گفت اول تو را بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود
که تو را این حد نیست که با من این سخن گویی و این کار نمی توانی کرد و اگر خواهی والله
که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه
از تست و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمی آرند و بزبان می آرند و تو را
خوش نمی آید پس برخاست و بیرون رفت و کسی که درین روایات تامل نماید میداند که

عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را م

کسی که

موردم بیعت بودم گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم
پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست راست
عثمان است سیم انکه او از جمله ده نفر است که در اخبار وارد شده که ایشان از اهل بهشت اند
پس این وجوه دلالت میکند بر انکه او امر زیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است
پس اینها دلالت میکند بر انکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است
و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا بانکه بنای این وجوه همه بر
اخبار چند است که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت انها و مکرر مذکور شد که احتجاج
بروایت چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم
نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایات ایشان که بخاری
روایت کرده است تا صحیح چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر انست که با امیر المؤمنین
علیه السلام بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن انحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث
عشره مبشره را امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در
کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بصره ملاقات
کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما
هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانند که اصحاب جمل را لعن کرده
رسول خدا و خایب و نا امید است کسی که افترا کند بر او حضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و
حال انکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال
نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیدی حدیث سعد بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از ایشان شنیدم که این حدیث را بعثمان
نقل کرد در ایام خلافتش او زبیر گفت گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول بسته
حضرت فرمود من جواب تو را نمیگویم تا نگویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت که ابوبکر و عمر و
عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح
و سعد بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که
اقرار کردی از برای من به بهشت و انچه از برای خود و یاوران خود دعوی میکنی من منکرم و
قبول ندارم زبیر گفت ایا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود

که کمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر انحضرت و بخدا سوکند که
بعضی از انها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر انچاه
سنکی هست که هرکاه خدا خواهد جهنم را برافروزد و مشتعل کرداند انسنک را از سر انچاه
برمیدارد شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه واله و اکر نشنیده باشم خدا تو را بر من
ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اکر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب
تو و ارواح شما را زودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برکشت بسوی اصحاب خود و میکریست و
ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که عشره
داخل عشره اند و در این روایت متهم اند با انکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین قاطعه عقلیه
اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته
بهشت است زیرا که موجب اغرای او ست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره
معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شده و ایضا اکر این خبر واقع
بود چرا ابو بکر در روز سقیفه و غیران در مناقب خود این را نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام
این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کرده بودند و اراده قتل او داشتند مناقب خود
را بر مردم می شمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این اکر اصل میداشت از برای او انفع بود از
چیزهای دیکر که مذکور ساخت و ایضا اکر این خبر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین
جرات بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشد که مرده او را
که یقین دانند که از اهل بهشت است بان مذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و
چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اکر چنین باشد لازم می اید که
طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم می اید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل
کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در انطرف و هر یک قتل دیکری را حلال
میدانستند و ایضا اکر این خبر ثابت بود میبایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از
حذیفه می پرسید که ایا رسول خدا صلی الله علیه واله مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میکوییم
که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت
عام بایشان داده اند و مغفرت شامل کناهان کذشته و اینده همه هست یا تجویز و تخصیص
در او میرود و بنا بر اول لازم می اید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند

ایشانرا در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هرچند ان فعل مؤدی بکفر هم باشد
مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دینیست و کسی دعوای
عصمت در اهل بدر نکرده است مکر در امیر المؤمنین علیه السلام و شکی نیست که غیر
انحضرت مرتکب کناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرتی عامی را اغرای
بر قبیح است وان قبیح است و صدورش از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی که تجویز
و تخصیص در ان رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را
در کناهان کذشته و اینده و این با انکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد
و دلالت نمیکند بر انکه انچه از ایشان صادر شده است از صغایره مکفره بوده است
یا تخصیص میدهند مغفرت را بکناهان کذشته و مراد با علموا ما شئتم مبالغه در
حسن عمل ایشانست در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب ان عمل شایسته پس
فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در این
امر با اهل بدر شریک است وان مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش
سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت
بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بان مدخول است از چند وجه انکه حق
تعالی معلق کردانیده رضا را در ایه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان
و امثال و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق
خلفای ثلثه میکند انکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است
خصوصا انکه در این ایه بعد از ایه وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص
جماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از اینکه پس خدا دانست انچه در دلهای
ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کردانید و ثواب داد ایشانرا فتحی نزدیک
و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را در ان جنک
فرستاد و کریختند و بعد رسول خدا حضرت امیر را فرستاد و فتح نمود چنانچه کذشت
پس انحضرت مخصوص است بحکم ایه و انها که با او بودند و بودن عثمان با انحضرت معلوم نیست
پس دخولش در حکم ایه معلوم نیست این جواب بعضی از محققان متکلمین شیعه کفته اند
انکه بر تقدیر تسلیم عموم ایه و شمول ان عثمان و اضراب او را مفادش انست بتحقیق

که راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب انکه بیعت
کردند با تو در زیر درخت و این دلالت میکند بر انکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا
وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و ایشان (و مرتکب کبیره نخواهند شد)
موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان
مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر اقایی غلامی داشته باشد و یکروز کار خوبی بکند و اقا باو بگوید
که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب انکه فلان کار کردی در روز دیگر نافرمانی
عظیمی بکند و از او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را
نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا انکه ایه که در همین سوره قبل از این ایه باندک
فاصله واقع شده است صریح است در انکه قبول این بیعت بموافات است (مشروطه) و ممکن است
که این بیعت را برهم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله
یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ
فَسَیُؤْتِیهِ اَجْرًا عَظِیمًا یعنی بدرستیکه انها بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا
دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هرکه بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر
بر نفس خود یعنی ضرر ان بخود ش عاید میشود و هرکه وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بر ان پس
بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد
و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف ان باشد از ایشان صادر نکرده و
اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از ان معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع
او را باطل کردند برهم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این
اعمال قبیحه ان بیعت و خشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما این مطلب را اندک بسطی دادیم
برای انکه بعضی از مخالفان این ایه و اخبار را بر عوام شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از
جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس انها زیاده از انست که در این رساله احصا توان
نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هرکه خواهد بر جمیع انها مطلع گردد رجوع
نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای
بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بان کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم

مقصد ۲ مبحث در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند

از حضرت

که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله خلیفه دانند و امامیه و اثنی عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که
همه دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی علیه السلام امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را
در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله علی بن ابی طالب علیه السلام را و
بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین
را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و بعد از او موسی بن جعفر
کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن
محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن الحسن مهدی را صلوات
الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند
و البته ظاهر خواهد شد و دفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد
نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسماعیلیه و
فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه
نیستند و شیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و
صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد میتجاوزند مثل کیسانیه
که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است
و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت با ولد
او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است و الحمد لله همه منقرض
شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین علیهما السلام
قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده اند و بعضی از ایشان حضرت
امیر علیه السلام را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی باین سه خلیفه باطل نیز قایلند و مانند
اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان
حضرت صادق علیه السلام فوت شد و علانیه جنازه او را بر دوش برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان
چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق علیه السلام از برای تقیه
از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت قایل زنده
بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیوة حضرت فوت شد و
نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر فرقها بعد از

امیر المؤ...
علیه را بعد از حضرت د

مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این
فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفته اند حضرت صادق علیه السلام
نمرده است و پنهان شده است و ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه که
بعد از حضرت صادق علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو
معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام
موسی علیه السلام امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده
بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی علیه السلام زنده است و
پنهان شده است و او مهدی است و بامامان بعد از او قایل نبوده اند و چند فرقه
نادر نیز نقل کرده اند و از جملهٔ این فرقها تا حال که سال هزار و صد از هجرت است بیش
از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرقه همه منقرض و مستاصل گشته اند
و از ایشان بغیر نامی نمانده مانند قائلان بامامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلام و قا
بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها
که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست
باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد
که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف بمعلوم ایشان بوده باشد تکلیف
ما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه
مذهب حق در میان امت میباشد و باید تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع
امت متفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات ائمه اثنی عشر علیهم السلام امامت ...
و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشد و خواه منقرض شده باشند بدو طریق میتوان کرد
طریق اول طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است
اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که
گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود
پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریشند و
بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری است مادام که دوازده مرد والی ایشان
باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند

مرتبه است

مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریشند و باز بسند دیگر همین
مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است باز در جامع الاصول همین
مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات
است که از آنحضرت پرسیدند که بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی
از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند
دوازده امیر و در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که
نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت
که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه در پسینی که اسلمی را سنگسار
کردند گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه
خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمهٔ این حدیث را اینست که پس بیرون می آیند
دروغگویی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبرهٔ ایشان بچندین سند از شعبی از
مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس
مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدی که چند خلیفه
بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده
بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از
قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که پیوسته امر امت من شایسته هست تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریشند
و از انس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این دین برپاست
تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش
و ایضا از عبد الله عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعد از من
دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت بابی الطفیل که دوازده
خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه
پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود گفت حضرت
مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد
من نوشته است باملاء رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم بگو اباکرد و نگفت و
بر این مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن

عمر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد
بود مادام که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که
گفت هرون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهد
داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد خدا امر او را در یک شب اصلاح خواهد نمود
پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد
ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث
بر خلافت همه ائمه اثنی عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجود این
عدد از خلفا و دوازده امام و خصوصا که همه از قریش باشند و بوجود استمرار خلافت
تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در
جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر
باطل باشد و از غرایب تعصبات مخالفان است که بعضی از ایشان خواسته است که
این احادیث را موافق مذهب خود گرداند گفته است که خلفای اثنی عشر سه خلیفه اول
و امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد
صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبد الله بن الزبیر و عمر بن عبد
العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای
بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که (و جهالت هم)
بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را
رد کردن بی وجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است
که بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است که اذا
مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش موج
آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقی
پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای
ما وافی و کافی اند دوم احادیث ثقلین و امثال آنهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از
یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند

و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق و ملحد
چند نفر که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند
و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی
نیستند و باعتقاد ایشان که هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال
ایشان دعوی امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف
باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان با
کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهل اند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در
اکثر مسائل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه
نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین
جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت
را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه
جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و
از این جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است
که زیدیه بدترند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما
عداوت نمیکنند و این زیدیه با ما عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب
حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز
مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی
من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود
انواع غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را
پیروی کند و امامان و اوصیای از فرزندان او را بدرستیکه ایشان عترت من اند
و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است
پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند
و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل
من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و امامان از

اولاد شرا مینان پرورد کار مستند دیسمانی اند کشیده میان او و میان خلق و هر که
چنک زنند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا
شود بدرک اسفل واصل کردد و از این باب احادیث در کتب معتبرهٔ ایشان بسیار است
و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمودیم اما نص منفصل چون خلافت حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر حضرت
امام حسین و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان
فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و
ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب حدیث ثبت کرده اند و معلوم است
که ایشانرا داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی
با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت تخوف از ایشان ضبط
این اخبار و آثار نموده اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان
متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان
از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این قراین
و جهات ملاحظهٔ این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق
معتبرهٔ شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از
هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است و همه مقرون باعجاز است
زیرا که اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا
غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفایای ولادت او و کتبی که مشتمل است بر این احادیث
از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم علیهم السلام میان شیعه و سنی
معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست
طریق دوم افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمهٔ ما علیهم السلام افضل بوده اند
از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفایی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح
و ورع و زهد و فضایل و مناقب مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات
مسائل و دقایق و وقایع همهٔ علما و فقها بایشان رجوع مینموده و سخن ایشانرا حجت و
متبع میدانسته اند و مرجع کافهٔ امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی العباس

ایشانرا مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و
کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضایل و مناقب
خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضاً
هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا
من اینها را دوست میدارم پس تو ایشانرا دوست دار و ایضاً در جامع الاصول
از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام
حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن علیه السلام گفت بسی
نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً از صحیح ترمذی
از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند فرمود که حسن و حسین علیهما السلام و میگفت
بفاطمه صلوات الله علیها که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشانرا می بوسید
و در بر میگرفت و بخود میچسبانید و ایضاً از صحیح مزبور از ابوهریره روایت کرده است
که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم بسیاری آنروز و با من سخن نگفت و من با آنحضرت
سخن نگفتم تا رفت بازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا
کودک من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید
و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من این را
دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد او را و از صحیح بخاری و
مسلم نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه
صلوات الله علیها آمد و سه مرتبه حسن علیه السلام را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش
تعویذ بسته بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا
من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار
پس ابوهریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوستتر

نبود از حسن بن علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حضرت چیزی بر دو ران های خود گذاشته و جامه
بر روی و پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست اینکه در بر گرفته پس
جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر دو رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها
دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را
و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد
هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول الخ
در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که
فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایه لغت باز همین
حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و
خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین علیهما السلام دو سبط
رسول الله اند صلی الله علیه و آله پس گفته است یعنی دو طایفه اند و دو قطعه اند از آن
حضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحاح بخاری و
مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن
در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که
سؤال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت
ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است از
عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز
شام یا خفتن و حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را
بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم
دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود
برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول

دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود
ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و
لذت خود را یابد و از بخاری و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت
کرده است که ابو بکره گفت من دیدم حضرت رسول را صلی الله علیه و آله بر منبر و حضرت امام
حسن علیه السلام در پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت
ای فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم
از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود
برسول خدا صلی الله علیه و آله از حسن و حسین صلوات الله علیهما و احادیث در
فضایل ایشان زیاده از حد و احصا است و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله
و غیر اینها در فضیلت ایشان کافی است و اکثر اینها صریح است در امامت ایشان
خصوصا احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا است
و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شده هرگاه ایشان محبوب
خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات
از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین علیه السلام که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم
شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا
یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق
خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضا کسی که دوستی
او مستلزم محبت خدا باشد و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده
باید که محبت ... باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب او معصیت واجب خواهد بود و ایضا کسی که آن اختصاص
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا
عداوت او از جهت ارتکاب او معصیت واجب خواهد بود و ایضا کسی که آن اختصاص
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد که فرماید که او از من است و من از اویم
و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است
بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان
بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت

نمیباشد واگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند این خطا است زیرا که ایشان در
سن کهولت وشیخوخیت شهید شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری
از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند البته
معصوم ومقتدی وپیشوای خلق خواهند بود واگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند
فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است
زیرا که ایشان در انوقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب وبر تقدیر تسلیم باز
مطلب ما ثابت میشود زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همهٔ اهل بهشت
در وقت شیب باز افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود واز غرایب این است که
عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابو بکر وعمر اثبات کنند حدیثی وضع
کرده اند که ابو بکر وعمر سید پیران اهل بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد
وان احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیفیست که خود متفردند
بنقل ان واز پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجهت نفع وبعداوت امیر المؤمنین
علیه السلام معروفست منافات دارد با حدیث سید شباب اهل الجنة که عامه وخاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند وایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبرهٔ خود روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات ومهتر
وبزرگواران اهل بهشتند من وعلی وجعفر وپسر ابو طالب وحمزه وحسن وحسین ومهدی
علیهم السلام واگر گویند مراد انست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در انوقت
در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت
نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در انوقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند
حضرت امیر وحسنین علیهم السلام ومثل این است این حدیث که در برابر انا مدینة العلم
وعلی بابها وضع کرده اند والحاق کرده اند که وعمر سقفها وغافل از اینکه شهر سقف نمیدارد
وایضا حدیث طول دادن سجود برای ان بزرگوار دلالت بر نهایت قرب ومنزلت او میکند
نزد پروردگار که انحضرت ترک اداب وسنن جماعت کرد در ان تخفیف مطلوبست نماید
از برای آنکه خواهش او بعمل اید ومبادا خاطر مبارکش برنجد واگر هر یک از اینها برای اثبات
امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبهٔ افضلیتی که مخصوص
ایشان بوده واهل عصر ایشان با ایشان در ان شریک نبوده اند پس احق واولی

خواهند

خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح وتفضیل مفضول عقلا قبیح است طریق سیم
عصمت است وبیانش انستکه ببراهین عقلیه ونقلیه وجوب عصمت امام را
اثبات کردیم وهیچ فرقهٔ سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام وعصمت همهٔ
ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس همه انمذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم
معجزه است واز هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات بیحد واحصا صادر شده
ودر میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن
طلحه شافعی در مطالب السؤال وابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه وملا جامی در شواهد
النبوة ودیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند وانها را کرامات نام
کرده اند حتی بر دست نواب وسفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه
جاری میشد که بان سفارت ونیابت ایشانرا میدانستند طریق پنجم اجماع است و
بیانش انست که همهٔ امت متفق اند در اینکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در
میانست وان مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص وعدم عصمت وعدم معجزه و
عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور نسبت بهمهٔ ائمه که خود
دعوی امامت ایشان میکنند نیستند وطوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه
وواقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس اصل امامتشان باجماع همه ثابت است
ودعوای وقف وغیبت وحیوة که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابته در
وجوب عدد اثنی عشر ودر خصوص ایشان وثبوت موت ایشان باطل است و
طرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد
وخود را از تعصب خالی کند وطالب حق باشد ودر انها تامل کند البته هدایت مییابد
اول علومی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده وعلومی که هر یک از ایشان ظاهر
علما بیک علم از انها ممتاز اند جمیع انها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا
مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اند وهمه از
انحضرت اخذ کرده اند وخود را منسوب باو میگردانند در جمیع علوم از اصول دین واحکام
شریعت وتفسیر قران وعلم عربیت وطب وحکم ووصایا واداب وعلم اخلاق و
معاشرت وسیاست ونجوم وغیر انها همه از انحضرت نقل کرده اند وکلام او را متبع
دانسته اند وراه اعتراض بر انها نگشوده اند با ان عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض

باطل‌ها را داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریه او اخذ کرده‌اند و کسی از
اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان
حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده
بودند و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد اگر سایر علوم کمتر
از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماوی
شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین
سبب آنرا انجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته‌اند و سایر ادعیه که این شکسته
چندین برابر این صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده‌ام و حقا که اگر آنها نمی‌بود مردم طریق
مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار
پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب طال و اصحاب زهد
و ریاضت و کمال بس مشقی است که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که از اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت
بنی عباس بود آن دو بزرگوار آنقدر از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص
انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر کردند که عالم را فرو گرفت
و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات
بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان
شیعه بهم رسیده که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و
ایشانرا در هیچ حکمی احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند
و ابو حنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند
رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب
آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر علمای ایشانرا در مناظرات و
مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان
او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره
و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده
بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه علم

غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون
او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلام در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر
علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این باب جمع کرده‌اند
و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود
و بر همه غالب شد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام
محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و
اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان از فضلای
مشهور بودند در سه روز از ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آنرا بر نهج حق جواب فرمود
که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان
مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی
نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای
اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت
شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می‌نوشتند
و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشانرا بر اقوال سایر
فقهای ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین
یا راویان ایشان اخذ کرده‌اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد
احدی از علما تردد نمایند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشانست
و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود
که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشانرا بخصوص
بآن کرامت کرده که مرجع و پناه امت باشند و این را معجز ایشان گردانیده چنانچه معجزه
حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی
بخواند یا از احدی بشنود آورد دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده‌اند بر طهارت و عدالت ایشان
و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد
با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حبط مرتبه
ایشان مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را

که کمان ولایت و محبت ایشان با و میبرده‌اند و میکردند و محروم میکردانیدند بلکه در مقام
قتل و استیصال او بر می‌آمدند زیرا که می‌بینند که اکثر خلق اعتقاد با مامتی که تالی رتبهٔ
نبوتست نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر کردیده‌اند
و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان
باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان
میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدایی در حق ایشان کردند و با این مراتب
با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترایی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطایی
با ایشان بدهند با آنکه می‌بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی
و رتبهٔ در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی‌مانند و البته
عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست
کنند و او را از مرتبهٔ خود بیندازند پس این از جملهٔ معجزات ایشانست که حق تعالی
دست و زبان دشمنانرا بسته است و رتبهٔ ایشانرا در میان دوست و دشمن بمرتبهٔ
ظاهر کردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترایی در حق ایشان ندارد ... آنکه جمیع فرق
اسلام خواه آنها که ایشانرا امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده‌اند
بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان
که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشانرا حجت میدانند و روایات از ایشان نقل
میکنند و در کتب خود ایشانرا با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی نیست که
جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده‌اند از
اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و بریده و
هشامان و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت
بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان
رؤسای شیعه بوده‌اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده و مسایل را جمع
نموده‌اند و هر یک از ایشان اتباع و شاکردان بسیار داشته‌اند و پیوسته بخدمت
ائمه علیهم السلام می‌آمده‌اند و حدیث می‌شنیده‌اند و بعراق و سایر بلاد برمیکشته‌اند و
در کتب خود ثبت میکرده‌اند و از ایشان روایت مینموده‌اند و معجزات از ایشان منتشر

میکرده‌اند

پس آن حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش بود
مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و گفت ای احمد اینست امام بعد از من
و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او اینرا تو نمینمودم این فرزند نام
و کنیتش موافق نام و کنیت حضرت رسولست و زمین را پر از عدالت خواهد کرد
بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین
است بخدا سوکند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت از هلاک
شدن و کمراه کردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا
او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن
کردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام کشنده از
دشمنان او و بعد از دیدن دیکر طلب خبر مکن ای احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت آن حضرت
بیرون آمدم و روز دیکر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من
بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد
بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله
غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردکار من آنقدر بطول خواهد
انجامید که برکردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق
مکر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او کرفته باشد و در دل او بقلم
صنع ایمانرا نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان کردانیده باشد ای احمد این
از امور غریبهٔ خداست و رازی است از رازهای پنهان او و غیبی است از
غیبهای او پس بکیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جملهٔ شکر کنندکان باش تا در
قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب منقوش روایت کرده است
که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری علیه السلام رفتم بر روی تختکاهی نشسته بودند
که او از جانب راست او حجره بود که پرده بر در کاه او آویخته بود گفتم ای سید من
کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون
آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا میبایست هشت ساله یا ده ساله باشد با جبین
کشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده
و بینی کشیده است و رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر دامن پدر بزرکوار

خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس او نظر میکردیم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن کی در این حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده مادر حضرت امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آنخانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر امتناع و مانع شد و گفت خانه منست در آنجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه تو است و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدی است و او ست حجت خدا و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که از آن مرض بعالم قدس رحلت نمود و نزد او نشستم در آنحال عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب قدح را آورد و بدست آنحضرت داد چون خواست که بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل این خانه شو و کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت

چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که نزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و او طفل زردگون در رنگش درخشان بود و مویهایش مجعد بود و دندانهایش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعائی حرکت داد و آب را بدست پدر خود داد چون آب را آشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب علیه السلام آنحضرت را وضو داد یکمرتبه سر و پای آنحضرت را مسح کرد پس آنحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و تو حجت خدائی در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د پسر حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت بتو داده امت را و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در آنساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتهای شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بود شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود نخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابو علی خیرزانی از جاریه عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر

در حجت

میامدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک انحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی اسمان چون واقعه را بحضرت عسکری علیه السلم نقل کردیم حضرت خندید و فرمود اینها ملائکه اسمانند فرود امده اند که تبرک بجویند بانحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای که گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی نزد من امد و مرا طلب نمود چون بخدمت انحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میکردانم بفضیلتی که بسبب ان بر شیعیان سبقت کیری بر ولایت ما و ترا براز پنهان مطلع میکردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغة فرنگی و مهر شریف خود را بران زدند و کیسه زر سرخی بیرون اوردند که دران دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بکیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در ان کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر ان اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود ان کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب تر کردانید پس او کنیز بلغت عربی ان شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس ان برده فروش کوید من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و اخر مرا از فروختن تو چاره نیست

ایشان و

پس ان کنیز کوید که چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در اینوقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرکان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در ان نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرکی خود را وصف کرده است این نامه را باو کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب او که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که انچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و انچه فرموده بود همه را بعمل اوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوکندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک کنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا انکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلم بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شادان شد و با من امد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلم را بیرون اورد و میبوسید و بر دیدها می چسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن بدار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در اورد در هنکامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلم از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرکان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کردانیده بود و ان تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در انحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرک ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب ان نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین

کلم

مسیحی بود دین ذلیل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را
بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار
بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند
پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند
برادر دیگر را بر همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر بدتر از نحوست آن برادر بود و
سر این کار را نمیدانستند که این از سعادت سروریست نه از نحوست و برادر پس مردم متفرق
شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد بخواب
رفتم خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور
نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را
گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست
در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که ملکه
فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره نمود بماه
برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن دادی
پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهان رو بسوی تو
آورد پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر
منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن
عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از
آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آنخواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این
گنج رایگان را در سینه خود پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من
حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید
پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من
از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت
ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای

فرج را بروی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و
بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن
عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در
خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمده و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان
بهشت در خدمت آنحضرتند پس مریم بمن گفت که ای خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو است
امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت
امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من
چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر
عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام
از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو آید پس بگو اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه
خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو
میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آن سرور
میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از
آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن
من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا
آنزمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن
شب تا حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که
چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها
که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد
رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد
خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر
کردند و آخر کار من آن بود که دیدی تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم
و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام

کنیز انست بشیر گفت این عجیب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را اینک میدانی گفت که بلی از بسیاری
محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن اداب حسنه بدارد زنی مترجمی را که
زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می امد و لغت عربی بمن می اموخت تا
انکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسر من رای بردم بخدمت حضرت امام علی نقی
علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام
و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را او گفت که چگونه وصف کنم
برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام
یک بهتر است نزد تو انکه ده هزار اشرفی بتو دهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت
بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم
شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از انکه پر از جور و ظلم شده باشد گفت که این فرزند از کی بعمل
خواهد امد فرمود که از انکسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا برای او خواستگاری کرد
پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی دراوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلام
حضرت فرمود که ایا او را میشناسی گفت که مگر از ان شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام
شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو خواهرم
حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این او کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را
در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که این دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود
و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و مادر حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و
محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر
روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بخانه من تشریف اورده بودند نگاه تندی بر نرجس خاتون کرد انحضرت پس عرض کردم که اگر
شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که
درین زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون اورد که عالم را پر از عدالت کند بعد
از انکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت
بطلب در این باب حکیمه گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم

و چون سلام کردم و نشستم پیش از انکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه
نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو امده بودم که
در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثواب
شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید
حکیمه گفت زود بخانه خود برگشتم و زفاف ان معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و
بعد از چند روز ان سعد اکبر را با ان زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد طاهرش بردم و بعد از
چند روز ان افتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری
علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت ان
امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون امد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش
از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و
مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت کنم و منت بر دیده خود مینهم چون حضرت امام علیه السلام
سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت انحضرت نشستم تا وقت
غروب افتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامههایم را تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد
ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان
و هدایت بعد از انکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من انرا
و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و
پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون
صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری
بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای
طلب حضرت موسی علیه السلام و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر
اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون
نمی اییم بلکه از ران مادران فرو می اییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را
از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون
هیچ اثری در خود مشاهده نمی یابم پس شب در انجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم
و در هر ساعتی از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این

شبی پیش از همه شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم
نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رساند از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه
حضرت امام حسن علیه السلم از حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است
در اینحال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم
حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه
حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرمود پس چون من شروع کردم بخواندن سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من
سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان
ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون
کلام حضرت امام علیه السلم تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او
حایل کردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلم فریاد کنان آن حضرت فرمود که برگرد
ای عمه که او را در جای خود خواهی یافت چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده
کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلم را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده
بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و
ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یکیک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس
فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطاتی و املأ الارض بی
عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت
مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از
عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلم مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر و
بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع
راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و
باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه
گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام
کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هم دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو

گوشش گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آنسرور مالید
و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه فرمود و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا
یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوارش نازل
شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ضعیف داشته اند
در زمین ضعیف کردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان
زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابو بکر و عمر
علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بترجمه حدیث پس
حضرت صاحب الامر علیه السلم صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان
علیهم الصلوة و السلم فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در آنحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت
پیدا شدند و یکی از آن مرغان را صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه
نزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان از عقب پرواز کردند
حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که سپردم تو را بآنکسی که مادر موسی علیه السلم او را سپرد
موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد
بزودی او را بسوی تو برمیگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش برگردانیدند چنانکه حق تعالی فرموده است
که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حضرت حکیمه پرسید

که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردی فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه
علیهم السلم ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد
حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه
راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و
اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند
یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار
میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل
میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن عسکری علیه السلم

تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشناختم
پس بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمایی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس خاتونست
و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر
او را اطاعت نمایی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس
ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از
هر چه سؤال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میگوید
و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکیمه
خاتون و سؤال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است
گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیکند از حجتی که یا ناطق است و علانیه
دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین
علیهما السلام امامت در دو برادر [illegible] این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما السلام
را با سایر ائمه علیهم السلام داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان
حسن و ایشانرا مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هرون را زیادتی داد بر فرزندان
موسی و مخصوص گردانید ایشانرا بر پیغمبری و وصایت هرچند موسی بهتر بود از هرون و
حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و
ناچار است این امت را از حیرتی که بیشک افتد اهل بطلان و خالص گردند شیعیان
کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از امام حسن
عسکری علیه السلام فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا
خواهد بود بعد از او و من گفتم بتو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر
نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس
حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان نمود و در
روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت
صاحب علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام
و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را باو کسی که از ما و تو احق و اولی

بود چون

بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم پس بسوی گهواره دویدم
مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس
حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش
گردانید و فرمود که سخن بگوای فرزند حضرت صاحب علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات
بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت
نمود پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و
نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و
قرآن جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران
را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت
را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپرده عرش رحمانی بردند پس حق تعالی
باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار
امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که با طاعت
تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگانرا
می آمرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش
و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و او را از شر
دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و
باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال
حیوة حضرت عسکری علیه السلام و بعد از وفات آنحضرت علیه السلام آنحضرت علیه السلام را دیده اند
و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت
کرده است از ابوالادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم
و نامهای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال نمودند
مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از این پانزده روز باز داخل
سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل خواهند داد
ابوالادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه هایل رو دهد امر امامت با کیست فرمود

هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت
هر که بر من نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان
چه چیز است او امام شما است مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون
آمدم و نامها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز
پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده
بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان گرد
او بر آمده اند و او را تعزیت وفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود
گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت
دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس
من پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوالی از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون
آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست
و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را علیه السلام
کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر طاهر خود نماز کند چون
خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون
آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از
تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود
نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و
فرمود که ای بصری بده جواب نامها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم
که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت باقی مانده است
و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او عالم او امام
نیست که کی بود او طفل جعفر گفت که والله من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم
پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمده بودند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری و چون
دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند
بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست
بگو که نامها از چه جماعتیست و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و

گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در اینحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر
علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار
اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آنجماعت نامها
و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او
امام زمانست و مرا حضرت امام حسن علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت
بنزد معتمد که خلیفه عباسی ناحق آنزمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران
خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بما نشان
ده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت پس او را
بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبید الله
بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند
و کنیز از خانه قاضی بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت
کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با
خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام
سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آنخانه یابید سرش را
از برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود
و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که کی در آنخانه هست گفت صاحبش
و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار
پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال
از دست کارگر بیرون آمده است و در خانه هیچکس نبود و چون پرده را برداشتیم حجره
بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری
بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت
و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت
که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود

وحال او نیز بر ما نتوان گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم
معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی می آییم
و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردن پس هیچ
وجه ملتفت گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید
و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت
برگردیم ما را به نزد او برد پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را کماهی حکایت
کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده‌اید و با کسی حرفی گفته‌اید گفتیم نه پس سوگند
عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه را از این واقعه بدیگری نقل کرده‌اید همه را گردن
بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله روایت کرده است که یکی از لشکریان خلیفه عباسی گفت من همراه بودم که
سیماء غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه
بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت به سیما گفت که چه میکنی در خانه من
سیما خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت از پدرم فرزندی نمانده است اگر خانه از
تست باز میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از
خادمان خانه حضرت بیرون آمد از او پرسیدیم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست
گفت که تورا خبر داد گفت یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمیماند و شیخ
ابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند که احمد بن اسحق از وکلای حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام و سعد بن عبد الله که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از
مسئله چند میخواست سؤال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بدر دولت سرای
آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای من و خود طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی
داشت که در زیر عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که
هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت
رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در
سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گویی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر

گرانما

گرانمایه مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و بر دست آنحضرت
نامه بود و کتابت میفرمودند چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن
میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن
طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه‌های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو آن طفل بخدمت حضرت
صاحب الامر علیه السلام گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی
مالهای حرام پس حضرت عسکری علیه السلام فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است
تا حضرت صاحب الامر حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت
فرمود که از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است
چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر میراث باو رسیده بود و فروخته است و چهارده
اشرفی قیمت هفت جامه است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کنم فرمود در این
میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخ بر آن نقش است و نصف
نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و
حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در
فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود
و مدتی بر این بگذشت و دزد آنرا ربود و آنمرد جولاه گفت که آنرا دزد برده تصدیق نکرد
و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند و
فروخت و این دو دینار از قیمت آنجامه است و حرام است چون کیسه احمد را گشود دو دینار
بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم
کرد پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلان است که در فلان محله
قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا
فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را
زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در این میان است حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبش
برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن
عبد الله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود از نور

حیثم من بپرس انچه میخواهی و اشاره کرد بصاحب علیه السلام پس جمیع مسایل مشکل را پرسید و
جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز
بیانش او و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی
و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که
گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست
راست پادشاه ان ملک بر کرسیها می نشستیم و همه توریة و انجیل و زبور و صحف ابرهیم را
خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا دانا میکردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم
ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه مردم بما رجوع میکردند پادشاه غیر از روزی نام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم ان پیغمبری که در کتابها نام او
مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجب است بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی اثار او
برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون ایم و از برای ایشان احوال انحضرت را
تجسس نمایم پس بیرون امدم و مال بسیاری با خود داشتم دوازده ماه گردیدم تا
نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند
حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد در انوقت داود بن عباس والی
بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون امده ام و لغت فارسی
اموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما
جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون امده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را
که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد صلی الله علیه و آله
گفتند ان پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمایی من شرایع دین انحضرت را از ایشان پرسیدم
بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که انکه شما میگویید ان است که
من او را طلب مینمایم یا نه بگویید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها
که نزد من هست و در کتب خود خوانده ام اگر او باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند
او از دنیا رحلت کرده است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتند نامش را بگویید
این کنیت اوست گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است و نسب او را بقریش رسانیدند گفتم
کرده اند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتم این پیغمبر نیست که من طلب او میکنم انکه من او را کفتند
طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر

فرزندان

فرزندان اوست و ان پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان انمردی که
خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند بر جستند و گفتند
ای امیر این مرد از شرک بدر امده است و داخل کفر شده است خونش حلال است من
گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از ان
دارم بیابم من صفات ان پیغمبر را خوانده ام در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده
و من از بلاد هند بیرون امده ام و دست بر داشته ام از عزتی که در انجا داشتم از
برای طلب او چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را از انچه شما بیان کردید موافق نبود با انچه من
در کتب الهی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب
حضرت عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک
الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلمند بمناظره او والی گفت چنانچه من
میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب بخاطر نشان او کن چون حسین
مرا بخلوت برد و بعد از انکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت ان پیغمبری
که طلب میکنی همان است که ایشان گفته اند اما خلیفه او را غلط گفته اند ان محمد پسر عبد الله پیغمبر
عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابو طالب است و او شوهر دختر
محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر زاده محمدند غانم گفت من گفتم همین است
انکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم انچه طلب میکردم اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و بحسین
گفت تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسایلی
که بان محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من
بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و
امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاریست در اعقاب
و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد صلی الله علیه و آله گفت
امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه و بیان کرد انچه حادث شد از غایب شدن انحضرت پس همت من مقصور شد
بر انکه طلب ناحیه مقدسه انحضرت بکنم شاید بخدمت ا[illegible] راوی گفت پس غانم
امد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در [illegible] و شصت و چهار

وبا اصحاب ما رفت بسوی بغداد وبا او رفیقی بود از اهل هند که با او رفیق شده در تحقیق
مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق او رفیق از او جدا شدم وبعد از آن بیرون
رفتم تا داخل سامره شدم ورفتم بمسجد بنی عباس تا وارد عباسیه شدم ونماز کردم ومتفکر بودم
در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی نزد من آمد وگفت تو فلانی ومرا بنامی خواند
که در هند داشتم وکسی بر آن اطلاعی نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا
میطلبد من با او همراه شدم ومرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه وبستانی شدم
دیدم مولای من نشسته است وبلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و
چگونه گذاشتی فلان وفلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر را که رفیقان من بودند نام برد واحوال
هر یك را پرسید وآنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد وجمیع این سخنان را بکلام هندی فرمود
وگفت میخواهی حج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان حج مرو در این سال برگرد
ودر سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او گذاشته بود وفرمود که این زر را
خرجی کن در بغداد وبخانه فلان شخص مرو واو را بهیچ امری مطلع مگردان راوی گفت
بعد از آن غانم برگشت وحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند وخبر آوردند که حاجیان
در آنسال از عقبه برگشتند ومعلوم شد که حضرت او را برای این منع فرمود از رفتن
بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت وسال دیگر بحج رفت وبخراسان برگشت
وهدیه از برای ما از خراسان فرستاد ومدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل
شد وقطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه باسناد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است
که چون قرامطه اعدای اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند وحجر الاسود را بکوفه آوردند ودر مسجد
کوفه نصب کردند در سال سیصد وسی وهفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را
بکعبه برگردانند ودر جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن
سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیح وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم وامام زمان
نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که سیلاب خراب کرد حضرت رسول
آنرا نصب کرد ودر زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند
هر که حجر را گذاشت لرزید وقرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام آنرا
بجای خود گذاشت وقرار گرفت پس در آنسال متوجه حج شدم وچون ببغداد رسیدم علت
صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم ونتوانستم بحج رفتن پس نایب خود کردم مردی از

شیعه را

شیعه را که ابن هشام میگفتند او را وعریضه بخدمت حضرت نوشتم وسرش را مهر کردم ودر آن عریضه سوال
کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود واز این مرض عافیت خواهم یافت یا نه وابن هشام
را گفتم مقصود من آن است که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و
جوابش را بگیری وترا برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه
شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید
که کی حجر را بجای خود میگذارد واز دحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را
بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند وحمایت من مینمودند ومن نظر میکردم هر که
حجر را میگذاشت حرکت میکرد ومیلرزید وقرار نمیگرفت تا آنکه جوان خوش روی گندم گونی
پیدا شد وحجر را از دست ایشان گرفت وبجای خود گذاشت درست ایستاد وحرکت نکرد
پس خروش از مردم برآمد وصدا بلند کردند وروانه شد واز مسجد بیرون رفت ومن از
عقب او بسرعت روانه شدم ومردم را میشکافتم واز جانب راست وچپ دور میکردم و
میدویدم ومردم گمان میکردند که من دیوانه شده ام وچشم از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من
غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت واو در نهایت آهستگی واطمینان میرفت ومن
هر چند میدویدم باو نمیرسیدم وچون بجائی رسید که بغیر از من واو کسی نبود ایستاد
وبسوی من ملتفت شد وفرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود
که باو بگو که بر تو خوفی نیست در این علت وعافیت مییابی واجل محتوم تو بعد از سی سال
دیگر خواهد بود چون اینحالت را مشاهده کردم وکلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من
مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده
شد ودر حیوة بود تا سال سیصد وشصت وهفت از هجرت ودر آن سال اندك آزاری بهم رسانید
ووصیت کرد وتهیه کفن وحنوط وضروریات سفر آخرت را گرفت واهتمام تمام در این امور
میکرد مردم باو گفتند از آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل واضطراب چرا میکنی گفت این همان
سال است که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت
انتقال نمود الحمد لله بموالیه الاطهار فی دار القرار وسید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل
کرده است که در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال سی وهشت صدای سیصد
حضرت صاحب علیه السلام را شنیدم که از برای شیعیان مرده وزنده دعا میکرد واز آنجمله فرمود زنده

گردان یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و سلطنت او و دولت ما و شیخ ابن بابویه
روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک
محله که ایشان را بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب تشیع ایشان سؤال
کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ایشان آنست
که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم چند منزل از
که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب
رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود توکل کرده روانه
شدم چون اندکی راهی رفتم رسیدم بصحرای سبز و خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم
چون داخل آن بوستان شدم قصر عالی بنظر من درآمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر
رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکو شنیدم گفتند بنشین که خدا
خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که تو را باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمان
داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم
قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود
پرده برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه
نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که
سر شمشیر بسر او شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس
سلام کردم با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه
والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر
کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بر رو در افتادم
و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل
که آنرا همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی
اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود روم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت
که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن
داد و مرا از بوستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمد عمارتها و درختان
و مناره و مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که

انرا اسدآباد

که آنرا اسدآباد میگویند گفت همان است برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من
داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و عشایر
خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و ما
همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ماهست و شیخ صدوق و شیخ طوسی
و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار
روایت کرده اند که گفت بسیار حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر
علیه السلام برسم و میسر نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که
کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار
شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از
برای طلب رفیق بیرون آمدم رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل کعبه شدم
تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل
مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و
جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا
آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف
شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راه نمائی کند
چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روی خوشبوئی را در طواف
دیدم که دو برد یمانی پوشیده بود یکی بر کمر بسته بود و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر
برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز
گفت ابن ابی الخضیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند روزها
روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و
موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن گفت
چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با من است
گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن نام محمد و علی نقش کرده بودند
و بروایت دیگر یا الله و یا محمد و یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه اش
تر شد و گفت خدا رحمت کند تو را ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر

امام بودی حق تعالی تورا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری
گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو
فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب
بنی عامر که بمطلب خود برسی ابن مهزیار گفت بخانهٔ خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب
گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا
دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که تورا رخصت ملازمت دادند پس همراه
او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت چون بپایین عقبهٔ طایف رسیدیم گفت ای ابو
الحسن پیاده شو و تهیهٔ نماز بگیر پس با او نافلهٔ شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز
صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از سلام بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد و من سوار
شدم تا ببالای عقبه رسیدیم گفت نظر کن چیزی را می بینی چون نظر کردم بقعهٔ سبز خرمی دیدم که
گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمهٔ از مو دیدم که
نوران تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوهای در اینجاست دیده ات روشن باد
چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدم
گفت دست از مهار ناقه بردار و او را رها کن گفتم او را بکی بگذارم گفت این حرمی است که داخل
آن نمیشود مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا نزدیک خیمهٔ منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای و بیرون نمیرود مگر ولی خدا
تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو که تورا رخصت دادند چون داخل
خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی
از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود روی مشاهده کردم مانند پارهٔ ماهی
از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک
کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونهای رو هموار و برنیامده در نهایت حسن
و جمال که بر گونهٔ راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی سیاه بر سرش
بود نزدیک بنرمهٔ گوش او و از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستارهٔ درخشان با نهایت
سکینه و وقار و حیا و حسن و لقا پس احوال شیعیان را یکیک از من پرسید عرض کردم که ایشان در
دولت بنی العباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان
باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که

ساکن

فرزندان اوست و آل پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان امیر [illegible]
خلیفهٔ اوست چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند برجستند و گفتند
ای امیر این مرد از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است خونش حلال است من

ساکن نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان تر و دورتر جاها باشد تا آنکه برکنار باشم از مکاید اهل
ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند
حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت
خدا بر خلق تمام شود ای فرزند گرامی توانی که خدا مهیا گردانیده است تورا برای نشر حق و برانداختن
باطل و اعلای دین و اطفای نایرهٔ مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از
بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود تورا از تنهایی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند
بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست
مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند ایشان و اهل قناعتند و چنگ در دامن متابعت اهل
بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و
حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در
دار القرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تورا
میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از
اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود
و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از
نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنهای مضلین
و در آنوقت حدایق ملت و دین بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق سبحانه و تعالی بتو ظلم و طغیان را
از زمین براندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیدهٔ شرایع دین مبین
باشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را سبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود
که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمایی مگر بجمعی که اهل صدق و وفا و امانت
باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکلهٔ خود را از آنجناب
سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص نمود که باهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه [illegible]
هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود
و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و د

بسیاری در حق من فرموده و برگشتم و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و این رساله مختصره
گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است
عدد آن جماعت را که بخدمت آنحضرت رسیده اند و معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر شده است
از وکلا و غیر وکلا و ایشان آن جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار
و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح
و از اهل ری بسطامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور
محمد بن شاذان اینها همه وکلا بودند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله
جندی و هرون قزاز و نیلی و ابوالقسم بن دبیس و عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی
علیه السلم و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب بوستینها و صاحب
صرة مهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن
محمد بن علی بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی هرون و احمد پسر برادر او
و ابوالحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن علی بن محمد بن اسحق
و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هرون و صاحب نکریزه
علی بن محمد و محمد بن کلینی و ابو جعفر رفوکر و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور
پسر خالق و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از
محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن زید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر
صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در
کتب معجزات مذکورند زیاده از هفتاد نفر میشوند و خبری که درین عدد از جماعت مختلف نقل
کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که غایب را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی
البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت
استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی ترکب خواهید
شد سنتهای پیشینیان را مطابق بالنعل واقع شده است و ایضا از عبدالله بن فضل روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلم فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر سست ایمانی شک کند
گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت
خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق بود و اوصیای ایشان بوده است الحکمة

معلوم نمیشود

معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلم بیان نکرد حکمت سوراخ
کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر برای پسر فضل
این امری است از امور غریبه خدا و سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا
و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم با آنکه افعال او همه منوط بحکمت است
هرچند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه
نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد
از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند
اما علت غیبت ~~حضرت در جواب نوشتند~~ پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید
از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه
در گردن آن بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون
خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال
کرده بودی که از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع آفتابست در وقتی که غایب
کرده باشد آنرا ابر از دیدها و بدرستیکه من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها
امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکنید
در دانستن چیزی را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی ما را زود
فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا باد بر تو و بر هر کس که متابعت هدایت کند
ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم علیه السلم در ایام غیبت او فرمود بلی
بحق آنخداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور
ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هرچند سحاب ابر آنرا پوشیده باشد
مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب زیرا اشاره است بچند چیز: اول آنکه بمنزله اخبار معتبره نور وجود و
علم و هدایت و سایر فیوضات و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان
و بشفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها
از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم
و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند

چنانچه ستارها امان اهل آسمانند و هر که دیدهٔ دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند
که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او
مشتبه شود همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بعد توسل البته ابواب رحمت و هدایت
بر او مفتوح میگردد دوم آنکه همچنانکه آفتاب گاه محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آناً فآناً
منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند و همچنین شیعیان مخلص پیوسته از ایام غیبت منتظر
فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع
انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتابست هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه
مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت
از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی
که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد
که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت
ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند و
بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان
درین زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می بینند
و بعضی نمی بینند و همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند
و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که قائم ما علیه السلام را دو غیبت هست یکی کوتاه
و یکی دراز و در غیبت اول نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان و موالی او و در روایت دیگر
وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود یعنی
هر یک بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلام مانند آفتابند
در عموم نفع و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کوردلان
فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم
علیه السلام قائم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیوة آنحضرت بی صورت است با
آنکه مثل اکثر عامه در وجود حضرت خضر علیه السلام قایل شده اند و قایلند در عمر حضرت نوح علیه السلام
بزیاده از هزار سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال است و عمر لقمان بن عاد را سه
هزار سال قایل شده اند و عمر دجال و ابن الصاید را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا

نزول

نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قایلند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام
قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی
که مصلحت در خروج او داند او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده
هست این سؤالی بی جهت زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات متفق علیه بین
الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب و در طایف
و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از کثرت خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت انبیا
بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر از آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد
بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست
چنانچه منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد
خدای تعالی حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که
فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او
و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت
آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای
عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول بشمشیر
ایشانند مخلصان بحق و شیعیان مایند براستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی
دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا
از آنحضرت منقول است که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند حق
سبحانه و تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم علیه السلام
کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمهٔ قائم علیه السلام با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است
که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی باشد که در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد
که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت قدم باشند بر امر ما در
آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان
من ایمان آوردید بسرّ من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو
از جانب من بدرستیکه شمایید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بس و از

شما عفو میکنم گناه را نه از غیر شما و شما را می‌آمرزم و بس و به برکت شما باران میفرستم از برای بندگان
خود و بسبب شما رفع میکنم بلاها را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی
گفت یا بن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آنزمان کنند فرمود زبانرا نگاهداشتن
و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است با آنکه از کلام معلوم
که منافع آنحضرت ظاهر بمردم میرسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که
آنحضرت هر سال بحج می‌آید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود
گویند که ما او را دیده‌ایم و نمیشناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صاحب
این امر شبیه است بحضرت یوسف علیه السلام عقلا و این سنیان اشباه خوک چرا انکار
میکنند این را برادران یوسف علیه السلام عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند نزد
آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را
بایشان شناسانید پس چه انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی وقتی از اوقات
خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای
ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه
خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف علیه السلام را رخصت داد
که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب
کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خایف کرده‌اند و او بمانع کرده تقصیر از
مردم خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید
خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل
دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده
باشند و مردم را امر برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان
حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی
در هر عصری عدلی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر کرده است که نفی میکنند
از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را
و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب علیه السلام بشیعیان رسیده که در ایام غیبت ما رجوع کنید بر
راویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه باب بر ایشان و آن
دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی

حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود

من یشاء الی صراط مستقیم مقصد سیم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه
بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت
قائم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه ببینند
دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان از دنیا بایشان برسد
و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت
رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند
تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت
مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و اکثر
علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و
شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه
رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله
نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند
چنانکه ارباب رجال ذکر کرده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند
و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه
که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته‌ام هر کرا شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و
آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل
امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی در روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب
میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیه در رجعت است
که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرمود
که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم
اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب
خدا بر ایشان یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای
ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان که بدرستیکه مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است
که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام با او خواهد بود

وعصا را بر میان دو دیدهٔ مؤمن خواهد گذاشت نقش خواهد گرفت که او مؤمن است حقا و
انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل
این اخبار را در کتب از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة از صفا بیرون
خواهد آمد و با او عصای موسی علیه السلم و انگشتر سلیمان علیه السلم خواهد بود پس عصا را بر محل
سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نکتهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد
کرد مانند ستارهٔ درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر پیشانی کافر میزند
سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی
از قرأ تکلمهم به تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکنند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مکرر در خطبها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند ودعاها
و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم است و ابن مهزیار در کتاب ما نزل من القران فی الائمة علیهم السلم روایت کرده است از
اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلم
است گفتم من تنها نمیگویم یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که
شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفتند بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردی است
معویه گفت میدانی چه نام دارد گفت ایلیا معویه گفت ایلیا چه نزدیک است بعلی قوله تعالی
ان الذی فرض علیك القران لرادك الی معاد یعنی بدرستیکه آنکه بر تو واجب کرد این قران را
هر آینه ترا میگرداند بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول است
صلی الله علیه و آله بسوی دنیا در رجعت ... قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی
الله تحشرون یعنی البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور شوید منقول است
بطریق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریهٔ اوست علیهم السلام هر که
ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی هست و اگر در حیوة دنیا کشته شود در راه
ایشان در رجعت بر میگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد تا کشته شود و ایضا فرمود در
تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است البته در
رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد قول خدای عز و جل و اذ اخذ الله میثاق النبیین
لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به قال ااقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور وقتی را که خدا
گرفت پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق

وصاحب کشاف روایت کرده است م

کنند شما

کننده آنچه با شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد
و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما گواهم و در احادیث
معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبد الله
در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان
برسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را یاری خواهند
نمود در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کرده است از آدم و هر که
بعد از او هست جمیع ایشان را بر میگرداند بسوی دنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر از کتاب واحده از
حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که بدرستیکه خداوند
عالمیان واحد و یگانه و بیمثل و نظیر است و منفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود
بکلمه پس آن کلمه را نوری کرد و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از
آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمهٔ دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن کرد و آن
و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیدهٔ خدا و کلمات خدا که در قران ذکر کرده است
و بما حجت بر خلق تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب
بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا و تنزیه و تقدیس و تسبیح او
میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان
گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد صلی
الله علیه و آله و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان مرا
و پیمان محمد صلی الله علیه و آله را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی
او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمد صلی الله
علیه و آله و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری
من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد
کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها و
مردها اگر زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مردها که
خدا ایشان را زنده کرده اند گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند لبیک لبیک
یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند
و بر سرها کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی

ایشانرا خلیفه کرداند در زمین چنانچه خلیفه کرداند بود انهارا که پیش از ایشان بودند والبته

وفا کند بوعدهٔ که ایشانرا داده است در قران که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ اٰمَنُوا مِنکُم تا اخر ایه یعنی خدا
وعده داده است انهارا که ایمان اورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته متمکن
کرداند برای ایشان دین ایشانرا بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز
را شریك من نکردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند
از احدی از بندکان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستیکه مرا برکشتنی بعد از
برکشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برکشتنها و صاحب حملها و انتقام
کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از اهن و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا و منم
امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من عالم
باید شد و صراط و میزان خدا و منم جمع کنندهٔ مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنی خدا و امثال
او و ایات کبری او و منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ و ساکن میکردانم اهل بهشت را در
بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت و باختیار من است
عذاب اهل جهنم و بازکشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان
کویندهٔ در اعراف و منم که نزدیك قرص افتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب
اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیکر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و
ایت سابقان و زبان سخنکویان و اخر اوصیا و واسطهٔ پیغمبران و وارث انبیا و
خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردکار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل اسمانها
و زمینها و هر که در ما بین انهاست و منم انکه خدا حجت تمام کرده است بمن بر شما در ابتدای
خلق شما و منم کواه خلایق در روز جزا و منم انکه نزد من است علم مرکها و بلاها و حکم در میان خلق خدا
و جدا کنندهٔ حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند ایات و معجزات و کتابهای
پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم انکه خدا مسخر من کردانیده است ابرها و رعدها و
برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و افتاب و ماه را و منم فاروق این امت
و منم هادی این امت و منم انکه عدد هر چیز را میدانم بان علمی که خدا بمن سپرده است و بان رازها
که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و ان رازها را پیغمبر پنهان بمن کفته است و منم انکه خدا نام
خود را بمن بخشیده است و کلمهٔ خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است این کروه
مردم از من سؤال کنید پیش از انکه مرا نیابید خدایا تو را و من تو را کواه میکیرم و طلب میکنم که مرا
یاری دهی بر ایشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سیم وَلَنُذِیقَنَّهُم مِنَ العَذَابِ
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر

متوجه خدا باشد

پایستر از عذاب بزرکتر شاید ایشان برکردند حضرت صادق علیه السلام فرمود که عذاب نزدیکتر
عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب بزرکتر عذاب قیامت است
و مراد از برکشتن زنده شدن در رجعت است سیم رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ
یعنی ای پروردکار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است
که یکی زنده کردانیدن در رجعت است و دیکری در قیامت و یک میرانیدن در دنیاست و دیکری
در رجعت سیم اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ اٰمَنُوا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهَادُ
یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و انهارا که ایمان اورده اند در زندکانی
دنیا و در روزی که می ایستند کواهان برای کواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و اخرت هر دو یاری
میکنیم ایشانرا علی بن ابرهیم و سعد بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
یاری دنیا در رجعت است مکر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته
شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و ایاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است و در
این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن
عبد الله در بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال
کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود که تو را مهلت
دادم تا وقت یوم معلوم چون انروز شود ظاهر شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی
که خدا ادم را خلق کرده است تا انروز که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برکردد و این اخر
برکشتنهای انحضرت است راوی کفت مکر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی در هر امامی که
قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او با او برمیکردند تا حق تعالی مؤمنانرا بر کافران
غالب کرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون انروز شود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام برکردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع
شود نزدیك بکوفه پس قتالی واقع شود که هرکز مثل ان واقع نشده باشد کویا می بینم اصحاب حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را که صد قدم از پس پشت برکردند و پای بعضی در میان اب فرات داخل شود
پس ابری بزیر اید از اسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و اله حربهٔ از نور در دست
داشته باشد و در پیش ان ابر اید چون نظر شیطان بر انحضرت افتد از عقب برکردد و اصحابش
با و کویند که اکنون ظفر یافتی بکجا میروی او کوید من می بینم انچه شما نمی بینید من میترسم از پروردکار
عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله با و برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و
اصحابش همه بان هلاك شوند پس بعد از ان همه مردم خدا را بیکانکی پرستند و هیچ چیز را با خدا

نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب

شریک نکرد انند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا اینکه یکمرد از
شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یکنفر زنده بس در آن وقت
دو باغ سبز که حق تعالی در سورهٔ رحمان فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام الحسین علیه السلام
خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از آنحضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد
بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده اش آویخته
شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که بر گردند در رجعت ارواح
مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا
کنند هر که ایشانرا عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشانرا بخشم آورده
باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود
زندگانی کنند و بعد از آن همه در یکشب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت بر گردند و دشمنان بسوی بدترین
عذابهای جهنم بر گردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از
تفسیر قول حق تعالی و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را
پادشاهان فرمود پیغمبران حضرت رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریهٔ اویند علیهم السلام و پادشاهان
ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت
و علی بن ابرهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در
قرآن آیهٔ هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمیفهمم و آن آیه اینست و ان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت
عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصاری را میزنند و نظر میکنم
که لب او حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه
معنی دارد گفتم حضرت عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نماند هیچ
یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی علیه السلام می آورند پیش از مردن حضرت عیسی علیه السلام
و نماز خواهند کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از
که شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمهٔ صافی برداشته
و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله
یعنی بلکه تکذیب میکنند با چیزی احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده حضرت

فرمود

فرمود این آیه در باب رجعت و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب
آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت
در رجعت خوراک ایشان عذرهٔ ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است ان له
معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که
هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است
و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون در اخبار معتبره وارد شده است در تاویل این آیه و
نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم
فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که
حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که موجب تسلی آنحضرت گردد زیرا
که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند
نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان لعنهم الله بودند که سعی میکردند در
قتل و قمع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که چنانچه
ولادت عیسی علیه السلام را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم
و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم را ولادتش
پنهان خواهم کرد و از فراعنهٔ زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان
غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم که منت
گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشانرا امامان
و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار دهیم
ایشانرا در زمین که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمایم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی
عمر و لشکرهای ایشان و آنها که غصب حق آل محمد کرده اند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از
کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشانرا نیز
زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران
و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند
و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم برید آهن
بایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابرهیم علیه السلام برد و سلام کرد این چنین
آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما نزد پیغمبر

خود میرویم پس میدانیم در این عالم انقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از
زمین بیرون می اید من خواهم بود و بیرون امدن موافق می افتد با بیرون امدن امیر المؤمنین
علیه السلم و قیام قائم ما علیه السلم پس نازل میشوند بر من کروهی از اسمان از جانب حق تعالی که هرکز بزمین
نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملئکه و فرود می ایند محمد و علی علیهما السلم
و من و برادرم و جمیع انها که خدا بر ایشان منت کذاشته است از انبیا و اوصیا سوار
شده بر اسپان خدای ابلق از نور که هیچ مخلوق پیشتر بر انها سوار نشده است پس حضرت رسول
صلی الله علیه واله علم خود را بدست میکیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد
پس بعد از این انچه خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می اورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از
اب و چشمه از شیر پس انکاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا
بجانب شرق و غرب بفرستد هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا
انکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و کویند راست کفتند خدا و رسول او در وعدها که داد پس هفتاد
نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله و مقابله در اید او را بکشند و لشکری بسوی
بلاد روم بفرستد که انها را فتح کنند پس هر حیوان حرام کوشت که باشد بکشم تا انکه غیر طیب و نیکو در
روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر
پس هر که مسلمان شود برا و منت کذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرد از شیعیان
نماند مکر انکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت با
نماید و هر کور و زمین کیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت ان بلا را از او دفع کند و حق
تعالی برکت را از اسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه
زمستان در تابستان بعمل اید و اینست معنی قول حق تعالی که اکر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار
کردند هر اینه بکشائیم بر ایشان برکتهای اسمان را و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس کرفتیم ایشان را
بانچه کسب کردند ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و انچه
در زمین است حتی انکه کسی خواهد که احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بانچه ایشان
میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا
علیه السلم پرسید که چه میکوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده ما نند
دو تای نعل که با یکدیکر موافقند و مانند پرهای تیر که با هم مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی
علیه السلم از فرزندان من بیرون اید عیسی علیه السلم از اسمان بزیر اید و در عقب او نماز کند و عیاشی از

حضرت

حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود خلعت کبور نامی بر خود کذاشته اند و
خود را امیر المؤمنین میکویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این
نام و معنی ان بر مردم ظاهر نشده است راوی کفت تاویل ان کی خواهد بود فرمود که انوقتی
خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه
حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا اخر ایه که کذشت پس در انروز
میدهد رسول خدا علم خود را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلق خواهد بود و خلایق همه
در زیر علم انحضرت خواهد بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود اینست تاویل امیر المؤمنین
و معنی ان و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است ابان بن ابی عیاش که کفت رفتم
بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از
سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل کفت من عرض کردم انچه از ایشان شنیده بودم
و علی بن ابی طالب در کوفه پس کفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند علم
خصوصیات او را بخدا پس انچه از انها شنیده بودم بانحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و ایات
بسیار از قران را تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و اضحی تا انکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده
نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در اخرت فرمود بلکه در
دنیا خواهد بود پرسیدم که که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود دور خواهم کرد و دوستان
خود را بر سر حوض خواهم اورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم کردانید پس از ان حضرت از دابة الارض پرسیدم
حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که ان دابه است که طعام میخورد و در بازارها راه
میرود و با زنان مباشرت میکند کفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین
باو ساکن میکردد کفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صدیق و فاروق است و عالم ربانی فذو القرنین
این امت است باز کفتم بیان فرما که کیست فرمود که خدا در شان او کفته است و یتلوه شاهد منه و کفته است
الذی عنده علم الکتاب و کفته است و الذی جاء بالصدق و صدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را
در وقتی که همه کافر بودند کفتم یا امیر المؤمنین نامش را بکو فرمود کفتم ای ابو الطفیل بخدا سوکند که اکر عامه
شیعیان مرا نزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد مخالفان
مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعض انچه میدانم از تاویل ایاتی که خدا در قران فرستاده است بر محمد صلی الله
علیه واله اینه همه متفرق و پراکنده شوند مکر طایفه قلیلی از اهل حق پس بتحقیق امر ما صعب است و اذعان
باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد انها را و اقرار بانها نمیکنند مکر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده
مؤمنی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا صلی الله علیه واله

از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب
البصایر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی علیه السلام را در زمین
رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه
و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر
مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون
برد پس خدا ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین علیه السلام
رجوع کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و او خلیفه باشد در زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود
چنانکه بیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر ما خواهد
داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران بر
طرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلام
و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم
رددنا لکم الکرة و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس برگردانیدیم از برای شما غلبه را
و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید
رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت
کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب علیه السلام
هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و
جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب علیه السلام اولاد او را جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که فرمود من سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد
ولیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از
اصحاب او که یکی از اصحاب او عبد الله بن شریک عامری باشد و علم دار او باشد و از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد دو علاقه در میان دو کتفش آویخته
و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند
کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر
شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من باو باشد که در راه شما کشته شوم حضرت
فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
خطب امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرموده ضبط

نمیکند

نمیکند احادیث ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین و زین پس
فرمود ای عجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از
شرطة الخمیس پرسید که این چه عجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از
آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را
شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان راهها
کوفه راه روند و شمشیرها برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول
خدا و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما
غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان
دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان که بتحقیق که ناامید گردیده اند کافران از
آخرت همچنین که ناامید شده اند از اصحاب قبور و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است
از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم ما علیه السلام ظاهر شود عایشه را زنده کنند تا بر او حد بزنند و
انتقام فاطمه را از او بکشند و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
چون قیام قائم علیه السلام بشود در ماه جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن را
ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا
نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قائم ما از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد
پانزده نفر از قوم موسی آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و
هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر
پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت
کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که
با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که از علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد
و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است علیه السلام برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا
شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام خروج کند نزد قبر
هر مؤمنی ملکی باید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق
شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همینجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی
بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در تهجد و مصباح الزیارات و سایر کتب
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت
قائم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور انحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج انحضرت
بیرون اورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و انحضرت مرگی
که بر بندگان خود حتم و لازم کردانیده پس بیرون اور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر
بسته باشم و شمشیر و نیزهٔ خود را برهنه کرده باشم و لبیک کویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی
یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق علیه السلام زیارتی بعید حضرت رسول
و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است که دران روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار
دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر با نچه خدا خواسته است
و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام زیارتی از برای امام حسین علیه السلام روایت
کرده است و دران زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا
و مبعوث کرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمنان شما من از انهایم که ایمان دارند
برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم که چیزیرا
که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا
بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و
دران زیارت مذکور است که خداوندا او را مبعوث کردان در مقام پسندیده که انتقام بکشد
با و از برای دین خود و بکشد باو دشمنان خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که خلف
وعده نمیکنی و در کلینی در صفت قبض روح مؤمنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند ال محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان
از طعام ایشان و می اشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس
ایشان تا خروج کند قائم ما اهل بیت پس خدا زنده میکرداند ایشان را پس با او می ایند فوج فوج
پس در انوقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از بعضی بود که رسول خدا
صلی الله علیه و اله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است
یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت قائم علیه السلام باید خواند مذکور است که
پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت صاحب الامر علیه السلام قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت
او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از انجماعتی که بر میگردند
در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم

تلبیه گویان

او میباشند

او میباشند و محشور میشوند در زمرهٔ او و روشن میشود دیدهٔ ایشان برویت او و در کتاب اقبال
و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون امد بسوی ابی القسم بن علا
که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است این دعا را باید خواند و دعا
فرمود تا اینجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که سید قبیله است و
اعانت کرده شده است برجعت بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان
از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار کردند مردم باو در برگشتن او و برگشتن اوصیا
از عترت او و بعد از قائم علیه السلام و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار
را راضی کردانند و در اخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می اوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی
و شیخ مفید و سید بن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت
سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکرداند انها را که مرده اند بلکه زنده
میکرداند وعدهٔ لازمیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند
یا تو چه میگوئی در این ایه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت
زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک و زیان کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان
سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی این را حضرت فرمود که
چون قائم ما علیه السلام ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها
بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری انحضرت بیایند چون خبر جمعی از شیعیان ما برسد که این جمع زنده
باشند گویند فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم علیه السلام
جمعی از سنیان بایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت
شما است و هر دروغی را که میخواهید میگوئید والله زنده نشده اند انها و تا قیامت زنده نخواهند
شد و حق تعالی در این حکایت قول ایشانرا فرموده است و ایضا کلینی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی
الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه
حضرت فرمود اشاره است بقتل امیر المؤمنین علیه السلام و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن
علیه السلام ولتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگ حضرت فرمود که اشاره است بقتل
حضرت امام حسین علیه السلام فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه که بیاید وعدهٔ انتقام اول ایشان
چون حضرت امام حسین علیه السلام بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال

فرمود که هرگاه بیاید وعدهٔ
انتقام

الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند
در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که حق تعالی ایشانرا
مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم علیه السلام پس نخواهند گذاشت کسی را که
احدی از آل محمد صلی الله علیه و آله را کشته باشند مگر آنکه او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا
و بود وعده کرده شده فرمود اشاره است بقیام قائم آل محمد علیهم السلام ثم رددنا لکم الکرة علیهم
اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای طلا بر سر
داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین علیه السلام است که بیرون
آمده است تا مؤمنان شک در آن نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم
علیه السلام در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلام
در دلها قرار گیرد حضرت قائم علیه السلام از دنیا برود و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل دهد
و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی متکفل نشود
گوید اگر کسی گوید حضرت امام حسین علیه السلام را کی غسل خواهد داد جواب گوییم که چون آنحضرت
در این نشأه شهید معرکه بود احتیاج بغسل ندارد یا ائمه که بعد از او رجعت مینمایند آنحضرت را غسل
دهند و نماز کنند بر او تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است
اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود و حق تعالی
آن قصص را برای تنبیه این ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد
شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر انصاری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت
خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم علیه السلام از دنیا برود گفتم قائم علیه السلام چند سال پادشاهی خواهد
کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی
انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد حضرت امام حسین علیه السلام و طلب خون خود و اصحابش خواهد کرد و
آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آن
سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا بمن شش چیز داده است
دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها
منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند
از حضرت صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردها را زنده کند و زندها را بمیراند
و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابرهیم روایت

کرده امند

کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلام
پیش از آنکه فاطمه علیها السلام باو حامله شود و آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس
خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشتن و مصیبتها در خود و
فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که
او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد
و او را پادشاه روی زمین خواهد کرد چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که
ایشانرا ضعیف کرده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین و فرموده که بتحقیق که نوشته ایم
در زبور بعد از ذکر که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پس خدا بشارت داد پیغمبر را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و دشمنان خود را خواهند
کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود
حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم علیه السلام بیرون خواهد آمد با اصحابش
که با او شهید شده اند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند
پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام غسل و
کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق سبحانه و تعالی از پشت
کوفه هفتاد صدیق را مبعوث کرده اند که در میان یاوران و اصحاب او باشند و این قولویه در کامل الزیاره
بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی
در قرآن او را صادق الوعد گفته است که آیا اسمعیل پسر ابرهیم است حضرت فرمود نه بلکه پسر حزقیل است
که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و رویش را
کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب نزد او فرستاد و گفت پروردگار
عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت
مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو
عهدی و پیمان گرفتی از برای خود بر پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری و از برای اوصیای او
بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین علیه السلام خواهند کرد
بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین علیه السلام را که بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این
ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام
بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین علیه السلام را برخواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل بن

وبگردانیم ایشانرا امامان

وبسوی مهیان برخواهند گشت

قومش

خود

خرقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهند گشت و ایضا از
حریز روایت کرده است که گفت بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای
شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت
فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در ان نوشته است انچه باید بان عمل کنیم در مدت حیوة خود چون انها
منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در ان وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می اید و خبر وفات
ما را باو میگوید و ثوابهای عظیم خدا تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را
خواند و در ان صحیفه نوشته بودند انچه در حال حیوة خود کند و انچه باقی ماند که بعد از ان خواهد کرد پس
رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری که باقی مانده بود ان بود که گروهی از
ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود پس حق تعالی
وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون اید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او
و بر انچه از شما فوت شده است از یاری او و گریستن بر او پس ان ملئکه بر او میگریند چون بیرون می اید
از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار بسند موثق از فرات بن ابرهیم و مناقب شاذان بن
جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند از تاویل قول حق تعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة
روزی که میلرزند حرکت کنندها و متحرک میگردند انها که ساکن بودند و از پی او می اید انچه ردیف ان است فرمود
که راجفه حسین بن علی علیه السلام است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون
می اید حسین بن علی علیه السلام است با هفتاد و پنج هزار کس و انست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا
چنانچه گذشت و حسین بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کلا
سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء ایة فظلت
اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از اسمان ایتی پس میگردد گردنهای ایشان برای
ان ایه ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای ان ایه خاضع و ذلیل میگردد ایه انست که علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص افتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش
پس بنی امیه را بکشد حتی انکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن اید و
فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از
کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از مروان که گفت از حضرت صادق
علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القران لرادک الی معاد فرمود دنیا اخر نمیشود
تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام در ثویه که موضعی است از کوفه و در انجا مسجدی بنا
کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است

وشما مخصوص کردید ایه یاری او

حمران که

حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال
ایام دولت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید بن طاوس گفته است که در کتاب حسن بن
عبد الله این روایت را از این مبسوطتر دیده ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود که گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بر ان نصب کنند قبه از یاقوت
سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر ان کرسی بنشیند و بر دور ان نود هزار
قبه سبز بوده باشد و مؤمنان ایند و انحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی
خطاب کند ایشان را که ای دوستان من انچه خواهید از من سوال کنید برمی اورم از برای
شما پس خوردن و اشامیدن ایشان از بهشت خواهد بود (باشد) اینست والله کرامت بزرگوار
عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر انکه این حالت در رجعت
حضرت خواهد بود و در کتاب احتجاج کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون امد بسوی
محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در ان مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدایی و
شمایید اول و اخر و انکه رجعت شما حق است و در ان شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را
ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر و یا کسب کند در ایمانش چیزی را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب
صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار بهفت چیز بکند مؤمن است و
از جمله انها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سوال
در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب
پس او مؤمن است بحق و راستی و از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است
که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در انکه اصل رجعت فی الحقیقه متواتر بالمعنی است
و کسی که در ان شک کند ظاهرش انست که حشر قیامت را نیز منکر شده باشد و امری که بنصوص متواتره
ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی
از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث
ان نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط
و میزان و غیر انها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث ان نمیشود که اصلش که ضروری
دین است کسی انکار کند خلاصه اش انست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و
مخالفان متواتر است انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت
حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین علیهما السلام نیز متواتر است بلکه انحضرت رسول صلی الله

~~از حاجتهای دنیا و اخرت که~~ ظ

بسیار ازار کشیده اید و ذلیل و مظلوم شده اید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و اخرت که از من سوال کنید

علیه و آله نیز متواتر است و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است
و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما در خصوصیات این رجعتها
معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود یا پیش خواهد بود و از
بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان
رحمه الله قایل شده است باینکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی یعنی دارد و حضرت صاحب
الامر علیه السلام اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت
رجعت خواهد کرد و باین وجه تاویل کرده است این حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست
و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آن است که آن
حق است و حق تعالی فرموده است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع
میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقیران چون ضعیف بودند در محل خود
میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون
روند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندایی از جانب حق سبحانه
و تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند
و سالها بر اینحال ماندند پس پیغمبری از بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند دعا
کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان ترا از ایشان
بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان پس حق تعالی وحی کرد باو که میخواهی
من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او فرستادند
پس آن جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده
که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و
حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که با حضرت موسی علیه السلام از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد
چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه نبینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار
بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون
برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان
مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام خطاب کرد که
یاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردهها را که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا

چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند

ومدتها

و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را
زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه در امم سابقه واقع شده است
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه در امم سابقه واقع شده است در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است
مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود
و مخالفان ما نقل کرده اند که چون مهدی علیه السلام بیرون آید حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود
آید و در عقب او نماز کند و نزول او بر زمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی
فرموده است اِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ اِلَیَّ و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت کند
بر رجعت ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی علیه السلام و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر
تامل است و در حیوة القلوب و بحار الانوار تحقیق اینها مذکور است و ختم مینماییم این مبحث را
بایراد حدیث مشهور مفصل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است
بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا امامی که مردم
انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم
معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید
که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است
همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را
با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت
ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش
هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق ظاهر و
تمام شود و بآن حجت که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصهها و احوالش را بیان کرده ایم و نامش و نسبش و
کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که نام و
نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است
که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی حق تعالی فرستاده پیغمبرش را با هدایت و دین حق
تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک میآورند و در آیه
دیگر فرموده است که وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ یعنی قتال کنید با کافران
تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل
بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یکدین حق بر گردد و از هیچکس بغیر دین اسلام
قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده است که وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ

رجعت

فی الاخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او
در اخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت انحضرت با کی مخاطبه خواهد نمود
و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و انس و امر و نهیش بیرون
خواهد امد بسوی معتمدان و نایبان انحضرت که بشیعیانش برسانند و الله ای مفضل
گویا می بینم انحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر داشته
و در پا دو نعل حضرت رسول صلی الله علیه و اله و در دستش عصای انحضرت و بزی چند در پیش
افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون
شب در اید و دیدها در خواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس
جبرئیل گوید که ای اقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت صاحب
الامر علیه السلام دست بر روی مبارکش کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزا است که
وعده ما را درست گردانید و زمین بهشت را بما بمیراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس
نیکو مزد نیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابرهیم علیه السلم
و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و انها که حق تعالی ایشانرا برای من
ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای
انحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب در هر جایی که بوده باشند
پس بشنوند همه بیک اواز و همگی متوجه خدمت انحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد
انحضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی اسمان که هر مؤمنی که بر
روی زمین باشد از ان روشنی یابد و ان نور در میان خانهای مؤمنان در اید و جانهای ایشان
بان فرح یابد و ندانند که قائم ال محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن
که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت انحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت
بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی علیه السلم از نور عالم را روشن کند پس گوید که
با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و
با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن شرف بیعت بر سند
پس سیصد و سیزده تن نقبا بیعت سرافراز گردند انگاه مردم فریاد بر اورند که کیست این شخص که
در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب
که داخل مکه شده گویند هیچیک از اصحابش را میشناسی گویند که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از
اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت اول در اول طلوع افتاب

باشد پس چون افتاب بلند شود از پیش قرص افتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل اسمانها و زمینها
بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی ال محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کنند و نسبت دهند
او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر اباء پدرانش تا بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیهما السلم
و با او بیعت نمایید و مخالفت امر او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که ان ندا را لبیک میگویند و
اجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن و پس سیصد و سیزده نفر که نقبای انحضرتند میگویند شنیدیم
و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نماند مگر انکه ان صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق
از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب افتاب شود از مغرب افتاب شیطان
ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عتبه است از فرزندان
یزید بن معویه علیهم اللعنه با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس
ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است گویند شنیدیم اما با ور نکردیم
پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای اخر از راه برود و در تمام انروز حضرت صاحب علیه السلم
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بادم و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و
یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من هست و هر که خواهد نظر کند بمحمد صلی الله
علیه و اله و علی و حسن و حسین و ائمه ذریه حسین علیهم السلم پس نظر کند بمن و انچه خواهد سؤال
کند که علم همه نزد من است و انچه انها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب
اسمانی و صحف پیغمبران را خواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند بصحف ادم و شیث را بخواند امت
ادم و شیث علیهما السلم گویند اینست والله صحف ادم و شیث که در ان هیچ تغیر نیافته است و خواند
بر ما انچه از ان صحف نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور
داود علیهم السلم را پس علمای ان ملتها همه شهادت دهند که اینست این کتابها بنحوی که از اسمان نازل
شده است و تغیر نیافته است و انچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند
قران بنحوی که حق سبحانه و تعالی بحضرت رسول نازل ساخته بی انکه تغیر و تبدیل شده باشد چنانچه در
قرانهای دیگر شده پس در انحال شخصی بیاید بخدمت انحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید
که ای سید من منم بشیر امر کرده مرا ملکی که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی
پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر
سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را
درهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون امدیم و مجموع لشکر
ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم

تا هدایت یابید

الیأس

که در حوالی مدینهٔ طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدایی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کردان گروه
ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و
چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید
۲ و با من گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی علیه السلام در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان
و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه تو را قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالید و
بحالت اولی برگردید و با حضرت بیعت کنند و در لشکران سرور بمانند مفضل پرسید که ای سید من
ملائکه و جن درانزمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی و الله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند
کرد چنانچه مردی با یاران و اهل خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که
بلی و الله ای مفضل و آنحضرت با آنگروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش
درانوقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار جن
و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که
اول ایشان را بحکمت و موعظهٔ نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را
خلیفه کرد اند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینهٔ طیبه شود مفضل پرسید که خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد
فرمود که خراب میکند و از بنایی که حضرت ابرهیم و اسمعیل گذاشته بود بنا میکند و از نو میسازد و بناهای
ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند که هرکه انرا بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که
در مکهٔ معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در انجا جانشین خواهد
کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سرها در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند گویند ای مهدی آل محمد توبه
میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را
بر ایشان والی کند و بیرون آید و آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان
برگرداند که با ایشان بگوید که برگردند بحق پس هرکه ایمان بیاورد او را بخشند و هرکه ایمان نیاورد او را
بقتل رسانند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار
کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان
کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و
محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل
پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا حوالی کوفه باشد
یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و درانزمان قیمت خوابیدن جای یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و

درانزمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلا
معلی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که درانوقت پیوسته محل آمد و شد ملائکه
و مؤمنان باشد و حق سبحانه و تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلندمرتبه گرداند و چندان از برکتها
و رحمتها قرار دهد که اگر مؤمنی در انجا بایستد و بخواند خدا را هرآینه بیکدعا مثل هزار مرتبه ملک
دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستیکه بقعهای
زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی فرمود بکعبه که ساکت
شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعهٔ مبارکه ایست که در انجا ندای انی انا الله از شجرهٔ مبارکه
بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی در انجا جای دادم و موضعی که سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله
را در وقت ولادت غسل داد و خود در انجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در انجا مهیاست تا ظاهر شدن
حضرت قائم علیه السلام مفضل گفت که ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی
مدینهٔ جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب
شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید آن چه امر است فرمود که چون نزدیک قبر جدش
بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی
آل محمد گوید کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابهٔ او ابوبکر و عمر پس حضرت
صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از
میان خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم
گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند
که خلیفهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که
اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان
اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را
با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهای ایشان را از ایشان بگشایند و
ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و
شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست و الله شرف و بزرگی و ما
رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هرکه در دل بقدر حبه از محبت ایشان
داشته حاضر شود پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که هرکه این دو مصاحب و دو همخوابهٔ
حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیکجانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند

یکی دوستدار ایشان ویکی لعنت کننده بر ایشان پس عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری
جویید از ایشان واکر نه بعذاب الهی کرفتار میشوید ایشان جواب کویند که ای مهدی آل رسول
ما پیش از انکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قربی ومنزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چکونه امروز
بیزار شویم از ایشان وحال انکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده ودانستیم که مقرب درکاه
حقند بلکه از تو بیزاریم واز هر که ایمان بتو اورده است واز هر که ایمان بایشان نیاورده واز هر که
ایشانرا باین خواری بدر اورد وبر دار کشید پس حضرت مهدی علیه السلام امر نماید باد سیاهی را که بر
ایشان وزد وهمکی را بهلاکت رساند پس بفرماید که ان دو ملعون را از درخت بزیر اورند وایشانرا
بقدرت الهی زنده کرداند وامر فرماید خلایق را که همکی جمع شوند پس هر ظلمی وکفری که از اول عالم شده تا
اخر کناهش را بر ایشان لازم اورد وزدن سلمان فارسی واتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین وفاطمه و
حسن وحسین صلوات الله علیهم اجمعین برای سوختن ایشان وزهر دادن امام حسن وکشتن حضرت امام
حسین علیهما السلام واطفال وپسر عمان ویاوران او واسیر کردن ذریه حضرت رسول صلی الله علیه واله وریختن
خون ال محمد را در هر زمانی وهر خونی که بناحق ریخته شده وهر کناه وظلم وجوری که واقع شده تا قیام قائم ال محمد همه را
بر ایشان بشمارد که از شما شده است وایشان اعتراف نمایند زیرا که اکر در روز اول غصب خلیفه بحق
نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید پس ایشانرا
بفرماید بر درخت بر کشند واتشی را امر فرماید که از زمین بیرون اید وایشانرا بسوزاند با درخت وبادی را
امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل کفت ای سید من این اخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود
که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد صلی الله علیه واله وصدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السلام وفاطمه زهرا
وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا علیهم السلام وائمه هدی همکی زنده خواهند شد وهر که ایمان محض خالص داشته
باشد وهر که کافر محض بوده همکی زنده خواهند شد واز برای جمیع ائمه ومؤمنان ایشانرا عذاب خواهند کرد
حتی انکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند وزنده شوند پس خدا بهر جایی که خواهد ایشانرا ببرد
ومعذب کرداند پس از انجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود ودر مابین نجف وکوفه فرود اید با چهل و
شش هزار ملک وشش هزار جن وسیصد وسیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد
در انوقت چکونه خواهد بود فرمود که محل لعنت وغضب الهی خواهد بود ووای بر کسی که در انجا ساکن باشد
از علمای زرد از علمایی که از نزدیک ودور متوجه ان میکردد والله که بر انشهر نازل شود اصناف عذابها که بر
امتهای کذشته نازل شده است وعذابی چند بر او نازل شود که چشمها ندیده باشد وطوفانی که بر اهلش نازل
شود طوفان شمشیر خواهد بود والله که یکوقتی چنان ابادان شود بغداد که کویند که دنیا همین است وکویند
که خانها وقصرهای بهشت است ودختران اش حور العین اند وپسرانش ولدان بهشتند وکمان کنند
که خدا روزی بندکانرا قسمت نکرده است مکر در ان شهر وظاهر شود در ان شهر از افتری بر خدا ورسول وحکم

بناحق و

بناحق وکواهی دادن بناحق وشراب خوردن وزنا کردن ومال حرام خوردن وخون ناحق ریختن انقدر که
در تمام دنیا انقدر نباشد پس خدا خراب کند انرا باین فتنها ولشکرها بمرتبه که اکر کسی کذرد نشان دهد که
اینجا زمین ان شهر است پس خروج کند جوان خوشروی حسنی بجانب دیلم وقزوین وبا زبان فصیح ندا
کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر وبیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را کنجهای خدا در طالقان
چه کنجهانه از طلا ونقره از نوع بلکه مردی چند نه مانند پارهای اهن در شجاعت وعزم وصلابت بر یابوهای
اشهب سوار همه بکمال ومسلح وپیوسته بکشند ظالمانرا تا بکوفه درایند ووقتی که زمین را اکثر از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن میشود وباو خبر برسد که مهدی واصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میکوید که باید برویم وببینیم
که این مرد کیست وچه میخواهد والله که خود میداند که مهدی ال محمد است اما مطلبش اینست که بر اصحابش ظاهر
سازد حقیقت انحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی علیه السلام می ایستد ومیکوید که اکر راست میکویی که
تویی مهدی ال محمد کجاست عصای جدت رسول خدا صلی الله علیه واله وانکشتری وبرد وزره
او که انرا فاضل مینامیدند وعمامه اش که سحاب میکفتند واسبش که یربوع نام داشت وناقه
که غضبا میکفتند واسترش که دلدل میکفتند وحمارش که یعفور مینامیدند وبراق و مصحف
امیر المؤمنین علیه السلام که بی تغییر وتبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلام ظاهر کرداند
حتی عصای ادم ونوح وترکه هود وصالح ومجموعه ابرهیم وصاع یوسف وکیل وترازوی شعیب و
عصای موسی وتابوت موسی وزره داود وانکشتری سلیمان وتاج او واسباب عیسی ومیراث
جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنک صلبی نصب کند ودر ساعت
درخت بزرکی که جمیع لشکر در زیر سایه ان باشند پس حسنی کوید الله اکبر دست خود را دراز
کن تا با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کرد که سید حسن حسنی وجمیع لشکرش
بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند ومصحفها در کردن حمایل کرده باشند
وانها کویند که اینها سحر بزرکی بود پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند ایشانرا پند دهد ومعجزات نماید
سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیکر چه کار
خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد کشید تا انکه او را بکیرند در دمشق وبر روی صخره
بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار
صدیق وهفتاد ودو نفر که با انحضرت شهید شدند در کربلا وهیچ رجعتی از این رجعت خوشتر
نیست پس بیرون اید صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السلام وبرای او قبه در نجف اشرف نصب کنند
که یک رکنش در نجف باشد ویکی در بحرین ویکی در صنعای یمن وچهارم در مدینه طیبه وکویا می بینم قندیلها
وچراغهایش را که اسمان وزمین را روشنی میدهد زیاده از افتاب وماه پس بیرون می اید سید اکبر

محمد رسول الله صلی الله علیه واله باهر که ایمان اورده است بانحضرت از مهاجران وانصار وغیر ایشان
وهر که در جنکهای انحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی راکه تکذیب انحضرت کرده بودند وشك
میکردند در حقیت او یا در کفته های او میکردند ومیکفتند ساحر است وکاهن است ودیوانه است
برمیکرداند یك یك را از ائمه تا صاحب الامر علیهم السلم وهر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند وهر که ازار
ایشان کرده تا انکه پیش از اخرت بعذاب وخواری دنیا مبتلا کردند ودر انوقت ظاهر میشود تاویل
آن ایهٔ کریمه که ترجمه اش کذشت که ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا اخر ایه مفضل پرسید
که مراد از فرعون وهامان درین ایه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر وعمر است مفضل پرسید که
حضرت رسول صلی الله علیه واله وامیر المومنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلم خواهند بود فرمود بلی ناچار است
که ایشان جمیع زمین را بکردند حتی پشت کوه قاف را وانچه در ظلمات است وجمیع دریاها را تا انکه
هیچ موضعی از زمین نماند که ایشان طی نمایند ودین خدا را در انجا برپا دارند پس فرمود که کویا می بینم
انروز راکه ما کروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه واله ایستاده باشیم وبانحضرت شکایت
کنیم انچه برما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات انحضرت وانچه بما رسانیدند از تکذیب ورد
کفتهای ما ودشنام دادن ولعن کردن ما وترسانیدن ما را بکشتن وبدر بودن خلفای جور ما را
از حرم خدا ورسول بشهرهای ملك خود وشهید کردن ما بزهر ومحبوس کردانیدن ما پس حضرت رسالت
کریان شود وبفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مکر انچه بجد شما پیش از شما واقع شده
بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه علیها السلم وشکایت کند از ابوبکر وعمر علیهما اللعنه که فدك را از من کرفتند
وچندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد ونامهٔ که تو برای من نوشته بودی برای فدك عمر کرفت
در حضور مهاجر وانصار واب دهان نجس خود را دران انداخت وپاره کرد ومن بسوی قبر تو امدم
ای پدر وشکایت کردم بتو وابوبکر وعمر بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند وبا منافقان دیکر اتفاق کردند وخلافت
را از شوهر من امیر المؤمنین غصب کردند پس چون امدند که او را به بیعت ببرند وا باکرد هیزم
بر در خانهٔ ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است
که بر خدا ورسول مینمایی میخواهی که نسل پیغمبر انرا از زمین براندازی عمر کفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند وامر ونهی از اسمان بیاورند علی را بکو بیاید وبیعت کند واکرنه اتش در می اندازم
در خانه وهمه را میسوزانم پس من کفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته وامتش
همه کافر شده اند وحق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنانرا بکذار خدا پیغمبری
وامامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد وفرزند محسن ششماهه از من سقط شد ومن
تاله میکردم واباتاه وارسول الله دختر تو فاطمه را دروغ کو میدانند وتازیانه براو میزنند وفرزندش را
در شکم زدند ودست مرا شکست

شهید میکنند وخواستم کیسو بکشایم امیر المؤمنین علیه السلم دوید ومرا بسینهٔ خود چسبانید وکفت
ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوکند میدهم ترا اکر مقنعه از سر بکشایی
وسر باسمان بلند بکنی والله که اکر بکنی خدا یك جنبندهٔ بر زمین ونکیرند ودر هوا زنده نکذارد پس کشتم
وازان درد وازار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم شکایت کند که چندین شب
با حسنین بخانهٔ مهاجر وانصار رفتم وازانها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان کرفته
بودی از ایشان طلب یاری کردم وهمه وعدهٔ یاری کردند وچون صبح شد هیچکس بنصرت من
نیامدند وبسی محنتها از ایشان کشیدم وقصهٔ من مثل قصهٔ هرون بود در میان بنی اسرائیل
که با موسی علیه السلم کفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف کردانیدند ونزدیک بود
که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا وازاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او
مثل ان نکشیده بودند تا مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه پس حضرت
امام حسن علیه السلم برخیزد وکوید که ای جد بزرکوار چون خبر شهادت پدرم بمعویه علیه اللعنه رسید
زیاد ولد الزنا را با صد وپنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من وبرادرم حسین وسایر برادران
واهالی مرا بکیرند تا بیعت کنیم با معویه وهر که قبول نکند کردنش را بزنند وسرش را برای معویه بفرستند
پس بمسجد رفتم وخطبه خواندم ومردم را نصیحت کردم وایشانرا بجنک معویه خواندم بغیر از بیست کس
کسی جواب من نکفت پس دو باسمان کردم وکفتم خداوندا تو کواه باش که ایشانرا دعوت کردم واز
عذاب تو ترسانیدم وامر ونهی کردم وایشان مرا یاری نکردند ودر فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا
تو بفرست بر ایشان بلا وعذاب خود را پس از منبر فرود امدم وایشانرا کذاشتم وبجانب مدینه روان شدم
پس امدند بنزد من وکفتند اینك معویه لشکرها با نبار وکوفه فرستاده است ومسلمانانرا غارت کرده
وزنان واطفال بیکناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس کفتم بایشان که شما را وفایی نیست وجمعی
با ایشان فرستادم وکفتم بنزد معویه خواهید رفت وبیعت مرا خواهید شکست ومرا مضطر خواهید
کرد که با معویه صلح کنم اخر نشد مکر انچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم حسین بن
علی صلوات الله علیهما با خون خود خضاب کرده با شهدایی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول
صلی الله علیه واله نظرش براو افتد بکرید وجمیع اهل اسمانها وزمین بکریهٔ انحضرت کریان شوند وحضرت
فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد وحضرت امیر المؤمنین وامام حسن از جانب راست حضرت رسول
صلی الله علیه واله بایستند وحضرت فاطمه از جانب چپ انحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک
اید حضرت رسول او را بسینهٔ خود بچسباند وبکوید فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد واز
ودیده من دربارهٔ تو روشن باد

جانب راست حضرت امام حسین علیه السلم حمزهٔ سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بر داشته بیاورند فریاد کنان حضرت فاطمه
صلوات الله علیها این ایه تلاوت فرماید که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست امروز روز شما که بشما وعده میدادند
میاید هر نفسی انچه کرده است از کار خیر حاضر کرد اینده شده و انچه کرده است از کار بد آرزو میکند
که کاش میان او و کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلم بسیار گریست و فرمود که
روشن مباد دیدهٔ که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من
چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید
که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه علیها السلم برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعدهٔ
کرده در باب اینها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع اوردند بستمهای که بر جمیع فرزندان
من کردند پس بگریند بر او ملائکه اسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت
الثری است و همگی خروش بر اورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و انهای که راضی
بودند بر ستمهای ما مگر انکه هزار مرتبه در ان روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای
من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در ان روز
زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر
خبر داده‌ایم از رجعت مگر نشنیده‌اند این ایه را که ولنذیقنّهم من العذاب الادنی دون العذاب
الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است
پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند میگویند که معنی رجعت انست که
پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا از ما اهل بیت است
تا بما برگردد پادشاهی که نبوت و امامت و وصایت است همیشه با ماست ای مفضل ...
شیعیان ما در قران ما را نه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده‌اند این ایه را که و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض تا اخر ایه که ترجمه‌اش گذشت و الله که تنزیل این ایه در بنی اسرائیل
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمرند پس فرمود که بعد از ان برخیزد
جدم علی بن ابی طالب الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلم پس شکایت کنند بجد خود رسول
خدا صلی الله علیه و اله انچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت
کنم انچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلم و شکایت کند
بجد خود از هرون الرشید علیه اللعنه پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلم و شکایت کند از مامون

و غیر او

ملعون و غیر او پس برخیزد فرزندم امام علی نقی علیه السلم و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری
علیه السلم و شکایت کند از معتضد پس برخیزد مهدی اخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول صلی الله
علیه السلم و اله با جامهٔ خون الود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله در روزی که پیشانی نورانیش را
در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون الوده شده و ملائکه بر دور او گرد او
باشند تا بایستد نزد جد او و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و
کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و
گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود و یا گفتند مرده است و اگر میبود اینقدر غایب
نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول
صلی الله علیه و اله فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوّء من الجنّة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که امد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفتهٔ حق سبحانه و تعالی
و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس
بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته
علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت
رسول صلی الله علیه و اله که حق تعالی میفرماید که بیامرزد از برای تو الله تعالی انچه گذشته است از گناهان
تو و انچه مانده است از گناهان و انچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلم
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و اله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم و فرزندان من
که اوصیای منند گناهان گذشته و اینده ایشانرا تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران
بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر انحضرت بار کرد و همه را از برای
انحضرت امرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما برکت
شما و امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و
این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد
بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند و ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا
که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت
الهی ترسانند مفضل پرسید که این ایه که حضرت رسول صلی الله علیه و اله خواهند خواند که لیظهره علی
الدین کله مگر انحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده
بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند
بلکه در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و اله خواهد بود و این ایه نیز در ان زمان بعمل

برادر من علی ابن ابیطالب ... و شیعیان ...

خواهد امد و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق علیه السلم فرمود پس
بر کرد حضرت مهدی علیه السلم بسوی کوفه و حق تعالی از اسمان شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند
چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلم بارید و قسمت نماید بر اصحابش کنجهای زمین را از طلا و نقره و
جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمت او
باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلم ندا میفرماید در تمام عالم
که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و
یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است باینقدر که مناسب این مقام است اکتفا
کردیم **باب پنجم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات ان و توابع ان از وقت مرگ
تا انقضای همه امور عالم و در ان چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانی و در
تمهید مقدمه ضرور است بدانکه انچه در قران مجید و احادیث معتبره وارد شده است در
وصف قیامت و مقدمات ان و خصوصیات و اوصاف ان و انچه بعد از ان احوال خلق
بان منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل را بانها نباید کشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل
فتح باب اینگونه تاویلات است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث
بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم منقول است که هر چه از ما بشما میرسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر
عقل شما بان نرسد بظاهر ش اقرار نمایید و رد و انکار نکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و
رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلا است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که ان
اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف است بران بدانکه معاد در لغت به سه
معنی امده است اول عود و رجوع بجایی یا بحالتی که از ان منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم
زمان عود و مراد در اینجا عود روح است ببدن برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیوة
دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه یک چیز بر میگردد و ان روحانی و
جسمانی میباشد و روحانی انست که روح باقی میماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد
بعلوم و کمالاتی اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط
و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین
معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل بخیالات میکنند و معاد جسمانی انست
که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق کردد و اگر از اهل ایمان
و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند
و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع ملل است

و یهود و نصاری نیز قایلند و اکثر کتابهای الهی باینمعنی ناطق است خصوصا قران مجید که
اکثر ایات ان در اینمعنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه علمه و خاصه نقل کرده اند که ابی
بن خلف استخوان پوسیده را اورد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و بدست مالید و
ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند و داخل
جهنم میکند پس این ایه که بهر نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این
انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در انکه انکار معاد جسمانی مستلزم
انکار قران مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلم همه است چنانچه فخر رازی گفته است
که انصاف انست که ممکن نیست جمع میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی
و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعاده معدوم را محال میدانند و تمسک
بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در انها تامل کند میداند که محض شبهه
و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین
مسئله غامضی که محل انظار و افکار جمیع عقلاست دعوی بداهت کرده اند و کسی که
باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد
با انکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد
انشاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت
بدن باقی است و لذات و الام روحانی و جسمانی هر دو دارد و در قیامت که ارواح بابدان
بر میگردد و به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو دارند
و اشقیا در جهنم الام روحانی و جسمانی هر دو دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است
بدانکه معاد جسمانی از جمله اموری است که واجبست اعتقاد بان و منکران کافر است اما
معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم ان بلذات و المهای عقلی
تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بان و منکر ان کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا
از اثبات ان فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی
هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر انکه
سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است
و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که ادمی با مستغرق بودن در
تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق

حضرت رسول صلی الله علیه و اله ... قوم ... بی ... (حاشیه)

اودر استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست و اگر ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا
که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرتبه استمداد
قوت از عالم قدس و طهارت کردند ایشانرا قوتی بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد
و شبهه نیست در اکمل این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی
جمع گفته است که قول بهر دو نه محض تدین الخ این است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه
شیخ ابوعلی در شفا و نجات گفته است هرچند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است
گویند که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث
نیز دلالت براین دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند
که چون اهل بهشت در بهشت درآیند و داخل بهشت شوند دوستان خدا در مساکن و منازل
خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او باشند و میوه ها آویخته باشند
بر سر او و چشمها بر دور او بجوش آید و از زیر قصرها او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند
و متکاهای متعدده برای او بگذارند و هرچه خواهش کند خدمتکاران از برای او حاضر کرده باشند پیش از آنکه
ایشان بطلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند
آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشانرا ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان
بهشت من در جوار من خواهید بود خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند
ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت
میبرد از نعمتها که داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند
بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من
از شما و محبت من نسبت بشما بهتر است و عظیمتر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار
رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطرهای ما شادتر است پس حضرت
این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها
و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و
نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب پروردگار بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم
و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان
صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست
که باصل عبادات تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت
حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت

روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس
صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن
لذت یابد بود و آنچه بخاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است باشد از برای
او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان
خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان
بلکه بتسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که
حق تعالی باد بهشت وحی میکند که بشنوان بر بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت
و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدایی بلند شود از آن
درخت بتسبیح و تنزیه و تکبیر پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن
بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان
تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و تنعم میکنند بانواع خوردن
و آشامیدن و میوهها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها
و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بآن
متعلق است باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است حضرت صادق علیه السلام
فرمود بدرستیکه مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند
خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند از
ترس آتش او و این عبادت غلامان است و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او
این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب
اهل بهشت التذاذ بماکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان
از چیزهایی که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت
از بشر کسی که لذت بیابد بغیر آنها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت بیابد بتسبیح و تقدیس
آشامیدن قولی است که شاذ است از دین اسلام و آن مأخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها
که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند و نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و
حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است و بآنکه ترغیب نموده است عاملان را و عمل بوعده اکل و
شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و
اجماع برخلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست

بدون خوردن و

بایعمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث
معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی
ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند
زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی‌آید که از نعیم بهشت
ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای
آن لذت مییابند بلی ممکنست که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه
تحقیق کردیم بلکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی
حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل
بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند
چنانچه در دنیا لذت مییافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و
بعضی هستند که بهشت را از اینجهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان او است
و لذت از نعمتهای بهشت از اینجهت مییابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب
ایشان برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمان
استشمام مینمایند و از هر فاکه و طعام طعم رحمت بیغایت او را مییابند و همچنین سایر نعمتها
بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را مییابد پس بهشت دو بهشت است
روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب
غالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادت است پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی
از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذت جسمانی لذتی نیست لذت نمییابد و کسی که در
دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است
و اسرار بندگی یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در
بهشت جسمانی بغیر لذت روحانی نمییابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوه و کتاب
بحار الانوار ایراد نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد
جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینماید که باعتقاد مکابر صریحترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا
مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه غرایب بسیار
هست بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوییم آنها که منکر حشرند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز
نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات
بر این دلالت دارد مثل آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را

در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشد پس انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان
که فرمود و نسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة
الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا
باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل
یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد
اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکنند که غریبتر است و تخصیص
ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از حیوة دورتر است و گردانیدن آنرا به پوسیده شدن وصف
باعتبار آنکه از کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعادات میشود و حق تعالی
دفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را بر میگرداند پس فرمود که از
برای ما مثلی میزند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است
خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده میکند آنها را خداوندی که
آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست
و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگر چه آخرش باز باستبعاد بر میگردد و آن بر دو وجه است
اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود آن کردن و حق تعالی
اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و عدم مطلق بود و او را
نو آفرید و همچنین او را بر میگرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دویم آن استکه
میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در
بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزها و مثل اینها شده باشد چگونه
جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدمی دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل بشود اگر
در حشر اگر آن اجزا در بدن آکل داخل بشود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر
جلد در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی از برای ابطال این
شبهه فرموده است و هو بکل شیء علیم و جهتش آنستکه در آکل اجزای اصلیه هست که از منی
بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم رسیده و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر
انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد بود و اجزای اصلی آکل آنهاست
که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای
اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند
اجزای اصلی ماکول را و نیز روح در آن میکند و همچنین اجزایی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است

بحکمت شامله وقدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی دفع استبعاد ایشان بر وجه دیگر
فرمود الّذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی ان خداوندی که از درخت ترک میان اتش
ومیرانندهٔ ان است اتش سوزنده بیرون می اورد اشاره است بانکه دو درخت در بادیه میباشد
که یکی را مرخ ودیگری را عفار میکویند چون میخواهند که اتش بکیرند شاخ یکی از این دو درخت را
بیکدیگر میسایند از انها اتش ظاهر میشود واز درختان دیگر نیز بعمل می اید مگر درخت عناب واما
از این دو درخت بهتر بعمل می اید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از ان اتش می افروزید
اولیس الّذی خلق السّموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلّاق
العلیم یعنی ایا نیست انکسی که افریده است اسمانها وزمین را قادر بر انکه خلق کند مثل ایشان را بلی
قادر هست واوست بسیار خلق کننده وبسیار دانا فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز
ان است که ادمی مرکب است از بدنی که دیده میشود وحیوتی که در اعضای او ساری شده وان
حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاری است اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت وحیوة را
دران پس استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت زیرا که بودن اتش در درخت سبزی که اب از ان میچکد
عجیبتر وغریبتر است واگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق اسمانها وزمین بزرگتر است
از خلق بدنهای شما وهو الخلّاق اشاره است بانکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است
بانکه علم او شامل است مولف گوید که از جملهٔ ایاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد
اعم از جسمانی وروحانی این ایهٔ شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی
ایا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم وشما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این ایه قطع نظر از
انکه کلام الهی است وراه شک دران نیست برهان قاطعی است بر اثبات معاد زیرا که ببراهین
قاطعه واجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است وفعل عبث از او
صادر نمیشود وکارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است پس خلق کردن اسمان وزمین وحیوانات
وسایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد وحکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب
مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات وکامل من جمیع الجهات است واحتیاج بغیر از لوازم
امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد واگر نشاه دیگر نباشد ومنحصر باشد در
این نشاءه فانیه منافع این نشاه که مخلوط است ومعلوم است باضعاف ان کدورات جسمانی
وروحانی ومصایب ومحن وامراض وفتن وتلف وغصب اموال وبیماری وموت اولاد واحبا وسایر
کدورات قابل این نیست که مردم را از برای ان خلق کنند واین شبیه است بانکه کسی شخصی را
بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان وموذیات از شیر وببر وپلنگ ومار وعقرب

دستش
وزنبور وغیر اینها وچون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند وهر لقمه که بردارد چندین زنبور بر
دهانش نیش زنند وشمشیر داران در برابرش ایستاده باشند وهر ساعت بر او حمله اورند و
بیش از انکه انچه متوقع اوست بعمل اید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمی پسندد ومدح
نمیکند بخلاف انکه خدمات شاقه باو بفرماید واو را وعده کند که چون این ازارها بکشی تو را بمنصب
عظیمه سرافراز میکنم وانعامات عظیمهٔ جزیله بتو میدهم وچند روزی ازار میکشی وبعد از ان مدتهای
بسیار در حکومت ورفاهیت خواهی بود وهمهٔ عقلا او را ستایش میکنند چه جای انکه مدت مشقت نسبت
متناهی وقلیل باشد ومدت راحت ونعمت غیر متناهی اند **فصل دوم** در رفع شبههای منکران معاد جسمانی
وان موقوف است بر دانستن حقیقت روح وبدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان
خلاف بسیار است وفقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام وبعضی گفته اند
چهل قول درین باب هست وانچه اکثر محققین قایل شده اند انست که انسان مرکب است از
روح وبدن واین هر دو جوهر دو حقیقتند که میان ایشان با غایت اشنایی نهایت بیگانگی است
خلقت یکی از طینت ملئکه وعالم علوی است وخلق دیگری از خاک که محض ظلمت ومرکز عالم سفلی است و
هر کدام را اثر وعملی است که ان دیگری را نیست اثار وافعال بدن دیدن وشنیدن وبوییدن وگفتن و
خوابیدن ولمس کردن وامثال اینهاست که باین اعضا وقوی ظاهر ولذت والم در حصول وعدم اینهاست
وصفات وملکات وفهم وعلم واعتقادات کار روح است بدینها توان گفت که جواد وشجاع و
عالم ومؤمن است بلکه ان افعال جزئی که از بدن واعضای وصادر میشود مثل دیدن وشنیدن
همه کار روح است وبدن واعضا برای انها التی چند چنانکه میگویی من دیدم بچشم وشنیدم
بگوش وگفتم بزبان پس من عبارت است از روح وذات تو همان است واین افعال فعل او
واین اعضا وقوی همه الات او ویند مثل کتابت که قلم مینویسد ودر حقیقت نویسنده دیگری است و
بعضی گفته اند از جمله اثار واحکام روح گفتن وشنیدن وخوردن واشامیدن است بی همه اعضای
ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن وقوای او همه بیخبرند وبدن در جای خود در
خوابست وروح برای خود می اید ومیرود وشهر بشهر میگردد ومیگوید ومیشنود وهمه کار
میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و
بدن بمنزلهٔ الت اوست وبعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس ونور
وروشنی همه از چراغ است وفانوس پردهٔ ظلمت است اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمایی
ضیاء جمالش را توانی دانست واگر روح را بی بدن ملاحظه نمایی قدر کمالش را توانی شناخت
وانوقت میدانی که فانوس نقص وعیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف
وناتوان از هبوب ریاح است محتاج بفانوس ومخالل است وبیمار تا خیف ورنجور است
وبیمار است

لحاف و پوشش او را ضرور است مشعل و افتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج
پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهری است در صندوق جوهر را که بر داشتند
صندوق را می اندازند و اعتنا بشان ان نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است
که کسی از انحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر در
خواب می بیند فرمود روح مثل افتاب است که مرکزش در اسمان است و شعاعش در جهان
پهن است و ایضا در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج ببدن
و داخل او نمیشود بلکه مثل پوششی است در بدن که محیط است بان و حاصل خلاف در روح باین
بر میگردد که روح ایا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمده انها
که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی انکه عبارت است از این هیکل محسوس
و دویم انکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقی است از اول عمر تا اخر عمر و اجزای فضلیه میباشد
که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بانا و بمن ان اجزای اصلیه است
و مدار حشر و ثواب و عقاب بران است و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و برین
قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح انست بلکه اینها ... در حالت حیوة و در
قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود ان اجزاست چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد
شد و انها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و انها که
مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از
علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در اخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر
حدیث صریحی در این باب ندیده ام اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته
باشد بمحض انها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که در نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار
که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر انکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است
و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و امدن بنزد اهل خود و متصل شدن بوادی
السلام و امثال انها دلالت بر تجسم میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بجسد مثالی و همچنین احادیث
خلق ارواح پیش از اجساد و بودن انها بر دور عرش و امثال انها دلالت بر جسمیت میکند مگر انکه
تاویل کنند انها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی
و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند
که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت ... نفس ... و حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود

ساکت شوید

ساکت شوید از انچه خدا از ان ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم ان بشما نکرده اند که بسا باشد بر خلاف حق
قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و انچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت
بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بیوجه است و ممکنست بر وجهی باشد
که صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است از جسم
نورانی از عالم سموات و از حظایر قدس و از مجالس انس و در این بدن از بابت چراغ است
در غرفه اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش بیرون امدن انست از بدن و مفارقت
ان از ان جسم ان مانند جسم ملئکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافی است
بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی
از حضرت صادق علیه السلام سؤالات کرد و بعد از جواب شدن مسلمان شد از جمله
انها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی ان چه میشود حضرت فرمود
که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که ادمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح
مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که اتش در اجسام
پنهان است و اجسام باعتبار اینها قایمند مانند سنگ و اهن پس یکی از انها را بر دیگری
زنند اتش در میان انها ساطع میشود و از ان اتش میگیرند و چراغ می افروزند پس اتش در ان
اجسام ثابت است و ضوء ان معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر ان
قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه ان خداوندی که خلق
کرده است جنین را در رحم از اب صافی و مرکب گردانیده است در ان انواع مختلفه از عروق
و اعصاب و دندانها و موها و استخوانها و غیر انها را و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای ان
بر میگرداند پس گفت روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جایی که بدن در انجاست تا وقتی
که مبعوث شود گفت کسی را که بر دار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که ان را قبض
کرده است تا او را بر زمین بسپارند گفت ایا روح بعد از انکه از قالب بدر امد پراکنده میشود یا باقی
میماند فرمود که بلکه ان باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در انوقت همه اشیا باطل و فانی
میشوند پس نه جسمی میماند و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را بر انها چنانچه اول خلق کرده بود
و ان در مقدار چهارصد سال است که خلق در ان معدوم و مندرس اند در ما بین نفخ اولی است
تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملئکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و ایات مکاثره و
احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکنست که روح نیز از این قبیل باشد

اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح
حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق آن از
بدن برطرف شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت
بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این
بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه
بعضی را اعتقاد آن است که جسد مثالی در حال حیوة نیز هست و آن باندازهٔ این بدن در میان
آن یا خارج از آن است و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال
حیوة در حال بیداری تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و
بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکنند و نفوس مقدسه با ملائکهٔ علوی
محشور میشوند و الهامات بآن میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود
و بمقتضای و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد
و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آن است بلکه
محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار
میکنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان
اخبار بآسانی میتواند شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور تر است و بدون آن فهمیدن
آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و اگر جمعی توهم کرده اند که قول باین
مستلزم قول بتناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتقاد کافرند که انکار حشر و
ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه سیر کرده و از بدن زید ببدن عمرو
منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشأه و نشأهٔ دیگر نیست و ثواب و
عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان
به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند به تناسخ
بحث و بسند معتبر از حبهٔ عرنی منقول است که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بصحرای نجف رفتیم که آن را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی
صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و بر
خواستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری
ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت بنما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان
انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان

داشت

داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند
گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا ارواح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست
که بمیرد در بقعه‌ای از بقعه‌های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و آن وادی
بقعه‌ایست از جنه عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصلهٔ مرغان سبزند فرمود نه
مؤمن از آن عزیزتر است و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند ولیکن روح ایشان
در بدنی است مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل
اجساد است در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند
بصورت ابدان ایشان که اگر ببینی میشناسی و میگویند که فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی
از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا
میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب
مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولا و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر
فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و
هیولا باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولا فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله
و بعضی از حکما بهیولا قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال
و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آنکه اتصال
باشد برطرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار معتبر است اما از دفع شبهه
استحالهٔ اعادهٔ معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه
و غیر آن بجزو لا یتجزی قایل شده اند جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزای جسم
از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هر گاه بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات
منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعادات و جواب آنها معلوم شد و عمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما
متشبث بآن شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنابر قول اول در حقیقت جسم اشکال
بیشتر است زیرا که بنابر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم بشود و اعاده
بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعادهٔ معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند
که باختیار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هر گاه

جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را باد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هرچند صورت و اجزای باقی
بماند و عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص ان بعد از انعدام ان تشخص مگر بنا بر قول
بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیهٔ انکه مخلوق است از منی
وان اجزا باقی است در مدت حیوة شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای ان پس تشخص معدوم
نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر انها بجای انها برآید قدح
نمیکند در انکه انشخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه
چیز فرزند ادم می پوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلبش که متصل بمقعد است و کلینی
بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش
میپوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از ان مخلوق شده است که ان
نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از ان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است
بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنا بر انکه دانستی که
دلیل بران قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی
نیست خصوصا بنا بر قول بعدم امتناع جایز نیست چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بانکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص
که در شرع وارد شده است همین بس است که از ان ماده بعینها مخلوق شود خصوصا
در وقتی که شبیه باشد بانشخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که فلانست
زیرا که مدرک لذات و الام روح است اگرچه بتوسط الات باشد و لهذا میگویند که ادمی را
از وقتی که روح در ان دمیده میشود تا هنگام پیری همان شخص است هرچند متبدل شود صورت
و هیئت او و اجزای او بتحلیل رود و بدل انها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع
کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی و قصاصی در جوانی از او صادر شود
در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و اقا در پیری بدست او
بیاید و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و انها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است
یا باعتبار انست که کار با روح است و همین شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب
او میکند و ظلم نمی شمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقی است و
نصوص دلالت نمیکند مگر بر انکه انشخص بر میگردد بنحوی که ان شخص است همچنانکه حکم میکنند بر
یک آب هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان ابست که در یک ظرف بود بحسب عرف و شرع هرچند
قایل بهیولا باشند و اطلاقات شرعیه عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست

بانعدام جمیع اشیا که از قول هم

ازان اجزا بعینها هم

حکم میکنند بحسب عرف برانکه هم

والا بایست بر قول بهیولا حکم کنند بطهارت اب نجسی که یکقطره ازان بردارند و در بعضی
ایات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی ایا نیست انکسی که اسمانها و زمین را خلق کرده است
قادر بر انکه خلق کند مثل ایشانرا و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرچند بریان میشود پوستهای
ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر ان از برای انکه بچشند عذابرا و در احادیث
عامه و خاصه وارد [illegible] شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل
کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه
کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی
علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از
ایهٔ بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه ان پوست دیگر چیست که انرا عذاب میکنند حضرت
فرمود وای بر تو این همان پوست است و هم غیر انست ابن ابی العوجاء گفت مثلی از امور
دنیا بیان فرما فرمود مثل ان است که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب
میریزند میتوان گفت همان است و میتوان گفت که غیر ان است گفت بلی خدا متمتع گرداند
مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی انست که تصدیق نمایند انچه را در نصوص متواتره
وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و انچه
وارد شده است از خصوصیات ان و خوض و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند
بتفکر کردن و نظر در انها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در ان معذور
نباشند چنانکه سابقا مذکور شد فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع ان است و در ان دو
مطلب است اول انکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق سبحانه و تعالی البته او را مرگی میباشد چنانکه
حق سبحانه و تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیوة ابدی نمیباشد و کلینی
بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که انحضرت را
تعزیه بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او و بعد از ان فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد
و فرمود انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و انها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة
الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا انکه احدی باقی نماند پس اهل اسمان میمیرند تا انکه
احدی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می اید و نزد
حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد و حال انکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا

باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل
را که بمیرند پس ملائکه میگویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تو اند فرماید که من مقدر و مقرر
کرده ام بر هر نفسی که در ان روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت بیاید نزد حق تعالی بایستد و
از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش
پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند
پس از او پرسند که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید
بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد انگاه زمین و اسمانرا بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند
انها که با من شریک قرار میدادند و کجایند انها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار
باید کرد که حق تعالی عزرائیل علیه السلام را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او اعوان هست از ملائکه
که بامر او قبض روح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظواهر ایات اند که منافاتی دارد زیرا
که در بعضی از ایات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت داده و در بعضی
نسبت بملائکه داده است که الجمع میان انها باین نحو کرده است که بعضی را ملک موت قبض میکند
و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض میکند و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که جناب اقدس الهی را عظیمتر است که این امور را خود متوجه شود و اخبر رسولان
و ملائکه او بامر او میکنند فعل او ست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان
و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از
مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است
ملائکه غضب قبض روح او میکنند و بملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که
بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل او ست و هر چه ایشان بعمل می اورند منسوب باو ست
پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند
و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند
هر که را میخواهد بهر نحو که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را
بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم همه علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم
قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم ان دارند و بعضی را ندارند مگر کسی که خدا
سهل و اسان کند از برای او حمل انرا و اعانت کند او را بر فهم ان از خاصان اولیای او و تو را همین
بست که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که
میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در اینجا بحث شریف اشعاری هست باینکه انحضرت

باسایر ائمه

باسایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا مدخلیتی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه
از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بان ننموده اند چنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره
فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر انکه در این قسم امور ایمان
اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل انها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
در جمیع بیان این ایات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که بیساولان
داشته و بهر جا و بهر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او
از ایشان قبض میکند و حق تعالی ان ارواح را با انچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض
مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
ملک موت را در اسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال
انکه بعضی در مشرقند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا و اجابت من میکنند و بروایت دیگر
فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشند و از هر طرف
انکه خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمی است که در دست یکی
از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص این
تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن ان بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا
عقل فعالی چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلاف است که ایا ارواح حیوانات را ملک
موت قبض میکند یا ملکی دیگر و چون نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در ان ضرور نیست
و مجمل باید دانست که حیوة و موت همه حیوانات بقدرت حق سبحانه و تعالی است و او محیی و
ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است
و ظاهر ایات و اخبار حشر وحوش انست که ارواح انها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانکه
بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوم انکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار صحیحه معتبره
وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد ان و کیفیات ان و حاضر شدن رسول خدا
صلی الله علیه و اله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخصی از مؤمنان برای
بشارت دادن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را برای زیادتی شدت
و صعوبت مرگ بر ایشان و انذار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت ان
نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشانرا بچه نحو است
و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری
بان شد زیرا که تفکر در انها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و لهذا

در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بحارث همدانی خطاب کرده
نزدیک بتواتر است یا حارِ هَمْدانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنی مِنْ مُؤمِنٍ اَوْ مُنافِقٍ قُبُلا یعنی ای
حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث
معتبرهٔ بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق
سبحانه و تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از
خاطر او فراموش میکرداند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میکرداند بجان دادن و چون
ملک موت می آید که قبض روح او بکند با و میکوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خدا
که محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است من مهربان ترم و مشفق ترم نسبت بتو
از پدر مهربان بکشا دیدهٔ خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول صلی الله علیه
و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و امامان از ذریت ایشان صلوات
الله علیهم پس با و میکویند اینها اند رسول خدا و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم
میکشاید و ایشان را می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی حضرت
فرمود که یعنی ای نفس که مطمئن کردیده بسوی محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او برکرد بسوی پروردگار
خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو
در میان بندکان من یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس
در انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در
حدیث معتبر دیکر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرکز تا رسول خدا صلوات الله علیهما را نه بیند راوی
پرسید که چون ایشان را دید بدنیا بر میکردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو
می آیند و رسول خدا صلی نزدیک سر او می نشیند و علی علیه السلام نزد پای او می نشیند پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله سر را نزدیک کوش او میبرد و میکوید بشارت باد تو را منم رسول خدا و من بهترم
از برای تو از آنچه کذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخیزد و سر را نزد او میبرد
میکوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در اینوقت نفع من بتو
میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا هست الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار
بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندکانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت
معتبر دیکر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما حاضر

وامیرالمؤمنین

میشوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست راست او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در دست چپ او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با و میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست
و آنچه میترسیدی از آن ایمن کردیدی پس در بهشت را برای او میکشایند و میکویند این منزل
تو است اکر میخواهی تو را بر میکردانیم بدنیا و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم کوید مرا حاجتی نیست
بدنیا پس در انوقت رنکش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود
و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میکردد و چون جان از بدنش بیرون میرود باز
دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او هست و او را غسل میدهند
و او را غسل میدهند و بو میکرداند بدن او را با آنها که بو میکرداند و چون او را کفن کردند
و در جنازه کذاشتند و برداشتند روح در پیش آنجماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال
او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را با آنچه حق تعالی از برای او مهیا
کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر کذاشتند روح را با او بر میکردانند از سر او
تا کمر او و از او سؤال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب کفت در بهشت
را بروی او میکشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا
بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا
اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را می آمرزد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و
خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میکردند نزد او
رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نزدیک می آید و میکوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار و
رسول خدا بجبرئیل میکوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست
بدار و جبرئیل بملک الموت علیه السلام میکوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را
پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و کوید ای بندهٔ خدا آیا
کرفتی چیزی را که بآن کردن خود را از عذاب خدا آزاد کردی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش
جهنم و چنک زدی در عصمت کبری در زندکانی دنیا کوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن کوید که
ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت کوید که راست کفتی آنچه از آن میترسیدی خدا تو را از آن
امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد تو را برفاقت سلف صالح رسول خدا صلی الله علیه و آله
و علی و فاطمه و امامان از ذریهٔ ایشان علیهم السلام پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی
پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حلهٔ کفن او از

شخص [illegible]

حلهای بهشت براو میپوشانند وچون اورا در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که
از شمیم وگلهای بهشت براو داخل شود واز پیش رویش واز دست راست وچپش بقدر یکماهه راه بگشایند
وباو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح وریحان و
جنّت ونعیم وپروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمّد صلّی الله علیه وآله را
در باغستانهای رضوی وبا ایشان میخورد از طعامهای ایشان ومیآشامد از شراب ایشان
وبا ایشان سخن میگویند در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود وچون آنحضرت ظاهر شود
حق تعالی ایشانرا مبعوث کرداند با او تلبیه کنان وچون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا وامیر
المؤمنین وجبرئیل وملک موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السّلم نزدیک آید وگوید یا رسول
الله این دشمن ما اهل بیت بود اورا دشمن دار ورسول خدا صلّی الله علیه وآله باز بجبرئیل گوید که
این دشمن خدا ورسول خدا واهل بیت رسول بود اورا دشمن دار وجبرئیل بملک موت گوید که
این دشمن خدا ورسول واهل بیت بود اورا دشمن دار وجانش را بعنف ودشواری بگیر پس ملک
موت نزد او رود وگوید ای بندهٔ خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزیرا که خود را از عذاب خدا بدری
وگرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنّم ومتمسّک شده بعصمت کبری گویند ملک موت گوید بشارت
باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا وعذاب خدا وآتش جهنّم وآنچه از آن میترسیدی باو رسیدی
پس جان اورا بنهایت عنف ودشواری از بدن او میکشند وموکّل میکردانند بروح او سیصد شیطان
را که همه آب دهان بر روی او می اندازند واز روح او متأذی میباشند وچون اورا در قبر میگذارند
دری از درهای جهنّم در قبر او میگشایند که داخل میشود براو از زبانه وبوی بد جهنّم واحادیث در این
باب بسیار است باید مجملاً باینها همه اقرار نمایند ودر مقام تفاصیل آنها نباشد **فصل چهارم**
در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ وثواب وعقاب آن وباقی بودن روح بعد از
مفارقت بدن چنانچه سابقاً مذکور شد وبسؤال قبر ومنکر ونکیر بدانکه برزخ ما بین موت است تا
قیامت وچون میّت را در قبر میگذارند دو ملک می آیند از برای سؤال وحق تعالی روح را باو بر میگرداند
از سر تا کمر او ورا می نشانند واز او سؤال میکنند وجمعی اند که از ایشان سؤال کنند بعضی از ایشان
بعد از سؤال در راحت ونعمت اند وبعضی در عذاب وشدّت وسؤال وضغطه وفشار قبر در بدن
است وسایر امور برزخ با روح است وتفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود
فایده اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت
از بدن ودر آیات متکاثره واخبار متواتره مذکور است که حق تعالی میفرماید که گمان مکن که آنها که کشته
شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند وشادند

بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود وشاد میباشند از برای مؤمنان
که ملحق نشده اند بایشان ودر عقب ایشانند بآنکه خوفی بر ایشان نیست وایشان اندوهناک
نخواهند بود ودر باب کفار ومانع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از
ایشانرا مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشتم
در عقب خود از مال دنیا پس فرموده کلا نمیتواند شد این سخنیست که این کلمه ایست که او
میگوید وفایده نمی بخشد ودر عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند
ودر احادیث بسیار از طریق خاصّه وعامّه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا
تعلّق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه وجنّ است وبآن
بدن حرکت میکند وپرواز میکند چنانچه مذکور شد وشیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان
روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السّلم بودم فرمود که مردم چه میگویند
در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز بهشت میباشند
گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از این چون وقت مرگ او میشود حاضر نزد او
رسول خدا صلّی الله علیه وآله وعلی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم وبا ایشان
ملائکهٔ مقربان خدا هستند اگر گویا گردد خدا زبان اورا بشهادت از برای خدا بتوحید واز برای
پیغمبر بنبوّت واز برای اهل بیت بولایت گواهی میدهند بر این رسول خدا وعلی وفاطمه وحسن
وحسین علیهم السّلم وملائکه مقربان با ایشان واگر زبانش بند شد حق تعالی مخصوص میکرداند
پیغمبرش را بعلم آنچه در دل او هست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد باین وشهادت
میدهند بشهادت رسول خدا صلّی الله علیه وآله علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم و
هر که با ایشان است از ملائکه وچون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت
در صورتی مثل آن صورتی که در دنیا داشته است ومیخورند ومی آشامند پس چون آید کسی تازه
نزد ایشان میرود میشناسند ایشان او را بآن صورتی که در دنیا داشته است وابن بابویه
در امالی از رسول خدا صلّی الله علیه وآله روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گفت
بر مرد پیری گذرد کردم که در زیر درختی نشسته بود وکودک بسیار بر دور او بود آنحضرت از جبرئیل پرسید
که این مرد پیر کیست گفت این پدرت ابرهیم علیه السّلم است فرمود که این اطفال که بر دور او یند
کیستند گفت که اینها اطفال مؤمنان اند ایشانرا غذا میدهد وعلی بن ابرهیم از حضرت صادق
علیه السّلم روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه
صلوات الله علیها **مؤلف** گوید که این سه حدیث احتمال تجسّم روح وجسد مثالی هر دو دارد و احادیث

بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث
نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا صلی الله علیه و آله را بابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت
امام حسن حضرت امیر المؤمنین را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت
یوشع علیه السلام را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق علیه السلام حضرت باقر را و
امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این
دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارد چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه
قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت
مینمایند و ایشانرا باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله انبیا علیهم السلام را در
شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد
اما در بعضی از اینها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه
خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و
با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت که تربت مؤمن را دانسته ام که بود و خواهد بود و مزاحمت
در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در
قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قایم بن فضل بن شاذان
این حدیث را روایت کرده است و در آخرش یاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته
شود هر اینه خواهید دید ارواح مؤمنانرا که حلقه ها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با
یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است
و ایضا از کتاب شفا و جلاء روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند
روح مؤمن را در وقت غسل دادن که ایا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در ان بودی
گوید چه میکنم بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که
خواب دیدن در اول خلق بنی ادم نبود و بعد از ان حادث شد راوی پرسید سبب حدوث
ان چه بود حضرت فرمود که خدای عز و جل رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشانرا خواند بسوی
عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مال از ما بیشتر نیست
و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت
میکند و اگر معصیت من کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از
برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بانجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردها

خودرا که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان
بانحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد پس امدند بنزد ان پیغمبر
و خبر دادند بانچه دیده بودند و تعجبی که در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت را
بر شما تمام کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند
بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهد بود تا وقتی که بدنهای شما
مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت با
ابو بصیر هر که از شما با اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رخت خواب خود
بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت
قبور خویشان و برادران میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت
بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن بزیارت
اهل خود می اید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند انچه را کراهت دارد و کافر
بزیارت اهل خود می اید می بیند انچه را نمیخواهد و بعضی در هر جمعه می ایند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر

و میپوشانند از او انچه را میخواهد

بقدر عمل ایشان و در روایت معتبره دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافر نیست مگر در وقت زوال شمس
بزیارت اهل خود می اید اگر مؤمن است می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر
کافر است می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار
منقول است که گفت بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که ایا میت بزیارت اهل خود می اید فرمود بلی
گفتم در هر چند روز فرمود در هر هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می اید
فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود و اگر ایشانرا
بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر
فرمود که می ایند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در

و بعضی در هر دو روز و بعضی

وقت زوال شمس یا مثال ان بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می اید و باو مینماید انچه باعث سرور او
و از او میپوشاند انچه باعث اندوه اوست و بر میگردد بشادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک با او میفرستد
بصورت بعضی از مرغان می اید و بر خانه می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشانرا
میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است
و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از ارواح مؤمنان
فرمود در حجره چند در بهشت میخورند از طعام ان و می اشامند از شراب ان و میگویند

ازبرای ما

پروردگارا قیامت را برپا دار و آنچه وعده کرده عطا کن و ملحق کن اخر ما را با اول ما و ارواح مشرکان در اتش معذب‌اند میگویند پروردگارا برپا مدار برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بتعجیل و ملحق مکردان اخر ما را با اول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله **فایده دوم** در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سؤال میباشد و روح را برای سؤال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین امدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروری است و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورت خوب می‌ایند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم بی انتها و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می‌ایند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه انست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤال نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک میگویند بیا برویم حجت تلقین او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده‌اند از ابی امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمیرد از شما احدی و خاک براو بریزید پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان بن فلانه و نام او و مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن مرا خدا تو را رحمت کند پس بگوید بیاد اور آن اعتقادی را که بان از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و با آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر بیرون میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته‌ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده‌اند در انکه ایا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سؤال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله ضروری نیست اگرچه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده‌اند و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید ره در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو قسمند

بعضی منتقل

بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمیابند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که میمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از بابت شکلی که دارد بمثل او در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح او را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهند پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل ان جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در انجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد بجسدی مثل ان بعینه و میبرند او را بسوی اتشی که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن انست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن ال یس قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بانچه امرزیدن پروردگار من مرا و انکه گردانید مرا از انها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر انکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که اتش را برای ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید ال فرعون را در شدیدترین عذابها و قسم دیگر انست که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان را با بدنهای ایشان از زمین باسمان میبرند و متنعم میشوند در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته‌اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات میفرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات بسیار فرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد انحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر با آنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه صلوات الله علیهم سلام سلام کننده را بر ایشان از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و اثار صحیحه از ایشان باین مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده‌اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده‌اند که

وچون حق تعالی اراده نماید که ... محشور کرده‌اند در قیامت

نزد قبر من ... که صلوات فرستد بر من

رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را که در آن روز کشته
شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا
او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ
کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست
با مردهایی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که
تو شنواتر از ایشان نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای
آهنین مگر آنکه من روی از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان
میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره
مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته
شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشاندند
فرمود که ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی
که حق بود پس فرمود که بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز همین کرد پس مردی از
اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن تو را نمیشنوند فرمود ای مرد
بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها
از جمله اخبار است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها برمیگردد بسوی روح او و از برای تنعم
ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه بیان تفصیلش گذشت
تمام شد کلام مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص
کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض
ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سؤال از کسی میشود
که ضغطه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند
که مسمی اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صداهای ایشان مانند رعد قاصف است
و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بنیشهای خود و موهای ایشان را میکشند
که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است
میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگویی در حق این
مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که محمد رسول خدا از من میپرسید گویند که شهادت میدهی

که او رسول

که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس او را گویند بخواب خوابی که در آن
خواب پریشانی نباشد و قبر او را بقدر نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند
و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک بآن هیئات بر او داخل میشوند
و شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است و چون آن سؤالها را
از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه
اژدها که اگر یکی از آنها در زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم
میگشایند و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق
علیه السلام کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود که کسی که ایمان را خالص کرده باشد
و کسی که کفر را خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشود گفت بخدا سوگند که ایشان را
وا میگذارند و اعتنا بشان ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی
که در میان شما است پس از مؤمن می پرسند که چه میگویی در حق فلان پسر فلان میگوید او
امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب را و استراحت بکند و
دری از بهشت از برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و از
کافر سؤال میکنند که چه میگویی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدهام و نمیدانم او را
کیست او پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد
تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن
که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله
میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا
مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بر آن میگویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن
نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت از برای او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای
آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قائم کن که من شاید باهل و مال خود برگردم و از
کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد صلی الله علیه و آله
میگویند دین تو چیست میگوید دین اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند
من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس
میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح او را باز بر او میگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند
پس میگوید پروردگارا قیامت را دور کن [illegible] گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه
عدم ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان است بائمه حق و توسل بایشان

چیست دین تو ...
میگویند

ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد
منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود
دو ملک هستند که ایشانرا منکر و نکیر میگویند می آیند هر دو نزدیک صاحب قبر از او سؤال
میکنند از رسول خدا اگر اهل حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم میگفتند
که رسول خداست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین
میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول
خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند
و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکویی و ابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملک تا قبر
او چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و میگویند کیست پروردگار تو
و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد صلی الله علیه و آله
پیغمبر منست و اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیدهٔ او کار کند و طعام از
بهشت برای وی می آورند و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و اینست معنی قول حق تعالی
فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّةُ نَعِيمٍ یعنی در
آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند هفتاد هزار [illegible] زبانیه جهنم تا قبر او و
سوگند میدهد حاملان جنازهٔ خود را اگر او را بر گردانند بصدایی که هر چیز میشنود بغیر جن و انس
که مکلفند و میگوید کاش مرا باز گشتی بود بدنیا پس از مؤمنان میشدم و میگوید مرا بر گردانید
بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم پس زبانیه جواب او میگویند کلا این سخنی است که
میگوید و ملکی ایشانرا ندا میکند که دروغ میگوید اگر بر گردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند
از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین
صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از او و از رب او و از دین او و کتاب او و [illegible]
مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او زنند که همه چیز از او بترسند بغیر
از او سؤال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دریچه از
جهنم از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزلی که از برای میهمان مهیا میکنند حمیم
را از برای او می آورند و اینست مراد از قول حق تعالی وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ
فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت. و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند
معلوم است که سؤال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و

احادیث

احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال
میکنند چنانکه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت
امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از امام
بعد از پدرم هر که گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر آتش شد و بروایت دیگر
فرمود که او را نشاندند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام تا همه را گفت تا آنکه بنام من رسید
پرسیدند توقف کرد پس ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصایر الدرجات از زراره
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو
ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال میکنند از پروردگار
اوست پس از پیغمبر او پس از ولی او و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب
میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چون است
حال او فرمود مذبذب است نه از اینهاست و نه از آنهاست و هر که را خدا گمراه کرد نمی یابی
هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان
علیست و بعد از او وصی او و برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه
نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند وقتی که انبیای ایشان رفتند و گفتند پروردگارا
چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت
ایشان آن بود که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود که بگو همه
انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس زودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی
یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در
کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشانرا
باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشانرا
شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را شیعهٔ خود ندانند
و ایشانرا بامامت نشناسند زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان شناسایند و گواه
گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشانرا
در کتاب در آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم
مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشان اند گواهان بر موالات
دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان
عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول خدا و رسول خدا نیز پیمان گرفت

مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانکه حق تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
تا اخر وایه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم
ترا گواه بر این گواهان در انروز خواهند خواست و از رو خواهند کرد انها که کافر شده اند
و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار
میشدند و کتمان نکنند در انروز هیچ سخنی را از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در
فضایل و غیر ان روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر علیه السلم کریان شد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله
امد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا گریان نکند گفت والده ام فوت شد حضرت
فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد
خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما
بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد از برای
من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در ان کفن
کردند و در حالت تشییع جنازه اقدم را آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت و پا برهنه میرفت
و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از ان برستکرین خود او را در لحد
خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت
پسر تو پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله
در این جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر نمیکردی فرمود اما بتأنی رفتن من از برای
کثرت ازدحام ملئکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای ان بود که هفتاد صف از ملئکه بر او نماز
کردند و اما انکه در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما انکه کفن کردم او را به پیراهن
خود از برای ان بود که روزی در حال حیوة او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند
شد گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما انکه گفتم باو که
ابنك ابنك برای او بود که دو ملك امدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار
من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست ولی تو و امام تو پس
شرم کرد از انکه بگوید فرزند من پس باو گفتم بگو علی بن ابی طالب پس خدا دیده او را باین روشن
کرد ... گوید که این حدیث دلالت میکند بر انکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال
میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و ممکن است که مخصوص
مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه

باکتمان میکنند سخنی را از خدا

زیرای ان بود که در حال ... صفطه قبر را ذکر کردم ... ضعفاء بی ... خوابیدم

اخر حدیث

اخر حدیث اشعار بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که
میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می اورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او
و ازدحام میکنند بر او تا بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین باو میگوید مرحبا و خوش
امدی و بسوی اهل خدا امدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه رود
و خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میگشاید بقدر انکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او
دو ملك در قبر منکر و نکیر و سؤال میکنند از انکه کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست
دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و اله میگویند کیست امام
تو میگوید فلان پس منادی از اسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در
قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید
تا بیاید نزد ما و انچه کرده است از برای او بهتر است پس باو گویند بخواب مانند خواب نو داماد
و بخواب خوابیدنی که در ان خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملئکه مشایعت او کنند تا قبر او
و زمین باو گوید لا مرحبا بجای بدی امده والله که من دشمن میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه
رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوی
یکدیگر می چسبد پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر ان صورت که بر مؤمن داخل شدند و او را
مینشانند و روح را باکمر او بر میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید
می شنیدم مردم میگفتند میگویند هر گز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند و همین جواب را
میگوید پس از اسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از اتش و بپوشانید او را جامها
از اتش و بگشایید از برای او دری بسوی اتش تا بیاید بسوی ما و انچه نزد ما هست بدتر است از برای او
از این حالت پس سه مرتبه گرز اتش بر او میزنند که هر مرتبه اتش از قبرش پرواز میکند و اگر ان ضربت را
بر کوههای تهامه زنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگردانند خدا بر او در قبرش مارها و عقربها را
میگزند و میدرند و شیطان او را بغم و اندوه می اورد و صدای عذاب او را میشنوند هر که را خدا خلق
کرده است مگر جن و انس و بدرستیکه میشنود صدای کفشهای مشایعه کنندگان خود را و صدای بر هم
زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی و یثبت الله الذین امنوا تا اخر ایه که تفسیر ظاهرش
انست که ثابت میدارد حق تعالی انها را که ایمان اورده اند بقول یا اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا
و در اخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمانرا و میکند خدا انچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلم منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر انکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاك منم خانه بلا
منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت

یا کود الی از کودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل ان میشود مؤمن میکویند خوش آمدی
و نزد اهل خود آمدی تا اخر آنچه در حدیث سابق کذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میکشایند که جای
خود را در بهشت می بیند پس از ان در مردی بیرون اید که دیدهای او از ان نیکوتر چیزی ندیده باشد
پس مؤمن کوید ای بنده خدا هرکز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم کوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل
صالحم که تو میکردی پس بکیرند روحش را و در انجا و در انجایی که در بهشت باو نموده بودند بکذارند و
بکویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبویی او را یابد
تا مبعوث شود در قیامت و چون کافر داخل قبر شود کوید لامرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانها
او را میم کند و باز بحال اول برکردد و دری از برای او بسوی اتش بکشایند و از ان در مردی بیرون اید
که هرکز باین بدصورتی و قباحت منظری ندیده باشد پس کوید من ان عمل بدم که میکردی و ان اعتقاد
خبیثم که داشتی پس روح او را در همانجا که بان نموده اند در اتش بکذارند و پیوسته نفحه از اتش
بدانش برسد و الم حرارت ان را در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط کرده اند بر روح او
نود و نه مار عظیم که او را کزند و کوشتش را درند که اکر یکی از ان مارها بر روی زمین بدمد
هرکز کیاه از ان نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی
یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الاخرة
در قبر است دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام
و امام علی علیه السلام است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر کمراه میکنند ظالمانرا از ولایت
علی علیه السلام که جواب نمیکویند در وقتی که از امام سؤال میکنند و ایضا از حضرت رسول صلی الله
علیه و اله روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشانرا منکر و نکیر میکویند نازل
میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند از او از پروردکار او و پیغمبر او و دین او و امام او
اکر بحق جواب کفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اکر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب
تسلیم میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکنند چنانچه
کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر از
پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میکوید ولایت
از کنار قبر بان چهار دیکر که هر نقصی که در شما باشد بر منست که تمام کنم و ایضا از انحضرت روایت
کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می اید و زکوة از جانب
چپ و نیکی بر او مشرف میشود و صبر بکنار میرود چون دو ملک داخل میشوند که سؤال
کنند صبر میکوید با نماز و روزه و زکوة که دریابید صاحب خود را و اکر شما عاجز شوید من او را در

می‌آیم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی
تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین او میکند که بکوید خدا پروردکار
من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی و امام من است و امامان او و کعبه قبله من است و قران
سرور و شادی من و ذخیره اخرت من است و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران
و خواهران من اند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای تو
اعالی درجات بهشت پس در انوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میکردد و در محاسن
بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش
شش صورت که یکی از انها خوش روتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها
پس یکی در جانب راست می ایستد و دیکری در جانب چپ می ایستد و یکی در پیش رو و یکی در عقب و یکی در پایین پا و انکه خوشروتر
در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می اید انکه در ان جهت ایستاده است مانع
میشود پس انکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میکوید شما کیستید خدا شما را
جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست کوید من نماز من و صاحب جانب چپ کوید
زکوتم انکه در پیش رو ست کوید من روزه ام انکه در عقب است کوید من حج و عمره ام و انکه در
پایین پاست کوید من نیکی بر احسان برادران مؤمنم پس انها کویند با او که تو کیستی که از ما همه بهتر و خوشروتر و
خوشبوتری کوید من ولایت ال محمدم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت
کرده است که انحضرت در هر جمعه در مسجد رسول صلی الله علیه و اله مردم را موعظه میکرد و از جمله
ان موعظه این بود که ای فرزند ادم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که
تو را دریابد و ملک قبض کند روح تو را و بروی بسوی منزلی تنها پس برکردانند بسوی تو روح تو را
و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو
سؤال میکنند از دین تو است که بان اعتقاد داشتی و از کتاب تو است که تلاوت میکردی و
از امامی است که ولایت او را اختیار کرده بودی پس می پرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از
مال تو که از کجا کسب کرده پس حذر خود را بکیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اکر تو مؤمن
و پرهیزکار و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان
خدا کرده خدا حجت تو را تلقین تو میکند و زبانت را کویا میکرداند بصواب پس جواب را نیکو
میکویی و بشارت میدهند تو را به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوروی خوشبو و
استقبال میکنند تو را بروح و ریحان و اکر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل

میشود وکور میشوی از جواب ایشان و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملئکه بنزل حمیم و سوختن جحیم واما ضغطه قبر و ثواب وعقاب ان فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانکه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است وکسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نمیباشد وعلی بن ابرهیم گفته است در تفسیر ایه ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و او ثواب و عقاب در مابین دنیا واخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند وحضرت صادق علیه السلم فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با باشد ما اولاییم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه واله امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه او را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد وگاه جانب راست جنازه را میگرفت وگاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت براو چید و درست و فرجها را بگل محکم کرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری میکند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگران نکردی گفت چون ملئکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود و هر جا که او میگرفت من میگرفتم وگفتند انچه نسبت باو بعمل اوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعد از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید وگفت با سعد چنین میکنند چون از اینحالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر انکه فشاری در قبر او میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه واله زجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه علیها السلم در کنار قبر ایستاده بود و اب از دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت اب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام

رضا علیه السلم

رضا علیه السلم سؤال کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند ایا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که عیسی علیه السلم گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال کرد از سبب این وحی کرد باو که یا روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را امرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از انحضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره ایست از برای انچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از انحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد مابین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی براو زنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود و مسلط کردانند براو شیطانی را که دیدهای او مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط کردانند براو مارها و عقربها را و قبرش براو تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندهای هر طرف در دندهای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید براو ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از او بترسند بغیر جن و انس پس دری براو بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب ببدترین احوال پس براو چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان اهن حتی اگر مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند براو مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا مبعوث کرداند او را و از بدی حالش ارزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر انکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانیده و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران وگوسفندان که در چراگاه خود در نهایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که انها را از جا بدر اورد ناگاه همه می ترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا انکه جبرئیل علیه السلم مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و میترسند پس در انوقت دانستم که

غیر انسان

سبب فزع و خوف انها بوده است پس پناه بریم بخدا از عذاب قبر و از خداوندی از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را بعمل اورد وحشت قبر براو داخل نشود و از ابن
عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از
برای نمیمه و سخن چین است و ثلثی از برای عدم احتراز بول است و در محاسن بسند
موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی از نیکان را از علمای بنی اسرائیل
در قبر نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ان ندارم
پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز گفت طاقت
ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفت از برای انکه یکروز
نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه براو زدند که
قبرش پر از اتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت
صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که ایا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبریم بخدا
از انچه بسیار کم است که کسی از ان رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد
رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی اسمان بلند کرد و اب از دیدهای حق بینش ریخته و بمردم
گفت بیادم امد انچه از او ملعون براو واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال
کردم که او را بمن ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوند ارقیه را بمن ببخش از ضغطه
قبرش پس حق تعالی ان مظلومه شهیده را بانحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازهٔ سعد بیرون
امد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کردند پس حضرت سر بسوی اسمان برداشت و فرمود که مثل
سعد کسی براو ضغطه واقع شود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطهٔ او برای ان بود
که استخفاف ببول میکرد و احتراز از ان کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای
انکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد
بهشت حضرت رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت انحضرت عرض
کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند حضرت
فرمود که راست گفتم بخدا که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است
حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی
واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا
روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه

که عمدهٔ عذاب قبر از بول است و در
علل الشرایع بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است صح

کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را با عالی بدن او
بر میگردانند و سؤال میکنند از او انچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از
بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود براو نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای
تو شوم کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که
زمینی که مؤمن بر روی ان راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت
تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی
که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم با تو چکنم پس گشاده میشود برای او
بقدر انکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل
اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر انکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم
بر انکه از باب احتیاط و اطمینان خوابیدن و اطمینان دعا بعمل امده باشد و گوییم که مراد از
مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبهٔ عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکنست
که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه
معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعاری بخفت او هست یا انکه حمل کنیم بر عدم ضغطه
که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای انکه قابل دخول بهشت گردد
چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا نیز از این جهت است یا انکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از
برای غیر معصوم علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از ان بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم از مؤمنان دفع شد و این وجه قریبی است اگر چه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در
حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که
جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای انکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام
که تر است و همه عذاب در یکروز و یکساعت میباشد بقدر انکه میت را داخل قبر میکنند
و قوم بر میگردند و جریده را از برای این قرار دادند که در ان ساعت عذاب نکنند و هر گاه در ان
وقت انشاء الله نشود بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو
احتمال هست اول انکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دویم انکه ابتدای عذاب
در ساعت اول میباشد هر گاه حق تعالی در انوقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک
شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فایده سیم در بیان محل روح و
جسد مثالی در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعهٔ از بقعها میگویند روح او را که ملحق شو

بوادی السلام که صحرای نجف اشرفست در پشت کوفه است بقعه‌ایست از جنت عدن و ایضاً روایت کرده است که شخصی بخدمت صادق علیه السلام عرض کرد که برادرم در بغداد و میترسم در انجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا که خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر انکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می‌بینم ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می‌اشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما بر پا دار و انچه ما را وعده داده عطا کن و اخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم میرساند انچه یک یک از یاران و اصحاب خود سؤال میکنند اگر میگوید زنده است خوشحال امیدوار میشوند که شاید از ما باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپایین بسوی جهنم و ارواح کفار در اتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشانرا بر اتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا مدار و وعیده ما را بعمل میاور و اخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می‌اید و این چگونه است و حال انکه اب فرات از جانب مغرب می‌اید و چشمها و رودها بران میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که انرا خلق کرده است در مغرب و اب فرات شما از انجا بیرون می‌اید و بسوی ان بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای ان میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می‌ایند و در هوا مابین اسمان و زمین پرواز میکنند و می‌ایند و میروند و چون افتاب طالع شد جمع بقبرهای خود میکنند و خبر از ان میگیرند و در هوا یکدیگر را ملاقات میکنند و باهم اشنایی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود خدا را اتشی هست که در مشرق خلق کرده است انرا برای انکه ارواح کافران در ان

ساکن شوند و میخورند از زقوم ان و می‌اشامند از حمیم ان در شب و چون صبح طالع میشود از انجا میروند بوادی که در یمن است و انرا برهوت مینامند و از جمیع اتشهای دنیا گرمتر است و در انجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز باتش برمیگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قایلند و از مسلمانان گناهکارند چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که انها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌ایند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر انها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا ببهشت میبرد او را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذهب باطل خود متعصب اند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی اتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران و حمیم ان اتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم است در اتش میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست انکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از جنت ادم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در ان افتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات اخرت میبود هرگز از ان بیرون نمی‌امد و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنانرا بانجا میبرند زیرا که در جنات خلد افتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضاً روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض یعنی پس اما انها که شقی و بد عاقبت اندپس در اتشند و ایشانرا در ان ناله و فغان و فریاد هست و همیشه در ان خواهند بود مادام که بوده باشد اسمانها و زمین فرمود که این در اتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرمود و اما انها که سعادتمندند در بهشتند و همیشه در ان خواهند بود تا دایم باشد اسمانها و زمین

فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را میبرند بانجا عطاء غیر مجذوذ
یعنی عطایی است که مقطوع نیست از نعیم اخرت و بان متصل خواهید بود و دلیل
براین انست که در اخرت اسمانها و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که در
بهشت و اتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام
پرسید از تفسیر این ایه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که اتش عرض کرده میشود
براو در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت
که میگویند که این در اتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان از عذاب ایمن باشند
حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این
فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین در ان میباشد و قرینه دیگر براین انکه بعد از این
میفرماید که در روزی که قیامت قائم میشود میگویند داخل کنید ال فرعون را در سختترین
عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح مؤمنان
در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در روز قیامت نیز حشر خلایق
در انجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بسند
سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول
صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین ابها در روی زمین اب برهوت است در وادی
در حضرموت که ارواح کفار را در انجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که در عقب یمن وادی هست که انرا وادی برهوت میگویند و در ان وادی نمیباشد
مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در ان وادی چاهی هست که انرا برهوت میگویند
در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بانجا میبرند و از اب صدید در حلق ایشان میکنند
و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام امد حضرت
فرمود که از کجا امده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در انجا وادی دیدم تاریک که قعرش
را نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود که میدانی ان وادی چیست گفت نه
والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در انجاست و علی بن ابرهیم بسند معتبر از
انحضرت روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله آمد و گفت یا رسول الله
من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند ابی از چاه احقاف که
مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از ان
قدح اب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیری بزیر امد و میگفت ای

مردم را آب ده که در این ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح اب باو بدهم دیدم که مردیست
و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک قرص افتاب
پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر امد و گفت العطش العطش مرا اب بده که در این ساعت
میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص افتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک
بستم و با او اب ندادم حضرت رسول صلی الله علیه و اله گفت که ان قابیل است پسر حضرت ادم که برادر
خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصایر الدرجات از عبد الله بن سنان
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از حوض کوثر فرمود که وسعت ان ما بین
بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی انرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت
و از مدینه بیرون اورد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف انرا نمیتوانستم دید مگر
موضعی که من و انحضرت در انجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من امد که از
یکطرف ان ابی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان انها
شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشتر از ان
شراب در میان شیر و اب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می اید و مجرای ان کجاست
حضرت فرمود که اینها انچشمهاست که حق تعالی در قران مجید فرموده است که در بهشت میباشد
چشمه از شیر و چشمه از اب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر
دیدم درختان بود در میان هر درختی حوریه و میوها برانها اویخته بود که هرگز بان خوبی
میوه ندیده بودم و در دست هر یک اینه که هرگز بان نیکویی ظرفی ندیده بودم از ظرفهای دنیا
نبود پس حضرت نزدیک یکی از ان حوریان رفت و اشاره نمود که اب بدهد دیدم که ان حوریه
خم شد که از ان نهر آب بردارد درخت نیز با ان خم شد و ظرف را از ان نهر پر کرد و بدست انحضرت
داد و بیاشامید و باز انرا باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر
پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی بان نرمی و لطافت و
لذت نچشیده بودم و رایحه ان بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در انها بود
بود گفتم فدای تو شوم مثل انچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند
حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا
میرود روحش را بسوی این نهرها می اورند و در باغهای ان تنعم میکند و از شرابهای ان می اشامند
و دشمن ما چون وفات مینماید روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذابهای ان همیشه میباشند
و از زقوم ان باو میخورانند و از حمیم ان در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از ان وادی و این

قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق علیه السلام رفیق
بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرو آمدیم که آنرا عصفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتم یابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این
راه کوه موحشی مثل این ندیدم حضرت فرمود که ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود
که این کوهی است که آنرا کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه
میباشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشانرا در آنجا سپرده است و بر زیر
از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از
جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از حمیم جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از
هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند
بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که آنچه کردند بسبب ایشان بسبب اساسی بود که
شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب
کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی که شما را رحم کند بچشید و بال آنچه را پیش فرستادید
و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارههای آسمان و قطرههای باران و قطرات
باران دریاها و دریاهای خاک و هر ملکی که موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و زیدی
در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود
حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان اگر در
عرصههای بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران
خود بروید از اهل دنیا پس خداوند عالمیان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقههای بهشت
بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشد که پرده آن از یاقوت زرد تر باشد و بر ناقهها جلها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقهها با زینت تمام حلههای بهشت
در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشنده مانند ستارهها
که در آسمانها نزدیک و دور میدرخشد پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند
جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشانرا
استقبال کنند تا آسمان پایین تر ایشانرا مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرا است
در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها تا زیارت کنند اهالی خود را
که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که برگردانند روحهای ایشانرا از نظر

نمیخواهند

نمیخواهند بسوی آنچه نمیخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد دیدن آنها را
از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشان است بایشان مینمایند و بزیارت
قبرها که بدنهای ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا
میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفههای بهشت پس بر میگردند و چون حضرت اینرا
فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون است
فرمود بدنهای ملعون چند که در زیر خاک اند روح خبیث چند که ساکن کردانیده اند ایشانرا در
وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند و فزعها و هولهای آنها میرسد بدنهای ملعون
خبیث ایشان که در زیر خاک است چنانکه کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته این
بدنها خایف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس اند
و روحی و راحتی نمییابند تا آنکه قائم ما علیه السلام ظهور کند پس آن روحهای خبیثه را بسوی بدنهای
پلید ایشان بر میگرداند حضرت قائم گردن ایشانرا میزند و میروند بسوی آتش الهی که در قیامت
بجهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که
ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشد
که در زمین بهشت میباشند و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از
مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید البته اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه
و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض ایمان
دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز
حق از باطل ندارد و حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد
تسنن میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند ببلادی بیایند
که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت با اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی
نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان
را در برزخ سؤالی و عذابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل
خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم را روح بایشان بر میگردد در قبر با جمیع
بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشد و از ایشان سؤال
میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه
و فشار قبر فی الجمله حق است و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند
و ضغطه نیز از بعضی مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود

بعد از ان روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملئکه شبیه باجساد اصلیه
در صورت و تنعم و عذاب ان در ان بدن میباشد و ممکن است که روح را المی حاصل شود بسبب
بعضی از امور نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابقا بان داشته است و
میداند بان عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و اکثر اخبار که در باب ثواب و
عذاب قبر و کشادگی و تنگی ان و حرکت روح و طیران او در هوا و امدن او بزیارت اهل خود
و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر انچه در این
باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار
ان مکانیست که روح در ان میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار بقول
بتجسم روح بدون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی
شرعا و عقلا از قول بان نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می اید باطلست
چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان ان و
معلوم که این داخل نیست در انچه اجماع و ضرورت بر نفی ان قایم شده است و چگونه در ان
داخل باشد و حال انکه قایل بان شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او
از متکلمین و محدثین و شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات
الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در هر قبر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر
داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و غیر
این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت وارد شده است که سوال قبر نیز مخصوص
این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن
در ان پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا
در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون روز قیامت در صور
بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و خاک گردیده است پس بر میگرداند
روح را بان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند او را که بجنت خلد میرود و
ابد الاباد متنعم میباشد و اما ان جسدی که بان بر میگردد بترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل
طبایع ان مینماید در صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود با ان تعدیل طبایع و تعب
ماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا
در محل عذابی که معاقب میشود بان و اتشی که معذب میگرداند بان تا قیامت پس خدا انشا میکند
جسدی را که مفارقت کرده است از ان در قبر و بر میگرداند روح او را بان بدن معذب

و باین وجه هم

اما بدون اجساد مثالیه هم

متفرق

میکردد

میگردد و جسدش را بنحوی ترکیب میکنند که هرگز فانی نشود فصل پنجم در بیان بعضی از
اشراط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده انها چند چیز است
اول خروج یاجوج و ماجوج است که پیش از نفخ صور واقع میشود و قران مجید بان ناطق شده
و در قصه ذوالقرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون امدن
یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هر گاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میکند
و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شود یاجوج و
ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر ایند و نزدیک شود وعده
حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که یاجوج
و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند
از صلب خود می بیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان مانند درختهای بلندند و صنفی
از ایشان طول و عرضشان مساوی است و این صنفند که هیچ کوه و اهنی در پیش ایشان
نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فراش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی
و شیری و سایر حیوانات مگر انها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند و مقدمه
ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریای
مازندران را اخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است
بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد
ذوالقرنین چنانچه در نص قران مجید وارد شده است باید اورد و گوش بسخن ملحده و شبهه
ایشان نباید نهاد و تفحص خصوصیات انها ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا
در رجعت مذکور شد سوم بیرون امدن افتابست از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است
که روزی که بیاید بعضی از ایات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده
باشد یا کسب نکند در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت
کرده اند که ایات طلوع افتابست از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و دیا
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ایات پروردگار طلوع شمس است
از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت
کرده اند که چون افتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می اورند و ایمان ایشان نفعی بحال
و علی بن ابرهیم بسند صحیح روایت کرده است که چون افتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان اورد
باو نفعی نمیدهد چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و ان اشاره است بانکه حق تعالی

امتی است

فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدایی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب ما را از ما دور گردان بدرستیکه ما ایمان می‌آوریم بعد از آن فرموده است ما ابدا از عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته‌اند که دخان آیتی است از شرایط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده‌اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام مجملی وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته‌اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبرهٔ خاصه و عامه است و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که یکطرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که آن خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در صحیفهٔ کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیدها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را تا آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردها را که در قبرها در گرو اعمال خود رندند و حق تعالی در سورهٔ کهف فرموده و نفخ کرده شود در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیدهای کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس بفزع آید هر که در آسمانها و زمین است و گفته‌اند از شدت خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد گفته‌اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیلند که در نفخ صور نمیرند و در سورهٔ یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخهٔ اولی است که بآن میمیرند و مفسران روایت کرده‌اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد

هنوز

هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود برمیگردند علی بن ابرهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکند پس حق تعالی نفخهٔ دویم را فرموده که و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند وای بر ما که ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدایی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده‌اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ ق فرموده است و دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بعمل می‌آید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند نداکننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون می‌آیند از قبرها بدرستیکه ماییم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما است بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می‌آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزی است که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ صور البته میباشد یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند یکی دیگر که بآن همه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته‌اند که سه مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که بترسند و نفخهٔ دویم صعق است که میمیرند و نفخهٔ سیم نفخهٔ قیام است که زنده میشوند و از قبرها بدر می‌آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده‌اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابرهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند که فاصله میان نفخهٔ اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله چگونه میدمند در صور حضرت فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می‌آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان و زمین است چون

پروردگار خود یعنی بسوی

مانند

ملئکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می اید میکویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین واهل اسمان پس اسرافیل فرو می اید بحظیرهٔ بیت المقدس ورو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میکویند خدا رخصت داده است در مرک اهل زمین پس دران صور میدمد صدا بیرون می اید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مکر انکه میمیرد و بیرون می اید از طرفی که در جانب اسمانها است پس در اسمانها صاحب روحی نمیماند مکر میمیرد مکر اسرافیل پس حق تعالی میکوید با اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و برا ینحالت میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا اسمانها را که بحرکت و موج می ایند و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت می ایند و هبا میشوند و بر طرف میشوند و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی ان کناه نکرده باشند و بار ز ظهور ار بکوه باشد و بنایی و کوهی و درختی و کیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی اب خواهد کذاشت چنانچه اول مرتبه کذاشته بود واستقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس درانوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف اسمانها و زمین برسد و کوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب بکوید خود جواب میفرماید از برای خدای یکانهٔ قهار است و من قهر کردم خلایق همه را و میرانیدم ایشانرا منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندادم و نه وزیری و من افریدم خلق را بدست قدرت خود و من میرانیدم ایشانرا بمشیت خود و من زنده میکنم ایشانرا بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب اسمانهاست پس در اسمانها احدی نماند مکر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش بر کردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار کریست درانوقت و در تفسیر علی بن ابرهیم و کتاب بصایر سعد بن عبد الله از زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که میکفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل انکه خلق کرده است خلایق را و مثل انکه میرانده است ایشانرا و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل اسمان اول را و برا ینحالت میکذارد مثل انچه خلق کرده است خلق را و مثل انچه میرانده است اهل زمین را و اهل اسمان اول را و اضعاف ان پس میمیراند اهل اسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل اسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر اسمانی را بقدر جمیع زمانهای کذشته و اضعاف ان تاخیر مینماید تا اکر اسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای کذشته

واضعاف انها

کہ ای اسرافیل

بقدرت خود

واضعاف انها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف زمانهای کذشته تاخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس از بقدر اضعاف زمانهای کذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانهای کذشته تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای کذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب خود میفرماید از خداوند یکانهٔ قهار است کجایند جباران کجایند انها که با من خدایی دعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میکرداند و خلق میکند عبید کفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از افریدن خلایق به از تو است ایا بر انها مطلع شدی بر اینها نیز مطلع خواهی شد کوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر ایات و اخبار سابقه است که دلالت میکرد بر انکه اکثر اهل اسمانها یکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی ان جهالتی دارد معارض ان ایات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش انست که ارواح واجساد خلایق معدوم مطلق کردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که جمعی میکنند که هر کاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد زیرا که انچه از علیم حکیم صادر میکردد البته متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکنست دران لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع با ایشان بکوید موجب ان کردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار کردد شود و مغرور بغرابتها و دولتهای ان نکردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت دران شکی نیست که جمیع زندهها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در انکه ایا اجسام یا ارواح واجساد و هر چیز غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر انها از اسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشانرا بر میکرداند یا هیچیک از انها معدوم بالمره نمیشود و اجزای انها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود دیکر اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و ارواح را با انها بر میکرداند متکلمان عامه را درین باب اقوال بسیار هست که در ذکر انها چندان فایدهٔ نیست و هر یک بر مذهب خود از ایات و اخبار استدلالات کرده اند و قائلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الاخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم

فاستدلال کرده اند بظواهر ایات که دلالت بر انکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است میکنند مانند قصهٔ ابرهیم
و عزیر علیهما السلم و حق ان استکه ایات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین متعارضست
و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح ان استکه معدوم نمیشوند
۲ چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید کفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل
میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصهٔ ابرهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره
صریح است از فنا و انعدام بالکلیه چنانکه کذشت که حضرت صادق علیه السلم در جواب زندیق کفته
که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در انوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند
و نه محسوسی پس بر میکردانند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر انها و ان چهار صد سال است که
خلق قطع میشوند در ان و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثرا
متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کنندهٔ ایشان بعد از وجود انها تا انکه موجود انها میکردد
مثل مفقود انها و نیست فانی کردن اشیا بعد از افریدن انها عجیب تر از بوجود اوردن انها
از عدم و چکونه چنین نباشد و حال انکه اکر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهار پایان
و جمیع اصناف انها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر انکه احداث کنند پشه را قادر بر ان
نباشند و راهی بسوی ایجاد ان نیابند و هر اینه حیران کردد عقلهای ایشان در علم ان و حیران
و عاجز کردد قوتهای ایشان و بر کردند و امانده و اعتراف کننده بانکه مقهور اند و اقرار کنند
بعجز از انشای پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن ان و بدرستیکه حق تعالی بر میکردد بعد از
~~فنای دنیا که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از ابتدای انها چنین بود~~ بعد از فنای دنیا نه وقتی
خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میکردد در انوقت اجلها و وقتها و زایل میکردد
سالها و ساعتها پس هیچ چیز نخواهد بود مکر خداوند یکانهٔ قهار که بازکشت جمیع امور باوست
در وقتی که انها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنکامی که فانی کرد انها را امتناعی نتوانستند کرد
و اکر قدرت بر امتناع داشتند هر اینه دایم میبود بقای انها در وقتی که ایجاد انها کرد از برای تقویت
پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت
و تنهایی که با ایشان انس بکیرد نیافرید و بعد از افریدن که انها را فانی میکرداند از برای ملالی
نیستکه از تصرف و تدبیر انها بهم رسانیده باشد یا بر او سنکین و دشوار بوده باشد بقای
انها و باز بر میکرداند انها را بعد از فانی کردن بدون انکه احتیاجی بانها داشته باشد یا استعانت
و یاری بانها بجوید و این خطبه صریحست در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز

واکثر متکلمین امامیه را اعتقاد انست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم میشوند م

اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد یا قول بامتناع اعادهٔ معدوم کفته اند فایده نمی بخشد
و اظهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلا و شرعا و هر کاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند اورد
چرا بعد از انعدامش ایجاد نتواند کرد و حال انکه از حد امکان بدر نرفته است و اکر کسی بر جوازش
دعوای بداهت کند رواست اما اخبار فنای مطلق بعدی نرسیده استکه افادهٔ قطع کند پس
رد اخبار نباید کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید کذاشت فصل نهم در بیان سایر احوالی است
که حق تعالی خبر داده استکه پیش از قیامت واقع خواهد شد بهم انچه حق تعالی در ایات کریمه
خبر داده از مقدمات حشر ایمان باید اورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبههای ایشان
راه تاویل در انها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم اسمانها را مانند پیچیدن نامها
و فرموده است هر کاه شق شود اسمان و برنکهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق
شود اسمان پس در انروز سست باشد و فرموده استکه در وقتی که اسمانرا از جای خود دور
کند و باز فرموده است که اسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است
که نورشان برطرف شود و از اسمان فرو ریزند و نور افتاب و ماه برطرف شود و افتاب و ماه با یکدیکر جمع
شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت ایند و از یکدیکر بریزند و مانند ذرها بهوا روند و با
زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و
هموار شود که هیچ بلندی در ان نماند و مسطح شود و فرموده است و سؤال میکنند از تو یا محمد
از کوهها پس بکو که میکند انها را پروردکار من کندنی پس میکرداند زمین را بیابانی مستوی که نه پستی
در ان نه پستی و نه بلندی و علی بن ابرهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده استکه چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی
ندا کند پس همه جن و انس را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس اسمان اول را بزیر اورد و در
عقب مردم بدارد پس اسمان دویم را بزیر اورد و دکرد و برابر اسمان اول است و باین ترتیب جمیع اسمانها
را بزیر اورد و محیط کرداند بمردم پس ابری بزیر اید با کروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین ایه یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا
بسلطان یعنی ای کروه جن و انس اکر توانید که نفوذ کنید و بکریزید از اقطار اسمانها و زمین
پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مکر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت کریست راوی پرسید
که در انوقت رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او در کجا اند فرمود ایشان بر روی تلها چند از
از مشک خوشبو بر منبرها از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند
و ایشان نمیترسند پس این ایه خواند که مضمونش اینست هر که بیاورد حسنهٔ پس از برای اوست بهتر از

ایشان آن روز (از فزع) ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این ایه ولایت امیر المؤمنین علیه السلم است
و علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را
در یک بقعه از زمین و وحی میاید باسمان اول که فرود آی پس با هر که در تست پس فرود میاید با (اسمان اول)
دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل اسمان اول و همچنین اهل هر اسمان بزیر می اید با دو برابر
سابق پس جن و انس در هفت سراپرده از ملایکه پس منادی ایشان را ندا میکند باین ایه که گذشت
پس نظر میکنند که هفت طوق از ملایکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت
فصل ... در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی
و هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است ما من دابة فی الارض ولا طایر یطیر بجناحیه الا
امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود
بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را
خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قران مجید
یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان
مفسران انست که مراد از حشر در این دو ایه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند
مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه انست که ایشان محشور میشوند
حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع (... عامه گفته است ... محشور میشوند)
حیوانات را در قیامت تا عوض المهایی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن
و غیر ان بیابند و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر
خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا
واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را برای حیوانی که
بی شاخ کرده است در دنیا انگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر ایه
اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان او را
از عوضها المهایی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید
بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان متنعم
خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد از
برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که حشر
میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا
برتبه میرسد در انروز که حق میگیرد برای بی شاخ از شاخدار پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و آن ...

که کافر میگوید

که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر ره
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله بودم دو بز بر یکدیگر
شاخ زدند میدانید بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن (حضرت فرمود)
خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند
که حضرت امیر المومنین علیه السلم در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که امرزیده
میشود و گناهی که امرزیده نمیشود و گناهی که امید امرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اولیست
گناه بنده ایست که حق تعالی او را در دنیا بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر
که بنده خود را دو بار عقاب کند دویم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق
شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از من نمیگذرد ستم ستمکننده اگر چه دستی
بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخی را باشد پس قصاص
میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را
میبرد بسوی حساب سیم گناهی است که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد
توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است برحمت پروردگار خود پس ما نیز
از برای او چنانیم که او از برای خود و امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را گویا که
گویا این سه قسم گناه مومنان است زیرا که کافران را در دنیا و اخرت هر دو عقاب مینمایند و خوف
سیم و خوف بر آن باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است
بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است از رسول
خدا صلی الله علیه و اله که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه
خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقهای بهشت و
در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد
شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر وا دارد که هر صاحب نیشی
بنیش خود بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و اله ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشتش است حضرت فرمود
کجاست صاحب این ناقه بگوییدش مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد
و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن
بکنند آنرا از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله منقول است که
نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا

اسبان ایشان است در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از بهایم
در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و
از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند
و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح
زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان
برمیگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر
نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی
نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری
از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی از روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن
داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان که با ایمان و اعمال صالحه اند اما خلاف است که ایشان داخل
بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آن است که داخل بهشت میشوند و درجات
ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود
و علی بن ابرهیم گفته است که از عالم علیه السلام پرسیدند از مؤمنان جن آیا داخل بهشت میشوند
فرمودند و لیکن خدا را حظیرها هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه
در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی
بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز
در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمان که امتنان بنعم بهشت بر انس و جان کرده است
و این روایت دلالت بر خلاف آن میکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی
لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان را پیش از ایشان نه
انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را نیز حوریان هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند
معنا این است که حوریان که خدا بانس میدهد انسی با و مقاربت نکرده است و آنچه بجن
میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است
در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست در آنکه
اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین
آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی
آنها که ایمان آورده اند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان
ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث

بسیار

بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران
به بهشت می برند و بعضی گفته اند که مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران
برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از
ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه
روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان
و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و بهدیه میدهد بپدران
ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان
از عمل پدران ملحق میگردانند ایشان را به پدران تا دیده های ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از
حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوشروی را که فرزند نیاورد بدرستیکه
من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان میباشند
و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشان را ابرهیم و تربیت میکند ایشان را
ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا کند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان
مرد اگر یکی از پدر و مادر و خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد و الا
بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا آنکه یکی از پدر و مادر و اهل بیت
مؤمن او بیاید پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که
حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابرهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را
بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید پس چون روز قیامت شود
ایشان را جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان بدهند پس ایشان
پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که
گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست
پدرم ابرهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابرهیم
در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون
پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابرهیم برمیخیزد و پستان را بر دهان او برمیگرداند پس سلام
کرد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از احوال علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد گفت او را در میان امت خود
گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته که حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب کرده است و اینها اطفال

شیعیان او بیند از خدا سؤال کردم که ایشانرا بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر عبد
که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در ان مییابد و بعضی گویند که ممکن است
که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بابرهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و انحضرت
بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند که تابع پدران اند در کفر و با ایشان
بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت
بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشانرا
بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشانرا بجهنم میبرد و
بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود اطفال مؤمنین
نیست میان متکلمین شیعه در انکه ایشان داخل جهنم میشوند و خدمتکاران اهل
بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در انکه ایشان داخل جهنم نمیشوند
و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی
مطلق گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیهما و اکثر محدثین
شیعه را اعتقاد انست که حق تعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب ان تکلیف
ایشانرا مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است
چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در
میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب
شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت
بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت
نفهمد و هنوز بر او حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف
باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس بر هر یک از ایشان خدا حجت
تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و اتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید
بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این اتش شوید و هر که داخل شود بر او
برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل اتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار
بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مردم پیر خرفی که سن او را
دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز
میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان
حجت تمام میکند بانکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا اخر انچه در احادیث سابق گذشت و کلینی

واکثر گفته اند

بسند حسن

بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از
کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا
بر ایشان حجت تمام میکند و اتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود
بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید بمن شما را تکلیف کردم و نافرمانی
کردید و ایضا باین سند مثل انرا روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت
بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا
جمع میکند و اتشی می افروزد و امر میکند ایشانرا که خود را در اتش بیندازند پس هر که خدا داند که
او از اهل سعادت است خود را در اتش می اندازد و بر او برد و سلامت خواهد بود و هر که
خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا
باتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر میکنی که باتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است
خداوند جبار میفرماید که من مشافهة شما را امر کردم و متابعت من نکردید پس چگونه اطاعت
من میکردید هر گاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید
روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلی الله
علیه و اله که ایا عذاب میکند خدا خلق را بی حجت حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد
مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود
خدا امر میکند اتشی را که انرا فلق مینامند و بدترین اتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون
می اید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا او را میفرماید که [illegible]
خلایق دمید بحدی که از شدت دمیدن ان اسمان پاره پاره میشود و نور ستاره‌ها برطرف میشود
و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیدها تار میشوند و زنان حامله فرزند
می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول ان روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را
که خود را در اتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در ان
می اندازد و برد و سلام میشود چنانکه بر ابرهیم علیه السلام شد و هر که در علم الهی گذشته است که
او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در اتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند اتش را که او را بر باید
از برای انکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول اتش پس تابع پدران خود خواهند بود در
جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که
جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است
که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکالیف در غیر جنت و

اطاعت

ورد

ناراست پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از
برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه
در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار
و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت
فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه
صامت است و بظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که در اینزمان بمیرد داخل بهشت
میشود و صاحب تاویل الایات باهره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است در
تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت و یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور
ایشان پسران گوشواره دار یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند
که حسناتی نداشتند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشتند که ایشان را عذاب کنند
ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند
از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت
کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردم که چه میفرمایی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند از احوال ایشان
از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود
که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگویید و علم ایشان را بخدا بگذارید
مؤلف گوید اصل در این باب آنست که مجملا باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است
از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی
که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان
حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس
یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه
در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین اعرابی نیز از
صوفیهٔ اهل سنت باین قایل شده است چنانچه بخاطر می آید که در کتاب فتوحات دیده ام
یا ایشان را در اعراف جا میدهند یا بهشت میبرند و درجهٔ پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی
خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه
در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای

عدالتست حق تعالی نسبت بایشان سلوک میکند و ظلم نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام
حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند نخواهد بود که دشوار باشد
بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت میابند از خدمات مؤمنان
بایشان والله یعلم **فصل دهم** در بیان میزان است و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه
خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد
شده است در سورهٔ اعراف میفرماید و الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک
هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا
یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد
ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند
آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سورهٔ
مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است و در باب کافران گفته است در سورهٔ
کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی و در سورهٔ انبیا فرموده است و میگذاریم
ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی بهیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر
سنگینی حبه باشد از خردل البته می آوریم در میزان عمل او و ما کافیم از برای حساب کردن
و در سورهٔ قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست
و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر متکلمان و مفسران عامه و خاصه
بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه
دارد و کفه عظیم و اعمال عباد را در آن می سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات
را در کفهٔ دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضند
و وزن نمیدارند و قیام بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند که صحایف اعمال را میکشند و عامه
از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آنچه وزن میکنند
در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند و بنابراین باید حق تعالی صحیفه ها را در خور اعمال
وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و
اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را بالکلیه کرده وزن میکنند و بعضی
بتجسم اعمال قایلند باعتبار اختلاف نشأت انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت و میگویند
در عالم رؤیا بصورت شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که
اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و باختلاف نشأ

قایل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل انست که حق تعالی
مناسب ان اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و
قبح انها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد
مثالیه قایل باشد و ایضا خلافی است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت ان که ایا از برای همه کس یک
ترازو ست یا انکه ترازوی هرکس جداست و بر تقدیر جدا بودن هرکسی را یک ترازو ست یا باعتبار
عقاید و اعمال و اخلاق و انواع و افعال ترازوهای متعدد هست چون خصوص این شقوق
معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافی است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند
بانکه میزان کنایه از عدل است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و
میگویند اگر انشخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازو است و اگر اعتقاد
ندارد باین کشیدن کجا باور میکند و میتواند گفت که خود جسمی چند را اورد و بسنجد و این
بجا نزا ظاهر کرد من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست
و مؤید اینست انکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از
حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی
داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و
خفت انها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان
فرمود که مراد عدل است پرسید که چه معنی دارد انکه میفرماید که هرکه سنگین شود میزان او
فرمود یعنی هرکه راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسید از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه
گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای انها و هر جزایی را در موضع
خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و ان معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که
در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را
در انجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت
و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد ان است که هر چه ثقل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد
و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و انچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد
و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت
امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد ان است که ایشان تعدیل میان

اعمال میکنند

اعمال میکنند و حکم میکنند در ان باب بعدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان نزد
من در میزان فلان است و مراد انست که نظیر او ست و انچه حق تعالی در حساب و
خوف از ان فرموده است مراد انست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از
تبعات انها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و کسی که سنگین
باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگاران اند باشند و هر که سبک
باشد موازینش یا انکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکارها
خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قران مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و
مجازی که شایع است در لغت ایشان گوید که باین وجوه عقلیه استبعادات و همه
دست از ظواهر ایات بر داشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است
باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی انرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است
و اما حساب و سئول و حکم در مظالم عباد ایات و اخبار در انها بسیار است و ایمان بانها
مجملا واجب است در ایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است
و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است سوء حساب و فرموده است بسوی ماست وشدت حسابهم
بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از انها که رسولان
بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است
که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن گوسفند
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خدا را مشغول نمیکرداند حساب احدی از
دیگری چنانچه مشغول نمیکرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه رحمة الله
علیه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان انست که انها حق اند
بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را حجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام
خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتهای خود
و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه
حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم تو را گواه بر اینها و فرموده
و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین است علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام فرموده است که موازین
انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق ببهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که بی حسابهم
فرموده است فلنسألن الذین ارسل الیهم و لنسألن المرسلین یعنی از دین سؤال میکند

واما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسیکه اورا حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا
یسئل عن ذنبه انس ولا جان یعنی پس در انروز سؤال کرده نمیشود از کناه نه انسی و نه جنی
از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر کرا
حساب میکنند او معذب است اگرچه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد از
جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندکان خود را از اولین و آخرین
بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری نمیشنود و
کمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول نمیکرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از
حساب اولین و آخرین در مقدار یکساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه
که او را ملاقات میکند کشوده شده که جمیع اعمالش در ان نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره
نیست مگر انکه در ان نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میکرداند و حاکم بر خود
میکرداند و با او میکویند بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و جماعتی را
خدا مهر بر دهان ایشان میکذارد و کواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان و خواهند
کفت بپوستهای خود که چرا کواهی دادید بر ما کویند بسخن اورد ما را خداوندی که هر چیز را
بسخن اورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازکشت شما تمام شد
کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها کشوده نمیشود و
ایشان را فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد
و علی بن ابرهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسند از حضرت باقر روایت کرده اند که دو
قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کند از او از چهار خصلت از عمر او که
از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای
حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیکری غنی در دنیا پس فقیر کوید
پروردکارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی
که حق تو بر او واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر
انچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میکوید
بنده من بکذارید تا داخل بهشت و ان غنی میماند تا انقدر عرق از او جاری شود که اگر
چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و ان فقیر کوید که چه چیز

[margin: مخاطبه]
[margin: بر کردهای ایشان]
[margin: که در چه فانی کرده است و از جسد او یا جوانی که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده]
[margin: عدالت کنم در ان یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر او واجب شده باشد]

ترا حبس کرده کوید بطول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشود و خدا
میبخشید تا انکه مرا برحمت خود فرو کرفت و ملحق کردانید بتوبه کاران پس تو کیستی کوید منم ان فقیر
که با تو بودم در محشر کوید نعیم بهشت ترا تغیر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد
حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت باقر علیه السلام امد و کفت یا ابن رسول الله
من کناهی کرده ام که میان من و خداست و بران احدی از مخلوقین مطلع نشده است
بر من کران است و ترا از ان جلیلتر میدانم که انرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت
شود خدا محاسبه بنده مؤمن خود را بکند او را بر یکیک از کناهان او مطلع کرداند و بیامرزد و
بر انها مطلع نکرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از کناهان او را از او نیز مستور
دارد که موجب رسوائی او نکردد پس کوید به سیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول
حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند جماعتی اند که حق
خدا کناه ایشان را بحسنات و خدا امرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن کناه
کار را می اورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او
میکردد و مطلع نمیکرداند بر حساب او احدی از مردم را و کناهانش را بر او میخواند چون
اقرار بهمه کناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید کناهان او را
بحسنات و ظاهر کردانید انها را از برای مردم چون به بینند مردم میکویند که این بنده
یک کناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت برند اینست تاویل این ایه
و این در کناهکاران از شیعیان ماست و بس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا
شریک قرار داده باشد که او را بیحساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار
روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و
شیخ طوسی در امالی و دیکران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا حق تعالی اجر او
در دنیا و اخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید
که ای بندکان من که ایمان اورده اید بپرهیزید از عذاب پروردکار خود از برای انها
که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه هست و زمین خدا واسع است و داده میشود
بصبر کنندکان مزد ایشان بیحساب پس انچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند
ایشان را بان در اخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی وزیادة یعنی برای انها که

که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده برای جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیاست
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست
یا در گناهی که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید
که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید
که نعمتهای مرا با او ببخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملهاش حق تعالی
شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی آن زیادتی
را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی
شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند
بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد
پس از ایشان است و آنچه حق ماست بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواندند ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من
کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب
من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه
ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه
شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای
صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد
و جامه ای که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار
الرضا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه
که حاضر بودند گفتند که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده میشوید
در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمتهای دنیاست حضرت بصدای بلند
فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند
طعام خوشبوی نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال
نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شدند فرمود خدا سؤال نمیکند بندگانش را
از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام

از مخلوقین

از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است
و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد
بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از او سؤال میکند و از آن نعیم گفته است زیرا که
بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا
پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا گفت یا علی بدرستیکه اول
چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خداست و اینکه محمد
رسول اوست و اینکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از
امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها را میبرد
بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را
محشور گرداند از قبرها عریان و پابرهنه و بی ریش و بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده
بود در یک صحرا و براند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و از دحام بیاورند بر یکدیگر
سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار
شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هول است از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه
از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صدای ایشان پست شود و دیده های ایشان
خاشع گردد و بندهای بدن ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند
حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بغیر من خداوندی نیست و حاکم و عادلم و ظلم نمیکنم
امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمه های مردم را بحسنات
و سیئات تقاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذارد از این عقبه امروز
ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من او را ثواب بدهم پس ببخشید
بر یکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما
بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای
خود از ایشان میکنند و مدتها بر این احوال میمانند پس حال ایشان شدید میشود و عرق
ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق تا دهانهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان
بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات یابند
پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند
ندا رسد که حق تعالی میفرماید که مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نبخشید

مظلمهای شما را میگیریم پس اکثر ایشان شاد میکردند و مظلمها را می‌بخشند بامید آنکه از این شدت
نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر از آن است که ببخشیم
پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنة الفردوس را بیارایید
بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهید پس منادی
ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند
هریك آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند
مظلمهٔ مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی
فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمهٔ احدی از مسلمانان بر ذمهٔ او باشد تا آنکه
آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان
میگشایند که بعرصهٔ حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها برپا شود
و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلقند هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان
ایشان قیام بامر الهی نموده و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن
رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال
آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می‌اندازند از گناهان بقدر آنچه از او بر کافر هست پس
کافر را عذاب میکنند بسبب آنکه آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمهٔ مسلمان
نزد او هست پس از او پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از
مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می‌افزایند بر حسنات
مظلوم پرسیدم که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر
آن میگیرند و بر گناهان ظالم می‌افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز
قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض میگیرد کرده است حسنات دارد
از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند
گویند که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و
خصوصیات آنها که از کی سؤال و حساب میکنند و کی را بیحساب بهشت یا بجهنم میبرند معلوم
نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد آن است که از جمیع اموال
و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای
حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که در
ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل

آن بیحساب

آن بیحساب بهشت میرود پس آنچه در باب بیحساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص
عموم حسنات خواهد بود و حسنات نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث
دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا باشد نسبت بمؤمنان و حساب کردن
نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد
و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از
وجوه غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه
احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن در بعضی وارد
شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمهٔ بنت اسد بر آن دلالت داشت و
در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آنها محشور خواهند شد
و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان
کامل ایشان باشد و در باب فاطمهٔ بنت اسد شاید حضرت از برای مزید اطمینان با

فصل یازدهم در بیان سؤال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی
از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که
چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تویی بسیار داننده غیبها و فرموده است
که پس ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال
خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان
و فرموده است چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گروهی و ترا بیاوریم بر ایشان
گواه و فرموده است روزی که برانگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا
گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم
و فرموده است از برای ایشان است عذابی عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و
دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامهٔ سعدا بدست راست و اشقیا
بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است که در تفسیر قول
حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان می‌پرسد که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای
شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی
بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا
یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگویی
ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند

براهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از انکه مشقت بسیار بکشند پس ایشانرا نزد
عرش حق تعالی بازدارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بنداء که جمیع خلایق
بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی بازدارند
پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله
علیه و آله بایستد پس ائمه ذریت انحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بازدارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا اخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند
و از جانب چپ عرش الهی بازدارند پس اول کسی را که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و
در برابر عرش الهی بایستد بصورت ادمیان پس حق تعالی از او سوال کند که نوشتی در لوح انچه تو را
الهام و امر بان نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم انچه مرا الهام
و امر بنوشتن ان کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا
ایا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح
را بطلبند او نیز بیاید بصورت ادمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی با او میفرماید که ایا قلم در تو
رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و انرا رسانیدم
باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت ادمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید
که ایا رسانید بتو لوح انچه قلم در ان نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم انرا بجبرئیل پس
جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که ایا اسرافیل بتو رسانید
انچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم انرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
جمیع انچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها
و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و اخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن
عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر علیه السلام فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان
ادم از برای سوال کردن محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در انروز
قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که ایا جبرئیل بتو رسانید
انچه وحیها کرده بودم بسوی تو و او را برای ان بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و ایا اینها را
وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع انچه وحی کرده بودی
بسوی او و فرستاده بودی او را بان از کتاب تو و علم تو و وحیها را او رد بسوی من پس حق تعالی فرماید
بمحمد صلی الله علیه و آله که ایا رسانیدی بامت خود انچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت
رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود انچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو

وعلم تو

و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین انحضرت گوید
پروردگارا تو شاهدی تعالی از برای من بتبلیغ رسالت و نیکان از امت من و شهادت تو کافی است ب — و ملائکه تو هم
من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای حضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد
صلی الله علیه و آله را بطلبند و سوال کنند از ایشان که ایا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت
و علم را و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود
پس خداوند جلیل فرماید که ایا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه خود و جانشین خود کردی
که در میان ایشان بحکمت و علم قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای
ایشان اموری را که در انها اختلاف بکنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد
گوید ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر و وصی من
بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیوة خود که نشانه راه هدایت
باشد و ایشانرا دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای
ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب علیه السلام را بطلبند و از او
بپرسند که ایا محمد صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود
در حیوة خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و ایا بعد از او قائم مقام او کردید حضرت گوید بلی
ای پروردگار من محمد صلی الله علیه و آله وصیت نمود بسوی من و خلیفه کردانید در امت خود و
چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند و
نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند بر من کسی را که مؤخر کردانیده بودی و مؤخر کردانیدند کسی را
که مقدم کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان
بفرموده تو تا انکه مرا کشتند پس با علی علیه السلام گویند که ایا بعد از خود در امت خود خلیفه و حجت
در زمین گذاشتی که دعوت کنند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی علیه السلام
گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس حضرت
امام حسن علیه السلام را بطلبند و همان سوال که از علی بن ابی طالب کردند از او کرده میکنند و
همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی
عذر ایشانرا قبول کند و اجازه حجت ایشان بکند و در انوقت حق تعالی فرماید که این روز
که نفع میبخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند و اول کسی را که بطلبند
حضرت نوح علیه السلام باشد پس از او بپرسند که ایا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد

از برای تو کوید محمد علیه السلام پس نوح بیرون اید و پا بر سر مردم کذارد تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه و اله و
بر روی تل باشد از مشک و علی علیه السلام با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما راوه زلفة سیئت
وجوه الذین کفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی متغیر کردد روهای ایشان
کافران پس نوح کوید یا محمد حق تعالی از من کواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و اله
کوید ای جعفر و ای حمزه بروید کواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق علیه السلام
فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول کواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی کفت
فدای تو شوم علی علیه السلام در انوقت در کجاست حضرت فرمود شان و منزلت علی از ان بزرکتر است که
او را برای کواهی بفرستند مؤلف کوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طول
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و اوصیای او صلوات الله علیهم و عیاشی روایت کرده است از
حضرت امیر المؤمنین امام زین العابدین که امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود که چون روز
قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر کردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند علیهم السلام
شهادت میدهد هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا
و دعوت نموده است ایشانرا بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود
که این ایه در امت محمد نازل شده است و بس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که کواه
بر ایشان و محمد صلی الله علیه و اله شاهد است بر ما بمضمون احادیث بسیار است که امام
هر زمانی را با اهل زمانش می اورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات میابد
و منکران و مخالفان او را بشهادت او بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده
که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بکو پس خدا را
حجت کامل بر خلق هست حضرت فرمود که حق تعالی میفرماید به بندهٔ خود میکوید در روز قیامت
که ایا عالم بودی اکر کوید بلی کوید پس چرا عمل نکردی و اکر کوید جاهل بودم کوید در روز قیامت که
~~ایا عالم بودی اکر کوید جاهل بودم~~ کوید چرا یاد نکرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست
حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
مردی از شما یعنی صلحا یا علمای شیعه در محله میباشد خدا حجت میکند او را بر همسایکان او پس او را
میکوید که ایا فلان مرد در میان شما نبود ایا سخن او را نمی شنیدید یا صدای کریهٔ او را در شب نمی شنیدید
پس او حجت خدا است بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت
یعنی وقتی که صحیفها منتشر و پهن شود علی بن ابرهیم کفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم است

وعیاشی

وعیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامهٔ
او را بدهند و کویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می اورد جمیع کردهای او را از نکاه کردن و سخن
کفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که کویا الحال کرده است پس میکوید ای وای بر ما چه
میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مکر انکه احصا کرده است انرا
و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم
و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا انکه هر کاه بیایند ایشان در قیامت کواهی
دهد بر ایشان کوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بانچه میکرده اند
علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها فرجهای ایشانست
و این ایه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشانرا پس انکار
میکنند و میکویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم پس کواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند
بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود پس کافران میکویند پروردکارا اینها فرشتکان تواند
شهادت میدهند از برای تو و بخدا سوکند یاد میکنند که اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی
فرموده است روزی که خدا مبعوث کرداند همه ایشانرا پس سوکند یاد میکنند از برای او
چنانکه امروز سوکند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام کرده اند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان
بسخن می ایند پس کواهی میدهد کوش بانچه شنیده است از چیزهایی که خدا حرام کرده است و
دیدها کواهی میدهد بانچه نظر کرده است ان بسوی چیزهایی که خدا حرام کرده است و دستها
کواهی میدهند بانچه کرفته اند و پاها شهادت میدهند بانچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج کواهی
میدهد بانچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبانهای ایشانرا کویا میکند میکویند
بفرجهای خود که چرا کواهی دادید بر ما انها در جواب میکویند که کویا کرد ما را ان خداوندی که هر چیز را
کویا کردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او بر میکردید و نمیتوانستید
که پنهان کنید از خدا اینکه کواهی دهد بر شما کوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن
کمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از ان چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که جوارح بر مؤمن کواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهد
که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام امد و دعوای تناقض در ایات قران مجید میکرد از انجمله کفت در یک موضع
فرموده است که سخن نمیکویند مکر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حق بکوید در

جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که
تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای
دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم
و دستهای و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها
در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که
پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشانرا در یکموطن که یکدیگر را میشناسند و
استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از
ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت
میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند
چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود
و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند
در موطن دیگر و در اینجا میگویند اگر صداهای آن ظاهر کرده از برای اهل دنیا هر آینه غافل
کرداند جمیع خلایق را از معایش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته
گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشانرا
بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار
نمیکنند بکردهای خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان و بسخن در می آورند
دستها و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان
ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان برمیدارند پس میگویند به پوستها
و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند گویا کردانید ما را آنکسی که هر چیز را
گویا کردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که بسخن در می آورند در آن جمیع خلایق
را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن
حق بگوید پس رسولانرا باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانکه فرموده است
واذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا
مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است
و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس بعمل
خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است

که از

باصداهای بلندکه

که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع بکند بهتر است یا در
مواضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند از
برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح
بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور کرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی
پرسید که چگونه مستور میکرداند فرمود فراموش میکرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند
آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را
و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان
پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که
قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آنرا تلاوت
نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت
روایت کرده است که ماییم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت
شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز
که می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار
خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از من مرا هرگز نخواهی دید و شب نیز این ندا را
میکند و ایضا از آنحضرت منقول است که در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است
که این کتاب خداوند عزیز حکیم است و فلانرا داخل بهشت کردانید و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عز و جل امر کرده است شما را
که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین
احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان بانیکه گواهان از برای ایشان گرفته است
و ملائکه چند بر هر یک از ایشان موکل کردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر
میشود از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت
میکنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهند بر او و از برای او و سایر بندگان
خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او و چه بسیار کسی که در قیامت
سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی که در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی
اینها بر او بدرستیکه حق تعالی در قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در
یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکنند شبها و روزها
و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از

برای اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و
جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او میگردد سعادتهای ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها
همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا
کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان
را و فضیلت روزهٔ اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود
و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی
خواهد مؤمن را حساب کند نامهٔ او را بدست راست او دهد و میان او و خود او را حساب کند نامهٔ
او را کسی دیگری مطلع نشود و گوید ای بندهٔ من فلان کار و فلان کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من
کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم اینها را از برای تو و بدل کردم اینها را بحسنات پس مردم گویند
سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس هر که نامهٔ او بدست
راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود
مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او نیز در
بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود که اگر نسبت به بندهٔ ارادهٔ بدی داشته باشد حساب میکند
او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه
حق تعالی فرموده است و اما اگر نامهٔ او را از پشت سر او میدهند پس واثبورا خواهد گفت و در
آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت بر
نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامهٔ
ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در
دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامهٔ مرا بدست راست من و نامهٔ
مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسانی و خداوندا مده نامهٔ
مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف
کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی
در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشانرا حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند
صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و سخن گفتن مجاز است و
همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف
کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکلند و در آنها ساکن اند و بعضی
گفته اند این جمادات را شعوری ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت ایشانرا عقل

والله یحق الحق و هو یهدی السبیل

و نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و احوط آن است که باینها
مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که آنچه ضرور است بیان فرموده اند
و بعقل ناقص ما نمیگذاشتند [illegible] در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر
حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه
در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بآنها واجبست خصوصا
حوض کوثر و شفاعت اکر قلیلی از اخبار در این رساله ایراد مینمایم و اکثر اینها در کتاب حیوة
القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابرهیم و سایر محدثین بسندهای
صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست
فرمود آن درجهٔ من است در بهشت و هزار پایه دارد و از پایهٔ تا پایهٔ یکماهه راه است بدویدن
اسب نجیب عربی و پایها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر
جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از
نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران و آن در میان آنها
ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی
و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشاحال کسی که این درجهٔ او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران
و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجهٔ محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت
رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامهٔ از نور پوشیده و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر
داشته باشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و
آن لوای حمد است و بر آن نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون
بالله چون بگذریم بر پیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما ایشانرا نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند
اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون باعلای درجات منبر برآیم علی یک
پایه از من پستتر باشد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند
و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشاحال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق و پیغمبران بشنوند که این حبیب من محمد است و این ولی
من است علی بن ابی طالب خوشاحال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و
دروغ بر او بندد پس حضرت رسول فرمود که نمیماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که تو را دوست
دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که

با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو درآمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد
مگر انکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب رب اعلی
نبی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من
اید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلامش بگویم و گویم ای ملک
خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید رضوان خازن بهشتم امر کرده است
مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای من تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول
کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر انچه انعام کرده است بمن بده انها را ببرادرم برمن و
علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس نزدیک من میاید مالک
خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم علیک السلام ای ملک چه بسیار
منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا
پروردگار من که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او را
حمد و ستایش بر انچه بر ان انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بان بر دیگران
بده انها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی بیاید کلید
بهشت و جهنم تا بنشیند بر اخر جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند
شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند
جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانیده علی علیه السلام گوید قرار گیر که امروز تو را
بمن میاید که پس فوج فوج مردم ایند و انحضرت گوید این را بگذار که دوست من است
این را بگیر که دشمن منست پس بدرستیکه جهنم در انروز طاعتش از برای علی بیشتر است
از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست ببرد و اگر خواهد
بجانب چپ زیرا که او قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است در انروز و ایضا علی بن ابرهیم
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله را بطلبند و
حلهٔ گلرنگی بر او بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی بازدارند پس حضرت ابرهیم علیه السلام
را بطلبند و حلهٔ سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیر المومنین
علیه السلام را بطلبند و حلهٔ گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلی الله
علیه و اله بازدارند پس حضرت اسمعیل علیه السلام را بطلبند و حلهٔ سفیدی بپوشانند و در جانب
چپ حضرت ابرهیم علیه السلام بازدارند پس حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند و حلهٔ گلرنگی
بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المومنین علیه السلام بازدارند پس حضرت امام

حسین

حسین صلوات الله علیه را بطلبند و حلهٔ گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام
حسن علیه السلام بازدارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حلهای گلرنگ بپوشانند
و هریک را از جانب راست دیگری بازدارند پس شیعیان ایشانرا بطلبند و در برابر ایشان
بازدارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها و زنان اولاد او را از فرزندان او و شیعیان او
پس همه داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت
و افق اعلی که خوب پدری است پدر تو یا محمد و او ابرهیم علیه السلام است و خوب برادریست
برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و
نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت
کننده کانند ذریت تو که فلان و فلان و فلان اند جمیع ائمه را تا حضرت قائم علیه السلام
ببرد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد و وصی او و دو سبط او
و امامان از ذریت او ایشانند فایزان و رستگاران پس امر کند که همه را ببهشت ببرند
چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از اتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت
پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق او را ببینند و
حضرت امیر المومنین علیه السلام بر ان منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند
که این گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او
ملکی باشد و ندا کند که این گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را خواهد
و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند
که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر ان
منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعهٔ اوست داخل بهشت کند و هر که را
شیعهٔ خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد
که ببیند خدا عمل شما را و رسول او صلی الله علیه و اله و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابی طالب است و امامان
اند ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا
فی جهنم کل کفار عنید که خطاب بمحمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم بسیار
کفران کنندهٔ معاند را و از اعمش و حسن بن سلیمان صالح و دیگران روایت کرده اند که ایچنین
نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است

۱۳

فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث کرداند ترا پروردکار تو
در مقامی که همه کس انرا ستایش کنند و فا نخواهد کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت شود
باید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بران منبر بالا روم پس جبرئیل لوا
حمد را بیاورد و بدست من بدهد و کوید این مقام محمودی است که خدا ترا وعده کرده است پس علی را
بالای منبر طلبم و یکدرجه از من پستر باشد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای
بهشت را بیاورد و بدست من دهد و کوید این ان مقام محمودی است که خدا ترا وعده داده است پس
کلیدها را بدامن علی بکذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بکوید این ان مقام محمود است که خدا ترا وعده
داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس انها را در دامن علی بکذارم پس اطاعت بهشت و جهنم
نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهر شده را اینست معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم
کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا
ثنایی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملئکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس
ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملئکه او و ثنا کنند بر من
پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که
ای کروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه
دختر من بکذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بدور او روند چون بدر قصر خود رسید
حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس از حضرت امام حسین
کوید این کیست کوید که این برادر منست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا از بدن نمودند
از حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم انچه امت پدر تو نسبت بجکر
کوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه بندکان تا داخل
بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان
تو پس حق تعالی همه ایشانرا داخل بهشت کند پیش از انکه محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی
که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی
ایشانرا اندوه نمی اورد ترس بزرکتر روز قیامت و ایشان در انچه خواهش دارد نفس ایشان
همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از ان حضرت از ابای طاهرین او علیهم السلم
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت
شود و علم من در دست تو خواهد بود و ان لوای حمد است و ان هفتاد شقه است که هر شقه
از ان بزرکتر از افتاب و ماه خواهد بود و در عقل روایت کرده است از امام زین العابدین از

ودشمنان نه‌بحق خود را و دشمنان امن حق را ام

مشغول

از ابای طاهرین علیهم السلم که رسول خدا صلوات الله علیه و اله بعلی گفت که تو اول کسی خواهی بود
که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی
از برای انکه تو علمدار منی در اخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس
گفت یا علی کویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و ان لوای حمد است
و ادم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیا در زیر ان علم باشد و در امالی و خصال
بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که جبرئیل
نزد من امد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میکوید
محمد پیغمبر رحمت منست و علی برپا دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و
دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت
من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد امد با لوای حمد و ان
هفتاد شقه دارد که هر یک وسیعتر از افتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان
و خشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بکیرم ان علم را و بدهم بعلی
ابی طالب پس عمر بجست و گفت یا رسول الله چکونه علی طاقت برداشتن ان علم دارد که هفتاد
شقه است و هر شقه بزرکتر از افتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز
قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور ادم و از حلم مثل
حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اکر ان نبود که داود خطیب
اهل بهشت است هر اینه علی را مثل صدای او میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و
زنجبیل می اشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی است که ارزو میکنند انرا پیشینیان و
ایندکان و برقی و عیاشی و کلینی و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی
یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی
رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش طلبند پس هر که
از ایشان امام خود را شناسند و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و
بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در انوقت انها که اتباع ائمه ضلالت
بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیکر را لعنت کنند
و سید بن طاوس رحمه الله و دیکران بطرق متعدده از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و اله فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول انها رایت عجل است
یعنی ابوبکر پس برخیزم و دست او را بکیرم چون دستم بدست او رسد رنکش سیاه شود و پاهایش بلرزد

وامیرالمؤمنین را با اصحابش

واحشایش مضطرب کردد و هرکس با او شریك حالت این چنین شود پس کویم چکونه خلافت
من کردید بعد و چیز بزرك که در میان شما کذاشتم کویند انکه بزرکتر بود یعنی قران مجید تکذیب
ان کردیم و پاره کردیم و برکوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم کویم
که بروید بجانب چپ پس ایشانرا ببرند تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و
نکال است با روهای سیاه یك قطره از کوثر نخشند پس وارد شود بر من فرعون امت من رایت ۵
یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بهرچون ابوذر کفت راه را کم
کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را و کلش باطل کرده اند و ایشان کروهی اند
که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای
محض دنیاست چون دست صاحب ایشانرا بکیرم باز رنکش سیاه شود و قدمهایش بلرزد
و دلش بطپیدن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین
کویند بزرکرا نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنک کردیم و ایشانرا کشتیم پس کویم
شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه و اب برنداشته با روهای
سیاه برکردند یك قطره اب نخشند پس فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس رایت ۵
امت من باشد و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که کذشت پس رایت مخدج
بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز
چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قاید رو سفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم
و دست او را بکیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از
من چه کردید کویند بزرکتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان
او قتال کردیم پس کویم بیایید و بیاشامید پس شربتی از ان آب بخورند که هرکز تشنه نشوند و امام ایشان
مانند افتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستاره
درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین و مقداد علیهما السلام کواهی دادند که رسول
خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است انا اعطیناك الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران
خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی کفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی کفته اند خیر کثیر است و بعضی کفته اند
کثرت اصحاب و اشیاع و امت است و بعضی کفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام
و بعضی کفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین انست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره
از طرق خاصه و عامه براین مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست
در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بر امد
و بر مردم خواند چون از منبر بزیر امد کفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که

نهریست

نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبهاست از مروارید و یاقوت
و وارد شوند بران نهر مرغان سبزی چند که کردنها داشته باشند مانند کردنهای شتران خراسانی
کفتند یا رسول الله چه بسیار نیکست ان مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از انها کفتند
بلی یا رسول الله فرمود که هر که از ان مرغ بخورد و از ان اب بیاشامد فایز کردد بخوشنودی حق تعالی و
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که ان نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد
عوض پسرش ابرهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نهری است
که وعده کرده پروردکار من مرا بران نهر خیر بسیار و او حوض منست وارد میشوند بران نهر امت من
در روز قیامت و ظرفهای ان بعدد ستارهای اسمان است پس جماعتی از ایشانرا از پیش من بربایند
من کویم پروردکارا ایشان از امت منند کوید تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را
مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابرهیم و بشارة المصطفی
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و اخرین
در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند ایشانرا در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنک
شود و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای حق
رحمان پس نشنوی مکر صدای بسیار اهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی
پس مردم کویند نامش را بکو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای
یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بطلبند و در پهلوی انحضرت بایستد پس مردم را
رخصت دهند که بکذرند بعضی را بکذارند که اب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول
ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب کناهان ایشان دور میکنند بکرید و مکرر بکوید پروردکارا اینها
از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب کریه تو چیست حضرت کوید
چکونه نکریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند
ایشانرا که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشانرا بتو بخشیدیم و از کناهان ایشان
در کذشتم و ملحق کردم ایشانرا بموالیان ذریت تو و ایشانرا در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشانرا
وارد کردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و کرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد
باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در ان روز کریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس
در ان روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد و در حزب ما داخل شود
با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که

که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیه واله سؤال کرد از کوثر فرمود نهریست که جاری
میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه سنگریزه
از زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبو است و
پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و
گفت یا علی این نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجری آن
از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است
و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش مشک سفید است و این بهتر است از برای من
و امت من از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و
عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که
هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد
خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب
حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که هر که خواهد خلاص
شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من
علی بن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض من است و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد
دوستان خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و تعب خواهد
کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در
قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده
داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی
خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایید بر یکدیگر
بر ملاقات کردن ما نزد حوض کوثر بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن
دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض
ما مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و بر کنارهایش
زعفران روییده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در
مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست
کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول صلی الله علیه واله دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن دوستان

و وزیر منی

وهر که یکشربت از آن بنوشد
هرگز تشنه نخواهد شد

ما و بسند

ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض
من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات
ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که
علی بن ابی طالب است آنها که آنچه باید بایشان داد باسانی میدهند و آنچه باید از ایشان
گرفت بدشواری نمیگیرند و علی دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه
غریبه شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود بدر میکند و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم
و بهتر از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب
من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده
زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین
امتهایند و من از همه پیغمبران اتباع بیشتر است در روز قیامت مرا حوضی هست که عرض آن
مابین بصرای شام و صنعای یمن است و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان
و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت
امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب دوستان خود را
از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه شما شتر غریب را از میان آب
میرانید پس فرمود هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود
فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی
او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی
جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت
که عرض و طولش از مابین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که
از آن رو بشوید هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت
مرا بکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده است که علی هر که از شیعیان او نیست
از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه
در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی
که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما از جفا که میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل
بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود

حتی اگر باو بچشانند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از انجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که
ازان یکشربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد ازان تعب نکشد هرگز و آن آب کافوریست سردی
و بوی مشک و طعم زنجبیل دارد و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب
دیده صاف تر است و از عنبر خوشبو تر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت بیرون می اید و در
نهرهای بهشت همه میگذرد و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور
ان قدحها زیاده از ستارهای اسمان هست و بوی خوش ان از هزار ساله راه احساس کرده میشود
و قدحهای ان از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسیکه ازان می اشامد بر روی ان
هر بوی خوشی میگشاید تا اگر میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند و من
بدل این چیزی دیگر نمیخواهم امّا که دین تو از انها خواهی بود که ازان حوض سیراب میشوند و
هر دیده که بر مصیبت ما گریه کند البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و اب میدهند ازان
همهٔ دوستان ما را بقدر محبت و متابعت ما ازان لذت میبرد و هر که محبتش بیشتر است
لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر امیر المؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصایی
خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و درهم میشکند دشمنان
ما را بان عصا پس یکی از ایشان گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو
بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید
امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی که او را امام میدانستی
و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که تو را شفاعت کند چون بهترین خلق
بود نزد تو شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرمود که خدا تشنگی تو را زیاد کرد آنگاه
مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال انکه دیگران نزدیک
نمیتوانند امد فرمود برای انکه او ورع مینموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون
ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند که اگر غیر او
بر انها جرأت مینمودند از گستاخی نسبت بما امّا اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای
خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت یا دین خود و دین
داری خود و از برای اینکه مشغول کرده است نفس خود را بان از یاد کردن مردم امّا دلش
منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان
ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس باین اسباب نزدیک حوض میاید و محروم
بر میگردد و درین باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و امّا شفاعت پس

بدانکه

بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله را در قیامت شفاعت از برای امّت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود و خلافی که
هست درانست که ایا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنان که
مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امّت نیز خواهد بود
و اکثر عامه را اعتقاد انست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب
و در اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند چنانکه بر خدا واجبست که وفا کند بوعدهٔ
ثواب بر او واجبست که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط ان فایده
نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای رفع عقاب فساق شیعه
میباشد هرچند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه
فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم برخصت انحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند
کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره
کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امّت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر پیغمبری دعایی کرد مستجاب شد و من
پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امّت خود را در قیامت و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند نزد خدا
و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا
شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امّت من
و امّا نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت
امام رضا علیه السلام گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عزّ و جلّ و لا یشفعون الا لمن ارتضی
فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان
گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیدهٔ او که بر طریقهٔ او باشند
و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت
ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید اینست اخبار و روایات اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من
خواهند کرد و علی علیه السلام شفاعت خواهد کرد و قبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند
کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت

از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و سادات شیعه نیز شفاعت خواهند کرد

در هردو باب بسیار خواهد ... و عقیدهٔ معتزله را اعتقاد انست که شفاعت

خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفارست
و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سورهٔ مریم حق تعالی فرموده است که مالک
شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند عهد را از عهد ایمانست
و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان
انبیا اند و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است
که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقهٔ خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در
آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند
که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا صلی الله علیه و آله که ای پدر بزرگوار
من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی
که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر بزرگوار اگر
در آنجا تو را نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا
تو را نبینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت
اگر در آنجا ملاقات نکنم تو را فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا تو را نیابم فرمود
که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه ها را از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد
و علی بن ابرهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از
شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را
عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم
بنزد حضرت آدم علیه السلام که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن ما را از برای
ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و رهی شفاعت ندارم بروید نزد حضرت نوح علیه السلام
چون بنزد نوح آیند او ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند
تا بحضرت عیسی علیه السلام رسد او گوید بروید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیا چون بنزد آنحضرت
روند گوید با من بیایید و ببرد ایشان را بسوی دروازهٔ بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و
بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی با و برسد که سر بردار شفاعت کن تا شفاعت تو را
قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی

ایشان را فرو گیرد که همه بنالند و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس و محشر
آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند
که اینها پیغمبران خدا اند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که
ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان
نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل
جمع گویند کیستید شما گویند مائیم علویون مائیم ذریت محمد رسول الله مائیم اولاد علی ولی خدا مائیم
مخصوصان بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که
شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت
ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعیان ما
از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما ملحق میگردید در روز قیامت
و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک
از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ و بهشتی از جانب راست او
پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را
و شفاعت را و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که
بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما اینحالت را
مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت
شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان
و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت
ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکردانید و میگویید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت
بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا تو را مغرور کرده است
آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشت اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت
محمد صلی الله علیه و آله وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد
بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلی الله
علیه و آله در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله شفاعتی خواهد بود در امت
خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود
و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مؤمن شفاعت میکند

حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت بمن دارد مرا از گرما و سرما نگاه میداشت
و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یکدر از آن
پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یکدر صلحا و شهیدان داخل میشوند و از پنج در شیعیان
و محبان ما داخل میشوند پیوسته من در کنار آن صراط ایستاده باشم و دعا کنم و بگویم پروردگارا
سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت و محبت
مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش برسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا
در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسیکه محبت من داشته باشد و
یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و
خویشان خود و یکدر دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت
دهند و در دل ایشان بقدر ذرهٔ از بغض ما اهلبیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است
که مؤمنی از شما بیند مردی را که با او آشنایی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون
برو بگذرد گوید ای فلانی من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر می‌آوردم آیا امروز مکافاتی از برای
من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل با او کردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند
ملک را که امان آن مؤمن را اجازه کند و او را رها کند و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکهٔ مقربین و
پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آن
حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان نزد حق تعالی
باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را
کردی و بروایت دیگر عابد را میگویند که تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصور بر خودت بود برو بسوی بهشت
و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را
شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر
بپدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جدهٔ خود فاطمه
صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول
فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از
منبرها
همه باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل
مثل آن نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی
طالب منبری از نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر

کند که خطبه بخواند پس خطبهٔ بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب
کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و
دو فرزندزاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیوة من منبرها از نور و بایشان بگویند
خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که از احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده
باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمهٔ دختر محمد کجاست خدیجهٔ دختر خویلد
کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیهٔ دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه
برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی
و حسن و حسین علیهم السلام گویند که کرم و بزرگواری از خداوند یگانهٔ قهار است پس حق تعالی
گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار
دادم ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیدها بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت
میخواهد پس جبرئیل ناقهٔ بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش
از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت
و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک
ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی
بعقب فرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا
میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من
برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او محبت تو باشد یا محبت ذریت تو بوده باشد دست
او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه
در آنروز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانهٔ خوب را از دانهٔ بد جدا
میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب
کردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه
دختر حبیب خود را شفیع کردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل
این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست داشته
از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده
باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت
دست او را بگیرید و داخل بهشت کردانید پس حضرت فرمود که والله باقی نماند در محشر مگر
شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا

فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا بر می گشتیم پس
میبودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات انچه طلب کردند هرگز نخواهد شد دروغ
میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بان اعمالی که ایشانرا ازان نهی کرده اند و کلینی
بسند معتبر از عبد الحمید واسطی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت امام محمد
باقر علیه السلم که من همسایه دارم و محرمات را بعمل می اورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از
کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمردی این را پس فرمود میخواهی خبر دهم
ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است
وهر بنده که مذکور شوند اهل بیت رسول او و رقت کند از برای ذکر ایشان ملئکه دست بر
پشت او بمالند و همه گناهانش امرزیده شود مگر انکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان
بدر برد و شفاعت او مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند
از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز
میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که منم پروردگار تو و
سزاوارتر که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند
و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و
احادیث شفاعت زیاده ازان است که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها
داشته باشد **صراط** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان باید اورد
صراط است و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی ازان نگذرد داخل بهشت نمیشود
و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده
تراست و از اتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت اسانی ازان میگذرند مانند برق
جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات مییابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و
آن در اخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر
المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت او است صلوات الله علیهم و هر که از این صراط
عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط اخرت میلغزد و بجهنم
می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است
که اعتقاد ما در صراط انست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بران مرور جمیع خلق
واقع میشود حق تعالی فرموده است وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی
از شما نیست مگر انکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم است و قضا شده است و صراط

درجه

در وجه دیگر حجتهای خدااند پس هر که ایشانرا در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را
از صراط که جسر جهنم است میگذراند و در روز قیامت حضرت رسول بعلی علیهما السلم خواهد گفت
یا علی چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که برات
بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریقست و باین سبب ولایت
امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلم از ذریت او را صراط میگویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است
که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بران میگذرند و آنست صراطی که رسول
خدا از جانب راست او می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ ان و ندا از جانب خدا بهر دو میرسد
که بیندازید بجهنم هر کفار و معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر بعضی میگذرند
مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده
بر صراط و بعضی از زیر ایشان را اتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای
خود از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که چون این ایه نازل شد وجیء یومئذ بجهنم یعنی بیاورند در ان روز
جهنم را از حضرت رسول صلی الله علیه و اله پرسیدند معنی این ایه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق
اولین و اخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند انرا صد هزار ملک در نهایت
غلظت و شدت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و
صدایی ازان ظاهر شود که اگر نه ان باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر اینه
همه را هلاک کند پس گردنی و زبانه ازان بیرون اید که احاطه کند به نیکوکار و بدکردار پس نماند هیچ بنده از
بندگان خدا نه ملک و نه پیغمبر مگر انکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا
نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای خود دعا کنی پس صراط را بر روی ان بگذارند و
از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر باشد و ان سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم
و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت
در اموال مردم کرده باشند ازین عقبه نمیگذرند تا از عهده ان بدر ایند یا بجهنم افتند و اگر ازین عقبه
نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باین است انچه حق تعالی
فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است
و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپایش لغزنده بپای دیگر خود را نگاه میدارد
و ملئکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا میکنند که ای خداوند حلیم ببخشا و بیامرز و عفو کن و

نماز ایشانرا نگاه میدارد و اگر ازین نجات یافتند

عودکن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشانرا و مردم میریزند در اتش مانند شب پره
پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات
و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم
بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما امرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را و بعضی
گویند که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدالت الهی در ظلمهای دیگر یا در اول در حق الله باشد و
ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و از امانت
عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم
عقباتست اینجا مذکور نشده مگر آنکه گوییم که اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکین و مخالفان
در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدند از صراط حضرت فرمود که این راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط
دنیا و صراط اخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت
در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط اخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش
از صراط اخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم
وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکنند در حق امامت
ایشان و مستقیم باشند در دین حق و میل بباطل نکنند و در اخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که
عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است
که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبه که بر بالای صراط
عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار
و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را
قطع کند و دویم علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر
محمد و اهل بیت او و ایضا از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر ایه یوم لا یخزی الله
النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را و الذین امنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که باو
ایمان اورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان
رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب آن نور شتابند پس اهل
بیت محمد و آل او یک دسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند

و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر
مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض کرده اند و از برای
گناهکاران باریک میکرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام
گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگذرد در
میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و دور
دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق جهنده و شیخ مفید در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر
کسی که نامه رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باین است
قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی و باز دارید ایشانرا بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند
یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که چون حق تعالی خلایق را جمع کرده باشد منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق
بپوشید دیدههای خود را تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس خلایق دیدههای
خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان علیهم السلام که محرم آنحضرت اند و
چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یکطرفش در عرصات قیامت باشد
پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشههای
جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چنگ زند در تارها و ریشههای آن تا آنکه سیصد هزار
فئام چنگ زنند در آنجامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم
و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش
از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا
میماند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه رضوان
الله علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آنست که هر عقبه
اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسد که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر
در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او
میکنند و اگر بیرون اید از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد
نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه
سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت
منتهی میشود بدار بقا پس حیوتی مییابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادتی مییابد که هرگز شقاوت و تعب

یکطرفش در دست آنحضرت باشد
در بهشت صح
زیاده از ع

بااین نبیا شده ساکن میشود و جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از
بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در ان کرده است پس نجات
زهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از ان
عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبرم بخدا از ان و این عقبات همه بر صراط است و اسم یکی از عقبه
از انها ولایت است همه خلایق را نزد ان عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین
و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر ادا[illegible]ن کرده است نجات میابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود
بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک
لبالمرصاد و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه
رحم است و اسم دیگری امامت است و اسم دیگری نماز است و با اسم هر فرضی یا امری یا نهی عقبه هست
که بنده را نزد ان عقبه باز میدارد و از ان فرض سؤال میکنند [illegible] در حقیت و حقیقت بهشت
و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح ایات و اخبار متواتره
وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده
یا تاویل کند انها را مانند فلاسفه بیشک کافر است و فلاسفه در این باب [illegible] ایضا انها ولی اشراقیانند که
قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و انچه در شرع وارد شده است از تفاصیل انها
اما نه در این بدن جسمانی و نه اکثران بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمیست
متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در اب و اینه دیده میشود پس
ثواب و عقاب مانند خواب خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح ایات و اخبار بسیار است
و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب
گوییم که دو فرق هست اول انکه انچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود بدن نیست در محشر و مستلزم
رد ایات و اخبار حشر جسمانی صریحه نیست دویم انکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند
بدن مثالی جسم لطیف است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بان جسم تعلق میگیرد و تاویل
بعالم خواب و خیال نمیکنند و دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع انچه در شرع وارد شده
از نعیم جنت و حور و قصور تاویل میکنند بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات
خود که در این نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و انها که جاهلند و [illegible]
علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند دایم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان
همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک
ان لذت و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها براو ظاهر میگردد و چون اکثر ایشان عوام بودند

و خبری از لذات و الام روحانی نداشتند و در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و الام بدنیه را
ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات
و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از ان لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال انها
و از الام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه انها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدا و
معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت
نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان
میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشوند و جمعی که اعتقاد
باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند
از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف انها را قایلند یقولون بالسنتهم ما
لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان و
خواص خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت
کرده اند یرضونکم بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان با ان عقاید باطله که
بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذور نیستند زیرا که کسی که قایل
باشد که از واحد صادر نمیشود الا واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید که انچه
قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند و
انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل یکی بدیگر
دانند و فاصله در میان انها قایل نباشند و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصریات را
در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد
بانکه خدا فاعل مختار است و انچه خواهد میتواند کرد و عالم و ادم حادث اند و بحشر جسمانی
و انکه بهشت در اسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و
انهار و انکه اسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه
هم فانی میشوند و فرو میریزند انکه ملائکه اجسامند و بالها دارند و اسمانها مملو اند از
ایشان و بزمین می ایند و بالا میروند و انکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله بمعراج رفت
و عیسی و ادریس باسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات
الله علیهم از شق قمر و احیاء اموات و رد شمس و طلوع ان از مغرب و خسوف و کسوف
در غیر وقت قمر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خرواری
چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات

دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشانرا والعیاذ بالله از بابت ارباب
حیل و معمیات دانند که تمام عمر مدار شان براین بوده که مردم را بضلالت وجهل
مرکب اندازند و باطل را در لباس حق جلوه نمایند و هدایت ایشانرا باین نوع ضلالت حواله
کرده باشند و از همه غریبتر آنستکه جمعی خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم
در باب اتیان باداب و مستحبات مینمایند و این کتب ضلال را اندوی اعتقاد درس میگویند
وکسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و رفع شبهات ایشان در آیند و کسی که
رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله
خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از
جملهٔ لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست وکسی که انکار کند کافر است اما متکلمین عامه
خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد
واکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در بدو ابتدای خلق عالم آنها را
خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت
ومعلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت
بسید رضی رضی الله عنه داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود
آنها در حال نزول قران مجید میکند مثل اعدت للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت
للکافرین عندها جنة الماوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را با آنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت
حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی
روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا
خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل
بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند
که امروز مقدر شده اند اما هنوز خلق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما
از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است
وتکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی
یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند
بان مجرمون میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه باتش

میسوزند

میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون
مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن
داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم حامله
شد بفاطمه پس فاطمه در همه نیکی وصفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است
هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابرهیم روایت کرده است
که دلیل بر آنکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها جنة الماوی
یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مؤمنان است و سدرة المنتهی در اسمان هفتم است
پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در اسمان است آنستکه در حق
کفار فرموده استکه گشوده نمیشود از برای ایشان درهای اسمان و داخل بهشت نمیشوند
و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته
حشر میکنیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بدو زانو در آمده و
معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و
اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم
ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند و
از حضرت امیر المؤمنین سؤالی چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم
در کجاست فرمود بهشت در اسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست
فرمود هفت در جهنم استکه موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است
و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض
کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم
علیه السلام و باز همین مضمونرا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج
رسول و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت
و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه
ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنستکه
مخلوق اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که هیچ نفسی
بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را

که بیرون نمیرود اهل از
دنیا تا مکان خود از بهشت
یا جهنم ببیند و مؤمن از
دنیا بیرون نرود

در آخرت باو مینماید پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آن وقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد می‌بود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و مکان بهشت باید دانست که
در جهت آسمانست که در بالای آسمان هفتم است و در آیهٔ کریمه وارد شده است که عرض بهشت ومشهور است
عرض آسمانها و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی گفته‌اند یعنی که اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل همهٔ آنهاست و بعضی گفته‌اند یعنی اگر آسمانها و زمین‌ها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یکسطح شود هر اینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته‌اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بهر تقدیر اعتراض کرده‌اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته‌اند که ما میگوییم بالای آسمانهای هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده‌اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول صلی الله علیه واله پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته‌اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده‌اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام زمین و آسمان گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقهٔ هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه جایز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده‌اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانی است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسدهٔ حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه بایکدیگر منطبق میتوانند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزند و آسمانها درهم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقفش خواهد بود و میتواند بود که و ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند میکردانند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین و چنانچه علی بن ابرهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافهٔ جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف است و جرکی

از عرش متصل بحشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بروشی که حکما گفته‌اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمیست اعظم اجسام و مربع است و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها سوافق است و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحالهٔ این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکنست حق تعالی جسم دیگر را در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسدهٔ حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است و الله الموفق للخیر و الصواب و الیه المرجع و المآب

فصل یازدهم

در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و الا موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر اشتریان باین سبب میکردند و همچنین در آیهٔ دیگر فرموده است که نمی‌چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکان است و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبهٔ دیگر نمیکند و بعضی گفته‌اند اهل مرتبهٔ اعلا بدیدن اهل مرتبهٔ ادنی میآیند و ایشان بمرتبهٔ اعلا نمیروند که مبادا مرتبهٔ ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکنست که حق تعالی ایشان را بمرتبهٔ خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبهٔ دیگر نکنند و ایضا چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشاه نیز هر یک مرتبهٔ خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است و لهم فیها ما تشتهیه الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد و ما در روایت معتبر وارد شده است که اهل

درجهٔ سافله بدرجهٔ عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشانرا بول و غایط و کثافت نمیباشد و بعنوان
عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشانرا نیز از حوریان و ادمیان حیض و نفاس
و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت
زنانست نمیباشد و ازواج مطهّره را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از افتاب
و ماه و ستارکان نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع افتاب است
و ظلّ ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و
تهوّع میاورد و لغو و فحش و دشنام با ان میباشد و شراب بهشت هیچیک
از اینها ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب سوه
و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و صاحب
حوری طلعتان زیبا خوشتر میباشد میفرماید در وصف مجلس بهشتیان ایشان
فرموده استکه بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزیّن بمروارید و جواهر نشسته باشند
تکیه بر انها داده رو بروی یکدیکر و بدور ایشان غلامان و امردان کوشواره در
کوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوشی
کردن انها صداع بهم نرسانند و عقلشان زایل نکردد و میوها از برای ایشان هر میوه
راکه اختیار کنند و کوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحب حوریان سیم اندام
سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون امده و نشنوند در ان شراب
خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمّن فحشی یا کناهی باشد مکر سلام و تحیّتی که یکدیکر را
بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این ذرهای حقیر و بندهای
سرا پا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندکی مجلس عیش
ایشان را بچه سامانی و اوانی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب
و الات و ادوات اقریه او در ایام قلیلهٔ فانیهٔ دنیا از بندکان ضعیف او بعمل امید
چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای ایشان مهیا ساخته کثرت جانی فانی مرتبت داشته
فله الملک و له الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست
زیرا که التذاذ از سیر نهرهای بهشت بدرخته که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر انچه
میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه
رحمه الله در فقیه و امالی از عبد الله بن علی روایت کرده استکه کفت در مصر خدمت
بلال مؤذن رسول صلی الله علیه و اله رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم
کفت

و کلها و سبزیها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول است و دسواری اه و اهل بهشت را احتیاج به نزول نیست و اکر خواهند باسانی فرود میتوانند امد و میوه ... که نهرها ...

کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله که حصار بهشت یک خشت از طلاست و
یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای کل مشک ناب بکار برده اند و کنکرهای او
از یاقوت سرخ و زرد و سبز است پرسیدم درهای ان از چه چیز است کفت درهای
ان مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است کفتم حلقه اش چیست کفت باب الصبر
در کوچکی است و یک لنکه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از
یاقوت سفید است و دو مصراع دارد و مابین این دو مصراع تا ان مصراع پانصد سال راه هست
و از ان خروشی و ناله هست و میکوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور کفتم ایا در سخن میکوید
کفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می اورد و اما باب البلاء از یاقوت زرد است
و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل میشود از ان بندکان شایسته
خدا که اهل زهد و ورع اند و رغبت کنندکانند بسوی خدا و انس کیرندکانند با او چون داخل
بهشت شوند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از اب صاف و کشتیها از یاقوت است
و انچه کشتی را بان حرکت میدهند از مروارید است و در ان کشتیها ملئکه از نور هستند
که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند کفتم ایا از نور سبز میباشد کفت جامها سبز است و در ان
نوری هست از نور پروردکار عالمیان و ایشان بر دو طرف ان نهر سیر میکنند کفتم اسم
ان نهر چیست کفت جنة الماوی کفتم ایا در وسط این بهشت بهشتی دیکر هست کفت بلی جنة
عدن و ان وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنکریزه اش از مروارید است
کفتم در میان او بهشت دیکر هست فرمود بلی جنة الفردوس و حصارش از نور است و غرفهایش از
نور پروردکار عالمیان است و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش
خلقها و خوش روها و بعضی کفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهترند از حوریان روایت
کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیکر را میکیرند و غنا و خوانندکی میکنند بصدائی چند
که خلایق مثل انرا نشنیده باشند کویند مائیم راضیات که خشم نیائیم مائیم اقامت کنندکان
که هرکز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را
بکویند زنان دنیا در جواب ایشان کویند مائیم نمازکذارندکان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه
دارندکان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق
کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدند که هرکاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت
شوند ایا در بهشت زن و شوهر یکدیکر خواهند بود حضرت فرمود که حق تعالی عادل است اکر مرد افضل است

کفت از یاقوت سفید است پس ح

و اما در بزرکتر پس داخل میشود

از نور در

از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد
بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکند اگر آن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود
و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی
میفرماید و در پایین تر نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یکی است
بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال باشد راوی گفت دو مؤمن
داخل بهشت میشوند و یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را
آیا میتواند فرمود که آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد که پست‌تر را ببیند و آنکه پست
تر است بسوی بالا نمیتواند رفت زیرا که او بالاتر از مرتبهٔ اوست ولیکن اگر خواهند
یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که
مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم بیرون می‌آیند و داخل بهشت میشوند
و میگویند که چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا
میفرماید وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ نه والله که ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک
بهشت نخواهند بود راوی پرسید که ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل
بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند گفت نه والله اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمیشدند
ولیکن واسطه اند میان کافر و مؤمن و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت
کرده است که حلقهٔ دروازهٔ بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا آویخته است و
چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا بلند میکند که یا علی و علی بن ابرهیم روایت کرده است که
نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر علیه السلم سؤال کرد از بهشت که طعام میخورند و فضله نمی‌اندازند
نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه
مادرش میخورد و غایط نمی‌اندازد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه واله در شب معراج داخل بهشت شد دید که ملکی چند عمارتی
میسازند که یک خشت آن از طلا و یک خشت از نقره و گاهی دست باز میگیرند پرسید که چه
سبب دارد که گاهی میسازند و گاهی دست باز میدارند گفتند که انتظار عوض میکشیم پرسید که
عوض شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر هرگاه میگوید ما میسازیم هرگاه دست برمیدارد ما نیز دست برمیداریم و ابن بابویه
و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که
طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانهٔ حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه

درخانهٔ او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه
آن شاخ از برای او حاضر میکند و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن صد سال بتازد از آن بیرون
نمیرود و اگر کلاغی از میان آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود بپای آن درخت
نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که
از بالای آن حلّه‌ها بیرون می‌آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون
می‌آید که سرگین و بول نمیدارد و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت
با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست‌ترند میگویند پروردگارا چه عمل
باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که
ایشان در شبها بعبادت می‌ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند
و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی‌ترسیدند و تصدق میکردند و
بخل نمی‌ورزیدند و ایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه واله فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها
بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و
طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب
باشند و ایضا از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله
علیه واله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن
دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد
و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابرهیم
از حضرت صادق علیه السلم بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش
در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلم است و در خانهٔ هر شیعهٔ ما شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن
امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول حضرت فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت
زن شوهر داری را چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود که ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و
جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد و از میوهٔ آن بمن داد تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت
من و چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را میبوسم
بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت
بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان
بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود

وپست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن وانس مهمان او شوند
هر اینه از طعام وشراب او آنمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد واز نعمتها چیزی کم نشود
وکمترین اهل بهشت بحسب رتبه ومنزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون
داخل حدیقهٔ پست تر شود آنمقدار از زنان وخدمتکاران ومیوها ونهرها در نظر او
جلوه نماید که دیده اش روشن شود ودلش شاد کردد وحمد وشکر منعم حقیقی بجا آورد پس کویند سر بلند کن
وبجانب بالا نظر کن چون حدیقهٔ دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقهٔ
اول ندیده باشد کوید پروردکارا این را بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این را بدهم
باز دیکری را خواهی کوید پروردکارا همین بس است مرا دیکر آرزو نمیکنم چون داخل ان حدیقه شود مسرت
وشادی او مضاعف شود وشکر حق تعالی ادا کند پس در این حال دری از جنة الخلد بر روی
او بکشایند واضعاف آنچه بیشتر دیده بود در انجا مشاهده نماید وکوید تو راست حمد ای پروردکار
من که مرا نجات دادی از عذاب نیران ومنت کذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان
ابو بصیر کریست وکفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده کردان حضرت فرمود در بهشت نهری
هست که در کنارهای ان دختران روییده است هرکاه مؤمن یکی از انها بکذرد واو را خوش
اید او را بکیرد وحق تعالی بجای ان دیکری برویاند کفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود مؤمن را
هشتصد دختر باکره وچهار هزار زن ثیب بدهند ودو زن از حور العین کفت فدای تو شوم
هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان برود باکره باشد کفت فدای تو شوم از چه چیز
خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن ایشان از زیر هفتاد
حله درخشان باشد وبروایت دیکر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر | درخشان
او اینهٔ مؤمن باشد که روی خود را در ان بیند وجکر مؤمن اینهٔ او باشد کفت فدای تو شوم ایا
حوریان را سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با نهایت حلاوت وغنج ودلال خوانند
کنند بصدای دلربایی که خلایق مثل ان نشنیده باشند کویند مایم خالدات بهشت که هرکز
نمیمیریم مایم نرم وناعم که هرکز آزرده نشویم ومایم اقامت کنندکان که هرکز از بهشت بیرون نرویم
مایم خشنودان که هرکز بخشم نیایم خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مایم انها که اگر | خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد
کیسوی یکی از ما را در میان اسمان بیاویزند نور ان دیدها را خیره کند وبروایت دیکر اکر یکی
از ما را در میان اسمان بازدارند هر اینه مستغنی کرداند ایشان را از نور افتاب وماه ودر ثواب
الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ مخلوق نیافریده است مکر انکه
از برای او در بهشت خانه ودر جهنم خانهٔ مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت واهل جهنم

درجهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف بر اهل جهنم شوند
ومنازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند وبایشان بنمایند بکویند اینها منازل
شماست که اکر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اکر کسی از فرح وشادی
میمرد بایست اهل بهشت در انروز از شادی هلاک شوند که ان عذاب از ایشان دفع شده است
پس ندا کنند که ای کروه اهل جهنم سر بالا کنید ونظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون
نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را ونعمتهایی را که در انجا از برای ایشان مقرر کرده اند
وکویند اینها منازل شماست که اکر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اکر
کسی از حزن واندوه میمرد بایست در انروز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را با اهل
بهشت بمیراث میدهند ومنازل اهل بهشت را در جهنم با اهل جهنم بمیراث میدهند واینست
معنی قول حق تعالی اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند
وارثون که بمیراث میبرند فردوس را وایشان همیشه در انجا خواهند بود وعلی بن ابرهیم بسند کالصحیح
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ حسنهٔ نیست مکر انکه خدا از برای ان ثوابی بیان کرده است
بغیر نماز شب که از بسکه ثواب ان عظیم است بیان نفرموده است وکفته است که پس نمیداند نفسی
انچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای انچه
میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندکان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز
جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون بدروازهٔ بهشت نزد مؤمن رسد بکوید
از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان همه نزد مؤمن بروند بکویند
رسول پروردکار تو در دروازه ایستاده ورخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت
کند ایشان کویند ای اقای ما بحق انخداوندی که بهشت را از برای تو مباح کردانیده است چیزی از
برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردکار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از ان حلها را
بر کمر بندد ودیکری را بر دوش افکند وبر هر چه کذرد از نور ان حلها روشن شود تا بوعده کاه لقای الهی
برسد چون در انجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند وبسجده بیفتند پس حق تعالی
فرماید ای بندکان من سر بردارید این روز سجده وعبادت نیست جمیع مشقتها را از شما
برداشته ام ایشان کویند چه چیز بهتر میتواند از انچه بما عطا کرده پس از جانب حق با ایشان
ندا رسد که مضاعف کردانیدم انچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای
ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میکردد واینست معنی انکه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید
وبدرستیکه شب جمعه شبی است نورانی وروزش روزی است روشن پس در ان شب وروز

بسیار بگویید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس
چون مؤمن برگردد بهر چه بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند
بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز تو را بر نیکویی این ساعت ندیده‌ام
گوید این بسببیست که نظر کرده‌ام بنور پروردگار خویش فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و
حایض نمیشوند و تکبر و خودستایی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از چیزی که
شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه در
بهشت درختی هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صدایی چند
ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوض است
از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت که تنم زیاده بفرما فرمود
حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده که دیده از مشاهده نکرده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده
میگشاید آن را پروردگار در هر صباح و میفرماید که زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را اینست که
حق تعالی میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و کلینی بسند معتبر
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از تفسیر
قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را
بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که
از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و اعمال
ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد آنگاه فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته
و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال ایشان
میکنند بناقه‌ای چند از ناقه‌های بهشت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و
جلهای ایشان از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوان و پرواز میکنند آن ناقه‌ها با ایشان
بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و
ایشان را بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را
سایه کند و در جانب راست درخت چشمه‌ای هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک
شربت از آن بیاشامد پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیادتی را
از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بیاشامانند بایشان
شرابی از آن چشمه پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن — پاک کننده
و آنست عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش

وحال آنکه

وحال آنکه سالم کردند از فتنها و بیماریها و دردها و سرما و گرما که هرگز بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار
خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق
باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از
برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ملائکه ایشان را
بسوی بهشت چون بدروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود
که جمیع حوریانی که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کرده است آن صدا را بشنوند
و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان گویند آمدند بسوی ما دوستان
خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان
زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما
بملاقات شما و دوستان خدا نیز بایشان چنین گویند پس علی علیه السلام از رسول سؤال کرد
از تفسیر قول حق تعالی لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ یعنی ایشان را غرفها هست و از بالای
آنها غرفها هست پرسید از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت رسول
فرمود که یا علی این غرفها را بنا کرده است خدا برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد
و سقفهای آنها از طلاست و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها فرشها بلند کرده — ومنقش کرده اند بنقره و [illegible] غرفه هزار در دارد از طلا
باشند بعضی بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر
کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل
شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند
بر او حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را
هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و
یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را در بهشت دستینها از طلا
و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند
تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد
بر او ملکی که موکل است بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس
گویند خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است — بر تخت خود زوجه حوریه [illegible] چشم [illegible] او [illegible]
بر کرسی تا ولی خدا از مشغله خود فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد
و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده
باشند که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند بر

سرش تاج کرامت کذاشته باشند ودر پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و
مروارید وبندان نعلها از یاقوت سرخ باشد چون نزدیک شود بولی خدا او خواهد
برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه کوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برخیز
من از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از سالهای دنیا بایکدیکر معانقه کنند که هیچیک
از دیکری ملول نشود پس مؤمن نظر کند بکردن حوریه در ان قلادهٔ از یاقوت سرخ بیند که در
میان لوحی باشد که بران نوشته باشد تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی
تو بنهایت رسیده است وشوق تو بسوی من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار
ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه باو چون باول دری از درهای بهشتهای او
برسند کویند بملکی که موکل است بران در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستیکه خداوند رحیم
ما را بسیار کباد و تهنیت او فرستاده است ملک کوید باشید تا من بحاجب بکویم تا ولی
خدا را اعلام کند و میان حاجب و ملک سه باغ عظیم فاصله باشد و دربان بحاجب رود و او را اعلام کند که هزار
ملک را پروردکار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول میطلبند حاجب کوید
بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان
حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بنزد خدمتکاران
مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند
که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند
چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد
و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها را بکشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل
شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حق تعالی والملئکة یدخلون
علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میکویند سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب
آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول
خدا و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یعنی هرکاه به بینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان
و پادشاهی بزرک فرمود که این آیه اشاره است بانچه ولی خدا در انست از کرامت و نعیم
و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت
و نیز فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و نزدیک است بایشان چنانکه   میوهاء
حق تعالی فرموده است ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا یعنی و نزدیک باشد

بایشان

بایشان درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوهٔ آن درختها را آسان کردنی
چنانکه کفته اند که اکر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اکر بنشیند شاخهای درختها فرود
آورند تا دستش بانها برسد و اکر بخوابند فروتر آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن
میوهها برایشان که از بسکه نزدیک باشد بایشان مؤمن از هر نوعی از میوهها که خواهش کند
بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوهها باو خطاب کنند که ای ولی خدا
مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمن نیست مکر آنکه او را جنتهای بسیار هست
بعضی دار بسته کرده و بعضی دار بسته نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها دارد از
آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت
خواهش میکند برای او حاضر میکنند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با
برادران مؤمن و بدیدن یکدیکر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی
مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد دو
از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت
با آدمیه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بایکدیکر
و کاهی که بر تخت خود تکیه کرده باشند شعاعی از نور او را فرو کیرد کوید بخدمتکاران
خود که این چه شعاع بود که مرا فرو کرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من کردیده
باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران باو کویند جناب حق تعالی
از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست
از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شده بر تو از خیمهٔ خود از روی اشتیاق
بتو و محبت ملاقات تو برای او غالب کردیده است چون ترا دید بر تخت خود تکیه
کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که ترا احاطه کرد از
وضیای هم   سفیدی و لطافت دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را
که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را
بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است پس از خیمهٔ خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده
باشد برنکهای مختلف بافته بطلا و نقره مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر
کردانیده بمشک و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش
هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دو شانهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی
خدا استقبال فرمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و

و یاقوت و زبرجد بر او نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال
حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که بهشتها که در قران مذکور است
جنة عدن است وجنة الفردوس وجنة النعیم وجنة الماوی وخدا را بهشتهای دیگر
هست که محفوفند باین بهشتها واز برای مؤمن میباشد از بهشتها انچه دوست دارد
و خواهش نماید وتنعم کند در انها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش
که بگوید سبحانك اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او بانچه خواهد بی انکه
طلب کند از ایشان یا امر باو کند واشاره باینست انچه حق تعالی فرموده است دعویهم
فیها سبحانك اللهم وتحیتهم فیها سلام فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشود
از جماع کردن وخوردن واشامیدن خدا را شکر میکند ومیگوید الحمد لله رب العالمین و اما
قول حق تعالی اولئك لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند انچه ایشان میخواهند
ومیاورند از برای دوستان خدا پیش از انکه ایشان سؤال کنند فواکه وهم مکرمون
یعنی هیچ چیز خواهش نمیکنند در بهشت مگر انکه ایشان را اکرام میکنند بان وابن بابویه
در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله
فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از انکه خدا خلق کند اسمانها و زمین را
بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله وایضا از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که چون حق تعالی بهشت را
خلق کرد خشتی از انرا از طلا وخشتی از انرا نقره قرار داد ودیوارهایش را از یاقوت
گردانید وسقفش را زبرجد وسنگریزه اش را مروارید وخاکش از زعفران و مشک
ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز تورا مرگ نمیباشد
وقیومی که همه چیز بتو قائم است وتو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل
من شود پس پروردگار جلال و عزت فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت وجلال وعظمت و
ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب کند و پیوسته مست شد
گو از غیر شراب باشد ونه سخن چین ونه دیوث ونه یساول ظالمان ونه مخنث ونه
کفن دزد ونه قطع کننده رحم ونه کسی که انکار قضا وقدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قائل
باشد وافعال بنده را از خدا داند وایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی
که حق تعالی خلق کرده است انرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان

یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که برایشان سلام میکنند واخر دعوی ایشان الحمد لله رب العالمین

از روزی

حدیث

از روزی که افریده است انرا مولف گوید که این منافات ندارد با انکه ارواح مؤمنان مدت
برزخ در بهشت دنیا میباشد وارواح کافران در اتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و
کافرین درین حدیث اعم از بنی ادم وغیر بنی ادم است از خلقی که پیش از خلق ادم در زمین
بوده اند چنانکه بعد از این خواهد امد وایضا ممکن است که جنت ونار دنیا مراد باشد
وحق تعالی میفرماید که روزی بگوییم جهنم را که ایا پر شدی و گوید ایا زیادتی هست علی بن
ابرهیم وحسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که انرا
پر کند چون روز قیامت شود از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که
ایا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که ایا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت
گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی وانرا پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در روز
خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه السلم فرمود خوشا حال
ایشان که غمها وکدورتهای دنیا را ندیدند وایضا علی بن ابرهیم روایت کرده است که
حضرت امام زین العابدین علیه السلم فرمود بر تو باد بقران زیرا که حق تعالی خلق کرده است
بهشت را بدست قدرت خود از خشتی از طلا وخشتی از نقره وبجای گل میان خشتها
پر از مشک کرده وخاکش زعفران است وریگش مروارید است ودرجات انرا بعدد
ایات قران کرده انید پس کسی که قران بخواند باو گویند بخوان وبالا رو پس درجه او از
همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران وصدیقان ودر احتجاج از هشام بن الحکم
روایت کرده است که زندیقی ببرکت حضرت صادق علیه السلم مسلمان شد از انحضرت
پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کند وتناول نماید همان
میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است ومثال این در دنیا چراغ است
که اگر صد هزار چراغ از ان روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود گفت شما میگویید
که ایشان میخورند ومی اشامند ومحتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرا که
غذای ایشان رقیق ولطیف است وثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو
دفع میشود گفت چون میشود که حوری هر چند شوهر او بنزد او میرود او را باکره مییابد
فرمود زیرا که او از طینت طیب خلق شده و عاهتی عارض او نمیشود وافتی با جسمش مخلوط
نمیشود ودر سوراخش چیزی بغیر الت شوهر داخل نمیشود وحیض وامثال ان از
نجاسات الوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر
چیزی داخل نمیشود در ان وبیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد

ومرا نیز وعده کردی که پر کنی مرا

وشوهر او مغز ساقش را از عقب ان حلها و پوست و گوشت و استخوان می بیند و مود
بلی چنانکه احدی از شما دهمی را در شراب صافی می بیند هر چند عمق ان یکنیزه باشد گفت
چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم ان و حال انکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند
یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بینند و چون در بهشت او را نه
بینند شک نخواهد بود که البته در جهنم است و معذب پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت
برکسی کر دوست ان او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین
میکند که ایشان فراموش میکنند انها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند
و امیدوارند که انها در اعراف باشند کویا که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور
فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در ان نشاه که اغراض فاسده زیری
برطرف شود محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص کرده از دشمنان خدا تبرا
کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب انها ملتذ شوند چنانکه در دنیا نیز
دوستان خدا قطع محبت اند شمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه
میکردند و بدست خود ایشانرا میکشتند و لذت از ان میبردند حق تعالی فرموده است
تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله یعنی نمیابی قومی را که ایمان اورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با
خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان
ایشان و کریمه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه و فی الجمله شهادت
برانچه مذکور شد میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر
نکرده باشد و ان دو وجه دیگر که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند و الله یعلم
و علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و اله که فرمود چون داخل
بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل ان در خانه علی علیه السلم بود و در بهشت قصری
و منزلی نیست مگر انکه در انجا شاخی از ان هست و اعلای ان سبدها مملو از حلهای بهشت است
از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار
حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامههای اهل بهشت است
و وسط ان درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع اسمانها
و زمین است مهیا شده است از برای انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول او و
سواره تند رو در سایه ان صد سال میتازد و قطع نمیکند انرا اینست که حق تعالی فرموده است
و ظل ممدود و پایینش میوههای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانههای ایشان

اویخته است و در هر ترکه صد رنگ و صد نوع از میوهها باشد از انچه دیده اید در دنیا و
از انچه ندیده اید و از انچه شنیده اید و از انچه نشنیده اید هر میوه را که بچینند بجای
ان مثل ان بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری میشود نهری در
زیر ان درخت که متغیر نشود از ان نهرهای چهارگونه نهرها از ابی که متغیر نشده باشد و نهرها
از شیری که طعم انها متغیر نشده باشد و نهرها از شرابی لذة للشاربین و نهرها از عسل
صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه
صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی
امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد
و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و انرا در خانه
علی علیهما السلم قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت
بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که فدای تو شوم مردی از اصحاب ما صاحب ورع
و پرهیزکار است و منقاد اهل بیت علیهم السلم است و نماز بسیار میکند و با این حال
مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که ایا این حالت
مانع میشود او را از انکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا اورد و از روزه داشتن
و از عیادت بیماران و حضور جنازههای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع
نمیشود اینحالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطان
نیست و انشاء الله که امرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان
ادم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال ایشان نه در حرام پس حق تعالی را خوش
نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان ادم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و
شهوات بنی ادم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده
کردند فریاد برداشتند بدرگاه خدا برا و رفتند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر
از تقصیر ما و برگردان ما را بان حالتی که ما را از برای ان خلق کرده و ما را مجبور بران
ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی اینحالت را از ایشان برداشت
پس چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند انملائکه رخصت بطلبند از
اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان
و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بانچه صبر کردید در دنیا بر ترک
لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت

کرده استکه چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و براو نکذشته اند کوید کیستید شما واز کجا داخل شده اید کویند بما کاری
ندارما کروهی بودیم که خدا را پنهان داخل بهشت کرده و کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که او را جعفر میکویند و در کنار
در جانب راست دری سفیدی هست که در ان هزار قصر هست از برای محمد و ال محمد
صلوات الله علیهم و در جانب چپش در زردی هستکه در ان هزار قصر هست و در هر قصری
هزار قصر هستا ز برای ابرهیم و ال ابرهیم علیهم السلم وایض بسند حسن کالصحیح روایت
کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی
فیهن خیرات حسان یعنی فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حور مقصورات
فی الخیام فرمود که زنان مخدره مستوره اند که در خیمهای در و یاقوت و مرجان
میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نو رسیده ایستاده اند
که دربانان ایشانند و در هر روزی کرامتی از خدا عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت
دهد خدا بایشان مؤمنان را وایض روایت کرده است که از انحضرت پرسیدند
که چه معنی دارد انکه مردم با یکدیگر میکویند خدا جزاء دهد تو را خیر حضرت فرمود
که خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون
می اید و بر ان نهر است منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان و در
دو ران دختران هستند که از زمین روییده اند هر یک را که بکنند دیگری
بجای او میروید ان دختران باسم ان نهر مسمی شده اند و خیرات حسان
ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری کوید جزاک الله خیرا مراد ان منزلهاست
که خدا مهیا کرده است انها را از برای برگزیدها خلق خود و فرات بن ابرهیم از
سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده استکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه از رسول خدا صلی الله علیه واله سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که بشهدا
کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از
نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریکشان در و یاقوت و
خاکشان زعفران است و تلهای انها از کافور است و در صحن هر قصری از این
قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از اب
و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از ان نهرها خیمها هست از

یکقطعه

پنهان عبادت میکردیم که کسی براو مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان م

حوریان م

یکقطعه در سفید که در ان درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است ارحام بهم رسیده اند واز اندرونشان بیرونشان واز بیرون انها اندرون مینماید
و در هر خیمه کرسی هستکه دانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد
سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز
بوده باشد و مغز ساقش از پشت استخوان و پوست و حلی و حلها چنان نماید که شراب
صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد کیسو داشته باشد هر کیسوی بدست کنیزی
و در دست دیگری مجمره داشته باشد که ان کیسو را بان بخور کند و از مجمره بخاری خوشبوی
ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه
ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی
عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت مابین هر درجه بقدر
سیصد سال راه باشد بر فتار سوار تند رو و در هر درجه شهری و در ان شهر قصری باشد از یک
جوهر که در ان فصلی نباشد و در هر شهری از ان شهرها از خانها و قصرها و غرفها و حجرها
و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خوانها و خدمتکاران
وانهار و اشجار و زیورها و حلها انقدر باشد که مخلوقی وصف انها را نتواند کرد و چون
از قبر بیرون اید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک
که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت
چون داخل بهشت شود ملیکه از عقب او روند و ان در پیش ایشان رود تا بشهری
رسد که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در ان اصناف انچه
خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شود بسوی انشهر کویند ای ولی
خدا میدانی این شهر چیست کوید نه شما کیستید کویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم
در دنیا در روزی که تهلیلات میخواندی و این شهر وانچه در ان هست ثواب تو است
برای تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن عباس و ابی نصر
روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز
غدیر مذکور شد بعضی از ناصران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش
که روز غدیر در اسمان مشهورتر است از ان در زمین و بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی
قصری هست که یک خشت او از نقره است و یک خشت او از طلاست و در ان صد هزار
قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکشان از مشک و عنبر است و

سبز و هفتاد حله زرد م

ونهرهای از آب
دران چهار نهراست نهری از شراب ونهری از شیر ونهری از عسل ودر دوران قصر درختان
هست از انواع میوها وبران درختان مرغان هستند که بدنهای انها از
مروارید است وبالهای انها از یاقوت وخوانندگی میکنند بانواع صداهای
خوش وچون روز غدیر شود وایند شوند بسوی ان قصر اهل اسمانها وتسبیح وتقدیس
وتنزیه وتهلیل حق تعالی کنند وان مرغان پرواز کنند ودران اب فرو روند ودران
مشک وعنبر بغلطند پس چون ملئکه جمع شوند پرواز کنند وان عطرها را برایشان
بیفشانند ودران روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی برایشان افشانده بیکدیگر
بهدیه فرستند وچون اخر روز شود از جانب حق تعالی ندا بایشان رسد که برگردید بسوی
مرتبهای خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا ولغزش تا سال اینده در مثل این روز
از برای کرامت محمد وعلی صلوات الله علیهما وکلینی از حضرت رسول صلی الله علیه واله
روایت کرده است که هر که لا اله الا الله را بگوید غرس نماید از برای او درختی در بهشت
از یاقوت سرخ که منبت ان در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل وسفید تر از برف
وخوشبو تر از مشک ودران درخت میوها باشد مانند پستان دختران باکره و
هریک از انها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون اید ودر امالی از ابو سعید
خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که جبرئیل علیه السلم
در شب معراج دست مرا گرفت وداخل بهشت کرد وبر تختی از تختهای بهشت نشانید
وبهی بدست من داد ان به دو نیم شد واز میان ان به حوریه بیرون امد که مژکانهای
او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت السلم علیک یا احمد السلم علیک یا رسول
الله السلم علیک یا محمد گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خدا
جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است واعلای من از کافور است
ووسط من از عنبر است ومرا خمیر کرده اند از اب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش
بهم رسیدم افریده شده ام از برای پسر عم تو ووصی تو ووزیر تو علی بن ابی طالب علیه السلم
ودر کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی میفرماید داخل
بهشت شوید برحمت من ونجات یابید از اتش بعفو من وقسمت کنید بهشت را
در میان خود باعمال خود بعزت وجلال خودم سوگند که شما را نازل میکردانم در خانه خلود ودار کرامت
وچون داخل شوید بر طول حضرت ادم خواهید بود شصت ذراع وبر جوانی حضرت عیسی
علیه السلم سی وسه ساله وبر زبان محمد صلی الله علیه واله لغت عربی وبصورت حضرت یوسف

دحسن

درحسن وجمال ونور رودهای شما ساطع باشد وبرد از حضرت ابو بصیر روایت است از کلینی
صلوات الله علیهم اجمعین وایضا از انحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است
زیرا که کریم منان فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد
از قیام حق تعالی بمحاسبه ومجازات بندگان دو بهشت هست حضرت فرمود مراد کسی است که
او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر اورد مقام پروردگار
خود را بحساب وثواب وعقاب وترک کند انرا از ترس خدا پس این ایه در شان او است پس
اینها دو بهشتند از برای مؤمنان وسابقین پس فرموده است ومن دونهما جنتان
حضرت فرمود که یعنی پستتر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پستترند
از انها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان واینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت نعیم است
ودیگری جنت الماوی ودرین چهار بهشت نعمتها هست ودر بسیاری مانند برگ
درختان وستارهای اسمان وبراین چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است
بهمه وطولش پانصد سال راه است وخشتی از طلا است وخشتی از نقره وخشتی از مروارید
وخشتی از یاقوت ودرمیان خشتها مشک وزعفران است وکنگرهای او از نورها است
که میدرخشند واز غایت صفا وجلا ادمی روی خود را دران می بیند ودر ان حصار هشت
در هست وهر دری دو مصراع دارد که عرض انها یکساله راه است بدو پیون است وایضا
فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است وبجای خاک ورس وزعفران وانچه جاروب
کنند مشک است وسنگ ریزه اش در ویاقوت است وکرسیهای ان از مروارید ویاقوت
وانچه حق تعالی فرموده است علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت
فرمود که یعنی میان کرسیها را بجائی که می بافند از مروارید ویاقوت بافته باشند وحجلها [2] بر روی ان کرسی زده باشند وحجلهها
از مروارید ویاقوت باشد اما از ابریشم نرمتر واز حریر نرمتر وبر ان کرسیها از فرش بقدر
شصت غرفها از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی واینست معنی قول حق تعالی وفرش
مرفوعة وانکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت فرمود که مراد بارائک
ان کرسیهای بافته است که حجلها را بر انها نصب کرده اند وفرمود که رسول خدا صلی الله
علیه واله فرمود که نهرهای بهشت بدون انکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری
میشود واز برف سفید تر است واز عسل شیرین تر واز مسکه نرمتر وگل نهر مشک بسیار
خوشبو است وریگش از مروارید ویاقوت است وجاری میشوند در چشمها ونهرها
هرجا ویهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود واگر ضیافت کند جمیع انها را که

دنیا بوده اند از جن وانس هر اینه فرا کیرد و همه را در خوردنی و اشامیدنی و در زیورها
وحلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت
کرده است که تنه نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و خوشهایش از
مروارید سفید و برکش از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از
عسل و نرمتر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده
باشد و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل بیکدیگر بافته باشد و انچه از ان بکیرند
در ساعت عوضش بروید چنانکه بوده و اشاره باینست بقول حق تعالی لا مقطوعة
ولا ممنوعة و هر رطبی در بزرکی مانند سبوهای بزرک باشد و موز و انارش بقدر دلوهای بزرک
باشد و شانهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و یاقوت و مروارید ابیض
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن
ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در کردن و
دست رنج و انکشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبوب و نیکو کرم و بهر یک از ایشان
قوت صد مرد بدهند در خوردن و اشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت
و شب در کام او چهل سال بماند و خداوند غفور رحیم بر روهای ایشان الانور و بر بدنهای
ایشان حریر بپوشاند سفید رنک و زرد و زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که
هرکز نمیرند و بیدار باشند که هرکز نخوابند و بی نیاز باشند که هرکز فقیر نشوند و فرحناک
باشند که هرکز محزون نشوند و خندان باشند و هرکز نکریند و پیوسته کرامی باشند و
هرکز خوار نکردند و نیکو طینت باشند و هرکز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند
و بلذت خورند و هرکز کرسنه نکردند و سیراب باشند و هرکز تشنه نباشند و جامه پوشیده
باشند و هرکز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیکر روند و سلام کنند به
ایشان پسرانی که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقها از نقره و ظرفهای طلا
پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده و بهم
نظر کنند بسوی انها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام بر ایشان برسد انکه
ایات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعمان از حیز تحریر و تقریر بیرون است و انچه
در این رساله ایراد نمودم از برای اهل سعادت و ایمان کافی است و اکثر در کتاب بحار الانوار
مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده ام رزقنا الله
وسایر المومنین الوصول الیها و ... بحق الیقین بحق محمد و اله الطیبین الطاهرین

ونکرهایش از زبرجد سبز است

فصل شانز

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات است
اعاذنا الله وسایر المؤمنین منها بمحمد و اله الشفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید
و بپرهیزید از اتشی که اتش افروزان مردمان است و سنک اکثر مفسران کفته اند مراد
سنک کبریت است و بعضی کفته اند مراد بتهاست که با عابدان انها بجهنم می برند و ایات در باب
مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستیکه انها که کافر باشند و بمیرند
در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف
نمییابد از ایشان عذاب و مهلت نمییابند و در مواضع متعدده فرموده است هر که مرتد
شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمالشان
در دنیا و اخرت و ایشان اصحاب اتش اند و در ان همیشه خواهند بود و فرموده است
انجا که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مکر اتش را و بزودی خواهند افروخت
اتشی را و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که مبعوث
میشوند از قبرهای خود در روز قیامت که اتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس
کفتند یا رسول الله کیستند انها حضرت این ایه را خواند یعنی انها که مالهای
یتیمان میخورند و فرموده است هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی
که همیشه در ان خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایین ترین
اتش اند مفسران کفته اند جهنم طبقات و درکات است چنانچه بهشت درجات است و
منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که انها که کافر شده اند اکر از
ایشان باشد جمیع انچه در زمین است و مثل انرا نیز با ان داشته باشند و به فدای خود
بدهند از برای رفع عذاب روز قیامت قبول نمیشود از ایشان و از برای ایشان است
عذاب دردناک میخواهند که بیرون روند از اتش و بیرون نخواهند رفت
از ان و از برای ایشان است عذابی مقیم و دایم و فرموده است از برای ایشان هست
شرابی از اب جوشیده جهنم و عذابی دردناک بسبب کفر ایشان و فرموده است
بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن وانس را و فرموده است
بدرستیکه از برای کافرانست عذاب اتش و فرموده است انها که کنج میکذارند طلا و نقره را
و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند
انها را در اتش جهنم پس داغ میکنند با انها پیشانیهای ایشانرا و پهلوهای ایشانرا و پشتهای ایشانرا
میکویند اینست انچه کنج کذاشتید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان

کنایه از متبوعان کفار از نکبه بیزاری میجویند و فرموده است

کوهها

و پشتهای ایشانرا

منافق را و کافر را در آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشانرا و لعنت
کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده است پس بکوبید
آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را آیا جزا داده میشوید مگر بآنچه کسب کرده اید
و فرموده است خایب و نا امید است هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و یاد می
آشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد بجبر و نمیتوانند فرو برد و
اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمیمیرد که از این شدتها خلاص
شود و از عقب آن عذاب غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق علیه السلام فرمود که صدید خون
و چرکی است که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته اند که رنگش رنگ آبست
و بوی اش صدید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که آنرا نزدیک وی می آورند و او کراهت دارد چون پیش روی او آورند روی
بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعای او را پاره کند
تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق علیه السلام فرمود مانند رودی از چرک و ریم از هر کس
بیرون آید و آنقدر بگریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده
برطرف شود و خون جاری گردد آنقدر بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان
کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه و آنرا هفت در است و از برای هر
دری از ایشان جزو قسمت شده هست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند
که جهنم را هفت در هست یعنی هفت طبقه بعضی بالای بعضی دیگر گذاشت و فرمود همچنین — و یکی از دستها را بر بالای دیگری
و گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین تر
همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و
بالای آن سعیر و بالای آن هاویه است و بعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است و
بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکه اول جهنم است و دوم
سعیر و سیم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش
هفت در دارد و آن درکها است بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است
که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشانرا و دوم محل
یهود است و سیم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم
که درک اسفل است محل منافقان است و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع
کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد

میکردند

میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاد میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل
بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشانرا
بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها را مانند فیلها
و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور
میگردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشانرا در حول جهنم بر زانو در آمده پس جدا — دوده
میکنیم از هر طائفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان او بیشتر بوده است پس دانا تریم بآنها
که سزاوار ترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار
تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را
بر روی زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در
جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است
نه داخل شدن در آن چنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا در
جهنم بر روی زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل
جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران
عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است
هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میگردانیم و فرموده است ما
مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن یعنی
سراپردههای آن بعضی گفته اند سرادق دیواری است از آتش که احاطه کرده است
بایشان یا دود و دود زبانه آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا
کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری حرارت — تشنگی و
و یاد رسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا
چرک و ریم و خون که روهای ایشانرا بریان میکند بد شرابی است مهل از برای ایشان
و بد مکانی است جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده
شده است از برای ایشان جامهها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند — از آتش گفته اند برای ایشان جامهها
و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای
ایشان است و پوستهای ایشان [illegible] و از برای ایشان گرزها هست از آهن
و هر گاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشانرا بسوی
آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا

صلی الله علیه و آله کرزهای چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین باورند
جن و انس خواهند آنرا از زمین بر داشتن نتوانند بر داشت و بعضی روایت کرده اند
که آتش زبانه خود ایشانرا بالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند کرزها بر سر
ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یکساعت ایشانرا قرار نباشد و در روایت
دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیات در شان بنی امیه است و
آتش ایشانرا فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو گیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد
که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند که بیرون
آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم بر گردند و فرموده است که آتشها
که سبک است ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار در جان خود شده اند
و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان میسوزد و روهای ایشان قبیح
کرهیه گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین در هم
کشیده شده باشد بایشان گویند آیا آیات خدا خوانده نمیشد پس شما با آنها تکذیب
میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروه گمراهان ای
پروردگار ما بیرون آور ما را ازین آتش پس اگر باز عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکار
خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگویید و فرموده است
و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا
از مکان دوری بشنوند از برای و صدای خشم او را و ناله او را و ایشانرا در مکان تنگی
دستهاد کردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند وا ثبوراه و ملائکه
با ایشان گویند این ندای شما هلاکی نخواهد بود و فریاد بسیار خواهید کرد و کسی
بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یک ساله راه عرق
جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ بر دیوار خواهد بود
و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از
جنیان و مردمان هر دو و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشان است
آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود
از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان ناله و فریاد و استغاثه
کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم بغیر آنچه میکردیم
گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شوید و تفکر کنید در عاقبت خود

و دندانهای کشوده باشند

[illegible] ایشانرا از هرگاه ببیند از [illegible]

کرکه خواهد

کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السلام فرمود که این سرزنش از برای هیجده ساله است
چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبری ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمانرا یاوری
نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است
آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران
اند درختی است که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است
پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان
بر روی آن شرابی از حمیم جهنم هست که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان
بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که ماوای ایشانست مفسران گفته اند
که زقوم درختی است در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبویی چون ابوجهل
و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی
فرمود که آنرا امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران و در بیخ شیاطین بعضی
گفته اند میوه تلخ بدبویی است در هاویه و بعضی گفته اند شیطان جنسی از مار است
میوه را تشبیه بسرهای مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزها
قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم غالب
میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشانرا بسوی آن
درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشان است پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان
پر میشود و بجوش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند
مالک آب حمیم که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای
ایشان می آورد و چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم
ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشان است میگدازد و فرموده است شراب
ایشان حمیم است و غساق آب بسیار سردی است که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی
گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی آب و
چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند عذابیست که
بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینها است
و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر
ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار
خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما

بعضی گفته اند غساق [illegible]
گفته اند

شما با معجزات و دلایل و براهین واضحة گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهید دعا
و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فایده و
فرموده است تخفیف نمیدهد از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا
امید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار
تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را آمرزش نخواهد بود
ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را
خواهند شنید و فرموده است شجرهٔ زقوم طعام او گناه کار است که ابوجهل باشد
از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب گرم
در دیگ جوش گویند بزبانیهٔ جهنم که بگیرید او را و بکشید بمیان جهنم پس بریزید
بالای سرش از عذاب حمیم و گویند با او بچش بدرستیکه تو گمان میکردی
که عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است گوید با و قرین
او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او اینست آنچه نزد من است از نامهٔ
اعمال تو و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه
وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاندی را یعنی دشمنان
خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند
خطاب بدو ملک است که موکلند بکافران و فرموده است شناخته میشوند
مجرمان و کافران بروی های سیاه ایشان پس زبانیه پیشانی ایشانرا با پاهای
ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه با ایشان اینست جهنمی که
باور نمیکردند کافران گاه باتش ایشانرا عذاب میکنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است
هرگاه ایشانرا بیند از دور جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و
خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که
بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب
بترساند گویند بلی آمد انذار کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است
و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است
نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خارداری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه
بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر

چیست باقی نمیگذارد چیزیرا از گوشت و پوست و استخوان ایشانرا و هیچ نوع از
عذاب را نمیگذارد که با ایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و
موکلند بران نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیدهای ایشان مانند برق
رباینده است و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانهاشان از دهانهای
ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در یک کف
دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل ایشان
برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و هر جای جهنم که
میخواهد می اندازد و بعضی گفته اند بر خصوص سقر نوزده ملک موکل اند و از برای درکات
دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با
قریش گفت محمد میگوید خازنان جهنم نوزده نفرند و شما شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک
از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم
شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نکردانیده ایم اصحاب جهنم
را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهدهٔ ایشان بر آیید و نگردانیدیم عدد ایشانرا
مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید
بسوی آنچه که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه
دارد یا دودی که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای سر
و از جانب راست و از جانب چپ که نفسها ایشانرا می گیرد و بعضی گفته اند زبانه
از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه میشود و دود آن
هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایهٔ دود جهنم است چون داخل آن می شوند
فایده با ایشان نمی بخشد و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در
نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است
و طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار
حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقب است و هر
حقبی هفتاد و هشت خریف است و بعد هر خریفی هفتصد سال آن دله است و هر سالی
سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که
از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

و از ظهور زبانه آتش مانع ایشان نمیشود

کہ هشت حقبست و هر حقبه هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سال است از سالها که شما می شمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمی اید کسی که داخل جهنم میشود تا احقاب بسیار
دران بماند و هر حقبه زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز و هر
روزی بقدر هزار سال است از سالها که شما پس کسی اعتماد نکند بر اینکه از جهنم بیرون خواهم
امد و نمی چشند دران برد و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی
گفته اند نه هوای خنکی و نه ابی مگر حمیم و غساق و فرموده است مالک فرمان و نه نفع میدهد
و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست اتش خداست که افروخته شده
و مشرف میشود بر دلها و درهای انرا بر روی ان می بندند در عمودهای کشیده شده گفته اند
که درهای جهنم را بر ایشان می بندند پس محکم میکنند انها را بمیخهای اهن از اتش تا امید بیرون
امدن ایشان از اتش قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان
را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار
عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملئکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را شفاعت
کنند بعضی را که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من ارحم الراحمینم بیرون اییدبرحمت من
پس بیرون ایند از میان اتش مانند پروانه و جانوران که نزد اتش جمع میشوند پس حضرت
فرمود که بعد از ان عمودها را می کشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که
انها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر
روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا
بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگانی دراز بدرستیکه
جبرئیل امد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و رو ترش کرده بود و پیشتر که می امد متبسم
بود حضرت از سبب این حال سوال نمود جبرئیل گفت امروز دمها بر اتش جهنم دمیدن را
از دست گذاشتند فرمود که دمهای اتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی
امر فرمود که هزار سال بر اتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند
تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاهست و تاریک
و اگر یک قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای
جهنم جوشیده و بعوض اب باهل جهنم میخورانند در ابهای اهل دنیا بریزد هر اینه جمیع اهل

تا امید بیرون امدن ازایشان قطع شود

بعضی را که شفاعت کنند ایشانرا پس شفاعت کنند از برای هر که خواهد پس فرماید مومنانرا که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید که من ارحم الراحمینم کا ...

دنیا از گند ان میمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم
میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی ان تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل
اتش را در میان زمین و اسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بدان هلاک شوند چون جبرئیل
اینها را بیان نمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در امدند پس حق تعالی ملکی فرستاد بسوی
ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن کردانیده ام از
انکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از ان هر گاه که جبرئیل بخدمت انحضرت
می امد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در انروز اهل اتش عظمت
جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم انرا میدانند و چون اهل جهنم
داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار
جهنم رسیدند ملائکه گرزهای اهن بکله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای
ایشانرا تغیر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب بدر ایشان بیشتر
اثر کند پس حضرت با ابو بصیر گفت که انچه گفتم ترا کافی است گفتم بس است مرا و کافی است
و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در
اتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت المی که بایشان میرسد
از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب نجات
یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان اتش تشنه و گرسنه باشند و کران
و کوران و گنگان باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب
کرده پروردگار خود رحم بایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و اتش بر ایشان افروزند
و از حمیم گرم جهنم بعوض اب اشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای اتش
بدنهای ایشان را درند و گرزهای اتش بر سر ایشان کوبند ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید
ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نکنند و بر رو ایشانرا با اتش میکشند و در غلها
و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی
طلبند بر اورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که جهنم را هفت در است از یکی فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر
و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکی بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است
و کسی با ایشان دران در شریک نیست و یکی در دیگر باب لظی است و یکی در دیگر باب سقر است
و یکی در دیگر باب هاویه است که هر که از ان در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس

و با شلاقهای ایشانرا در زنجیره میکنند

جهنم بوشی میزنند وایشانرا بطبقهٔ بالای جهنم می افکنند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و
ابد الاباد در جهنم حال ایشان چنین است ویکی دردی است که انان در دشمنی
ما وهرکه با ما خنکی کرده داخل جهنم میشود واین در تنور کترین درهاست وکرمی
شد تش از همه بیشتر است وبسند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از معنی فلق فرمود که فلق دره ایست در جهنم که دران هفتاد هزار خانه است
ودر هر خانه هفتاد هزار حجره است ودر هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است ودر
شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است وجمیع اهل جهنم را براین درکذر می افتد
ودر حدیث دیکر فرمود که این اتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو
از اتش جهنم که هفتاد مرتبه انرا باب خاموش کرده اند وباز افروخته شده است و
اکر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی ان نداشت وبدرستیکه جهنم را در روز قیامت
بصحرای محشر خواهند اورد که صراط بر روی ان بکذارند پس جهنم فریادی بر محشر
براورد که جمیع ملائکه مقربین وانبیاء مرسلین از بیم ان بزانوی استغاثه در ایند و
در حدیث دیکر منقول است که غساق وادی است در جهنم که دران سیصد وسی قصر است
ودر هر قصری سیصد خانه است ودر هر خانه چهل زاویه است ودر هر زاویه ماری
ودر شکم هر ماری سیصد وسی عقربست ودر نیش هر عقربی سیصد وسی سبوی زهر است
واکر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است ودر حدیث
دیکر منقول است که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است واهل انمرتبه را بر سنکها
تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیک بجوش می اید ومرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف ان
میفرماید که بسیار کشنده است دست وپای مشرکانرا یا پوست سر ایشانرا وبجانب خود میکشد
کسی را که پشت کرده بحق ورو کردانیده از معبود مطلق وجمع کرده است مالهای دنیا را وحفظ
کرده وحقوق الهی را از ان ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که باقی نمیکذارد پوست وکوشت وعروق واعصاب وعظام را بلکه همه را میسوزاند وباز حق تعالی ان اجزا را باز میکرداند واتش دست بر نمیدارد وباز میسوزاند واتشی است بسیار سیاه کننده
پوست کافرانرا یا ظاهر وهویداست برای ایشان وبران موکلند نوزده ملک یا
نوزده نوع از ملائکه ومرتبه چهارم حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند
کوشک عظیم که کویا شتران زردند که بر هوا میروند وهرکه را در ان افکنند در هم
میشکنند ومیکوید مانند سرمه وروح از ایشان مفارقت نمیکند وچون مانند سرمه ریزه

وهرکه یاری مانکرده

اتش است

شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میکرداند وطبقهٔ پنجم هاویه است که در انجا
کروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان
میرسد ظرفی از اتش پر میکند که مملو است از چرک وخون وعرقی از بدنهای ایشان
جاری شده مانند مس کداخته وبایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان
می اورد پوست وکوشت روی ایشان دران میریزد از شدت حرارت ان چنانچه
حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران اتشی را که احاطه کند بایشان مثل سراپردهای ان
واکر استغاثه نمایند از تشنکی بفریاد ایشان میرسند بابی که مانند مس کداخته
باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست
مهل از برای ایشان وبد تکیه کاهیست اتش از برای ایشان وهرکه را در هاویه اندازند
هفتاد سال در اتش فرو رود وهرچند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل ان پوست
دیکر بربدنش برویاند وطبقه ششم سعیر است که دران سیصد سراپرده از
اتش هست ودر هر سراپرده سیصد قصر است از اتش ودر هر قصری سیصد خانه
از اتش هست ودر هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است ودر انجا مارها وعقربها
از اتش هست وکندها وزنجیرها وغلها از اتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند
چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید که مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها وغلها
واتش افروخته وطبقه هفتم جهنم است که فلق در انجاست وانچاهی است در
جهنم که چون در انرا بکشایند جهنم مشتعل میشود واین طبقه بدترین طبقهای
دوزخ است وصعود کوهی است از مس در میان جهنم وانانکه ان مادو دخانه است از
مس کداخته که بر دور ان کوه جاری است واین موضع بدترین جاهای این طبقه است
واز حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که در جهنم وادی هست که
انرا سقر مینامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده واکر خدا انرا
رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است
بسوزاند واهل جهنم بخدا پناه میکیرند از حرارت وکند وبوی کثافت ان وادی وانچه
خدا در انها برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب بخد ودر ان وادی کوهی است
که جمیع اهل ان وادی پناه میکیرند بخدا از کرمی وتعفن وکثافت انکوه وعذابهائی
که خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده ودر ان کوه دره هست که اهل انکوه بخدا استغاثه
میکنند از کرمی وکثافت ان دره وعذابهای ان ودر ان دره چاهی است که اهل ان

اماده کرده ایم

دره از گرمی و تعفن و کثافت و قذارت و عذاب شدید آنجا بخدا پناه میبرند و در
چاه ماری هست که جمیع اهل چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای
آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که
آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است
که برادر خود را کشت و نمرود است که با ابرهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکنم و
فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری
را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش
زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و
بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهها از آتش برای ایشان
بریده و برایشان بسته اند در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای
جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان
داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و
عقاب ایشان تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید با مالک همیشه و
استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند او در جواب میگوید که
همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آنجای متکبر جبار معاند است
و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و فرمود که کسی که
و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد
در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریائی از آتش باشد و دو
نعل از آتش در پای او باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش
و بند نعلینش از آتش باشد
باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سختتر است و حال آنکه عذاب او از همه
سهلتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم
از شدت و حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس
کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آنچاه صندوقی است از آتش که اهل آنچاه از گرمی و حرارت
آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن ده تابوت شش کس از پیشینیان
و شش کس از پسینیان جا دارند اما آن شش کس اول پسر آدم که برادر خود را کشت و نمرود که
ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را

بعد از پیغمبر

بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد اما آن شش
کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیه اللعنه و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده
باشد و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن هست
بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان میگزد کسی را
چهل قرن یا چهل سال درد آن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اگر بزند آنها نیز
آنقدر از مدت میماند و از عبدالله بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر
هر دری هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی
کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار
هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد
هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها بمثابه نخلهای
طولانی است می آید نزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و
گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون میگریزد از آن مار میافتد در نهری از نهرهای
جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب
رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت وای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت او را
گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی در میان بهشت و دوزخ بدارند
و بایشان گویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که او را ذبح نمایند و فرماید
که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه
در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است که
بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد
و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و اهل جهنم را فرمان
دهد که همیشه در جای خود باشید و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و
سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کسند که اهل جهنم را با آن آزاری
که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جهنم واویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آن
چهار نفر متاذی میشوند بایکدیگر میگویند چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم
از اینها در آزاریم اول مردی است که او بسته است در تابوتی از آتش و دیگری امعا و رودهای خود را

ودیگری از دهانش چرک وخون جاری است ودیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت
که چیست این بدبخت را که عذاب وما را آزار میکنی گویند که او مرد ودر گردنش اموال مردم بود
وچیزی نداشت که ادای قرض او بکند وانکه امعای خود را میکشید پروا نمیکرد از بول هرجای بدنش
برسد وانکه ریم وخون از دهانش جاری بود تتبع وتفحص میکرد سخن بد مردم را ونقل میکرد وانکه
گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد وسخن چینی میکرد ودر میان مردم عداوت
می افکند وعلی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود در شب معراج صدای شنیدم که مرا بفزع وخوف آورد جبرئیل
گفت این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته ام امروز در ته جهنم قرار
گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت کرد پس فرمود که جبرئیل بالا رفت ومن با او رفتم تا
داخل آسمان اول شدم وهر ملکی که مرا میدید میخندید وشاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی
از ملائکه را که از او عظیمتر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر وخشم از روی او ظاهر
بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد ودعا کرد اما نخندید وبشاشت وشادی که از سایر ملائکه
مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که
از او بترسی ما همه از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است واز روزی که
خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب وخشم او بر دشمنان خدا واهل معصیت او زیاده
میگردد وخدا باین انتقام خواهد کشید از ایشان واگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود
هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او وجواب سلام من گفت وبشارت داد مرا به بهشت
پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی وشوکتی که در آسمانها دارد وهمه اطاعت او مینمایند چنانکه حق تعالی
فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل با او گفت ای مالک
بنما بمحمد آتش را مالک یک پرده را گشود ودری از درهای جهنم را باز کرد زبانه بسوی آسمان
ساطع شد وبجوش آمد وبلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را
برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد آن برگردید وابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن
میگوید با امیر وقاری قرآن وصاحب مال با امیر میگوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت وامارت
بتو داده بود وعدالت نکردی پس او را میرباید چنانچه مرغ دانه کنجد را میرباید وفرو میبرد
وبقاری میگوید ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم ومعصیت خدا کردی در حضور او
پس او را فرو میبرد ومیگوید بمالدار ای آنکسی که خدا دنیای بسیار فراوان بتو گشاده بتو داد وانکه

... بسند موثق کالصحیح از حضرت ... علیه ... روایت کرده است ... فرمود که تا از دنیا ... بجنده کشته ...

چیزی

چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف او را بعوض بتو بدهد وبخل ورزیدی پس او را
برباید وفرو برد واز حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب است
وبر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت مییابند وایشانرا نمیسوزاند وحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است وحرارتش
شدید است وشرابش صدید است وعذابش تازه وجدید است ومقامع وگرزهایش
از حدید است عذابش سست نمیشود وساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن
رحمت نمیباشد ودعای اهلش شنیده نمیشود وحق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در
روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان ونیکوتر است محل قیلوله واستراحت ایشان حضرت
باقر علیه السلام فرمود که چون داخل کنند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند ودی
از جهنم باستقبال ایشان آید با ایشان گویند ملائکه داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد
گمان کنند که آن سایه بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی شود وفوج فوج را
داخل جهنم کنند واین در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است — بهشت است
وبرای اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند وایشانرا داخل منازل
خود کنند در وسط آن روز واینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است
وفرموده است مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشانرا با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها
سرابیلهم من قطران فرموده یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیز گداخته است وخون
آنها بر ایشان بپوشانند وفرو گیرد روی ایشانرا آتش وفرموده است در باب
زناکار ومن یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر علیه السلام فرمود اثام دره ایست از
ارزیز گداخته ودر میان آن رود سنگستانی است از آتش وآنها جای کسانی است
که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی که خون خدا را بناحق کشته باشد وزناکاران نیز
در آنجا خواهند بود واز حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که در جهنم
وادی هست که آنرا سعیر مینامند چون آتش کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته — جهنم
میشود واینست معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا وعلی بن ابرهیم روایت کرده است
که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه بزیر میروند چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد
وایشانرا ببالا اندازد پس گرزهای آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند وپیوسته حال
ایشان چنین باشد وکلینی وابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از

شدت حرارت خود وسؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم را سوخت
و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که ایا آتش
بس نبود که حق تعالی عذاب کند خلق را که مارها و عقربها در جهنم افرید حضرت فرمود که خدا او
جباران عقرب و مار کوهی را عذاب کند که میگویند اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی
در خلق برای خدا قایل میشدند تا انکه بچشانند بایشان عذاب انچیز را که افریده خدا نمیدانستند
و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که انرا صعد
میگویند و در صعد وادی هست که انرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که انرا هبهب میگویند
هرگاه پرده از روی انچاه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی ان بفریاد می ایند و انچاه منزل جباران
و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که از بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت
بان مؤمن میکرد چون انکافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان اتش بنا کرد که از حرارت جهنم
او را نگاه دارد و روزی او از جای دیگر بان میرسد و میگویند باو که اینها بسبب مدارا و نیکی
که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام ازار ان مؤمن بود او گریخت
و به بلاد شرک رفته مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا باو نمود و او را ضیافت
کرد چون وقت مرگ ان مشرک رسید وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در
بهشت من مسکنی میبود ترا در ان ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که
با شرک میرد ولیکن ای اتش او را از جا ببر و او را مترسان اما ازار باو مرسان و روزی او را
در دو طرف روز از برای او بیاور ند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد
مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارد با ایاتی که گذشت که دلالت میکنند بر انکه کافران
معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشان است
هرچند ازار بایشان نرساند و در حدیث دویم تخفیف و انزعاج اتش ظاهر است که عذاب
ایشان هست و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث مخصص این
ایات باشد و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر
صراط بگذرند مؤمنان باسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید که این
گروه منافقان باینجا بیایید و بالا بیاید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در اتش
جهنم هفتاد سال تا انکه بان درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندد

این ماکل استهزاکی منافقان در جهنم پس مالک دری از جهنم بسوی بهشت بکشاید و ندا کند ایشانرا

واز موضع

واز موضع دیگر دری بگشاید و گوید از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در
دریاهای اتش شنا کنند و چون بان در رسند باز بر روی ایشان ببندد و همیشه با ایشان چنین
کنند چنانچه ایشان پیوسته در دنیا استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن
و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در اخرت استهزا خواهد کرد بایشان
و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر این ایه فرموده است که اما استهزای خدا بایشان در
اخرت انست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند معاندان علی صلوات الله علیه را که دار لعنت و مذلت
و عذاب کنند ایشانرا بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنانی را که منافقان بایشان
استهزا میکردند در دنیا تا مشاهده نمایند انچه انمنافقان گرفتارند در ان از عجایب عقوبتها پس
لذت و شادی ایشان بشماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است به نعم ایشان
در بهشتهای پروردگار ایشان این مؤمنان انکافرانرا بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند
صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان چنگال درندگان اند که
بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشانرا بر سر ایشان
میکوبند و عذاب و نکال ایشانرا شدید میکردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند و بر رو میکشند ایشانرا
در میان انها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف
عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مؤمنانی را که در دنیا بایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب انکه
ایشان بموالات محمد و علی و ال ایشان علیهم السلام اعتقاد کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از
انواع میوهای بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفات و بساتین و متنزهات ان سیر میکنند و حوریان و غلمان و کنیزان و
پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام
مینمایند و ملئکه خداوند عز و جل می ایند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و
عجایب تحف و هدایا و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند مؤمنان که مشرف گردیده اند
بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا اخر همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در موقف
خری و خواری خود مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا خلاص شوید از عذاب و
ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند ای وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر
کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم
گشوده است و میتوانند بان درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم از پیش روی زبانیه
دوند و گریزند و انها از پی ایشان دوند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانهها بر ایشان زنند و
پیوسته باین نحو دوند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بان درها رسیده اند ببینند که

منافقان و دوم در جهنم

در روضات جنان بجنود محمد صلی الله علیه واله درگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف گرداند بر انان که استهزا میکردند بایشان در دنیا

درها بر روی ایشان بسته است و زبانه عمودها را بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جهنم افکنند و مومنان
بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باینست الله یستهزئ
بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی در
پس امروز هاکه ایمان اورده اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و
حق تعالی فرموده است واذا النفوس زوجت حضرت باقر علیه السلام فرمود که اما اهل بهشت پس ایشان را جفت
میکنند با شیطانی که او را اکراه کرده است خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند
با شیطانی که او را اکراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی
الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از اتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم ان اتش
نیست مگر شقی ترین مردم انکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کردانید بر حق علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است در تفسیر این ایات که در جهنم وادی هست که نمیسوزد بان اتش و ملازم ان نمیباشد مگر — که در ان وادی اتشی هست م
شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد
از ان فرمود که اتشها بعضی از بعضی پس تر است و اتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهلبیت است
و مؤید اینست انکه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی
من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را میکویی یا امیر المؤمنین
بخدا سوگند که تو را حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عز و جل که در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا از
فرستاد خدا بسبب انخطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی کمان ندارم که از
من شقی تر خلقی افریده باشی پس حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه افریده ام خلقی را که از تو شقی تر است
برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنماید پس رفتم بسوی مالک و گفتم خدا و ندتو را
سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسی را که از من شقی تر است پس مالک مرا برد بسوی جهنم و
سرپوش بالای جهنم برداشت اتش سیاهی بیرون امد که کمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد و مالک
باو گفت که ساکن شو پس مرا برد بطبقه دویم اتشی بیرون امد از ان سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن — ساکن شد م
شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد اتشی از ان
بیرون امد که کمان کردم که مرا و مالک را و جمیع انچه را خدا افریده است خواهد سوخت پس دست بر
دیدهای خود کذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را که سرد و ساکن شود والا میمیرم مالک گفت تو
نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در کردن ایشان زنجیرها اتش بود ایشان را
در جانب بالا اویخته بودند و بر سر انها کروهی ایستاده بودند و گرزهای اتش در دست داشتند و بر سر

ایشان

ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی انچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده
بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود دو هزار سال پیش از انکه دنیا را یا ادم را خلق کند لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر
و عمر علیهما اللعنه و کلینی در حدیث طولانی معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کفر در
کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله انها کفر جحود است و ان انست که انکار کنند پروردگاری خدا
را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و اتشی نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که
ایشان را دهریه میگویند و سید بن طاوس رحمه الله از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بحق انخداوندی که جان محمد در دست قدرت او است که
اگر قطره از زقوم را بر کوهها زمین بریزند هر اینه فرو روند تا هفتم طبقه زمین و طاقت ان را نیاورند پس چگونه
خواهد بود حال کسی که ان طعام ش باشد و بحق انخداوندی که جانم در دست قدرت اوست اگر قطره
از غسلین را بر کوهها زمین بریزند هر اینه فرو رود تا بر طبقه هفتم زمین و طاقت او را نیاورند پس چگونه
باشد حال کسی که ان اش باشد و بحق انخداوندی که جانم در دست قدرت اوست اگر یکی از مقامعی که
خدا در قران فرموده است بر کوهها زمین بگذارند هر اینه فرو رود تا پایین طبقه هفتم زمین و طاقت ان
نداشته باشند پس چگونه بالهند خواهد بود حال کسی که اینها را بر او گویند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور
روایت کرده است که چون این ایه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشانست از برای ان هفت در
و از برای هر دری از انها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریستن گریستن
شدیدی و اصحاب انحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر اورده است و نتوانستند که از انحضرت
سؤال کنند و انحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید بعضی اصحاب رفت بخانه فاطمه که انحضرت را ب[ا] و دید که
اد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بانحضرت و حال
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخواست و چادر کهنه بر خود پیچید که
دوازده موضع انرا بشعف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر او افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر
پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه
میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود امد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق انخدا
که تو را براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را بغیر از پوست گوسفندی که شترها
در روز بر روی ان علف میخورد و چون شب میشود ان را در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که
لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی بود

۴۶۴

که بشی از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار فدای تو شوم چه چیز باعث گشته تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو ایه را اورد حضرت فاطمه چون این دو ایه را شنید برو افتاد فرمود وای بر کسیکه داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی که مادر مرا نمی زایید و یا جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت دریغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زایید و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان اتش سیر کنند و بقلابهای اتش گوشت ایشانرا میدرند بیماری چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از اتش میخورند و از اتش می اشامند و در میان طبقات جهنم سیر میکنند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای اتشی می پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میکردند و ایات و احادیث اوصاف جهنم و شداید عقوبات ان بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد کرده ایم حق تعالی جمیع مؤمنانرا از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و اله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب اتش را که ما یافتیم انچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس ایا یافتید شما انچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان باد انها که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج میخواستند و ایشان بعالم اخرت و قیامت کافر بودند و در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود و از ابن عباس روایتست که گفت علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این ایه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که ان اعراف است که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده میشود بسوی اصحاب اتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که شناسند ایشانرا بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما

۴۶۵

جمع کردن شما اموال را و استکبار و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید ایا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا باینها نخواهد رسید پس باینها گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمه ظاهر لفظ ایات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در ان هستند و مشهور انست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در ان رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل ان عذاب که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلافست در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است حسنات ایشان مانع است از انکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده اند میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکند و بعضی گفته اند ملئکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال که گواه هستند در اخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در انجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار انست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه در بهشت روانه میکردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و اخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و محتمل است چنانکه ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف انست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بران مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و ان مردان رسول خدا و اوصیای او اند علیهم السلم که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشانرا نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد ایشانرا خدا یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد امرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهی

در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند در میان اینها و مجمل سخن درین باب انست که مکانیست که نه از
بهشت است و نه از جهنم و احادیث درین باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف
خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از ذریت انحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند انها
که خدا فرموده است وعلی الاعراف رجال و حق تعالی بایشان میشناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم
را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا
فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان
و فرموده است ان فی ذلک لایات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق طایفه هستند که
توسم میکنند خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند و بسیمای انها ایشانرا میشناسند و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که منم صاحب عصا و میسم مراد علم انحضرت است باحوال مردم و از حضرت باقر علیه السلام منقولست
که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میکرداند
در اعراف طائفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب بهشت و عقاب را و مستحق خلود در جهنم
نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و
پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و امیر
المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طائفه چند نیز هست که در زمین
مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشانرا درین مکان ساکن میکرداند
و عوض میدهد ایشانرا از المها که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل
اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بانها میرسند و انچه که ذکر کردیم عقل ابا ندارد از اینها و
اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و انچه متیقن است اینست که
اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم می ایستند در انجا حجتهای خدا و خلقی که مذکور شدند در قیامت و جماعتی از مرجون
لامر الله در انجا خواهند بود و بعد از ان خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام
شیخ مفید رحمه الله بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان
جنت و نار و در انجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود چنانکه
می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران بیشتر بهشت
رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران
خود که نیکوکار بودند و بیشتر بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی
فرموده است ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت
نشده اند ولیکن طمع دارند که خداوند رحیم ایشانرا داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهما السلام

ونظر میکنند

ونظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان مارا با گروه ستمکاران
پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامری که از جانب خدا بایشان میشود
داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران
روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم عبد الله
کوا امد و از انحضرت از تفسیر این ایه سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مارا در روز قیامت باز
میدارند در میان جنت و نار هر که ایمان اورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و او را
داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا
بسیماهم یعنی ان مردانی که بر اعراف بوکلند که ما ایم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان مطیعان
و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان
در وقتی که مؤمنان کامل بیحساب بهشت رفته اند پس میگویند ائمه بشیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید
بسوی برادران مؤمن خود که بیحساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که
بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر
کنند استغاثه کنند که پروردگارا مارا بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه علیهم السلام انجماعتی را که ایشانرا
بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما انچه جمع کردید در دنیا
از اموال ما و انچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند باینها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در
دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار که
داخل شوید در بهشت بر شما خوفی نیست و اندوهی پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب اتش اصحاب بهشت را
که بریزید بر ما از اب یا از انچه خدا روزی کرده است شمارا اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است
اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم
ایشانرا چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و ایات وارد شده است که هر که اختلاف مذهب
را دانسته و فهمیده او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند
حکم ایشانرا تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشانرا یا توبه ایشانرا قبول میکند و
ایشانرا مرجون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی
و ایمان را بدل خود نشناخته که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در محاسن از
زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از قول حق تعالی که هر که بیاورد حسنه
پس از برای اوست ده برابران ایا درین باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنان است گفتم

کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود
که منوا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن
ابرهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم که آیا داخل بهشت میشود
کسی که امام خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک
در گاهی که پرده بران آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی نزدیک
بچهار سال یا باین داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابرهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک
ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی که مثل
تو شیعه و عارف باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد
بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود که
آنها گروهی اند که بسبب محبتی که بعلی علیه السلام دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او و فضل او
اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلاف است بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و
آخرت مرد و حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی ره و جمعی باین قایلند و اکثر
علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاری است و در آخرت مخلد در جهنم اند و
بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری
قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامه حلی ره
در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشده است اکثر
اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف
کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدانند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب
و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند
اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان
مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت
میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایل آن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است
که خبری از اخبار و آثار و اقوال قدمای اخبار ندارند ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که هر که دعوی
امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری
من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق
کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است

واعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله
کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله را و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان بعد از
من دوازده نفرند اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم علیهم السلام است اطاعت ایشان
اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها
که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی
جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در
حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان
صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معویه
و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع ایشان و اتباع ایشان و آنکه ایشان
بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید
رحمه الله در کتاب المسایل گفته است که اتفاق کرده اند علمای امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه
را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و
مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند
و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که ممکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها
بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتها و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند
از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص رضی الله
عنهما گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه
محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان بر این حجت است و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر
امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در این یکی
نخواست پس استدلال کرده ماند با [illegible] در این باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار
در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود
آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا حکم
کافران دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام غالب
خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل
اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان

بکنند و ذبیحهٔ ایشانرا حلال دانند و دختران از ایشان بگیرند و میراث بایشان بدهند و از ایشان
بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون
حضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار
باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی رحمة الله علیهما باین تصریح کرده اند و باین توجیه جمع میان همه احادیث
میشود و ایضا ممکن است که بگوییم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان
در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم علیه السلام چون حق ظاهر صریح با معجزات باهرات ظاهر شد و آن
انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جملهٔ احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتری است که
عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد
مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و
نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که
حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشانرا قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان
خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را
که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث
بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان و منافقان وارد شده است و اهل سنت و مخالفان
کرده اند و ایضا در اخبار بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند اهل
این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و
ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که
ناصبی آن نیست که عداوت با اهل بیت داشته باشد هیچکس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم
ولیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعهٔ مایید و ولایت ما دارید و تبری از
دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرایر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که
نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه السلام و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از
این که ابوبکر و عمر را تقدیم کنند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بامامت ایشان داشته باشند حضرت در جواب
نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا باسمانها بردند حق تعالی بمن وحی کرد
در باب علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند
مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشانرا در بهشت
خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فرموده در تفسیر این آیه

بلی من

بَلٰی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَاُولٰئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ
یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطایش پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن
خواهند بود و حضرت فرموده که گناهی که باو احاطه کند آنست که او را بیرون کند از دین خدا و نزع کند
او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن کرده اند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو و کفر
بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خلفای او و هر یک از اینها
سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است
و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند
معتبر حسن از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هر که انکار کند امامت امیر
المؤمنین علیه السلام را پس از اصحاب آتش است و همیشه در آتش خواهد بود و عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود ابد الآباد و هرگز بیرون
نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود منادی از آسمانها ندا کند کجاست علی بن ابی طالب برخیزم من پس گویند
تویی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس من گویند راست گفتی داخل بهشت شو بدان
امروز خدا دوستان تو را و شیعهٔ تو را و امان بخشید تو را و ایشانرا از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید
ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و شما اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشانرا لعنت میکند گفتند چرا
فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام گفت بعمران که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش
میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از
نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر
رود از او بیزاری بجویید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است
که حق تعالی علی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او
کند مؤمن است و هر که انکار محبت او کند کافر است و هر که شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت
روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین علیه السلام کنند جمیع آنچه هر که در زمین است خدا همه را عذاب
کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت
امام هر زمان و بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر با دوازده نجیب اند که ملک با ایشان سخن میگوید

هر که یکی از ایشانرا کم کند یا زیاد کند از دین خدا بی بهره بود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت
کرده است که آزاد کردهٔ حضرت علی بن الحسین علیهما السلم از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی
هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشانرا دوست دارد کافر است و ایضا
روایت کرده است که ابو حمزهٔ ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان
داشته باشد کافر است و درین باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرقاست و اکثر در کتاب بحار
مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعهٔ امامیه که گناه کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی
نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات
الله علیه و علیهم البته بالکل با ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما اکثرا یا بعضی از ایشان ممکنست
داخل جهنم شوند و شفاعت با ایشان ملحق گردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان
یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث درین باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا
سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را
اعتقاد آنست که اهل کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه
ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود مگر اهل
کفر و انکار و اهل شرک و ضلال و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان
صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر
میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکو و گرامی راوی گفت یا ابن رسول
الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که مرا خبر داد پدرم از پدرانش از علی
علیه السلم که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از اهل
امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت
چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ
یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود
پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش میآید او را این فعل و
پشیمان میشود از آن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که
شاد کند او را حسنهٔ او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که
مرتکب آن میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود
و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمانرا دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او
کنند راوی گفت یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب او گردد حضرت

فرمود

فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان و او داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان
میشود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر
آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر
ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کبیره نیست با استغفار
و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است ولا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر
برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان چون
میداند عاقبت او را در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که ولایت حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه با اهلش میرسد از
تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی بعذاب در آخرت تا آنکه نجات مییابد از آن بشفاعت موالی طیبین او
و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند
در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان
نخواهد بود پس فرمود که کسی که انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتی که
از برای زیادتی حسرت و منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا
میبود و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را
آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند که اگر شیعه و موالی علی نبودی
تو اینجا میبود مگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند بقدر آنکه از گناهان فی الجمله پاک شود مثل آنکه
آدم چرکین را به تنور یا در حمام از چرک پاک کنند پس بشفاعت موالی و امامان او از جهنم بدر آید پس حضرت رسول فرمود که
از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما
آید پس سعی کنید بطاعتها و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از
محبان تو و محبان علی فرمود که کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده
باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کند شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند میآید در
روز قیامت کثیف و چرکآلود و نجس پس گویند با او محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرکین و نجسی و تمنای
برفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این گناهان
پس او را داخل میکنند در طبقهٔ بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند
که در صحرای محشر بعضی از شداید با ایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس محمد و علی علیهما السلم
بعضی از برگزیدگان شیعه خود را میفرستند که بچینند و می ربایند ایشانرا از میان مردم چنانچه مرغ دانه را
برمیچیند و داخل بهشت میکنند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشانرا باندک

بر آنچه کرده است و هر گاه پشیمان شود

و درین اقرار بجزاست در حسنات
و سیئات یعنی در دین داخل
و کسی که خدا دین او را پسندیده
باشد

ونوایبکه از بلاد شاهان و غیر ایشان بایشان میرسد یا تنها که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا انکه
اوراد قبر کذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرک ایشان میشود و کناهی بر ایشان مانده است
جان کندن را بر ایشان سخت میکند تا کفاره ایشان باشد و اکر کناهی بماند منزلتی که بعد از مرک ایشان میرسد
کفاره میشود و اکر باز بماند بشداید عرصات قیامت و اکر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب
میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدتر است و کناهشان عظیمتر است و اینجماعت
را شیعه ما نمینامند محبان ما مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میکویند و نیستند شیعه ما
مکر کسی که متابعت ما کند و متابعت اثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده که فرمود که بخدا سوکند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قران است فرمود
در سوره رحمان که میفرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود از کناه او از شما
شیعیان نادی و ترجمه راوی کفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوکند که بود و عثمان انداخت
و اکر نباشد باید که عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که
کفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند کفتم ما نزد سنیان بدتریم
از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را کفتم درست نشست و فرمود
چه کفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوکند دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود والله
شاید اهل این آیه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند که ایشانرا از اشرار
مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در انجا نمی یابند و این مضمون را
کلینی و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و
فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریه تو پس بکجا میخواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل
بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار کیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بکشاد درهای جهنم را تا نظر
کنند دوستان من بسوی انچه تفضیل داده ام ایشانرا بر دشمنان ایشان پس بکشاید درهای جهنم را
و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم بهشت را بیابند کویند ای مالک ایا طمع داری از برای ما
که تخفیف دهد خدا عذاب ما را ما نسیمی مییابیم مالک کوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بکشایم تا
نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس همه سر بالا کنند و ایشانرا بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت
را ببیند و کوید ایا تو کرسنه نبودی و ترا سیر کردم و دیکری بدیکری کوید ایا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم
و دیکری را خطاب کند ایا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیکری بدیکری کوید ایا من ستر ترا
پنهان نمیکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کنند او تصدیق نماید پس همه

کویند

دو تای شما را در جهنم نخواهند دید

کویند یا نها که یعلی را از خدا بطلبید که بشما بخشد پس انها دعا کنند و خدا اینها را بایشان بخشد و داخل
بهشت شوند پس ایشانرا در بهشت ملامت کنند و ایشانرا جهنمیان کویند پس ایشان کویند
که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کنید که خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این
نام را از ما بردارد و در بهشت جایی بایند همه ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان
اهل بهشت بوزد و ان نام را فراموش کنند و ماوایی در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن
سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که کفت سوال کردم از جهنمیین فرمود
که پدرم میکفت از جهنم بیرون می ایند پس ایشانرا می اورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که انرا
عین الحیوان میکویند پس از اب انچشمه بر ایشان میریزند پس برویشی که کیاه میروید کوشت و پوست
و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیکر روایت کرده است از عمر بن ابان که کفت از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می اورند و داخل بهشت میکنند حضرت
فرمود اکر خواهی ترا خبر دهم بانچه پدرم در این باب میکفت میفرمود که مردم چند را بیرون می اورند از
جهنم بعد از انکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشانرا بسوی نهری نزد دروازه بهشت که
انرا حیوان میکویند و از ان اب بر ایشان میریزند پس کوشتها و موها و خونهای ایشان میروید
و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در اتش تا وقتی که
مانند زغال شوند شفاعت ایشانرا در میابد پس میبرند ایشانرا بسوی نهری که از عرق اهل بهشت
بیرون می اید پس غسل میکنند در ان پس میروید کوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود
از ایشان کثافت و اثر سوختکی اتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشانرا جهنمیان میکویند
پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود
که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشانرا شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیکر از حمران
روایت کرده اند که کفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان میکویند که تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی
میکنند که خدا جماعتی را از اتش بدر خواهد اورد و ایشانرا با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کردانید
حضرت فرمود که ایا نمیخوانند قول حق تعالی را و من دونهما جنتان در بهشت جنتی پستتر از جنتی
میباشد و در جهنم اتشی پستتر از اتشی میباشد انها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوکند که
میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد و من نمیتوانم از بیم ترس مخالفین بکویم و وقتی که قایم علیه السلام
ظاهر میشود پس از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشانرا خواهد کشت و در صحیح
نیز مضمون اول این حدیث را از انحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح روایت
کرده است که امام علیه السلام در باب جهنمیان کفت که داخل جهنم میشوند بکناهان خود و بیرون می ایند بعفو

حضرت صادق م

از ابن ابان م

وبسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردی است که او را همام میگویند و در جهنم عمرها خواهد کرد که با حنان یا منان میگوید که اینجا عیب کرده در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند محتمل است که فساق شیعه داخل بوده باشند و ممکنست که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه رحمه الله روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلام از برای مأمون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل نمیکند مؤمن را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافر را حال آنکه او را وعید جهنم آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این را روایت کرده است که بشیعیان خود و ایضا در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بشیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگویید و اعتقادهای شما را نمیداند خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند چه میگویید و چه اعتقاد دارید خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و امانت و وفا و راستی ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی نیست کسی را که عبادت کند خدا را با ولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب شده گفتم آنها را دینی نیست و در اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی اللّٰه ولیّ الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب کرد از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جایری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در

و داخل بهشت میشوند

اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشند و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بدرستیکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلام که رسول خدا فرموده است از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را عملش مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلام که رسول خدا صلوات الله علیه و آله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در محاسن بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد باین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان ایشان کسی هست که گناه بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشود روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشود جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی که وفا کرده است از برای خدا بشرطهایی که بر او شرط کرده است و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس بهم او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد و دوم مؤمنی است که پای او میلغزد و مرتکب گناهها میشود

و دوستان شیعیان ترا

پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید که گاهی کج و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد او را
بگرداند گردد و دانست که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت
او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چه مانع است شما را از آنکه گواهی
دهید برای کسی که بدین تشیع بمیرد او از اهل بهشت است بدرستیکه حق تعالی میفرماید برمن لازم است که
نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن
سؤال کردند فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای
شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم
گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست
دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را
دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة
ابن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من
برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود عظیم است اگر
دوست ما بر این حال باشد و لیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که نصب عداوت
ما اهل بیت کند و پست ترین مؤمنان در حال آنکه در میان ایشان نسبتی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند
در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در
حق ناصبی شفاعت ایشان قبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند
خدا او را بلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او
نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیدم بسیار میگفت که دوست دارد دوستان آل
محمد را هر چند بدکار باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه باشد و شبها بعبادت بایستند
و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت
از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای
ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و
ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقهای
که بالهای ایشان از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای ایشان از یاقوت
سرخ باشد نرمتر از حریر برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده باشند مانند
و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد و آن ناقها از نور باشد و جهاز آنها از

که درخشنده

طلا باشد

طلا باشد حلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله و
محمد رسول الله و علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت
حضرت صادق علیه السلام و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد
فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند هر چند دزدی کند
پس اشاره کرد که بلی و ایضاً روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت
جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ گوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیهما السلام که من از او شنیدم
که میفرمود مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت
از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار
دیگر معارض این حدیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و
شیخ طوسی بسندهای معتبر صحیح از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند
کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد
از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری
یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مساکین و قرضداران و
یتیمان و راست گوئی در حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاهداشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و
قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعیان را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای
جابر براههای باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم
حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند این محبت
باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از
خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد بطاعت خدا
خدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست
هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و
عمل و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج
او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت ... عمل را خالص کرده از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از
عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد بیرون آمده متوجه قبرستان شد
جماعتی بآنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از
روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زردی

از برای خدا عمل کننده تر باشد

خفیفه

از بیداری شب کور و شان از بسیاری که بر خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان
فرو رفته از بسیاری روزه لبهای ایشان خشک شده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از
حضرت باقر علیه السلام مرویست که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ها و آثار
ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند
شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَن يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود
حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعید آتش جهنم برانها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن
حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که
بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد
در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش
مثل مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب
شود کبیره از کبایر را و اعتقاد حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین عذابها و اگر
معترف باشد باینکه آن گناه که کرده است حرام است و بر آن عقاب میبرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد
و عذابش سبکتر از عذاب اول مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوی
اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف
کند بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون
میبرد اخبار بسیار است و در این باب اختلافات و ابهامات و مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات
مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مترددد در میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان است
و رجاء غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب
و منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس
و قلوب جمیع خلقند دوای هر دو را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید و اگر مرض خود را بیابی
و بانکه پروردگار تو فرموده است مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل کرده است و مغرور ساخت ترا به پروردگار
کریم تو که ترا خلق کرده است و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور کرده است و در هیچ حال
از نعمتها و خالی نبوده و لیکن تفکر کن در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است اگر

اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا اند میلی تفکر کنی که اگر باعث ایمنی
میگردد چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جانسوز
از سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند
و ایضا شفاعت فرع ایمانست و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا
چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطان برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارهایند
که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه
دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق
حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق و دزد ایمان که شیطان است در
کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمان
برباید و با آتش شک و دود شبهه همه را باطل کرداند و تو یکیک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور
و قفلها و دربندها را میگشایی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته و مست شهوات
و لذات فانیه گردیده و وساوس خناسان در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که حارسان دین اند از
خود رانده و شب و روز آن دزد ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانی
و وقت جان کندن شیاطین علیهم اللعنة نیز یاور ایشان میگردند و وقتی خبردار میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت
و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده
باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا گویی فایده
نکند و شفعا که تو همه خصمهای تو باشند و از روحهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی
ثمره نداشته باشی نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ پس چه میدانی که ایمان ناقص بعد از ارتکاب
انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین نقل
کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه هدایت کرده حضرت فرمود از برای این میگفتند
که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه
مؤمن یا شیعه بجهنم نمیرود چگونه با اینها مغرور میشوی و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه
بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و آن معانی
در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از
الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجور از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت
ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و مکروهات
و اگر خوف بر تو غالب باشد آن خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است

واگر خوفی است که بورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و ادمی را در دعا و در عمل سست کرداند از جمله گناهان کبیره است واگر چنین حالتی تو را عارض گردد در ایات رحمت و احادیث رجا تفکر نمای و در وقت احتضار و نزدیک بان غلبهٔ رجا بر خوف بهتر است فصل نوزدهم در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام انها بدانکه خلافی است در معنی ایمان و اجزای ان مشهور میان متکلمین انستکه ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی ان اختلاف کرده اند و خلاصهٔ سخن در این باب انست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعهٔ امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند سخن قلب است بر انچه معلوم شود و خبر دادن مخبر و ان امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بران مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق انست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر ان علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می اید که اکثر کفار که علم بحقیقت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و ایات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند انها را و حال انکه یقین کرده بود بان نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون امد بسوی ایشان ایات بینا کننده ~~انکار کردند و گفتند این جادوئی است هویدا پس فرموده است انچه را امید انستند کافر شدند~~ بانها و حال انکه یقین داشت بانها نفوس ایشان پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است بانکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال ان چنانکه دانستی یا انکه گوییم مراد از تصدیق انستکه باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار ان باشد در غیر حالت ضرورت واگر گوییم دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد و یا تلفظ بشهادتین تنها است و ان مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان اورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید لکن بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات

پس چون امد بسوی ایشان ایات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئی است هویدا پس فرموده است

واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و ان مذهب ابی علی جبایی و ابی هاشم و اکثر معتزلهٔ بصره است واگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از ایات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بخصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله باین قایل شده است یا عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید است پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بانها قایل شده اند و بعضی از ایات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان انها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول انکه قایل شویم بانکه ایمان در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک انها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات ~~و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی اخبار ظاهر~~ و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار انها یا اقرار بانها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از امام رضا علیه السلام منقول است که اصحاب کبایر نه مؤمن اند و نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمانانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک الحج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و انکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باو عود میکند و ثمرهٔ که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت است و عقوبت و عذاب است در دنیا و اخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیرهٔ او مکفر و مغفور است بنص قران دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمرهٔ این ایمان ملحق شدن بمقربان و محشور با صدیقان یا ارتفاع مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و ایات سورهٔ مؤمنان و غیر ان وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین

و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله وهم
مشرکون یعنی ایمان نمی اورند اکثر ایشان بخدا مگر ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده
که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی مخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در
حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمرهٔ این ایمان انهاست که از برای
انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد ذی الجلال و شفاعت کبری و الهامات
حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک انها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا
و ثمرهٔ که بران مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال
اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر انکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد
یا تعزیر گردد و در اخرت اگر اعمالش صحیح باشد فی الجمله کو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات
دهد کو مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد
در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود کو در برزخ و قیامت عقوبتها بران وارد شود
بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر
متکلمین امامیه ایمان را باین معنی اطلاق میکنند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانکه
دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بانکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر
نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله
کفار و مشرکین اهل کتاب و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه
و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنی عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور
شد پنجم انست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که
مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود کو در دل اعتقاد باینها نداشته باشد
و هر چند اعتقاد بهمهٔ ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار انهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور
انست که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر
احکام ظاهرهٔ مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور اما در اخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال
او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان
داخلند و باین جهة جمع میان جمیع ایات و اخبار میتواند شد و در هر مقام مناسب انمقام بر هر
یکی از این معانی محمول خواهد شد وجه دویم انست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما
مشروط باشد باعمال و باین جهة جمع میان بعضی از ایات و اخبار میتواند شد اما بدون انضمام
باوجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم انست که ایمان محض عقاید حقه باشد و اینکه در اخبار

وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال
ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و ایات و اخبار مختلفه محمول بران مراتب است و
اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان ایات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر
چه نزدیک است بوجه اول اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم انست که
کویم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشند و باعمال و طاعات کامل میگردد تا
بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند
و شواهدی بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل انکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید
و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می اید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان
اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و خوف و هراس او بیشتر
میشود و بتدبیر دفع او بیشتر در می اید تا انکه بجدی میرسد که شیر را از دور می بیند در اینوقت
بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در مراتب ایمان بثواب و
عقاب بهر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور که موجب ثوابست و حذرش از اموری که
موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و اثار ایمانند چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که ایمان با راستی خود بر از دو
درست نمیشود ایمان انست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق او کنند و کواهی بر حصول
ان در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیوة ابدان ادمی بقلب است حیاة ایمانی و روحانی نیز بقلب است
و چنانچه بینایی و شنوایی روحانی ادمی بچشم و کوش دل است و کسی که حیوة ایمانی ندارد مرده است
و از مرده بدتر است چنانکه حق تعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده
نیستند و فرموده است در حق ایشان که کر اند و لال اند و کور اند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند
چیزی را و فرموده است که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهای دلهایی که در سینههای
ایشانست کور است و این بسبب انست که حیاة عبارة از امری است که منشا علم و قدرت باشد و
اثار بران مترتب شود و حیوة ظاهری منشا علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی بکار ادمی اید
و حیوتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقی است و اثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب
الهی است و چشم و کوش دل را میکشاید و الهامات ربانی بکوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدایی می بیند
که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لایات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در
میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون
چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند این چراغ افروخته تر و پر نور تر

وحذر بیشتر میکند و هر چند
خبر او بیشتر میرسد و قوای
براو بیشتر ظاهر میشود م

ظاهری ادمی چشم و کوش و کواسه
بینایی و شنوایی هم

میشود انوار و آثارش از دلها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بدو معنی اطلاق میکنند
یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیوة بدن آدمی بروح
حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است و روح از قلب
بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون
کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات است و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی
باین بدن کثیف بهم میرساند و اول چیزی که باعث حیوة بدنست و منشأ ادراکات جزئیه است که روح
حیوانی است تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر
از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در
نفس بهم میرسد حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن
صفت در نفس کاملتر میشود آثارش در بدن بیشتر ظاهر میگردد چنانکه روح بدن هر چند ماده اش
در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن
جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری
بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدن روان میشود و قسام حقیقی
و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی بقدر قابلیت و احتیاج هر یک بر آنها قسمت میفرماید و این هر دو
چشمه از دریای فیض نامتناهی پیوسته جاری است اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع
جریانرا از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانیرا که از اخلاط بدنی بهم میرسد
و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانیرا از سر راه آنها زایل کرداند تا آن دو عین الحیوة جسمانی و روحانی
بر وفق مدعا بتأیید حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که در آدمی
پاره گوشتی هست که هر گاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هر گاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن
بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هر گاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است
و هر گاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که دلها بر سه قسمند
یکقسم دل برنگون است که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل است که خیر و شر هر دو
در آن در می آید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی
از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف نمیشود و آن دل
مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که منزلت قلب از بدن آدمی بمنزله امام است
نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر
میدهند از احوال آن و هرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزله جان عالم است و

باین نحو بیابد او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بنده را
چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که
امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور
غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میدمد
و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد
میل بآن میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مانند
گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود آنرا سرنگون میکند که خیری در آن
قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقول است که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش
مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که آب دیدها خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت دلها و قساوت قلب نمیباشد مگر به بسیاری
گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق
معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دل است مراتب مختلفه میدارد و بعد از هر مرتبه قدری
از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها آثار ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان جمیع آیات
و اخبار میتوان نمود و در اینمقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل
زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند که ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانی
و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند
آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال
کم میشود و آنها که ایمانرا عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و
اخباری که دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال
آنست و بنا بر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد
چنانکه حق تعالی در قصه حضرت ابرهیم علیه السلام گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که پروردگارا
بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم
دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هر گاه خوانده شود بر ایشان
آیات ما زیاده میگرداند ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد کنند ایشانرا ایمان با ایمان ایشان
و از این باب دلایل و روایات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما
مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که

اکر پرده کشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص انحضرت و
امثال اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله در
مسجد نماز صبح کذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میکفتند دیدند که سرش
از بسیاری بیخوابی بزیر می اید و رنکش زرد شده است و بدنش نحیف کشته و چشمهایش در سرش فرو رفته
حضرت از او پرسید که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه کفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین
حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و کواهی هست حقیقت یقین تو چیست
کفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمکین میدارد و شبها مرا بیدار میدارد
و روزهای کرم مرا بروزه میدارد و دل مرا از دنیا کردانیده و انچه در دنیاست مکروه دل من کردیده و
یقین من بمرتبه رسیده است که کویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق
همه محشور شده اند و کویا من در میان ایشانم و کویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت
و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند با یکدیکر مصاحبت میکنند و کویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم
معذب اند و استغاثه و فریاد می کنند و کویا زفیر و اواز جهنم در کوش من است پس حضرت با اصحاب
خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کردانیده است پس بحارثه
خطاب فرمود که بر اینحال که داری ثابت باش حارثه کفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی
من کرداند حضرت دعا نمود و بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد
از نه نفر او شهید شد و ایات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزای ایمان
تفصیلی است خواجه نصیر علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید کفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است
تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام
و تصدیق بامامت ائمه معصومین علیهم السلام بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق
بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال انکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است
مکر انکه انرا داخل تصدیق نبوت دانند زیرا که انکار ان مستلزم انکار نبوت است چنانکه استخفاف
بکعبه و قران مجید و امثال اینها را از اینجهت کفر میدانند و حق اینست که انچه از ضروریات دین اسلام باشد
ایمان بان واجبست و انکار ان کفر است مکر انکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز
اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بانها
ایمان حاصل میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بان تصدیق جازم ثابت است باینکه
خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات
قدیم اوست بی انکه محتاج بعلتی بوده باشد و انکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را

ازانچه لایق

[illegible]
ازانچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده
کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای انها سمیع و بصیر بودن
را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا کفته اند و علامه رحمه الله در بسیاری از کتب کلامیه اش کفته است
قدرت است و علم و حیوة و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دوم در
تصدیق بعدل و حکمت خدا است و مراد انست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر
نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و بامور که بر خود واجب کردانیده است و حکمت انست که فعل عبث
از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است سیم تصدیق بنبوت محمد است
صلی الله علیه و اله بجمیع انچه انحضرت اورده است تفصیلا در انچه معلوم باشد و اجمالا در انچه معلوم نباشد و کفته است
که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه انحضرت اورده است کافی باشد در تحقق ایمان و اکر مکلف
قادر باشد بر علم بانها تفصیلا واجب است و علم بتفاصیل انچه اورده است از شرایع از
برای عمل بان و اما تفصیل انچه خبر داده است بان از احوال مبدأ و معاد مثل تکلیف بعبادت
و سؤال قبر و عذاب ان و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن
نامهای اعمال و سایر امور که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله خبر داده است
بانها ایا تصدیق بتفاصیل انها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بانکه تصدیق
بانها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان کفته است ظاهر اینست که تصدیق بانها اجمالا کافی باشد یعنی
که اکر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بان خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود
جزئی از جزئیات انها تفصیلا تصدیق نماید بان تفصیلا مؤمن است هر چند هنوز بر تفاصیل ان جزئیات
مطلع نشده باشد مؤید اینست انکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم بان تفاصیل نبودند
بلکه بعد از ان بتدریج مطلع میشدند با انکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا
وقتی که بر همه انها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست چنانکه
مشاهد است از احوال مردم پس اکر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می اید که اکثر اهل ایمان از
ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بانها از کمالات ایمان است و کاه
هست که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهها که کمراه
کنند کان و داخل نکردن انچه در دین داخل نیست در ان پس این سبب دیکر است از برای وجوب انها
نه از اینجهت که ایمان موقوف بر ان و ایمان معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و طهارت او و انکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام

در حاشیه: در جمله انچه معلوم باشد تفصیلا

پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد
مولف گوید که اگرچه ظاهر شرع آنست که حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسایر ما جاء به
النبی اجمالا کافی باشد و اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان
مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزهٔ ماه رمضان و
حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القا برو اگر قبول نکند
مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق
بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این اصل مخصوص فرقهٔ امامیه است و
از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول
و شرط است که تصدیق کنند باینکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان
در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم امامت ایشان همین است و اما تصدیق
باینکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و اینکه ایشان بنص خدا منصوبند
باختیار مردم و اینکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بانچه صلاح امت در آنست از
امور معاش ایشان و معاد ایشان و اینکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است
اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام
سابق اخذ کرده است با نفس قدسی که ایشان داشته اند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی
بر ایشان فایض میشود یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید چنانکه در احادیث وارد شده است که
ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرچه را بان محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکرد و در دل
ایشان علوم الهی نقش میشد و اینکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو
روند و اینکه دنیا بتمام ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است
علیه السلام و او زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این
مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است آن دو وجه که
در نبوت گفتیم در اینجا جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را باینکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند
دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول
دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از
راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را
علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه عدالت ایشان
میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقی ائمه را

نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت بر آن
میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل
مردم زمان غیبت مولف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند در مسئلهٔ اولی از هیچ
طرف نزد فقیر درست نیست ایشان میگویند اعتقاد بامامت و وجوب طاعت کافی است بوجه است زیرا
که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعهٔ امامیه شده است و بحد ضرورت
نرسیده است که ائمه علیهم السلام انوار بوده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که انچه ایشان میفرمایند
حق است و از جانب خدا و رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند
پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و ادمی را از اسلام بیرون میبرد همچنان
انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و ادمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسی که انکار
حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعهٔ ما
نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و اینکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و اینکه حضرت قائم
علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و اینکه عالمند بجمیع علوم
که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار
امامت باشد و اما بعضی امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت رسیده
باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول
ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از فوت باسمان و امثال اینها و آنچه اول
فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند
ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر انها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است
که اجماع عصابه در جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما اکثر آنها را تاویل کرده اند و قدح در
آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد
و مقرون توبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است
ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیکو و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو
میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است باینکه
اگر امامت دوازده امام یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است
واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد برو لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمه
بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر اینست پس فرموده است اصل پنجم اعتقاد
بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و دلایل بر

انکار ان کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد کفایت است
واما عذاب قبر و انچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بران دلالت کرده است از حساب و صراط و
میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن در بهشت پس شکی نیست در انکه
واجب است تصدیق بانها اجمالا برای انکه امت اتفاق دارند برانها و اخبار متواتره برانها وارد شده است
پس منکر انها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل انها مثل انکه حساب که بچه نحو خواهد بود
و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدل است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار احاد رسیده است
پس ظاهر است که جهل بانها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای
اسمان و امثال اینها **تتمیم** در معنی اسلام خلافست بعضی را اعتقاد انستکه اسلام و ایمان هر دو یک
معنی دارد و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بانها یا عدم انکار ضروری از
ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در اخرت نفعی نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه
نیاورد که عمده انها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد
بانها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان نیز جاری میشود
و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق میکنند حتی بران معنی که ابتدای مراتب ایمان است
اسلام را اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد است در جمیع اوامر و نواهی و ثمرتشان انهاست که
در معانی ایمان مذکور شد اما هر گاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در اینمقام
ذکر کردیم مراد است **تتمیم دیگر** خلافست در انکه ایا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن
قوی بانها کافی است و ایضا خلافست در انکه ایا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید دران
جایز است و این دو خلاف نزدیک بیکدیگر و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما انستکه بدلیل
و برهان میباید حاصل شود یا تقلید دران جایز است بلکه بعضی دعوای اجماع بران کرده اند و
استدلال کرده اند باحادیث بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع دین
داخل باشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری از ایات مذمت تقلید واقع شده است
و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مومنان مگر انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب
و شک نکرده اند و خواجه نصیر رحمه الله در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلین
باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند بانکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال
دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام متعارف نبوده ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم
بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می اید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که
صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که اینجماعت نیز داخل مستضعفین

اهل اعراف و مرجون لامر الله باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را
بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و در دفع شبهات کفار و مخالفان
قادر باشند بلکه واجب کفایی است که در میان مومنان جمعی باشند از علما که دفع و دفع شبهه
کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس استکه بدلایل اجمالیه اصول دین را
بدانند چنانکه حق تعالی در قران مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا
فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی
و بچه دلیل دانستی گفت پشکل شتر دلالت میکند که شتری از این راه
رفته است و در راهی که می بینم استدلال میکنم
و جای پا را که می بینم میدانم که ادمی از اینجا عبور کرده است ایا اسمان با این ستارها روشن و
زمین با این دریاها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین
اعرابی و این مذهب در نهایت قوت و متانت است و کسی که رجوع میکند باثار و اخبار سلف و
صدر اسلام میداند که هر که را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای
اثبات نبوت معجزه مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع ایات و استعمال
طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطل است
ایشانرا نمی ایستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین
ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما و اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند
و اثار ایمان و یقین در اعمال انها ظاهرتر است از ایشان و هر چند ممارست ایشان در ان علوم
ظاهر تر بیشتر میشود اثار علم و لوازم ان از خشیت و غیر ان که ایات کریمه دلالت میکند بر انکه
انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که
علم حقیقی ان نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این
معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد **تتمیم** خلافی است در انکه
مومن بعد از انکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد ایا ممکن است که کافر شود
یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد انست که ممکن است که قایل شود بلکه واقع است و
ظواهر بسیاری از ایات دلالت بران دارد چنانکه فرموده است انها که ایمان اوردند
و کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و
ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان اورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از انها را که کتاب بایشان
داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین
ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی

و ایشانرا ابطالات و عیبها امر نمینمودند

لهم و باز فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و از این
باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رحمه الله و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که
ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از انست که
بیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبهٔ
یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر
ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهنهای
خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از
برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است
گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر
او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد
و چون قتل حربست شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که ناموس الهی
محفوظ بماند و کسی جرأت بر آن امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متأخرین از جانب سید
رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش
ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که در بعضی از براهین
عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد
زایل گردد بطریان ضد آنکه شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از اتباع سید گفته اند که اگر کسی گوید
که اگر تسلیم کنیم که زوال الیقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال الایمان بصدور افعالی باشد که
موجب کفر است مانند سجدهٔ بت و استخفاف [illegible] الهی [illegible] گوییم که مسلم نداریم امکان صدور
این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر [illegible] هر چند بالذات ممکن
باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آن است که با آن یقین متصف نبوده و دعوای
خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربان است که بمرتبهٔ حق الیقین
رسیده باشد زوال آن یقین محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیل — و هم صدور این افعال از او محال است م
که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور این افعال هر دو از او ممکن است چنانکه در
احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است
یک قسم ایمانی است که مستقر و ثابت است و کوهها زایل میشود و آن زایل نمیشود و قسم دیگر ایمانی
که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی رحمه الله

بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چرا
چنین نمیتواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمانش نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی
او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و نخوانده است مردم را بسوی کفر و نخوانده احدی را — مگر بسوی ایمان نه م
بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل
بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی که کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا
نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستیکه خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور
گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانستند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را
که بخوانند مردم را بسوی ایمان پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا
مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه
عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیت و استعدادات ایشان و حجت خود را
بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و
احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بحسب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق
هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها مؤید بایمان او گردیده اند و بعضی بسوء اختیار و
اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند
و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بان شد و محتمل است که مراد بان دو فقره
آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بان هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی بان هدایت نیافتند و این
بطریق متکلمین انسب است و معنی اول ببسیار اخبار اوفق است و ایضا بسند صحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام
روایت کرده اند که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را
از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حال آفریده است و بعضی از ایشان ایمان سپرده است
اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر و در صبح کافر
و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را
معارین مینامند [illegible] از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولتسرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم
و حضرت امام موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد و من با آنحضرت گفتم ای کودک
نمی بینی پدرت ما را چه میکند ما را امر میکند که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را — ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند از آن ما را امر میکرد م
لعنت کنیم و بیزاری جوییم از او و حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که
هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در این میان که عاریه داده است

بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند و هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و
ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم این سؤال را و جواب آنحضرت عرض کردم فرمود که آن چشمهٔ علم نبوّت و پیغمبری است
بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را
بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و برنمیگردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت
ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و
بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده اگر دعا و الحاح بدعا بکنند بر ایمان خواهد مرد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که بدرستیکه حسرت و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب برای کسی است که منتفع
نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و
نفع و ضرر آن را پرسید نه بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع
میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتارش او پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و
هر که فعلش با قول او موافق نباشد دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد بگشاید آنچه در آن پنهان است
از ایمان و ظاهر و نالجی کرده ند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن
دهقان او پروردگار عالمیان است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و
حنجره او تا آنکه ایمان بر او بسته شود در آنوقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی
فرموده است وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و در قراءت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان
بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین
وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر
ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغ باین حد نادر است و
مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنان است چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد و تکلیف عامهٔ خلق بآن حرج است بلکه
از قبیل تکلیف بمحال است و ظاهر شد آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال این
ایمان شک نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی در بعضی ممکن است که زایل گردد بشک بلکه
بانکار بر گردد و آن ایمان معار است و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی
ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما
از برای اغراض باطلهٔ دنیویه انکار میکردند مانند ابو جهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص
بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند

داده است

بلوغش باینحد نادر است بسیار است

پس بر تقدیر

پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهری
چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن
داشت پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر
فرموده است نزد آن فعل مثل سجدهٔ بت و قتل پیغمبر یا امام و القای مصحف در قاذورات و
استخفاف بکعبه و امثال آن **ششم** در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه
اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شأن او آن باشد که مؤمن باشد و چون
معنی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود پس بنا بر مشهور که
ایمان اصل عقاید حقهٔ شیعهٔ امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم کفر باخلال بیکی
از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل
آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است
بآنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیهٔ اثنی عشریه است
نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف
بقرآن مجید یا کعبهٔ معظمه یا سجدهٔ بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل
اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود
حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند
اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد
که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی
که ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا
بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات بر کعبهٔ معظمهٔ مشرفه عمدا یا خراب کردن
کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی
فطری آنست که متولد بر اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفهٔ او در حال اسلام یکی از پدر و مادر
او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود
و عدهٔ وفات میدارد و مالش را بایمان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و در این [illegible]
نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند و اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول
است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که شکی نیست که مکلف باسلام است
و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر
ارتداد او یا مطلع نشوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملات

و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود

یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد

او صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمیگردد اما بعد از عده گفته اند که آن زن را بعقد دیگری میتواند خواست
و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست ~~و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز~~ این مسئله
محل اشکال است خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند پیش او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و
همیشه در جهنم خواهد بود و این محالیست که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنستکه کافر
متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر
توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و پیش او و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را میکشند و مدت
تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی
گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند
او را میکشند و این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس موبد میکنند و نمیکشند
هرچند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل است
که مرتد یکقسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند و الا او را میکشند و اکثر
سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام
موجب کفر است و حصری نکرده اند آنها را متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است
بمنزله دسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بآن دین درآمده باشد
یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز
در شبانه روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و
قراءت فی الجمله بنا بر قول اظهر هرچند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز
بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و
ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان
و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن
اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل
بودن او بر طواف بلکه و سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و مشعر بلکه ذبح قربانی
و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن هم مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد
فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گوئی که ضرر
نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر بی مو از
روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نبوده و شرابهای که غیر انگور میگیرند که حرمت آنها
ضروری دین اسلام نیست زیراکه سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه

باشد و

اگر توبه کند قبول میکنند م

فلان چیز ضروری دین است

پس ضرور است که بعضی

در این مقام مذکور شود

بدانکه ضروری دین امری را

میگویند که م

و وقوف م

بنا بر احتمالی و رجحان جماعت

در نمازها فی الجمله م

باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران
و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت
سود قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانی
بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهتی بمسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه
غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمال و رجحان سلام و جواب آن بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی
بپدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمال و حکم میراث
فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه
تصدقات و خیرات بمیت نفع میبخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا ثواب دارد و آنکه نکاح باعث حلیت
وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفرقه میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشید فی الجمله و مرجوحیت
نظر بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال
میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راهزنی مسلمانان
و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل
بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند
و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و معلوم باشد
نزد عامه مسلمانان سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد
سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان
بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و ...
و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و وجوب بیزاری
از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوای امامت و خلافت
بناحق کرده اند و ... اسمعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که بیجا دعوای امامت کرده اند و لعن و برائت
از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر
المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه او معلوم نشده است و تبری
از جمیع اعدای ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و خواص ائمه علیهم السلام
عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامت و مسح پاها در وضو و
رجحان از بالا بپایین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان
و ... و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دویم بنا بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب
زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صلحای شیعه و حرمت
تعظیم

و برادران با ... ظاهر خواهد شد

بلکه خلفای م

و عدم استحباب ...

و آمین گفتن در نماز

وا قارب مؤمنین مطلقا بنابر اظهر وحرمت کوشت سک بلکه سایر سباع وحشرات مانند
کربه ومار وموش وامثال اینها بنابر احتمال اظهر وحرمت وطی محارم بالف ذکر بحریر
بنابر احتمال بلکه عدم قول بجبر مطلق وعدم ساقط شدن عبادات واین را از جمله
ضروریات دین اسلام میتوان شمرد مجملا هرچه ظهورش در دین ایمان ومذهب ائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم بمرتبه رسیده باشد که هرکه در این دین داخل باشد انرا داند از ضروریات دین ایمان
خواهد بود وانکار ان مستلزم انکار صاحب این دین است واکرچه در کلام اکثر علما تصریح
باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان لازم می اید ودر احادیث
بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد ومتعه ما را حلال
نداند ودر باب برائت از ابوبکر وعمر واضراب ایشان وسایر اعدا ومخالفان ایشان احادیث
متواتره وارد شده است که هرکه تبرا از ایشان نجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست ودر
کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه وخاصه در این باب ایراد نموده ودر
کتاب بحار الانوار زیاده بران ایراد نموده ام وحضرت امام رضا صلوات الله علیه در رساله شرایع
دین که از برای مامون نوشته است فرموده است که محض وخالص اسلام انست که کواهی بدهی که
خدا یکانه است وشریک ندارد وواحد حقیقی است واعضا واجزا ندارد وهمه خلق باو محتاجند
واو قائم بذات خود است وهمه چیز باو قایم است وشنوا وبیناست وقادر است بر همه چیز و
همیشه بوده وهمیشه خواهد بود وعالمیست که بهیچ چیز جاهل نمیباشد وقادری است که هرکز
عاجز نمیشود وبی نیازیست که هرکز محتاج نمیشود عادلی است که هرکز جور نمیکند او افریننده همه
چیز است ومثل او چیزی نیست شبیه ندارد وضدی ندارد وکفوی ندارد واوست مقصود
خلق در عبادات ودعا وامید داشتن وترسیدن ومحمد صلی الله علیه وآله بنده او ورسول
او وبرکزیده اوست از خلق او وبهترین مرسلان است وخاتم پیغمبران است وبهترین
عالمیان است پیغمبری بعد از او نیست وبدل کننده نیست ملت او را وتغییر دهنده نیست
شریعت او را وهرچه از جانب خدا خبر داده است حق است وواجب است تصدیق او و
بجمیع هرکه پیش از او بوده است از رسولان وپیغمبران وحجتهای خدا وتصدیق بکتاب خدا
که صادق است واز هیچ طرف باطل باو راه ندارد وفرستاده شده است از جانب خداوند حکیم
حمید وکواه است بر همه کتابها خدا وحق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم ان و
متشابه ان وخاص ان وعام ان ووعده ان ووعید ان وناسخ ان ومنسوخ ان وقصها ان و
خبرها ان وبا انکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل او چیزی بیاورد وکواهی دهی که دلیل ورا ه نما

بعد از او

بعد از او وحجت بر مؤمنان وقیام نماینده بامر مسلمانان وسخن کوینده از قران وعالم باحکام
ان برادر اوست ووصی او وخلیفه او وولی او که نسبت او باو بمنزله هرون است از
موسی واو علی بن ابی طالب است علیه السلام وامیر مؤمنان است وامام متقیان است وکشاننده
شیعیان او دست وپا سفیدان خود است بسوی بهشت وبهترین اوصیا ووارث علم جمیع
پیغمبران ورسولانست پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یکیک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام
وفرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت وامامت وانکه زمین خالی نمیباشد
از حجت خدا بر خلق در هر عصری وزمانی وانکه ایشانند عروة الوثقی وائمه هدی وحجت
بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند وهرچه در زمین است وزمین بخدا بمیراث برسد وکواهی
بده که هرکه مخالفت ایشان کند کمراه وکمراه کننده است وترک کننده حق وهدایت است
وانکه ایشان بیان کننده قران وسخن کوینده اند از جانب حضرت رسول هرکه بمیرد وایشان را
نشناسد بمرک جاهلیت وکفر مرده است وانکه از دین ایشانست ورع وعفت و
راستکویی وصلاح واستقامت بر حق وسعی در عبادت ورد امانت کردن نیکوکار وبدکار
وطول دادن سجده وروزه روز وعبادت شب وترک محرمات وانتظار بردن فرج المحمد بصبر
ونیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح کردن پاها هر یک یکمرتبه وانکه
نمیشکند وضو را مکر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت وانکه هرکه مسح کند بر موزها مخالفت
خدا ورسول کرده است وترک فریضه کتاب خدا کرده است وغسلها واجب وسنت را بیان فرمود و
نمازهای پنجاه ویک رکعت را فرمود نماز در اول وقت افضل است وفضل نماز جماعت بر نماز
تنها به بیست وچهار نماز برابر است ونماز نمیتوان کرد پشت سر فاجر واقتدا نمیتوان کرد مکر باهل
ولایت یعنی شیعه امامی ونماز نمیتوان کرد در پوست درندکان وجایز نیست که بکوید در تشهد اول
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را کفتی سلام
کفته وقصر نماز در هشت فرسخ وزیاده است وهرکاه قصر میکنی روزه را نیز میباید افطار کنی وکسی که
در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست وبر او قضا واجب است وقنوت سنت واجب است در
نمازهای پنجکانه ونماز بر میت پنج تکبیر است وهرکه کم کند مخالفت پیغمبر کرده است ومیت را از
پایین پای قبر برفق ومدارا وهمواری بقبر ببرند وبلند کفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است
بعد از ان احکام زکوة مال وزکوة فطره واحکام حایض ومستحاضه را فرمود وروزه ماه رمضان
فریضه است روزه را بنا بر دیدن ماه باید کذاشت هم در روزه داشتن وهم در افطار کردن ونماز
سنت را جایز نیست بجماعت بکند زیرا که بدعتست وهر بدعتی ضلالتست وهر ضلالتی در اتش است

وبعد از انکه بعضی از احکام روزه وحج را بیان کرد فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع وحج قران وافرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکه وجمعی که در ان حوالی باشند وپیش از میقات احرام نمیتوان بست وجهاد واجب است با امام عادل وهر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است وتقیه در بلاد تقیه واجب است با امام عادل وقسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه وکفاره ندارد وطلاق بغیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست وحضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که زنهار مخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که انها شوهر دارند وزیاده از چهار زن ازاد را بعقد دایم نمیتوان خواست وصلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه واله واله صلوات الله علیهم واجبست در موطنی که نام انحضرت مذکور شود ودر وقت عطسه کردن ووزیدن بادها وکشتن حیوانات وغیر انها ودوستی دوستان خدا واجبست ودشمنی دشمنان خدا وبیزاری از ایشان وپیشوایان ایشان واجبست ونیکی بپدر ومادر واجبست هر چند بت پرست وکافر باشند واما اطاعت ایشان وغیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق وتذکیه حیوانی که در شکم حیوانی دیگر باشد بذبح کردن مادر انست وحلالست که مو وپشم براورده باشد وواجبست حلال دانستن متعه زنان وحج تمتع وعول وتعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعتست ومخالف قران است وبا فرزند وپدر ومادر احدی میراث نمیبرد مگر زن وشوهر وکسی که خدا در قران از برای او سهمی مقرر کرده است اولی واحق است از کسی که سهمی در قران نداشته باشد ومیراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست ومولود خواه دختر باشد وخواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد ونام باید گذاشت وسر او را باید تراشید وبوزن ان مو از طلا ونقره تصدق باید کرد وختنه سنت واجبست از برای پسران واز برای دختران باعث گرامی کردن ایشانست نزد شوهران وحق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع واستطاعت او وافعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است وخدا افریننده یا تقدیر کننده همه چیز است وجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان وتفویض قایل مشو که بایشان گذاشته است وهیچ دخل در افعال ایشان ندارد وخدا بیگناه را بعوض گناه کار عذاب نمیکند وفرزند را بگناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمیشود گناه کاری گناه دیگری را ونیست از برای ادمی مگر انچه سعی کرده است وخدا هست که عفو کند از گناه وتفضل کند ثواب زیاده از قدر استحقاق ومنزه است از انکه جور کند یا ظلم کند وواجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه میکنند وبمعصیت می افکنند و

پیران ،

اختیار

اختیار نمیکند از برای پیغمبری وبر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند او کافر خواهد شد باو واطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او وحجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر انکه معصوم باشد از گناهان واسلام غیر ایمان است وهر مؤمن مسلمان است وهر مسلمان مؤمن نیست ودزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند وزنا کننده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند وانها که گناه کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند مسلمانند نه مؤمن ونه کافر وخدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را وحال انکه او را وعده بهشت داده است واز اتش بیرون نمی اورد کافر را وحال انکه او را وعید خلود در جهنم داده است ونمی امرزد شرک بخود را ومی امرزد هر چه کمتر از انست از برای هر که خواهد وگناه کاران اهل توحید داخل جهنم میشوند وبیرون می ایند از جهنم وشفاعت جایز است از برای ایشان وامروز دنیا دار تقیه است ودار اسلام است ودار ایمان نیست ودار کفر نیست وامر بنیکیها ونهی از بدیها واجبست اگر ممکن باشد وخوف بر جان نباشد وایمان ادای فرایض است که خدا در قران واجب کرده است واجتناب از جمیع گناهان کبیره وان معرفتیست بدل واقراری است بزبان وعملی است باعضا وجوارح وباید که ایمان بیاوری بعذاب قبر وبمنکر ونکیر ومبعوث شدن بعد از مردن ومیزان وصراط وبیزاری از انها که ستم کردند بر ال محمد وقصد کردند که ایشان را از خانه بیرون اورند وبنای ستم بر ایشان گذاشتند وتغییر سنت پیغمبر دادند وبیزاری از انها که بیعت انها را شکستند مانند طلحه وزبیر واصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند وپرده حرمت رسول را دریدند وزوجه انحضرت را از خانه بیرون اوردند وبا امیر المؤمنین جنگ کردند وشیعیان او را کشتند واز انها که بجور وظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معویه وعمرو بن العاص واتباع ایشان وبیزاری از انکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کرد ولعنت کرده ها وبیرون کرده های رسول را پناه داد ومالها را بر توانگران قسمت کرد وسفیهان را مثل معویه وعمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد وبیزاری از اشیاع ایشان که با امیر المؤمنین جنگ کردند وانصار ومهاجران واهل فضل وصلاح از سابقین را کشتند وبیزاری از انها که بر سر خود شدند مثل ابو موسی اشعری واهل ولایت او وخوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است انها کم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا وایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بایات پروردگار خود یعنی بولایت امیر المؤمنین وکافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند وامامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم از برای ایشان میزانی انحضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود وباید بیزاری نمود از انصاب وازلام که پیشوایان ضلالت وقاید جورند اول ایشان واخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است وبیزاری است از اشباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین واخرین وهر که ولایت ومحبت ایشان را اختیار کرده

یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و
تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفه
بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و
خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت
اتباع ایشان و پیروی ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان
الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی مست کننده کمش و بسیارش و هرچه بسیارش مست میکند
کمش نیز حرام است و مضطر نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و
هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خون است و حرام بودن مار ماهی که فلس نداشته
باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسیست که خدا حرام کرده است آن را و زنا و دزدی و شراب خوردن
و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه
بغیر نام خدا ذبح کرده باشد و حرمت اینها در صورتی است که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه
حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن بزنان عفیفه و لواطه و
گواهی دادن دروغ و نا امید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا با ارتکاب
معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی کردن بایشان و قسم دروغ بر امور گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادای آن
و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بیعذر تاخیر کردن و جنگ
کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه رحمه الله در کتاب خصال اکثر این مضامین را بحدیثی
سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دینست از برای کسی که متمسک
شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از ذکر اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه
موافق است بیان فرموده و زیاده بر اینها فرموده که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغ
کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و قبر را اگر بقبر برند از جانب لحد برند و قبر را مربع سازند و حرکت
نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از
آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حرمت حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع
کردند میراث او را و غصب کردند میراث او را و حق شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند
و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معویه و اصحاب
ایشان و خوارج واجبست و بیزاری از قاتلان امیر المؤمنین و قاتلان جمیع ائمه هدی واجبست و از جمله مؤمنانی که
ولایت ایشان واجبست جابر بن عبد الله انصاری و عباده بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده که صحابه حق و استقامت
نمودند و نکاول و شفاعت حاجتمند است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه برسند دخدا دین ایشان را

شراب جو
و هر ماهی

و در کتاب اولین تهذیب که بخدا ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر بسند از دو معصوم بزرگوار صلوات
الله علیهما در بیان شرایع دین حق وارد شده است بود در این رساله ایراد نمود هشتم چون اکثر
متکلمین در معارف ایمانی تقلید کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل اختلاف کرده اند
در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف
زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن
بکند پس قبل از این حال تکلیف او محال است و بعد از آن مکلف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی
رسیده باشد و خواه نرسیده باشد یعنی ممکن است چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار
اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت
تکلیف بعبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که اول مبادرت
نماید بتحصیل معارف پیش از ایشان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی
اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته
شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض
کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل
ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه
مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است یعنی معارف خمسه نظری است آیا کافر است یا مؤمن است
سید مرتضی رحمه الله جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین قدس سره گفته است این بسیار مشکلست
زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و بآنکه
اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت
و بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق میشود مگر آنکه [illegible] نوع از کفر حیثیش
معذب نیست و گوییم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از
روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی [illegible] که از اهل جهنم نباشد بایدد داخل بهشت
شود بنا بر آنکه واسطه نیست [illegible] دوزخ پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و
این نوع خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوییم که ممکن است که
داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که
مکلف بایمان باشد و مدتی بر آن گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد بلکه
و تحقیقش اینست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او و حقیقة در مدت نظر و فکر حکم
بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی برای او متحقق نشده است که از

پس ممکنست چند سال قبل از بلوغ
شرعی مکلف شود

اطفال هیچون رود پس او باقی است بر این حالت تا براو زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله و نزد فقیر حق آنست که چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در جایی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی میفرماید که لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه قابلیت آنرا باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بنویسید از قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان با آنچه بایشان داده است و شناسانیده پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب براو نازل گردانید و در آن کتاب امر کرد و نهی کرد بنماز و روزه و فرمود که اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را برایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را برآدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هرچه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هرچه برایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم را در ایشان تغییری نیست که با این وسعت بعبث مخالفت میکنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه برآنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و شکی نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه برآنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگویی که من نمی یابم چیزی را که شما را بر آن سوار کنم برمیگردند و آب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشته چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر آنچه بایشان داده است و ایشانرا شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن پرهیز نمایند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است ما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه حق براو وارد میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود که کار خداست و بندگان را در آن عملی

دخلی نیست

دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشانرا تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که ~~بشناسند او را و خلق را بر خدا هست که~~ بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند

که بشناسند ~~[illegible]~~ و خلق را بر خدا هست که ایشانرا بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست

و ایضا از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند براو چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که هرچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشانرا بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه در احوال خلق تا آدم که بلب سخن نگویند و از این قبیل خبر بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام اما مجمل معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت براو تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میدارد و یکقسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمان باشند و در بلاد اسلام نشو و نمو کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن به پدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد دویم آنکه در این مذهب بتدریج دلایل اجمالیه بر گوش او خورده است و در اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسانیده است این نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشند هر روز بطاعات و عبادات و تحصیل علوم حقه مشغول نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذی الجلال طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلی مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیر در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشانرا عارض نشود که ایشانرا از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی خواهند بود و اگر العیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خود شان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان برمی انگیزد و ایشانرا هدایت میکند و اگر نکند ایشانرا معذور خواهد داشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش بحق نمی دهند و راسخ در دین خود نباشند

اخبار
و در معنی اینها نیز سخن بسیار است

مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان حق بر ایشان وضوحی بهم نرسانیده
باشد اخلو چون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از
تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر به بهشت
نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد
و مجمل باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب
نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع گناهان است
و توبه از آنها و در آن چند مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان کبیره و صغیره است بدانکه مشهور
میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره و دوم صغیره و اینجنین شیخ طبرسی رحمه الله
و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه
اطلاق میکنند باعتبار نسبت بمافوق و ماتحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت
بزنا و کبیره است نسبت نظر کردن بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح داده اند و
ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه
حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم
گناهان شما را و باز فرموده است بآنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا
رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است
که گناهان کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناهان صغیره اگر اصرار بر آن نکنند از عدالت بیرون نمیبرد و
دور نیست که مراد اینها از آنکه گناه صغیره نمیباشد آن باشد که گناه را نمیباید خورد شمرد و معصیت خداوند
کبیر صغیر و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ عظیم است بلی بعضی از گناهان از بعضی بدترند و
نسبت ببعضی خوردترند پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه
آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عذاب الهی میکند بلکه از بعضی معاصی نیز بدتر میکند چنانچه سابقا
دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیرود و اگر اجتناب از گناهان کبیره
بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای وعده
خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است
شهید رحمه الله گفته است که اصرار یا فعلی یا حکمی است و اصرار فعلی مداومت بر یکنوع از صغایر
بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از
فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر
نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است

ایما ظ

این کلام

این کلام شهید رحمه الله بود و بعضی گفته اند که بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد یا
اصرار بعمل می آید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می آید
و بنابراین فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه یکنوع از
از یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی
دعوای اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب آن گناه
زیاده از اجتناب باشد و هرگاه که گناه او را میسر شود بی آنکه توبه کند البته قدح در عدالت او
میکند و فقیر کالان آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه با مداومت بر یک
گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد بر بی اعتنایی
او بشرع و دین و در مابین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما
و اخبار اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته اند هر گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید وعید
عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا
تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر بر بی اعتنایی
فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده
باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخداست
و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان شده باشد دوم قتل آدمی است بناحق سیم فحش گفتن است
بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از
جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی گفته اند سیزده گناه دیگر بر اینها
افزوده اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف
بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از
رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و
خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت
و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق
مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و
مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت
امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است
گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از
دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد

و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است

اصرار

هر گناهی است که وعید ... در قرآن یاد ... شده

و بعضی گفته اند

ایشان را عظیم بوان شده

یا ترک فرایضی که وجوبش از قران مجید شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة و دویم آنکه در قران مجید یا سنت
متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را
نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده
باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمرو بن عبید آنها
بخصوص وارد شده است شرک و ناامید از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر
و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن
سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی
حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قران واجب کرده است و عهد
خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا
تهدید عظیم یا لعن دران وارد شده است قریب بهشتاد میشود و والد فقیر رحمة الله علیه در بعضی
از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی
خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت
بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان و بیعت امام را شکستن
رفتن بلدی باشد که عالمی در انجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتواند کردن و دروغ بستن بر خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن
زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن
که دشنام پدر و مادر آنکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند کراهت
داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و
الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی
بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قومساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها
و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن بر مؤمنان و دشنام دادن بایشان
و آزار کردن بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشد و منع آب مباح از کسی که مستحق آن
باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر
مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش
ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن ایشان و ترک
امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا در مجالس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل
بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از امر بمنکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها

وایض

وایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و
شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تکریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد
یا اندوه و مشهور آن است که فرقی نیست میان آنکه در قران و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا
کرده اند از غنا که حرام است حدی که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین علیه السلام را
نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای
نی را که غنا کننده در عروسیها برای زنان در حالی که مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند اجرت زنان نوحه گر در
ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است
و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح حسن صوت دران
وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جهر آواز کسی خوش آینده است هر چند تحریر
نباشد و همچنین گاه هست که قران و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و
آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قران بحزن و بصوت حسن وارد شده است ممکن است
محمول بر این باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا دران وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای
مخالفین سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قران و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای
شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن آنها
خلاف است و کسی که غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف را در
عروسی و ختنه تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است
و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هرچه گرو بندی در آن باشد مگر در
شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و
در قمارها که نهی از آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعة عشر حرام است یاد گرفتن
و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرو نبندند و ظاهر جمعی آن است که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنان است که بدون گرو
حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در
جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها و در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و
نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن بان شرک است و سلام کردن بر هر کس که بازی میکند معصیت و
کبیره هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن گذارد چنان است که دست در میان گوشت خوک برده
باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بان کند چنان است که بر فرج مادرش نظر
کرده است و کسی که نظر کند بان در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساویند

وکسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در
قیامت و زینهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسیست که اهل آنها در هر ساعت منتظر
غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و
کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد حرام است و اگر
بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکل است خصوصا هرگاه غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ
و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین
صلوات الله علیهما در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیهما السلم
هر یک از ایشانرا یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر
بازی و استعلام آنکه در دست من جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن
و بیلک یا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی دیگر قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی
و کبوتر بگرو براههای دور فرستادن و گرو و بی گرو اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکال کرده است
و نگاهداشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحبست و از برای فرستادن نامها جایز است
و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمتست و اگر بی عوض باشد خلافست و جواز خالی
از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست اکثر مکروه دانسته اند
و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر
دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه
در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن
خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند
و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت
کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده
یا امرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه
در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کهیست یا افسونیست
یا سخنی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او و بدون آنکه
بظاهر مباشر گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و احضار کردن شیاطین را
برای کشف امور غایبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او
و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است تلبیس
نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر اکثر اینست اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز

کرده اند

کرده اند تا توانند بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد که واجب کفائی باشد برای
دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند بآن فرق میان سحر و معجزه چنانچه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتهارا گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد احتمال
سحر نداشت و اگر انگشتانرا یکدیگر میچسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا
علیهم السلم از آن واضحتر است و ظاهرتر که احتمال سحر در آنها رود و بیجاده و نهایتش آنست که چند قطره آب
بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند با عصا هفتاد خروار عصا و ریسمانرا بلع کند و بعد از حضرت
رسالت معلوم است که پیغمبری نخواهد بود ~~و کسی را در آن شبهه تواند بود~~ و امر صاحب الامر علیه السلم انشاء الله
تعالی مخفی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و روایتی وارد شده است که حل کن و برطرف کن سحر را
نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را واجبست کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و
گفته اند که آن عملی است که موجب اطاعت بعضی از جن گردد آدمی را و خبرها از برای او بیاورد و این
نزدیک است بسحر و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که کهانت کند از برای او بیزاری است از
دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه ایست که معرکه
گیران بتعجیل دستی کارهای چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست
که اصل دارد یا ندارد و اگر نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه
اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب اینست که در این زمانها کسی نمیداند
و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلم خواهد بود و بر فرض محال اگر کسی داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است
مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانچه شهید ره گفته است احوط و اولی اجتناب از همه اینهاست
و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن است بعلامتی از مشابهت در ترکیب و
صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانچه در باب تناسل سخن مذکور شد و
ارباب قیافه پاهای او و دیدن پدر او را ملاحظه کرده حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی
حرام است که جزم بآن بکنند و امر حرامی را بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر
دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم گردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم
میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا بدی را و مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و
کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات
مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن
عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است
و روغنی که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهر آن در

اما مبند و اکثر احادیث را
حمل بر آن کرده اند که تعلم
و ذکر و دعا حاصل کنم
کنند یا کهانت م

زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد و حیوانات را بآن حرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همراه در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده کنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال اینها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلال از آن متصور باشد بهمان هیئاتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد آنرا شکسته بفروشند برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلال منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی گفته اند تا آنرا از هیئات خود بیرون نبرد نمیتواند فروخت و در فروختن ظرف طلا و نقره نیز این خلاف هست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بر دشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا با شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه بر راه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات طنبور و قمار و اگر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلاف است در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلاف است در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است خصوص حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگان است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق باید کرد و تصرف نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر مأکول اللحم مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها

ونقشها

ونقشها نقش کنند حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرمت است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن بلکه اوضاع فلکی را تأثیری فی الجمله هست مانند تأثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت و اکثر علما فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی آنرا علامتی برای این امر قرار داده اند اکثر گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتأثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این یک راه علم ایشانست و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرموده که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب این نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم نیز در این باب علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و ترک اینها و اعتقاد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل ضعف سعد اینها را اختیار کرده اند لهذا در دفع نحوست و دفع بلاها امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانکه مدار عرب بر آن بوده است و در میان عرب منجمی و تقویم شایع نبوده است و از عادات جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشانرا بر امور ظاهر گذاشته است که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است و اما علم هیئات افلاک و کیفیت و کمیت حرکات اینها مشهور است که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حیوان سکه

وصورت درخت وگل وگیاه وبناها که سایه دار باشند حرام نخواهد بود

باموادینده

اهتمام زیاد درین موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه
کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و آنرا از مشکلات حقی شمرده اند و ارصاد مختلفه
بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا
که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آن که منتهی میشود باطلاع
بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله فرموده است که
اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد بمطابقه آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست
و اگر بسبیل فال نیک شود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال
نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مولف گوید احوط آن است که رجوع باین
قسم مردم نکنند و سخن ایشانرا تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف
وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند و آنکه میگویند که رمل
از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از ابی
هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که
بسیار خبر میدهد کسی که مالی از او دزد برده است یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید
پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد
مانند آب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردانرا
لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن
و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دستبند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنانرا
پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست و احوط
آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس
دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند
بود چنانکه آنها دشمن منند و اکثر علما گفته اند که جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل
دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است
بر آنها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند میتوان گرفت و همچنین اکثر گفته اند حرام است
اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که
اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی

را از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر آن جماعت کرده باشند میتوان گرفت و مشهور است که جایز است
اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن
و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و
احوط آن است که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است
و از جمله آنها روایت سماعه است گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحفها را
مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمایی در خریدن آنها فرمود جلد آنرا و کاغذ
و غلاف را بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زرش بر آنکه
فروخته است حرام است و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود اگر بخرم مصحف را
دوست تر میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر
کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد
شده است و احوط آن است که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا
اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و امثال آنها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است
اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آن است
که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و
زیاده بر آنرا اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است
و بعضی با شرط حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال و جایز دانسته اند
و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آن است که جایز است
اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار
منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و احوط
عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی بالاجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای
خصم و بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوه گرفتن در حکم
کفر است بخدا و رسول و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون
رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت تجویز کرده اند و مرافعه کردن
نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و
از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند
و در حدیث وارد شده است که اگر محق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را
بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکروه است عشر آنرا

واحوط اینست که مرافعه بسوی ایشان نکنند

بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول استکه پرسید از حضرت صادق علیه السلم
که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد ان مرد
گفت این معاش منست حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا و سیلهٔ برای روزی تو
خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقول ست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق
علیه السلم قرانی که ختم و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در اخرش یك سوره را بطلا
نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز را از ان مگر نوشتن قرانرا بطلا و فرمود خوشم
نمی اید که قرانرا بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه نوشتند یعنی نوشتن امیر المومنین
علیه السلم نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر انکه عشر را بطلا نوشتن و
زینت کردن بطلا بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرانرا بطلا حرام دانسته است و
مشهور میان علما انست که طلا کاری مسجد حرام استه و بعضی مطلقا نقاشی کردن را حرام
دانسته اند و مستند هیچیك معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است
و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند
و نیابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور انستکه حرام نیست
مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت
و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده
و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار ... رکون مکنید بسوی انها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را اتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری
نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از
ظالمان در این ایه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار
راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر
ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیر خواهی و اطاعت است پس
باید با فاسق و ظالمان از جهة فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط انست
که بدون تقیه یا مصلحتی شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومن یا قضای حاجت مضطر
با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما انستکه حرام است نوشتن
و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت
و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و
باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از انها یا تقیه و مشهور میان علما ان است که
انچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد

بسیاهی

وجایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از انکه ایشان از رعایا گرفته باشند و
اکثر گفته اند که اگر انکس را حواله کنند بر محل باز جایز است گرفتن و در این شق اشکال هست
و پدر اگر واجب النفقهٔ فرزند صغیر باشد خود از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال
فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت
احوط انستکه بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زن نان و نانخورش را از خانه شوهر بدون
اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو برساند و اگر مالی را بکسی داده
داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا مثلا بدهد مشهور انستکه اگر خود موصوف بان صفت
باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطیکه زیاده از دیگران برندارد
و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط انستکه تا نهایت اضطرار نداشته باشد بر
ندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما انستکه
خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله را
حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است
استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه و امثال ان از ان ساختن و بعضی مکروه دانسته اند
و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه ان مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح
بحرمت ان کرده اند خواندن و شنیدن قصهاییستکه همهٔ انها دروغ است مانند قصهٔ
حمزه و افسانهای معلوم الکذب یا افسانهایی که بعضی از انها معلوم الکذب باشد مثل
روایات موضوعهٔ مخالفان که مشتمل است بر تخطیهٔ انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح
خلفای جور یا کرامات مبتدعهٔ صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر اکر
غرض رد و ابطال انها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن انها چنانکه ایهٔ
سماعون للکذب بران دلالت میکند بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است
حرام است بدروغ و از جملهٔ دروغ است صحبت داشتن شب بقصهای قصه خوانان که جنگهای
دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در
جامع گفته است که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصهای اختراعی و قصهایی که دروغها
بر انها زیاده کرده اند و بقصهای دیگر مکروه است برای انکه مانع بیداری اخر شب میشود و ابن بابویه
رحمه الله در کتاب عقاید روایت کرده استکه قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلم مذکور
شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشانرا که تشنیع میکنند بر ما و باز گفته است که باز از انحضرت
سؤال کردند از قصه خوانان ایا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که

هرکه گوش انداز بسوی سخن کوی پس تحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا
سخن گوید خدا را پرستیده است پس اگر آن سخنگو و اگر از جانب شیطان سخن گوید
شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان
میکنند گمراهانند حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانان اند و احوط آنست که قصههای ایام
کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هرچند راست باشد مگر از برای مصلحت و فایده
دینی زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ
عَن سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را که مردم را از یاد خدا غافل
میکرداند و بآیات قران استهزا کنند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و
شیخ طبرسی و سایر محدثین مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحرث نازل
شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میآورد و از برای
قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله اخبار میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از
برای شما نقل میکنم قصههای رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را بس خوش میآمد ایشانرا
شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرانرا این را از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ
طوسی رحمة الله علیهما بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد
بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چون بر بینید مردی پیری را که در روز جمعه احادیث جاهلیت ایام کفر را نقل
میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد جایز است
و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوص در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه
و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم هرچند شعر حق باشد و منقول است که شکمی که مملو است از
چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که هر که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند
بهرهٔ او در آنروز همان است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که شعر از شیطان است
و اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام رضا
علیهما السلام و سایر ائمه علیهم السلام شعر نقل کرده اند و مکرر بتمثیل و استشهاد بآن میفرموده اند و
احادیث بسیار در ثواب و فضل و مدح حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و مراثی
حضرت امام حسین علیه السلام وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی
باشد یا تعریف زن معینی نامحرمی یا تعریف پسر امرد مطلقا حرام است اگرچه در آخر سخن هست و

کفته اند

کفته اند که تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی کفته اند
اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط مروت که
فقها کفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که کذب است اگر حمل بر
تجویز و مبالغه ان توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی کفته اند که داخل کذب است و حرام است
و بعضی کفته اند که کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را
واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه یا انشا میکرد و این سخن بعید
از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست
که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما
اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکند معلوم نمیشود
بخلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است
و اصلش معصیت نیست و کمان فقیر اینست و همچنین که باید بمؤمنان بد نباشد اظهارش حرام است
و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران
و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بران دلالت
میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت
اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردن است و آیات و اخبار بسیار
در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنها و
روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او
بزنند که منتهی بقتل او بشود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد تعدی نکنند
و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته
باشند یا کتان یا پشم و امثال اینها قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی
نه یک کفته اند و احوط آنست که بر رو نپوشند از آن و اگر تکیه بر فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا از برای
مردان حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده
با ایشان آشامانیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف
طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال اینها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن
خلاف است و احوط ترک است و در نقره ملمع که استعمال کنند مانند دسته شمشیر و زنجیر و
حلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که
جایز است و اکثر کفته اند که از موضع نقره اجتناب باید کرد و بعضی تجویز کرده اند [illegible]

شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت شده است و احوط ان است که زین و لجام از طلا
و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد
باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل ان
میسازند خلاف است و سیل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه
ایقاد با طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین خلاف در زینت کردن در و دیوار و سقف
بطلا و در سر قلیانها و میانها و تعلیقها که طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصا
از تعلیقی که در ان حرمت بیشتر است و لولها که نقره و طلا و زینت که مجوف باشد و در سرنی
که بر بهان میگذارند اگر بطلا و نقره نباشد احوط است و اینها و صندوقچهای مطلی بطلا و نقره
محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره نظرف
دیگر بر کرده اند و بخورند ان طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف
حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ بپسران ساده بلکه
مزلف نیز و در این خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت
و از رسول خدا صلی الله علیه و اله منقول است که زینهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیا
و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد
حق تعالی لجامی از اتش بر سر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه
اسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد جایی است جهنم
برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد هر دو بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز
بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است
نظر کردن بعورت زن و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد
یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها و حلقه دبر و در زن فرج پیش و
پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا
نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرم اند نسبت بزنان مسلمان
و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت را و نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت
و همچنین کنیز بدن اقا را میتواند دید و اقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد
و مرد تمام بدن زن محرم را میتواند دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و هر که بشیر خوردن محرم شده
باشد از این حکم دارد و هر موضعی که نظر میتوان کرد بغیر شهوت لمس نیز میتوان کرد و صاحب جامع گفته است
مرد محرم نظر میتواند کرد بغیر شهوت از زن محرم رو را و دستها را و سر او و سینه را و ساقها و بازوها

زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از نامحرم حلال کردانیده است و اینها مواضع زینت است خوانی
نیست در انکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای ایشان نمیتوان دید بغیر ضرورتی خواه با شهوتی
باشد و خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در انکه رو و دستهای انها را بالذت و شهوت
جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است
مطلقا و بعضی گفته اند یکنظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست
و ایات و اخبار بران دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافی است بعضی گفته اند
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیها ایشان را بریده باشند خلافیست
بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند
دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است و اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر این
دو قول میکند خصوصا قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را
بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست او و بعضی گفته اند بموی و گردن او هم نظر میتواند کرد و
روایات وارد شده و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دویم کنیزی
که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و موی و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلافیست
و احوط انست که بدون تحلیل اقا نظر نکند سیم مشهور انست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو
و موی و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلافی است و احوط ان است که بدون تحلیل اقا
نظر نکند کفار که در امانند ما دام که از روی شهوت و لذت نباشد و بعضی جایز ندانسته اند و اول
اقوی است چهارم مشهور ان است که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار
سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز
اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیری است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی
المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر
ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی
نیست که خود را از ان پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط ان است
که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما
انست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و
خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان
میامده اند و بنمازها حاضر میشده اند و از برای حوایج خود ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند
و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ و

خوف فتنه حرام میدانند و احوط انست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست
که زن که پس پرده در اید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش اینده سخن نگوید و در
وطی بر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است که ذکر را بدست یا
سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا بانگشت یا ببعضی از اعضا خود با زن یا کنیز خود بازی کند
تا او را منی بیاید جایز است و بچیزی دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه
و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه از سایر بدن او غیر فرج خلاف
اظهر و اشهر ان است که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مرده ها و نثاری که در عروسیها
میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور انست که خوردن از ان جایز است مگر انکه قرینه
باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از ان جایز نیست مگر انکه صریحا رخصت بدهد
که بردارند یا قراین باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است
و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را
بعقد دایم خواسته اند و ازاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی
گفته اند که چنین کند دیه نطفه را ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در انکه پیش از نه سال وطی
دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذر
مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و
زن نیز مثل اینها از مردان حرام است و مثل اینها نیز از رضاع حرام است وقتی که شرایط رضاع متحقق
شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر
رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر ان زن و مادر مادر او و مادر
پدر او هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر ان زن حرام
میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و
وطی نکند ان زن حرام میشود بر پدر ان مرد و فرزندان او و دختر زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در
عقد او ست دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن
بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی ان است که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه
فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در یک وقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه هر دو
یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر بر طرف شود دیگری را میتواند خواست
بعد از عده رجعی و در عده باین در اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم
جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور ان است که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد زن

نمیتواند

نمیتواند خواست مگر برضا او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط
اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شده در وطی صحیح است و زنایی که بعد از
عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل انکه مادر را عقد کند و بعد از ان با دختر زنا کند
مادر حرام نمیشود و در زنایی که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و
این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این قول اقوی است و بعضی گفته اند
اگر زنا با عمه و خاله خود شو باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را
مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر نمیتواند کرد بعضی گفته اند
کنیز بر پدر او و فرزند او حرام است و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور ان است که حرام نمیشود و احادیث
را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع
بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که
هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده
عقد کند و عالم باشد بعده و با نکه عقد در عده حرام است ان زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال
نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را نداند اگر بعد از
عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگری او را
میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات و عده شبهه
و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلافست و اظهر انست که در ان جاری نیست و اکثر
علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد
و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر انکه حرام نمیشود و عمل بقول اول
احوط است و کسی که زنا کند بزنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور انست که حرام
مؤبد میشود ان زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث حرمت
نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد
او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند ان زن بر او حلال نیست و در روایت
وارد شده است که توبه اش را امتحان کند با نکه او را بخواند بان حرامی که پیشتر میکرده است اگر
قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف
کرده اند در زنانی که مشهور ند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است
و اگر زن کسی و العیاذ بالله زنا کند مشهور انست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند
و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواط کند با پسری که بعضی از ذکرش

داخل براو نشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر این فعل پیش از نکاح
انها باشد و اگر بعد از نکاح انها بکند مشهور ان است که حرام نمیشود و مشهور ان است که
این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر و مادر پدر او و همچنین هر چند
بالا روند و بدختر دختر و دختر پسر هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر
سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور انست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان انکه صغیر
باشد یا بالغ و مشهور انست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر
فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و مستندی ندارند و مشهور انست که هر گاه محرم عقد زنی را در حال
احرام بربندد و داند که حرام است زن براو حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل
بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند
و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و ازاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و
دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو ازاد میتواند خواست و زیاده از چهار
او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد
دایم چهار کنیز و دو ازاد و یک ازاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین
نیز بنا بر قولی که مالک شود و زن را اگر سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه
طلاق عدّی که بگویند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله
انها انکه بر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد
و زن اطاعت شوهر بکند و بی رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در
این رساله احصا نمیتوان کرد و از ظهار کردن یعنی انکه او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات
بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه
خود چهار ماه و زیاده و احکام ان بسیار است و از جمله انها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود
بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای
سقوط حد یا نفی ولد و احکام او بسیار است و بعد از تحقق لعان زن براو حرام مؤبد میشود و
احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی ازاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد
بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد انها و
تحقق شرایط انها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت ان حرام است و
حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و
مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گو

و زنی که شوهرش با او لعان کند حرام مؤبد میشود م

و مکاتبه کردن مملوک که مبلغی بدهد و ازاد شود م

و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار هست از چهار تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون
می اید لیکن انچه در رگها میماند و انچه در میان دل و جگر میماند پاک است و در حلال بودن ان خلافی نیست
دویم سپرز است و خلافی در حرمت ان ظاهر نیست سیم ذکر است و در ان هم خلافی نیست علوم م
چهارم خصیها است و انرا نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در ان نیز خلافی نیست ذکر کرده اند
باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم زهره است یعنی زهره هشتم شیمه
و ان پرده ایست که فرزند در میان ان میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرون دهم
نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و ان دو
پی کنده است که از دو طرف فقرات پشت کشیده است ظاهرا کردن تا استخوان پشت دبر
کشیده است دوازدهم غدّها و گرهها است که در میان چربی و گوشت میباشد سیزدهم ذات
الاشاجع است و انها پیها است که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزه دماغ است
و ان غدّه ای خاکستری رنگ است که در میان مغز کله میباشد مانند نخودی و تقریبا بقدر نخودی هست
پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است
و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ است چنانکه در بعضی از احادیث بجای ان اوداج واقع شده است
یعنی شاه رگها و احوط ان است که حلقوم را هم نخورند اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را
ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بر وجهی که بهوده میکنند هفدهم دو گوشه ذل است و در غیر پنج چیز که
در اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا دو گوشت دل که اکثر علما
مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است در بعضی از روایات بجای انها یعنی فرج جلد واقع شده است
و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانست باعتبار انکه انها را غالبا با پوست
می پزند و چنین حدیث مرسلی با معارضه عموم ایات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با
انکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بلکه استثنایی و قیدی و ممکن است که مراد از
جلد فرج باشد بقرینه انکه بجای حیا واقع شده است و در ایه کریمه وارد شده است که در روز قیامت
شهادت خواهند داد زیرای شما گوش شما و دیدهای شما و جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است
که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی از ان وارد شده است و حیوانی
که مدتی عذره انسان بخورد بر تنهایی گوشت ان حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است
و در حد شرعی جلاله تنها هست و بعضی گفته اند حد ش انست که گوشتش بد بو شود و باستبرا از جلاله
بودن بیرون می اید که علف دیگر بان بخورانند شتر را چهل روز گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز
علی الخلاف و گوسفند ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ ابی و مرغ خانگی سه روز

یا پنج روز و ماهی را یکشبانه روز و احوط آنست که بدان مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست که
چهارپایی را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رساند حرام میشود و واجب است آنرا
ذبح کنند و باتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر
خوکی را بخورد اگر گوشتش بان روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت الحیوان و
گوشت نسل الحیوان که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت
حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا و شیرهٔ انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلثش برود
یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافی است و اشهر و اظهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام
و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه ها که حق تعالی
در قران فرموده است وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست
اگر بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد بخانهای خود شان خانهای اولاد ایشان است زیرا
که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر
نکرده اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنها
دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او ست أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و ظاهر آنست که اجداد در پدران داخل
شد پدر و پدر مادر و همچنین خلافی است در آنکه اجداد ~~[illegible]~~ داخل باشند در مادران داخل
باشند مادر مادر و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای
خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای
عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما نیز اعم اند از آنکه عمو و خالوی پدری یا شد
مادری یا پدر مادری و ظاهر آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد أَوْ مَا مَلَكْتُم
مَّفَاتِحَهُ یعنی یا آن خانها که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی گفته اند مراد خانهٔ بندهٔ آدمی است
زیرا که مال بنده از آقا است یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که از ایشان بقدر
معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از او ست
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد از این مردی است که وکیلی داشته باشد و در مال
او قیام نماید بدون اذن او از مال او بخورد أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی خانه دوست و یار شما و در معنی
صدیق خلاف است بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند آنست
که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق

علیه السلام منقول است

اگر گوشتش بان روییده و استخوانش بان محکم نشده است گوشت و شیرش مکروه است و سنت است که هفت روز او را استبرا کنند و اگر خوک

اینها

طعام
علیه السلام منقول است که بخدا قسم که او مردی است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود و بخورد از
او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست
خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما
صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقول است که از جملهٔ عظیم بودن حرمت صدیق
آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام که اینها است بمنزلهٔ نفس و پدر و برادر
و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در
وقتی که استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت
کنندگان و نه صدیقان مهربان لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا یعنی نیست
بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و ظاهر این آیهٔ کریمه آنست که آدمی از
خانهٔ این جماعت چیزی میتواند خورد و از مال ایشان مطلقا و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم
بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید
کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آنخانه شده باشد و بعضی گفته اند جایز است خوردن از
چیزهایی که اگر نخورند خوف فساد آنچیزها باشد و این دو قید بسیار بی جهت و گویا از برای
این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که درین صور تها ظن برضای
مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال درین خانها آن است که صاحب خانه راضی
باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح گردانیده اند همچنانکه در صوری که قراین اذن واضح است
رخصت طلبیدن قبیح و سمج مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند و بگوید رخصت میدهید
که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال مذکوره است و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق
میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند
مالک نهی کند و تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمهٔ هدی علیهم السلام منقول است
که باکی نیست در خوردن از خانهٔ این جماعت بدون اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع
البیان گفته است که خوردن از خانهٔ این جماعت بدون اذن ایشان اند با رخصت کسی است که
گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه های آن باغ بخورد باید و سفر بلکه گوسفندی رسد و تشنه باشد
از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان کرده است و بعضی گفته اند این آیه
دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانهٔ زوج خود و اکل فرزند از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از
خانهٔ فرزندان پس اگر نفقهٔ او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست

و مادیهم

مکر انکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مکر انکه علم بعدم کراهت
مالک داشته باشد و این بسیار دور از کار است و اکر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت
نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در این ضرور نیست و الا باین قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره
وارد شده است که زن بی رخصت شوهر نمیتواند بخورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند
بخورد و تصدق کند از خانه شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانه خواهر و برادر و عروس و تصدق کند
و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال جماعت که در این مذکور شده هر کاه
کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در جامهای ایشان وضو
ساختن یا ب ایشان و سایر ضروریات تصرفات در اموال ایشان اکر چه روایت سابق دلالت بر جواز بر داشتن
زر از آستین و جیب صدیق میشود اما بمجرد ان روایت تخصیص عمومات ایات و اخبار مشکل است بلی
از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر
استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که مردم
در ان مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و کیاه یعنی انچه در صحراها که
مباح و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از انها چنانکه متواتر است از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا زمین را از برای من محل سجود یعنی نماز کردن کردانیده است و پاک
کننده کردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرة المثل عمل خود را بردارد با احتیاج
یا مطلقا و احوط ان است که اقل امرین از خرج ضروری و اجرة المثل را بردارد و مشهور میان علما ان است
که جایز است آدمی را اکر بخورد از انچه میکذرد بر ان از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان
خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه کندم و جو و اشباه اینها حتی انکه شیخ طوسی برین دعوای اجماع
کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر
منع او وارد شده است و انها تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند
و با خود نبرند و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط ان است که تا قراین رضای مالک
نباشد نخورد و مشهور میان علما ان است که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض
لهو و [illegible] باشد حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها
طپانچه بر رو زدن و رو خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک
کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند که پیغمبران
چاک کردن را بر پدر و برادر و روایت معتبر دارد و در بعضی روایات تجویز جامه دریدن زن بر

شوهر وارد شده

شوهر وارد شده و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است
و احوط ترک است و مشهور ان است که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب
حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اکر ظن تلف نباشد
و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و غیر حاذق
را هیچیک از اینها جایز نیست و مشهور ان است که حرام است مرد و زن نامحرم در یک حجره
باشند جایی که ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مکر انکه جامه در میان باشد و اکر
بی جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن
حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیکانه و خواه محرم و
خواه غیر محرم و احوط ان است که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف
نخوابند و اکر بخوابند لحافی را در میان کنند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از انکه دو مرد پهلوی یکدیکر بخوابند
و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال
باید جدا کنند از یکدیکر در خوابیدن و در یک رختخواب نخوابند و کفته است در روایت دیکر
وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید
در جامع کفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر
کیرد و احوط ان است که پنجساله را نیز نبوسد و در بر نکیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی
وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر کرفتن و در دامن نشانیدن دختر
شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه
اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام
واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای کروهی که ایمان اورده اید داخل مشوید در خانها
غیر خانه خود تا انکه خبر کنید یا رخصت بکیرید و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که تکلم کنید بکفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنید که خبر دار
کنید اهل خانه را پس فرمود که و سلام کنید بر اهل ان خانه کفته اند که سه مرتبه بکویید السلام علیکم
داخل شوم اکر رخصت بدهند داخل شود و الا بر کردد و پس فرمود این سلام کردن و رخصت
بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اکر نیابید در انخانها احدی را پس داخل
مشوید تا رخصت دهند شما را و اکر کویند شما را که بر کردید بر کردید که این پاکیزه تر است از برای

بی

شما و خدا اگر دهای شما داناست بر شما باکی و گناهی نیست که داخل شوید در خانهای که محل سکنای
مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی از برای
فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را
پنهان میکنید و دور نیست که دیوار خانهای اکثر مردم که قرائن اذن دخول در آنها باشد این حکم داشته
باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول
آنرا میشنوند و در دویم حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت
نمیدهند پس اگر رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس
که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است
که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها است و کاروانسراها و آسیاها
در آنها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر
برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنها است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که میباید رخصت بطلبد مرد و بسند دیگر روایت کرده است که
پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بطلبد از پدر فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم
و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت می طلبیدم
که مبادا او با پدرم خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و
نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد
بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل
نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خالهاش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا
سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده ای گروه مومنان
باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند
از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید
که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه
آنست که خود را نخواهید مستور نمایید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند بعد از
ایشان بر که شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر
احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون
برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه

رخصت میطلبیدند آنها که پیش از شما بالغ بودند از بالغان آزاد و در سایر اوقات این مضمون
آیاتیست که درین باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که
اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و
اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید آیه مذکوره ساخت اول
آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست
بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز
هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند و بس و کنیزان
داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریحست
در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه
غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اصلا فرقی میان ایشان و آزاد نباشد و موید قول اشاعره میشود
که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه
معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را تمرین این بکنند و آنکه فرموده است
که باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحبابست و تکلیف استحبابی
نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت
و غیر عورت چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک مظنه کشف عورت و اکثر
بدن است اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب برمیخیزند و سر را میگشایند و تبدیل
جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهیره وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و
انداختن بعضی از جامها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت
با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند و از اینجهت منع از دخول
بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو و کسی که
بحد بلوغ نرسیده رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند در خانه او و در میان خانه تو باشد و خدا از برای
این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم طوافون
علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست
زیرا که چون شما را با ایشان و ایشان را با شما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار
بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید
وَاِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحسَنَ مِنها اَو رُدُّوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع
تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده
و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلافست در معنی

احتیاج م

تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است واکثر مفسرین گفته اند ولغویین چنین تفسیر کرده اند
وبعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخل است وبعضی گفته اند هر نیکی از قول وفعل را شامل است
چنانکه ظاهر کلام علی بن ابرهیم در تفسیر شریف است وبعضی گفته اند مراد عطیه وبخشش است یا باید
انرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند واین قول بسیار ضعیف است واز اخبار معتبره ظاهر میشود
که مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا واکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگویید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم ویرحمکم
پس حضرت استشهاد باین ایه فرمودند وابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن صلوات
الله علیه یکدسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین
تادیب فرموده است در این ایه وبهتر از آن گل آزاد کردن او بود وکلینی بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند رد سلام واخبار در این باب بسیار است
و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد
و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمانی سلام کند بگوید السلام علیکم و در جواب
بگوید وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته تحیت باحسن کرده واین منتهای سلام است واگر کافر سلام میکند
میگوید وعلیکم وبعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانان است و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول
آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت وعلیک السلام ورحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک
ورحمة الله وبرکاته حضرت گفت وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک
ورحمة الله وبرکاته حضرت گفت وعلیک پس صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاده کردی واز برای
سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا باو رد کردم وبالجمله سلام
البته داخل تحیت است وجوابش واجب است وتحیتهای قولی دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید وحکم
نماز وتحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دوم بعضی از اصحاب گفته اند که اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام
صحیح است وواجب است رد آن وعلامه رحمه الله گفته است اگر علیکم السلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام
نیست بلکه جواب سلام است ومؤید اینست که عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیکم
السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه
جواب تو گوید میگوید علیک السلام وهمچنین خلاف کرده اند در سلام وسلاما والسلام وسلامی علیک وسلام الله
علیک وظاهر ابن ادریس است که هیچیک از اینها وامثال اینها در سلام واجب نیست وعموم ایه شامل اینها است
ووجوب رد اظهر است سیم خلاف است در اینکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام
بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست واگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام واگر او نیز انرا از دو
بگوید علیکم السلام صحیح است وگفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب

سلام

سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود وابن ادریس وجمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب کافیست
واین اقوی واظهر است چنانکه در حسنه ابرهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر مسلمانی
بر شما سلام کند بگویید سلام علیکم واگر کافر بر شما سلام کند بگویید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب اینست
که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر ایه واخبار معتبره است واخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام
کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است ومحل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند
که رد سلام واجب کفایی است نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب میگوید داخل
آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخصی خاصی باشد او باید جواب بگوید وبجواب
دیگران ساقط نمیشود ومکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه
سلام کند ومقصودش سلام بر همه باشد وخلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه
واحوط آنست که اکتفا نکنند واگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست
واگر ممیز باشد خلافست وظاهر وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب رد فوری است و
کسیکه تاخیر کند گناهکار است وبعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر
علما گفته اند که واجبست جواب را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد بشنود و دور نیست
که در کر باید اشاره یا حرکتی کند که بر او معلوم شود که جواب گفته است وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام کردم و بر من رد نکردند وشاید سلام
کرده باشد وبایشان نشنوانیده باشد وکسیکه رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام
کردم وجواب سلام من نگفتند وعلامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده بگوید السلام علیکم
یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان ونامه
یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست وکلام او
متین است وبعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخاستن از مجلس ومفارقت از
جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت وجواب آن واجب نیست سنت است هشتم گویا که از کلام علامه رحمه الله
ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد وحمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند
برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در امر خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود و در ثواب آن و
اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود وبر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت
رسالت صلی الله علیه واله روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس برخیزد ووداع کند ایشانرا بسلام
وگویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه متاخرین اعتنا بآنها نکرده است و دور نیست که از برای

اگر کر نباشد وتقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که

وبعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب

اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد ششم بعضی گفته‌اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متأخرین در این باب توقف کرده‌اند بنابر آنکه دانسته‌اند که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهیتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان ~~و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و ایشان جواب میگفتند~~ و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوشم آید از صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را برای تعلیم دیگران میکرده‌اند و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبیه را حرام میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند نیز خلافست که جواب بر او واجب است یا نه و اظهر وجوب است در جمیع این صور — هفتم خلافست که آیا ابتداء سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته‌اند جایز نیست و خلاف میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه کلینی بسند معتبر از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو با و نفعی نمیرساند و ایضاً بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداءً و اگر سلام کند بر ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز گرداند خدا بقای ترا و اگر رد سلام کند بگوید علیک تمام شد کلام علامه رحمه الله و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کنند و نشسته باشد بگوئید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقاً ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و باید در جواب ایشان گفتن علیک یا و علیک یا علیکم با واو و بی واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز نکرده‌اند و یا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی

مکروه و بعضی

مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان یکی از آنها که مذکور شد واجب است یا خلافست و احوط آنست که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه رحمه الله گفته است در اخبار ندیده‌ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت صادق علیه السلام گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد ترا در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از زیر جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده‌اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بی رطوبت باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده‌اند هشتم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخیل‌ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز

جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که
صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد
میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش
علیهم السلام که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و
کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر فحش بزنان عفیفه محصنه بگوید و بر آنها که بجوش
طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که
٢ سزاوار نیست سلام کردن بر یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند
و بربط و طنبور مینوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند بازی و شعر و از حضرت صادق
علیه السلام از پدرانش علیهما السلام روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران
و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوان شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه
بر مخنث و نه بر شاعر که فحش بزنان محصنه گوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد
سلام کند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که در حمام
باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و
در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و در اوایل الکتاب این احادیث عامی اند و عامه از
این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال
سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان
کرد و اگر سلام کند سلامش جوابش واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت یا شدت
کراهت و اولی بمعنی اقل ثوابا چنانچه آخوند ملا احمد رحمه الله هر دو احتمال داده است و کراهت
سلام که در حمام وارد شده است در صورتیست که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام
سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث خلاف نهی وارد
و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که
نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر کس که
مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام
کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در
حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط
نمیشود بسبب اشتغال بمندوب و حالی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که

شش کسند که ...

که بر غایط نشسته باشد
و نه بر کسی ...

بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب کرده نکند و این قول
و این قول و این علت هر دو ضعیف است یازدهم در آداب سلام است سنت است که سلام
را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
کسی که بر ایشان بصیغه جماعت رد میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند
میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد و مردی که بر مردی سلام میکند میگوید السلام علیکم
و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشند زیرا که با او غیر او هست
یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند و میباید قصد همه بکند یا آنکه میباید
مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه باید سلام بر زن نیز
بخطاب مذکر واقع شود و اگر چه بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و بسند دیگر
از آنحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاد نرود سلام کننده و از برای جواب
گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام
کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود که تجاوز مکنید
از برای ما از آنچه ملائکه گفتند بپدر ما ابرهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است
سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و اسب سوار بر
استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلسی شود باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها
عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سلام میکرد بر اطفال دوازدهم حق تعالی فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ
تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر نفس
خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و
طیب نفس شونده بدانکه خلافست در تفسیر آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که
گویا ایشان بمنزله جان شمایند لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی یکدیگر را مکشید و تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اشاره
بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال
اینها مگویید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب برکت و
طیب قلوب است چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه
و آله چون بنزد آنحضرت می آمدند میگفتند انعم صباحا و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق

وکسی که بگوید سلام علیکم
ورحمة الله بیست حسنه است

ازبابت ...

فرستاد وَاِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللهُ یعنی وهرگاه ایند نزد تو تحیت میگویند تورا
بآنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای
ما آنرا به تحیتی که بهتر است ازین وان تحیت اهل بهشت است بگویید السلام علیکم
انکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است وابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود وایشان جواب سلام او بگویند
اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
انکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بلکه بگوید السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین علی بن ابرهیم در تفسیر خود روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی
در انخانه باشد سلام کند برایشان واگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از
نسخ خیره است وبعضی گفته اند که اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم ورحمة الله وقصد کند ملک
را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هرگاه
احدی از شما داخل خانه خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم واگر او را اهلی نباشد بگوید
السلام علینا من ربنا وهرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام واحلک دار المقام واز حضرت
(در حاشیه: بگو حیاک الله بالسلام)
رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و
هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن برایشان تا خیر خانه تو بسیار شود واز ابن عباس روایت کرده اند که مراد انست
که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است ومؤید است باحادیث معتبره و
تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا براین دور نیست که مراد از این آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بلکه
بگویید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام است خلافی نیست
میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد دیگری بر او سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند برد سلام وخلافست
در انکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است وبعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و
بعضی گفته اند که اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام وپیش از رد بعمل آورد باطل میشود والا فلا وبعضی تفاصیل
دیگر گفته اند ودر بحار ذکر کرده ام وحکم ببطلان مشکل است واحوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا وظاهرا
فوریتی که در رد سلام معتبر است انست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس هرگاه اگر سلام در اثنای
کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن ان کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد مشهور میان علما انست که اگر
سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب بمثل ان باشد وجایز نیست جواب بعلیکم
السلام وابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوب است ومتابعت مشهور اولی
واحوط است واگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است واگر سلام کننده علیکم السلام بگوید

بعضی گفته اند

بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر انکه در جواب قصد دعا کند واو مستحق دعا باشد وعلامه در این
مسئله تردد کرده است واگر جایز باشد جواب او واجب است یا مستحب خلافست ووجوب خالی از قوتی نیست و
بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر انکه جواب
بمثل اولی است هرچند معارض نیز دارند وقول بتخییر خالی از قوتی نیست اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در
غیر حال صلوة بگوید مانند شب بخیر است وصباح الخیر وانعم صباحا وامثال اینها ظاهر انست که جواب
واجب نیست واحوط بلکه اظهر انست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه وبعضی اخبار
واگر سلام در جواب بگوید احوط انست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن
مفسده اش کمتر است اگرچه متابعت سنت در ان بیشتر است واگر این عبارت را کسی بشخصی بگوید که در نماز
باشد اشکال عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سام علیک وسام تعلیک وامثال
اینها وابن ادریس ومحقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن ومحقق رحمه الله گفته است اگر دعا کند برای
او ومستحق دعا باشد وقصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از ان وعلامه رحمه الله گفته است اگر سلام کننده
سلام علیکم بگوید رد کند مثل انرا ونگوید علیک السلام از برای انکه عکس قران است وحضرت صادق
علیه السلام در جواب کسی که پرسید از کسی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید ونمیگوید و
علیکم السلام از برای انکه عمار بحضرت رسول صلی الله علیه وآله در نماز سلام کرد حضرت فرمود وعلامه
گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی بوده است جایز است رد بهمان لفظ وبسلام علیکم
برای عموم آیه واگر نام تحیتی نبود جایز است در جواب او از برای او دعا کند اگر مستحق دعا باشد وقصد
کند نه رد سلام ودر مختلف رد او واجب دانسته است ومسئله در غایت اشکال است وجواز نماز بقصد دعا بعید نیست
که جایز باشد واحوط انست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید وخواه نگوید
اگر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور انست که جواب را میباید بلند بگوید که او بشنواند
اگر ممکن باشد وظاهر کلام محقق در معتبر انست که شنوانیدن در نماز واجب نیست وظاهرا مانند غیر
نماز باید او بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او گفته است واخباری که دلالت بر عدم وجوب
شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشند چنانکه شهید رحمه الله در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه
انست که جواب واجب نیست مطلقا وعلامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد وتقیه کند در سلام دادن آهسته
میان خود ونفس خود که ثواب رد را داشته باشد واز ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد اگر دیگری
جواب سلام را بگوید واو در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی
گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت ودور نیست ترک احوط باشد وسخن را درین مسئله
بسطی دادیم از برای انکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام ان میباشد واکثر علما متعرض انها نشده اند

(در حاشیه: واگر جواب بتحیت غیر سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست)

(در حاشیه: بعضی گفته اند بهتر است که امر آیه مطلقا است و)

وبنابر احتمالی که بعضی از متقدمان داده اند اگر که شامل هبه بوده باشد اگر بعضی از احکام ان نیز مذکور
شود مناسبت بدانکه مشهور میان علما انستکه کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض از او دادن واجب نیست واز شیخ طوسی رحمه الله
نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض نیست و واجب نیست عوض از ابن جنید و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه
پستر نسبت به بلند تر مقتضی عوض هست یعنی اقلا مثل ان را عوض بدهند تا عوض ندهد تصرف در ان جایز نیست و این
دو قول بعید و نادر است و تفصیلش انستکه کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا
مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر
شرط عوض کرده باشد باید بان شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه انچه شرط
شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و ایا لازم است که قبول کند عوض را خلافست و
اظهر انستکه لازم نیست و میتواند قبول بکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد
و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر انستکه بر متهب
لازم باشد مثل انچه بخشیده یا قیمت ان اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و ایا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب
اعتبار دارد یا قیمت ان در وقت دادن عوض خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است
دران و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما انستکه حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن
در بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت قران و اکثر مس اسمای خدا
و انبیا علیهم السلام را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض
انها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و اله مطلقا و لبث کردن در
سایر مساجد و گذاشتن چیزی در انها و احوط انستکه با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه
هدی صلی الله علیه و اله نشوند و در مس کتابت قران برای محدث خلافست و احوط انستکه مس کتابت قران و
اسما نیز نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و جنایتی زدن و الا کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر
ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر
مکروه دانسته اند و در روایت وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایات
دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار حدی بغیر
انکه موجب حدی از او صادر شده باشد زننده او را کفاره نیست بغیر از ازاد کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله
انستکه این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده استکه محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و
شیخ یحیی بن سعید گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است
که بر محل و محرم حرام است و هر بخششی حرام است خواه بالاصالة حرام باشد یا بعلت اتفاقی حرام شده باشد و هر معجونی که چیز
حرامی بران داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلوم و رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است

وسبایده

وایته صه

درجامع ص

رد و حرام است و صید بحرا مطلقا بر محرم ص

اگر قادر

اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در ان موضع حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش
دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن ان نباشند و در بعضی از روایات وارد شده استکه زنی که در موضعی نشسته
باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در انجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی
در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و
مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل الات لهو و الات
قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و الات انها و ترکیب کردن دواهای مهلکه و سموم قاتله و نگاه داشتن
در دکانها و سایر بیوت یا خصی کردن حیواناتی که در شرع ذبح ان وارد نشده است و تعدی کردن از اشیایی
که شارع از انها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و
زینت کردن مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و اتشکده و غیر انها از معابد اهل ضلالت
و کاه کلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبیح و ظالمان و متغلبان بر بلاد
حق خواه یاری بگفتار یا بکردار بر اینکه بر جمع کردن و نوشتن کتب و شبهها که قدح در ادله اهل ایمان
میکند بدون انکه جواب گویند و نقض انها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن
در مجالس لهو و محرمات و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد
دادن اعمال مهلکه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن امور واجبه و انچه حرمتش ثابت شد قیمت ان و مزد ...
و یاد گرفتن ان و حفظ کردن ان و جا کردن ان و یاری بران بقول یا بفعل یا برای عوض گرفتن از ان هم
حرامست و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن با انها
و جاری کردن احکام و تلقین قران و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز
ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان اجرت بر اینها هم حرام است و همچنین اجرت
بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات واجبه و اجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرام است و حرام است
لواطه پسران و در بر گرفتن ایشان و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی
کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات ان از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و
در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را
که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء او بکند و محرم تا محل شود
و وطی کردن زن محرمه تا محل شود و روزه دار تا افطار کند و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد
تا بیک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است
و همچنین زنی را اگر فحش گفته باشد و از زن کر یا گنگ باشد و بعد از ان محرمهای نسبی و رضاعی و مصاهره را ذکر
کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و انچه در این ابواب ذکر

و ذبح کردن حیوانی ص

و از از ان ابا ... در جمع ... شرح و ارد ... عمل آن و یا به دادن آن ص

کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون آن زیاده از میزان درین باب استقصا
کرده است و عمل بقول او غالبا احتیاط و اقربست کلام او را درین مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب
محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و حق آنست از برای بندگی و تکالیف حق تعالی در هر باب بسیار است و استقصا در هر حالی و ...
آنها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند که ترک هر یک واجبی
حرامی است و اکثر موجب بطلان صلوة باشد و کثیر ایست و قریب بسه هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة
ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و
هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کنند یا آنرا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة
و اعتکاف و حج و جهاد چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال باینها یا انکار حرام است و همچنین تکالیفی که
آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را
عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف
برروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان نفقه
و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعبث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان نکردن و تمرین
نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه
بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعبث
اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوقی
که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدالت در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا
کردن و تکلیف شاقه بایشان ننمودن و ایشان را برهنه و گرسنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق
سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون را از ایشان نکردن
مانند قرض نان و خمیر مایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فروش در وقت حاجت
بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز گذارندگانی است
که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
که ماعون قرضی است که میدهی و نیکی است که میکنی و متاع خانه خود را بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة و معروف و ...
راوی گفت ما همسایه داریم که هر گاه عاریه میدهیم بایشان متاع را میشکنند و فاسد میکنند آنرا آیا بر ما باکی
هست که ندهیم ایشان را حضرت فرمود هر گاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانات است
که در خانه نگاه میدارند و واجب است که آب و علف بایشان بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و بعبث نزنند
و در روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق
خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجبست ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوستان

ودشمن وکافر

ودشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و معامله در راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که
احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی
و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و
سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا
بستن بایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق
و تجبر و خیلاء در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بیحیائی کردن و دشنام
دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار باطل و
گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی
بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب حرام شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات
عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن
از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک
معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را
ظلمه نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بهلکه نینداختن
تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند
که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلاف است و گواهی ناحق از برای
باید ... تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن
دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد توریه کند مثل آنکه مال مؤمن نزد مؤمنی باشد و
ظالمی خواهد غصب کند او سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو
باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر جایز است چنانکه عمار رضی الله عنه کرد و حق
تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری
از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر
باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه بعضی کردند یا
تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی که آدمی را باینچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی
از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح
بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویل کرده اند
و اگر دوا منحصر باشد بحرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا

در شراب مسئله در غایت اشکال است و دروغی که در ان مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه
اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی میآیند و او را باز میدارند
میگوید بگویید در خانه نیست و موضع مخصوص را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت
شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن
سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و
خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری
گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و همچنین که دروغ از برای
اصلاح خوب است آنچه متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده
مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات دلالت
میکنند بر عدم جواز مطلقا مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا وفا کردن متضمن مفسده
بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله
امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم
ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی درین رساله ممکن نیست
پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه
و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان
و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة
و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه
باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر قولی و فعلی تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهی است
بعمل نیاورد و اگر بغفلت از او خطایی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه و انابت
و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شده و در خصوص طریق
معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب
یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحوی که
هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که ای گروه تجار اول
مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بعلت آنکه تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است
مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و
بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست کسی که حلال
آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقبست و اگر محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده

باشد معاقبت

باشد معاقبست و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه
و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و
طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلاء که متعلق بزوجه اند و تکالیف عظیمه الهی متعلق است باینها
و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و
احکام صید و ذبایح و حلال و حرام خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث
که اموال میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است و واجبست عمل بآن احکام و کسی
که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت در دین
خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنة از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدعتها را تا
روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود
و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام
خداوند عالم است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و
غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود در بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت
پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات بی توفیقات
و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و
مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از
خیالات شیطان ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این
احکام نسبت بانبیا و اوصیا علیهم السلام داخل اند الکل و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در
میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان
اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه
طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول
حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند
حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند رد حکم خدا کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست
مقصد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه
و در آن چند مطلب است اول بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست
در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلاف در آنست که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهانی
که مکفر نشده باشند زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است یا با وجود مکفر بودن
توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط
و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال

متوبات درکاه الهی که برای مکروهی و ترک اولایی سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند
تا توبهٔ ایشان مقبول میشده است و ایضا اثر کناه نه محض عقوبت اخرتست بلکه کناه دل
ادمی را سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میکرداند و سلب توفیق طاعات از ایشان
میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر میکردد و ایضا سهل شمردن کناه موجب اصرار
میکردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی کردد چنانکه
حق تعالی فرموده استکه هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری کناه
عفو میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بترسید از کناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه
انها امرزیده نمیشود پرسیدند که انها کدام است فرمود انستکه ادمی کناهی میکند و
میکوید خوشا حال من اکر غیر این کناه نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلام منقول استکه
اصرار بر کناه انست که کسی کناهی بکند و استغفار نکند و توبه از ان نکند و از حضرت صادق علیه السلام
منقولستکه هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل کناه بدرستیکه کسی که مرتکب کناه میکردد پیوسته
در دل او اثر میکند تا دل او را سرنکون میسازد که حق در ان قرار نکیرد و روی او از خدا بر کردد
و متوجه دنیای فانی کردد و ایضا فرمود که هیچ رکی نمی جهد و پای بکی بسنک نمی اید و سری درد
نمی اید و بیماری عارض نمیشود مکر بسبب کناهی که ادمی میکند و انچه خدا عفو میکند بیشتر است
و ایضا میفرماید که کناه ادمی را از روزی محروم میکند و فرمود که ادمی کناهی میکند و بسبب ان از
نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مکر بکناهی
که او بکند و از حضرت باقر علیه السلام منقول استکه هر بندهٔ مؤمنی در دل او نکتهٔ سفیدی نورانی
ایمان هست چون کناهی میکند نکتهٔ سیاهی در ان سفیدی بهم میرسد اکر توبه کرد محو میشود
و اکر زیاده کرد زیاده میشود تا انکه تمام ان سفیدی را میکیرد و انرا میپوشاند و باین حد که رسید
صاحبش هرکز بخیر و خوبی بر نمیکردد و ایضا خلاف است در انکه کناهی را که از ان توبه کرده است
ایا باز توبهٔ از ان واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه رحمهما الله قایل شده اند که توبه همیشه واجبست
زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این بحث محل نظر است زیرا که
ایات و اخبار دلالت میکند بر انکه توبه اول عقاب از او ساقط میشود و انکه باید این ندامت
و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و انکه عزم بر کناه معلوم نیست قبیح است اکر کناه باشد
تا بعمل نیاورد معفواست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و ترک ندامت نیز
دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیکر منفک نمیشوند و بر تقدیری که عقابی بر او
مترتب شود دیکر توبه خواهد بود و علی ای حال در انکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیکردد
شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند دوم خلاف است میان متکلمین که ایا

وازاستحقاق فخامة الطاف الهی محروم میکرده اند

توبهٔ مبعض صحیح استکه از بعضی کناهان توبه میکند بدون بعضی یا انکه میباید از همهٔ کناهان توبه کند و توبه از
بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی قدس سره و جمعی
اختیار قول اول کرده اند و توبهٔ مبعض را صحیح میدانند و حق اینست که اکر نه این لازم می اید که کافری که از کفر
توبه کند و مسلمان شود و از دروغ کفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند
در صحت توبهٔ موقت مثل انکه توبه کند که یکسال کناهی را نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرط است در
توبه که عزم کند که هرکز ان کناه را نکند و ایضا خلافست که ایا توبه از کناهان مجملا صحیح است یا میباید تفصیل کناهان
بشمارد و توبه کند و اقوی انست که مجمل کافی است خصوصا وقتی که تفصیل بخاطر نداشته باشد سیم در
معنی توبه است و شرایط ان بعضی کفته اند توبه پشیمانی از کناه است از این جهت که کناه است پس اکر پشیمان
شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اکثر شرط
کرده اند عزم بر عدم ارتکاب ان در اینده که هرکز مرتکب ان نشود و بعضی کفته اند این عزم لازم ندامت و
پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده استکه کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی
از محققین کفته اند که توبه حاصل نمیشود مکر بسه چیز اول دانستن ضرر کناهان و انکه انها حجابند میان
بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر انها میکردد پس هرکاه این را دانست و یقین
بهم رساند حالت دیکر او را عارض میشود که متالم میشود از انکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف
میبرد از کردن کناهان این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میکویند و از این حالت حالت دیکر بهم میرسد
که عقد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترک میکند کناهی را که مرتکب ان بود دوم متعلق است باینده که تا
اخر عمر دیکر بان کناه نکند سیم تعلق دارد بکذشته که تلافی کند و قضا کند عبادتی را که از او فوت شده است
و از مظالم مردم بیرون اید پس این سه امر که معرفت ضرر کناه است و پشیمانی از ان و قصد کردن این امور
بترتیب حاصل میشود و کاه هست که مجموع اینها اسم توبه را اطلاق و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و
معرفت را مقدمهٔ ان میدانند و ان قصد را ثمرهٔ ان میدانند که بران مترتب میشود و کاه هست بر
مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتست شرایط عبادت در ان معتبر است
و عمدهٔ شرایط عبادت اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و منسوب بریا نباشد و چون
بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز کفته اند که غرض از توبه
تحصیل بهشت و نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی
نیت را فهمیده است میداند که اعلامی درجات نیت نسبت باکثر خلق اینستکه یکی از ان دو معنی
منظور ایشان باشد بلکه نیت بعامهٔ خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است
و در کافی و در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده استکه هر که شراب را از برای غیر خدا ترک
کند حق تعالی از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است این تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک

اینجا را تلافی فوت ان کردم

شراب هر چند توبه حقیقی نباشد **چهارم** در بیان انواع گناهان است که از انها توبه میکنند اکثر متکلمین
و فقهای امامیه گفته اند که اتیان بان باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای ... و توبه از ان همین است
که پشیمان شود از ان و عزم کند بر انکه بعد از ان عود بان نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا
یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بان بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان انکه اتیان
بان امر بکند و میان اکتفا بتوبه از ان گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده ازاد کردن که در کفاره واجبست
با قدرت بران که اتیان بان بکند و حقوق غیر مالیه خدا حدّ است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان
انکه اقرار بان گناه بکند نزد امام علیه السلام یا نایب او که حد خدا را برا او اقامت کند و میان انکه اکتفا
کند بتوبه و اظهار ان گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی برا و نخواهد بود و بتوبه دفع
گناه از او میشود و ایا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و
ظاهر اکثر احادیث انست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از ان کریمتر است که در دنیا و اخرت
هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم
از شخصی که او را سنگسار کنند ایا در اخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر است از این و
از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که گناه سه قسم است گناهی که امرزیده است و گناهی که امرزیده
نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف برا و داریم گناه امرزیده گناه بنده ایست که خدا
او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از ان حلیمتر و کریمتر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی
که امرزیده نمیشود مظلمه بندگانست و خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی
از من نمیگذرد و گناه سیم گناهی است که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است و او
از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود میدارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عذاب او
میترسیم ... گوید که یا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل
نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید
از برای ان توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود بری سازد از ان بقدر
امکان و اگر صاحب حق بمیرد و رثه او در هر دو طبقه قایم مقام او یند پس اگر ان شخص خود یا وارث او
یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه
میشود و اگر اهمال کرد و ادا نکرد و بر ذمت او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب کننده
ان کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام
درین باب وارد شده است و بعضی گفته اند اخر وارثها طالب ان حق خواهد بود اگر چه بامام علیه السلام
منتهی شود و بعضی گفته اند که حق خدا خواهد بود و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هرگاه صاحب
حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی

که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد

نباشد

نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند و او را از ان عقاید باطل
برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد در بعضی از روایات وارد شده است که تا همه انها را که
او گمراه شده اند برنگرداند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد
که تسلیم نفس خود با ولیای مقتول بکند مثل انکه بگوید به پسر مقتول که من پدر تو را کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و
اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او رود
و اعلام کند و تمکین قصاص و یا دیت بکند اگر حد باشد مثل فحش اگر انشخص که فحش با و گفته است عالم
باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین کند که حد بزند یا عفو کند و اگر نداند
خلافست که ایا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقی است از شخصی و ساقط نمیکردد مگر انکه
او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمهما الله و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که
باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینه میشود اگر مجملا ابرای ذمه از او تواند
طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله با زوجه کسی ان نیز چون حق الناس هست در ان
این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد ان نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که انست
که استغفار کنی برای انکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر انکه غیبت باو
نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که عذر خواهد از انکه غیبت او کرده است
اگر باو رسیده باشد و علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بان شخص رسیده است باید که
عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست
حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای
خدا و عزم کند بر انکه هرگز عود بان فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر انکه از او حلیت بطلبی و اگر
باو نرسیده است طلب امرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین رحمه الله گفته است که در
کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی انکه کفاره غیبت انست که استغفار کنی از برای
او و دیگری انکه از هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت بطلبد پیش
از انکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او گرفته شود اگر حسنات داشته باشد از گناهان صاحب حق بر
او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث انست که استغفار را حمل کنیم بر انکه باو نرسیده
باشد یا انکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر انکه باو رسیده
باشد و دستش باو رسد و بنا بر انکه خلافست در انکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه

واجبست

او بگیرند و بصاحب حق بدهند
و اگر حسنات

توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و آنها واجبات دیگرند و مشهور میان علمای
اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه است و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها
معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است سیم در
بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتأخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان
بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجبست بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بعلاج آن تا او را
هلاک نکند همچنین واجبست بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر
توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو
گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در قلیل یکساعت اگر شصت دقیقه
قسمت کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان
کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را
برآنها قسمت کنیم و چه جای آنکه عمر گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را
احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که
تسویف و تاخیر توبه میکند از وقتی بوقت دیگر می اندازد او متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی
سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل گریبان جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد
و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقتی آنکه حق تعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
یعنی و حایل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کنند و با
او گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلت نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید یکی
از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند
که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز که عذر
از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است پس در
توبه را بر روی او میبندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یأس و حسرت و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن
عمر خود و بسا باشد که در این احوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من
ذلک دوم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد و بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد
زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شود رین
میشود چنانکه بخار نفس بر آیینه چون میگیرد و چون مدتی بر اینحالت بماند و از آن جلا ندهند
در جرمش فرو میرود و آنرا فاسد میکند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه بسیار
بهم رسد و بتوبه و اعمال حسنه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه

و روزی نمانده است گو یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها باین تمام شده

همچنانکه از دهن آدمی تیرگی بر آینه بهم میرسد

حق تعالی

حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه
در این باب مذکور شد تا آنکه بجائی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام
الهی نفرت میکند و ایمانش زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت
قبول توبه وقتیست که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه ملاحظه امور آخرت بکند مانند آنکه ملک موت را ببیند که
تا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو بنماید یا رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را که در وقت مرگ حاضر میشوند
مشاهده نماید در اینوقت اجماعی است که توبه فایده نمی بخشد و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که
نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر میشود و میگوید من توبه
کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردناک و از حضرت صادق
علیه السلم منقول است که مراد حضور موت است که معاینه ملاحظه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی
الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در
حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که
امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشتان پاها و بتدریج و بتانی بالا آید تا بسینه برسد
و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در اینمدت و مهلت توانند دل را بسوی خداوند خود بگردانند و وصیت و
توبه و انابت بکنند و توبه ایشان مقبول باشد و از مردم حلیت بطلبند و یاد خدا بکنند و وحشت که مفارقت کنند
یاد خدا و حق تعالی بر زبان ایشان [illegible] باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلافی کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم
عود بسوی گناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده ذکر او را
ببرند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبولست یا نه بعضی
اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و بی جهت است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند
که ظن غالب بموت بهم رساند خلافی است در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی از
آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در
قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو
بنی اسرائیل گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از
افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشانرا
ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان
عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشانرا تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند
معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلم سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را
و حال آنکه ایمان آورد و بتوحید او اقرار کرد پس آنکه او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آورد در وقتی بود که عذاب

ایشانرا

پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند هم

را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در کذشتکان و اینکه
حق تعالی فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا
بتنهایی و کافر شدیم بانها که با خدا شریک میکردیم پس نبود اینکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند
عذاب ما را و فرموده است روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان
نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیر را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت
اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان میآوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان
نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدایی و کمراه کردن مردم و ستم کردن
بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که البته امامی در زمین و حجتی از خدا
میباشد که حلال و حرام خدا را بیان کند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر
چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع
نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن کروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها
که قیامت برایشان قایم میشود و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند
آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض آیات رب که پروردگار فرموده است که ایمان
بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است اقل مراتب توبه
آنست که دانستی که پشیمان شود از کذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجایی که درجه
پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه و آله گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار
درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از کذشته دوم عزم بر آنکه
هرگز عود بران نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی
و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را
ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن کوشتی که در بدن تو بحرام روییده است که آن را بکدازی بحزن و اندوه
تا پوست تو با استخوان بچسبد و کوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را
که باو چشانیده حلاوت معصیت را و بعد از آن بکویی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که کسی که مقیم است بر کناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی
و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله فرمود که هرکه توبه کند پیش از مرگ به یکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یکسال بسیار است
بسا باشد که توفیق آن نیابد هرکه توبه کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود
یکماه بسیار است هرکه توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یکهفته
بسیار است هرکه توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یکروز بسیار است
هرکه توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت را ببیند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را
حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باینکه نسخ پیش از فعل جایز است و کمان فقیر اینست که این
اشاره است باختلاف مراتب توبه یا آنکه توبه کامل آنست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند
و در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر
اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است
که توبه ریسمانیست که خدای تعالی برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خداوند و بنده و عنایت
الهی است و ناچار است بنده را مداومت توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران
از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان از یعنی اوصیا
نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلف است و توبه
خواص از مشغول شدن بغیر خدا است و توبه عوام از کناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی
و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای امر او و شرحش بطول می انجامد و اما توبه عوام آن است
که باطن خود را بآب حسرت بشویند و پیوسته معترف بخیانت خود باشند و ندامت بر کذشته همیشه
داشته باشند و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشند و کناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و
سستی کردد و پیوسته کریان و مشتاق باشند بر آنچه فوت شده است از او از طاعات خدا و حبس کند
نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاهدارد او را از
عود کردن بسوی کناهان کذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و بجا آورد عبادات
از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبت بدان دوری اختیار کند
و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از
خدا اجل و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند
نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث کناهان است
و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا امید انها را اکرد است کفته اند
و میدانند دروغ کوید یا نه او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبه کننده هرگاه اثر توبه او
ظاهر نکردد او تایب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی در میان خلق

کنکرد ونفس خود را از شهوتها باز دارد و کردن خود را باریک کرد اند بسیاری روزه روزها و تن خود را
زرد کند بعبادت و بیداری شبها و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و شب خود را خم کند از ترس اتش جهنم و نخوابها
خود را بکداز دار شوق بهشت و دلش نرم کرد از ترس ملک الموت و پوستش خشک شود در بدنش بتفکر در
اجل اینست اثر توبه حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود کرمیدانید کیست تایب کفتند نه فرمود که کسی که توبه کند
۲ و مجلس خود را و طعام خود را تغیر نهد تایب نیست و کسی که توبه کند و فراش خود را تغیر نهد تایب نیست و کسی که
توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغیر نهد تایب نیست کسی که توبه کند و دل خود را فراخ نکرداند تایب نیست کسی که
توبه کند و ارزوی خود را کوتاه نکرداند و زبان خود را از لغو کاه ندارد تایب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را
باخرت نفرستد تایب نیست هر گاه بر این خصلتها مستقیم بماند و توبه کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی
فرموده است ای کروهی که ایمان اورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه
نصوح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که توبه نصوح انست که باطن ادمی مثل ظاهر او باشد و بهتر از
روایت دیکر فرمود انست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرکز مرتکب ان کناه نشود و در روایت دیکر فرمود که
ان توبه ایست که بعد از ان عود در کناه نکند راوی کفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست
میدارد از بندکان کسی را که او را فتنها عارض شود و کناه کند و بعد از ان توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که کناهان مومن هرکاه توبه کرد امرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر کیرد و این
مخصوص اهل ایمان است راوی کفت اکر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد بر کناه و باز توبه کرد چون است فرمود
کمان داری که مومنی پشیمان شود بر کناه خود و استغفار کند از ان کناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی
کفت اکر مکرر کناه کند و توبه کند و استغفار کند باز امرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مومن باستغفار
و توبه خدا عود میکند بر او بامرزش خدا امرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار
که ناامید مکن مومنان را از رحمت خدا و بعضی کفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نکذارد
که عود کند بان کناه و بعضی کفته اند که توبه ایست که دیکران را نصیحت کند که مثل او بعمل اورند و بعضی کفته اند
که انست که خالص از برای خدا باشد و بعضی کفته اند که توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل
کرداند و ظلمت کناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر کناه نه محض استحقاق
عقابست که به پشیمانی برطرف شود بلکه دل ادمی را تیره میکرداند و روح اینکس را مکدر میسازد و ملایکه رحمت را
از اینکس میرماند و ادمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میکرداند اکر دزدی بخانه در اید و مدتها انخانه را
بی معارض متصرف باشد یا مستی برای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدتی در
خانه ابادانی مشغول خرابی باشد بمحض انکه دزد یا ان مست یا ان دشمن را از خانه بدر کنند بحلیه ابادانی بدر
نمی اید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر ان بر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض

نکیرد بحالت

وضمانرا راضی کند تایب نیست
کسی که توبه کند و عبادت را زیاد
نکند تایب نیست و کسی که توبه
کند و لباس خود را تغیر نهد
تایب نیست و کسی که توبه کند و
رفیقان خود را تغیر ندهد
تایب نیست و کسی که توبه کند هم

کند و لذتی بهم خورد رام

نکیرد بحالت اولی بر نمیکردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش کناهان
هرکاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و
صاحب خانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند بخانه ببیند خراب و ویران و اسباب ایمانش
بغارت رفته و ظروف و الات شکسته و خانهای مزین بدود معاصی تیره کردیده بمحض انکه نادم و پشیمان
کردد و تیر و نیزه و شمشیر اه و ناله و استغفار و استغاثه بر عقب دزد غارتکر را از خانه بیرون کند و
او در بیرون خانه در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد کی این خانه ویران ابادان میکردد بلکه
باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را ابادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بکیرد
و تیرکیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خزانه ایمان مسدود کرداند تا توقع
شاید بحالت اولی تواند بر کردد بلکه از اول بهتر تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان
دین اند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولایی چه تدارکها کرده اند حضرت ادم علیه السلام سیصد سال
کریست تا انکه در روی مبارکش دو نهر از اب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول کردید حضرت داود
علیه السلام انقدر میکریست که کیاه از اب دیده اش میرویید و اه اتشبار میکشید که ان کیاه
میسوخت توبه کامل اینست و در این مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر انها نیست
معلوم در باب وجوب قبول توبه است خلاف نیست میان علمای اسلام در انکه ساقط میشود عقاب
بتوبه و خلاف است در انکه ایا عقلا بر خدا واجب است حتی انکه اکر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود
یا انکه تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت به بندکان یا نسبت باین امت
کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود نماید معتزله باول قایل
شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمهم الله و اکثر متکلمین امامیه
بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در شرح تجرید درین باب توقف کرده است و جزم
باحد طرفین نکرده است و حق انست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خدا است برین
امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود کناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقین چنین نبوده چنانچه
در عبادت عجل تا چند هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که
تا عضوی را که بان کناه میکرده اند نمی بریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید
الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد میکنیم خدا وندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نیافتیم انرا
مکر از فضل خدا و اکر نشماریم از فضلهای او مکر این توبه را هر اینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان
او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرک خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای
انها که پیش از ما بوده اند و باز در دعای دیکر فرموده است یا الهی اکر بکریم بسوی تو تا پلکهای چشمان من و

وضت م

نیفتدم

فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من
و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای چشم
و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال
این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند کنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب شوم با این
اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی بیامرزی مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو
خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو شوم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق
و نه من اهل آن خواهم شد بهیچ سبیل زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود
و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است سیم در بیان اموری است که حق تعالی برانها مواخذه
نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است
که باختیار آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود که باکی در آن نیست چون چنین شود بگو
لا اله الا الله و بسند کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من امر
عظیمی میافتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امرها در خاطر من خطور کرد لا اله
الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی
آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق
شده بودی بنزد من نمی آمدی که اعلام کنی که گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از
تو [illegible] است که کی ترا خلق کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است [illegible] گفت آری بحق آنخدا
[illegible] فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما
[illegible] شد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه این حالت رو دهد خدا
را بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را
روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اینست والله که محض ایمان است و
ایضا بسند حسن از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام
نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا
بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلایی بر تو نمیدهد ایضا نوشتند که گروهی شکایت کردند
بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری چند که در خاطر ایشان [illegible] آید که اگر باد ایشان را از آسمان
بسیار بلند بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم باین [illegible] حضرت
فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آنخدا [illegible] جانم در قبضه قدرت

اوست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگویید آمنا بالله و رسوله و لا
حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و توانی بر طاعات نیست مگر بخدا گویند که
این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
مراد آنست که آن خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی
آن محض ایمان است که اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دوم آنکه این از محض
که این احتمالات باطله را در خاطر میکند و میدانی که بدلیل و برهان باطل میگردانی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی
سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را
باین وساوس اذیت میرساند پس این خیالات محض ایمان است و بعضی گفته اند که از امام علیه السلام منقول است بهترین
معانی است و در امر توحید از برای دفع این خیالات چند وجه گفته اند اول آنکه مبادا امری که در این خیالات او را دریابد پس
زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه با این کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است از
[illegible] و تصریح میکند بآنکه الهی جز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را نا امید میکند و رفع وسوسه
او از گوینده آن میکند و باین جهت تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد
پس او واجب باشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمالیه باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دوم
معصیتی است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از
حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را
و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم [illegible] حق تعالی وحی کرد که
ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی کند بر او نوشته نمیشود و [illegible] آورد یک گناه
نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او [illegible] میشود گفت
پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار کند گناه او را [illegible] گفت پروردگارا
زیاده کن فرمود توبه را از برای ایشان پهن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود
پس شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد اگر بعمل نیاورد به نیت نیک او
یک حسنه خدا برای او می نویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا از برای او مینویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد
اگر نکند هیچ گناه بر او نیست و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب
راست او است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ او است که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این
حسنه کند که این سیئه را ببرد حق تعالی میفرماید که حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال

الاکرام واقرب الیه براو گناهی نوشته نمیشود واگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از ان نکند و استغفار
بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناه را بر این شقی محروم کوید که شاید مطلق استغفار باشد
و خصوص این استغفار باعتبار اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت
کرده که از پدر بزرکوار خود امام موسی علیه السلام سؤال کرد که دو ملکی که در جانب است چه میدانند ایا علم بهم میرسانند بفعل
کرنده و اراده فعل انها میکند حضرت فرمود که بوی کنیف و محل نجاست و بوی چیز خوشبو مثل یکی است گفت نه فرمود
که بنده هر گاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می اید و ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که تو را
کاری نیست کار منست قصد حسنه کرد پس اگر از اینجا و در زبان او قلم و اب دهان او مداد است پس از برای او مینویسد و چون
قصد گناه کند نفسش بدبو بیرون می اید پس اگر او را اینجا و در زبانش قلم او ست و اب دهانش مداد است پس براو مینویسد
و بهمین حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء
و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید انچه در نفسهای شما ست یا پنهان کنید حساب میکند شما را با ان
میامرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این ایه مطابق است
با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر انکه هر چه در نفس ادمی حاصل میشود از برای ان
بیفرماید که اگر خواهد میامرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل ان وسوسها و اراده کناهست و ممکن است
روش جمع کنیم که عفو از انها مخصوص شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند و این جمع
قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که عموم انها شامل خطور انهاست که اختیاری ادمی نیست و شیخ طبرسی ره
گفته است که جمعی گفته اند که این ایه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها
ضعیف نقل کرده اما این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت ادمی نباشد جایز نیست
پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کرده بعد از ان نسخ کند پس باید مراد از این چیزی باشد که امر و نهی به ان متعلق تواند
از اعتقادات و ارادات و امور چند که از ما مستور است و اما انچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که به اختیار در خاطر
میگذرد داخل در این نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و اله که عفو کرده اند از این امت از انچه در خاطر
کنند و از انچه در خاطر میکذرانند پس گفته است انچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر او مواخذه نمیکند
و مواخذه میکند بر انچه عزم میکند ادمی بر ان و عقد قلب خود بر ان میکند یا اکتساب میکند از افعالی که هر ادیت از
افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر ان چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح او با انکه بر عزم او را امید نیست جزای
ان فعل معصیت که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بر ان عزم جزای اصل طاعت را امید هست که
امده است که کسیکه انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای
بر بندگانست تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله و از جمله ایاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است و لا تقف
ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی

علم نداری بان بدرستی که چشم و گوش و دل همه اینها سوال کرده میشوند و باز فرموده
است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند انرا گناهکار است دل او و باز فرموده
است که مواخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن
مؤاخذه میکند بر انچه عقد دل بر ان کرده اید و در جای دیگر فرموده است و
لیکن مواخذه میکند شما را بانچه کسب کرده است دلهای شما پس از این ایات
و امثال این ایات معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و باز فرموده
است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی بدل نسبت داده
است و از حضرت رسول روایت کرده است که اشاره نمود بدل و فرمود تقوی
و پرهیزکاری در اینجاست و حق تعالی فرموده است تحذیر انها را که دوست میدارند
که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان و محبت کار دلست و ایضا کفر و شرک و حسد
و بغض و کینه و امثال اینکه وعید عذاب و عقاب بر انها شده است از افعال قلوب است
پس چون میتواند بود که مؤاخذه بانها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع بین اخبار
گفته اند و تحقیق ان است که افعال قلوب بر چند قسم است اول ان است که محض
خطور ببال باشد و ادمی را در ان اختیار نباشد و ان قسم اول است که مذکور
شد و خلافی نیست در انکه بر ان عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم
شهوت و خواهش معصیت است بدون انکه اراده بان ضم شود و غالبا و ثالث
ان نیز نیست بعامه خلقا اختیاری نیست مثلا انکه تخیل زنا بالواطه میکند ولی
اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده ان فعل ندارد یا نظر میکند یا نظر
میکند بغیر مقبولی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد و این
نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای
تست یعنی که بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تست با انکه باز دیگر
از روی قصد و شهوت نظر کند یا ان نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر مبدء
عفو اختیاری باشد دور نیست که معاف باشد هر چند در اخر با اختیار باشد هم
چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق سؤال کردند از عشق فرمود

دلی چند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را با ایشان چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل را البته بکند پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا آنکه عزم میشود و حیا و خوف یا بوی مانع او از آن فعل نمیگردد و حصول عزم گاه هست بعد از تردد و تفکرات بسیار می باشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید بآنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد که آن فعل برو متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی ظاهر اخبار بسیار آن است که او را مؤاخذه بر آن عزم نمیکنند و بعضی از علما بتفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفره سیئه و عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایق دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه براو نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال آورده اند بروایتی که از حضرت رسول منقول است که چون بنده اراده معصیتی کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد که معصیتی بعمل آورد حق تعالی فرماید که اگر سیئه را بعمل آورد براو بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محشور میشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بزنی بکند و در آن شب بمیرد بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آن است که حضرت رسول فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول

هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده که این اخبار از طرق عامه شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول اینست که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث سیم ممکن است که مراد باراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل او شدن و اینها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند بر سیئه عزم معاقب میشود نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبیت از باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با اینها معاقبیست پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکند و اخبار برای اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر بشر آن است که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص بمؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر اکثر کلام فقها و متکلمین آن است که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت فرموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی انرا محو میکند پس اینکه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی از حد تجاوز کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره و عزم بر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است که تاثیر نمیکند نیت معصیت

عقابی را و نه مذمتی را چنانکه مرتکب آن نشود و از جملهٔ صریحا نیست که ثابت شده
است و در روایت شریفه حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است که اگر نیت معصیت
میکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت
اثر میکند محل نظر است از اینجهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزلهٔ آن
است که نیت معصیت کرده باشد و پس بر او نیت معصیت بدون فعل معصیت
مؤاخذه نیست و از اینجهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است
و جرات بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیابد
شامد بخواشامیدن شراب مسکر و شبیه بان فعل حرامی کرده خواهد بود و
شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل خوارج داخل داشته باشد
و چند امر دیگر هست که محل نظر است اول آنکه زن یا کنیز خود را در خوابگاه دیگری
بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه
یا امهٔ او بوده است دوم آنکه زوجهٔ خود را وطی کند و گمان کند که حایض است
پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند
که ملک او است و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم
آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم
آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم هست پس ظاهر شود که خونش هدر بوده
است تا اینجا کلام شهید رحمة الله علیه است و شیخ بهاء الدین رحمه الله که بعضی
از جملهٔ این صور شمرده اند که نماز کند در جامهٔ بقصد گمان آنکه مغصوبست تا آخر
براست و عالم بحکم شده باشد که نماز در این باطل است پس بعد از نماز معلوم
شود که ممزوج و غصب است یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش
باطل است یا صحیح است و اولی است که ترددی نیست در آنکه نمازش باطل است
بلی صحت نماز دور شود که میتواند بود که نهی در عبادت و استلزام فساد نداند
سیم در بیان سایر اموریست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای
بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقول است که حق تعالی

برداشته از امت نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود
مثل آنکه اراده کرده باشد که تیری بجانب هوائی بیندازد و برادر مؤمن خود او را بکشد
یا مجروح کند و خطائی که مفتی در مسئله یا چنانکه شرع در حکمی بکند و بدل جهد خود را
در آن کرده باشد و تقصیری در آن نکرده باشد در این ها گناهی بر فاعل اینها نیست
اما مؤاخذهٔ دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر
در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله
است و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا
ضامن دیت است در مال خود و بعضی گفته اند که اگر آن کس را که معالجه او میکند
براءة ذمه از او بگیرد ضمان از او ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی عقابی نیست
بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هرچند اگر ترک رکن باشد بکند در
نماز از روی فراموشی اعادهٔ نماز بایدش کرد و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی
سجدهٔ سهو لازم میشود سیم آنچه ندانند و ظاهرش آن است که جاهل مطلقا
معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و در بسیاری از
موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما
اکثر علما در موارد خاصه باین قائل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بغصبیت
مکان یا جامه و در آن نماز کند و در نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد
و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد
اگر تقصیری در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادلهٔ عقلیه
بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزیکه طاقت آن نداشته باشد چنانکه حق تعالی
فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا یعنی گفته اند
مراد تکلیف ما لا یطاق است و هرچند بحد اقبح است و محال است که از حق
تعالی واقع شود ممکنست دعا کردن بر سبیل تعبد و بعضی گفته اند مراد عذابها
و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت از این
امت برداشته است و ظاهر آن است که مراد تکالیف شاقه ایست که در امم سابقه

بوده و در این امت حق تعالی تخفیف داده و آسان کرده است و در این
حدیث ظاهرا این معنی مراد باشد به پنج چیز یکه مضطر شده باشند بان خواه ان
اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد
و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در
گلویش بند شده باشد و ما بعد یکه حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی
که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد
شده است بر عدم تداوی بحرام خصوصا شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث
وارد شده است که هر که میلی از مسکر در چشم بکشد حق میلی از آتش بچشم او بکشد
و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی درد را شفا قرار نداده
است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را
و اشهر جواز است خواه از قبل خود شده باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر
خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح کرده باشد در ماه مبارک رمضان و مضطر
شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت
ضرورت بلکه سایر محرمات که حق تعالی میفرماید فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا
اثم علیه یعنی هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی بر او نیست و در معنی
باغی و عادی خلاف است و در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آن است که
بر امام خروج کند و عادی کسی است که دزدی کند و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت
دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند
بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نیز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده
که باغی کسی است که برای لهو شکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد
و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میتواند خورد نه آن قدر که سیر شود
چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهای که باکراه حلال
میشود طیره است و آن عبارت است از تاثر نفس بفالهای بد مثل آنکه
در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفتند بمرغی یا شکاری که از جانب

راست او پیدا شود بفال خوب میگرفته اند اگر از جانب چپ بد نیز ایشان نیاید
و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند جنازه یا
کشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در این حدیث وارد شده
است که طیره در این امت نمی باشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد دفع
مؤاخذه عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست
و نمیشود که نفس او متاثر نشود حق تعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید و کفاره اش آن
است که توکل کند بر خدا و امضاء آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که
چون تطیر کنی بگذار و اعتنا مکن دوم آن است که مراد رفع تاثیر آن باشد از
این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم از عدم اعتنای بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از برای
دفع ضرر آن سیم آنکه بر فع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب
نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول
اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آن
است که اگر توکل آدمی ضعیف و نفس او از آن متاثر شود ممکن است که تاثیری بکند و
اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان او نکند اثر نکند هشتم وسوسه در تفکر
در خلق است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق ع منقول است که سه چیز
است که نجات نیافته از آنها پیغمبری پس هر که پست تر از اوست تفکر در وسوسه
در خلق و طیره و حسد و مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید و بر هر تقدیر این فقره چند
احتمال دارد اول آنکه وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در
احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از افعال و احوال ایشان
و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجب
است بر او که باین گمان حکم نکند و ایذای ایشان نکند و در احادیث عامه وارد شده که هر گاه
ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید
از گمان بردن بدرستی که ظن بد بردن دروغ تر این دو هم آن است که مراد تفکر

در وسواسی باشد که حادث میشود در نفس و در مبدأ خلق اشیا و آنکه خدا را کی
آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجا است و مثل اینها از اموری که اگر تکلم
بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر
کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم
مانند خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها
خالی میباشد و اینها هم معلوم است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در
عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست که ما لم
ینطق بشفة یعنی مادام که بلب بکلام نکند و در اینمقام یعنی اول ظاهر تر مینماید
تتمه حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر
میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف
مشهور است و اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی است که خود را
از این حالت تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است که مادام که
اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر
معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدورش از آن محال است شاید مراد اختصاص
مجموع این خصال باشد باین است پس منافات ندارد یا آنکه بعضی مشترک باشد
میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری
که از جانب خدا بر بنده وارد شده است خدا اولی است بقبول عذر و تا امر ها از برای
مردمان بیان نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را
عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف
را از کودک تا بالغ محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد
تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی
وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال بندگانند که منویسند گناهی بر بنده
مؤمن در وقت دل تنگی و زجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح
از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از

شخصی که از او امر صادر میشود در حین غضب یا خدا او را مؤاخذه میکند بآن حضرت
فرمود خدا از آن کریمتر است که او را آگاه او را از جا بدر آورد و او را مؤاخذه نماید
و ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست
که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند
چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا
نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق ع فرمود
که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند
زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و هر شب پنج نماز و تکلیف کرده است
ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است در هر دویست درهم پنج درهم
و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها دارند
خاتمه در بیان احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه
عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع که گفت بتحقیق
که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین از روزی که زمین را خلق کرده است هفت
عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی
زمین پس ساکن کرد ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق
کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریتش را از و نه والله خالی بوده است بهشت
از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی بهشت کرده است و خالی بوده است جهنم
از ارواح کافران و عاصیان از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنی
چون روز قیامت شود حق تعالی بدنهای اهل بهشت را و ارواح ایشان را ببوی
بهشت میفرستند بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کرداند خدا
کی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد
بیگانگی بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلقی دیگر خواهد آفرید که او را
بیگانگی عبادت کنند و خلقی دیگر خواهد آفرید که ایشان را بردارد و آسمان دیگر
خواهد آفرید که بر ایشان سایه افکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است که روزی

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]